



دانشگاه شاهرود

تاریخ عقاید اقتصادی

(رشته اقتصاد)

دکتر هادی غفاری

علی چنگی آشتیانی

دانشگاه پیام نور

کد گروه/حرف اختصاری نوع چاپ

:	سرشناسه
:	عنوان و پدید آور
:	مشخصات نشر
:	مشخصات ظاهری
:	فروست
:	شابک
:	وضعیت فهرست نویسی
:	یادداشت

شابک فارسی و انگلیسی



تاریخ عقاید اقتصادی

دکتر هادی غفاری - علی چنگی آشتیانی

ویراستار علمی:

طراح آموزشی:

ویراستار ادبی:

حروفچینی، نمونه خوانی:

صفحه آرا و طراح جلد:

لیتو گرافی، چاپ و صحافی: انتشارات

شمارگان:

نوبت و تاریخ چاپ:

کلیه حقوق برای دانشگاه پیام نور محفوظ است.

قیمت:

بسم الله الرحمن الرحيم

پیشگفتار ناشر

مدیریت تولید مواد و تجهیزات آموزشی

فهرست

	پیشگفتار
۱	فصل اول. نقش و اهمیت بررسی تاریخ اندیشه‌های اقتصادی
۱	هدف کلی
۱	هدف‌های رفتاری
۲	مقدمه
۴	۱-۱ روش‌های بررسی اندیشه‌های اقتصادی
۵	۲-۱ دیدگاه‌های مختلف پیرامون مطالعه تاریخ اندیشه‌های اقتصادی
۷	۳-۱ جایگاه درس تاریخ عقاید اقتصادی در بین سایر دروس رشته اقتصاد
۷	سؤالات تشریحی فصل اول
۷	سؤالات چهارگزینه‌ای فصل اول
۱۱	فصل دوم. عقاید اقتصادی در دوران باستان و قرون وسطی
۱۱	هدف کلی
۱۱	هدف‌های رفتاری
۱۲	مقدمه
۱۵	۱-۲ عقاید اقتصادی در یونان باستان
۱۵	۱-۲-۱ سولو
۱۵	۱-۲-۲ سقراط
۱۶	۳-۱-۲ اندیشه‌های اقتصادی افلاطون
۱۹	۴-۱-۲ اندیشه‌های اقتصادی ارسطو
۲۱	۲-۲ عقاید اقتصادی در روم باستان
۲۴	۳-۲ عقاید اقتصادی در قرون وسطی
۲۵	۱-۳-۲ عقاید اقتصادی اسکولاستیک
۲۷	۲-۳-۲ اندیشه‌های اقتصادی جهان اسلام در قرون وسطی
۳۰	۱-۲-۳-۲ جهت‌های متمایز تجزیه و تحلیل‌های اقتصادی در جهان اسلام
۳۲	۲-۲-۳-۲ نقش و اهمیت بررسی اندیشه‌های اقتصادی متفکرین مسلمان

۳۴	سؤالات تشریحی فصل دوم
۳۴	سؤالات چهارگزینه‌ای فصل دوم
۳۹	فصل سوم. تفکر مرکانتیلیست‌ها (سوداگران)
۳۹	هدف کلی
۳۹	هدف‌های رفتاری
۴۰	مقدمه
۴۰	۱-۳ طلا، نقره و فلزات قیمتی به‌عنوان منبع اصلی ثروت
۴۲	۲-۳ تأکید بر موازنه مثبت بازرگانی
۴۴	۳-۳ دخالت دولت در اقتصاد
۴۶	سؤالات تشریحی فصل سوم
۴۶	سؤالات چهارگزینه‌ای فصل سوم
۴۹	فصل چهارم. اندیشه اقتصادی فیزیوکرات‌ها (طبیعیون)
۴۹	هدف کلی
۴۹	هدف‌های رفتاری
۵۰	مقدمه
۵۱	۱-۴ پیدایش مکتب فیزیوکراسی (طبیعیون)
۵۲	۲-۴ اصلاح نظام مالیاتی
۵۴	۳-۴ تابلو اقتصادی فرانسوا کنه
۵۵	۴-۴ دولت و نقش آن در نظر فیزیوکرات‌ها
۵۶	۵-۴ افول اندیشه فیزیوکرات‌ها
۵۷	سؤالات تشریحی فصل چهارم
۵۷	سؤالات چهارگزینه‌ای فصل چهارم
۵۹	فصل پنجم. ظهور مکتب کلاسیک
۵۹	هدف کلی
۵۹	هدف‌های رفتاری
۶۰	مقدمه
۶۱	۱-۵ آدام اسمیت
۶۲	۱-۱-۵ نظریه تولید
۶۳	۲-۱-۵ نظریه ارزش مبادله
۶۴	۳-۱-۵ نظریه توزیع ثروت
۶۴	۴-۱-۵ دستمزد
۶۵	۵-۱-۵ سود
۶۵	۶-۱-۵ نظریه رشد اقتصادی
۶۸	۷-۱-۵ اجاره
۶۸	۸-۱-۵ لیبرالیسم اقتصادی اسمیت و نقش دولت در اقتصاد
۶۹	۹-۱-۵ حیطه دخالت دولت
۷۳	۲-۵ ژان باتیست سه

۷۶	۱-۲-۵ مکانیسم نرخ بهره و قانون سه
۷۷	۳-۵ توماس رابرت مالتوس
۸۲	۴-۵ دیوید ریکاردو
۸۳	۱-۴-۵ نظریه بهره مالکانه ریکاردو
۸۵	۲-۴-۵ نظریه ارزش کار ریکاردو
۸۶	۳-۴-۵ نظریه توزیع درآمد ریکاردو
۹۰	۴-۴-۵ نظریه بازرگانی بین‌المللی ریکاردو
۹۱	۵-۵ جان استوارت میل
۹۵	۱-۵-۵ نرخ نزولی سود
۹۶	سؤالات تشریحی فصل پنجم
۹۷	سؤالات چهارگزینه‌ای فصل پنجم

فصل ششم. افکار اقتصادی ملی‌گرایی (ناسیونالیسم اقتصادی)

۱۰۱	هدف کلی
۱۰۱	هدف‌های رفتاری
۱۰۲	مقدمه
۱۰۳	۱-۶ ملی‌گرایی و سیاست حمایتی در آلمان
۱۰۳	۱-۱-۶ فردریک لیست
۱۰۳	۲-۱-۶ ملت و دکترین اقتصاد ملی از نظر لیست
۱۰۴	۳-۱-۶ مراحل پیشرفت و توسعه از نظر لیست
۱۰۴	۴-۱-۶ سیستم حمایت از صنایع داخلی در دیدگاه لیست
۱۰۵	۵-۱-۶ وظایف و حیطه دخالت دولت از نظر لیست
۱۰۷	۲-۶ ملی‌گرایی و سیاست حمایتی در امریکا
۱۰۸	سؤالات تشریحی فصل ششم
۱۰۹	سؤالات چهارگزینه‌ای فصل ششم

فصل هفتم. مکتب سوسیالیسم

۱۱۱	هدف کلی
۱۱۱	هدف‌های رفتاری
۱۱۲	مقدمه
۱۱۴	۱-۷ اصول سوسیالیسم
۱۱۵	۲-۷ سوسیالیسم ایده‌آلیست (تخیلی)
۱۱۵	۱-۲-۷ سن سیمون
۱۲۱	۲-۲-۷ سیموندی
۱۲۵	۳-۲-۷ رابرت آون
۱۲۸	۴-۲-۷ شارل فوریه
۱۳۰	۳-۷ سوسیالیسم دولتی
۱۳۰	۱-۳-۷ رود برتوس
۱۳۳	۲-۳-۷ لوئی بلان
۱۳۶	۳-۳-۷ فردیناند لاسال
۱۳۸	۴-۷ سوسیالیسم آرناشیسم گرا

۱۳۸	۱-۴-۷ پرودون
۱۴۲	۲-۴-۷ باکونین
۱۴۴	۵-۷ تأثیر اندیشه‌های سوسیالیست‌های نخستین بر مارکسیسم
۱۴۵	سؤالات تشریحی فصل هفتم
۱۴۵	سؤالات چهارگزینه‌ای فصل هفتم

فصل هشتم. مکتب تاریخی

۱۴۹	هدف کلی
۱۴۹	هدف‌های رفتاری
۱۵۰	مقدمه
۱۵۳	۱-۸ مکتب تاریخی متقدم
۱۵۳	۱-۱-۸ ویلهلم روشر
۱۵۴	۲-۱-۸ برونو هیلد براند
۱۵۵	۳-۱-۸ کارل کنیس
۱۵۶	۴-۱-۸ انتقادات عمده مکتب تاریخی قدیم به اصول و مبانی کلاسیک‌ها
۱۵۷	۲-۸ مکتب تاریخی متأخر
۱۵۸	۱-۲-۸ گوستاواشمولر
۱۵۹	۲-۲-۸ ورنر سومبارت
۱۶۱	۳-۲-۸ ماکس وبر
۱۶۳	۴-۲-۸ والت ویتمن روستو
۱۶۶	سؤالات تشریحی فصل هشتم
۱۶۷	سؤالات چهارگزینه‌ای فصل هشتم

فصل نهم. سوسیالیسم علمی (مارکسیسم)

۱۷۱	هدف کلی
۱۷۱	هدف‌های رفتاری
۱۷۲	مقدمه
۱۷۳	۱-۹ کارل مارکس
۱۷۴	۲-۹ مبانی مارکسیسم
۱۷۵	۱-۲-۹ فلسفه کلاسیک آلمان
۱۷۵	۲-۲-۹ اقتصاد کلاسیک انگلستان
۱۷۶	۳-۲-۹ سوسیالیسم تخیلی (ایده‌آلیست)
۱۷۷	۴-۲-۹ اکتشافات علمی
۱۷۷	۳-۹ ماتریالیسم دیالکتیک
۱۷۸	۴-۹ ماتریالیسم تاریخی
۱۷۹	۵-۹ مبارزه طبقاتی
۱۸۱	۶-۹ قانون تراکم سرمایه
۱۸۴	۷-۹ نظریه جریان کالا
۱۸۵	۸-۹ نظریه گرایش به کاهش نرخ سود
۱۸۹	۹-۹ نظریه ارزش کار، ارزش اضافی و نظریه استثمار
۱۹۰	۱۰-۹ توزیع درآمد

۱۹۲	۱۱-۹ فردریک انگلس
۱۹۳	۱۲-۹ ولادیمیر لنین
۱۹۳	۱-۱۲-۹ جغرافیای انقلاب و نظریه امپریالیسم
۱۹۴	۲-۱۲-۹ استراتژی انقلاب
۱۹۵	۳-۱۲-۹ نظریه اقتصادی سوسیالیسم
۱۹۶	۱۳-۹ ژوزف استالین
۱۹۷	۱۴-۹ ارزیابی انتقادی نظرات مارکس
۱۹۸	۱-۱۴-۹ مارکسیسم در عمل
۱۹۸	۲-۱۴-۹ ماتریالیسم تاریخی
۱۹۸	۳-۱۴-۹ تغییر مبنای سرمایه‌داری
۱۹۸	۴-۱۴-۹ نقش نهادها
۱۹۹	۵-۱۴-۹ بحران‌های اقتصادی
۱۹۹	۶-۱۴-۹ قانون تمرکز سرمایه
۲۰۰	۷-۱۴-۹ فقر فرآینده
۲۰۰	۸-۱۴-۹ وجود طبقه متوسط
۲۰۰	۹-۱۴-۹ ارزش کار
۲۰۱	سؤالات تشریحی فصل نهم
۲۰۱	سؤالات چهارگزینه‌ای فصل نهم

فصل دهم. مکتب نئوکلاسیک (مارژینالیسم)

۲۰۵	هدف کلی
۲۰۵	هدف‌های رفتاری
۲۰۶	مقدمه
۲۰۷	۱-۱۰ مهم‌ترین آراء و عقاید نئوکلاسیک‌ها (مارژینالیست‌ها)
۲۱۰	۲-۱۰ مهم‌ترین اندیشمندان مکتب نئوکلاسیک‌ها
۲۱۰	۱-۲-۱۰ لئون والراس
۲۱۱	۱-۲-۱۰ نظریه تعادل عمومی والراس
۲۱۳	۲-۱-۲-۱۰ قضیه حداکثر مطلوبیت کالاها
۲۱۵	۲-۲-۱۰ ویلیام جونز
۲۱۵	۱-۲-۲-۱۰ میزان رضایت خاطر مصرف‌کننده
۲۱۷	۲-۲-۲-۱۰ نظریه ریاضی ارزش
۲۱۷	۳-۲-۲-۱۰ نظریه کار
۲۱۸	۳-۲-۱۰ کارل منگر
۲۲۰	۴-۲-۱۰ آلفرد مارشال
۲۲۱	۱-۴-۲-۱۰ استخراج منحنی عرضه مارشال
۲۲۴	۵-۲-۱۰ فرانسیس اجورث
۲۲۵	۱-۵-۲-۱۰ جعبه اجورث
۲۲۹	۶-۲-۱۰ آرتور پیگو
۲۳۰	سؤالات تشریحی فصل دهم
۲۳۱	سؤالات چهارگزینه‌ای فصل دهم

۲۳۳	فصل یازدهم. مکتب کینزی
۲۳۳	هدف کلی
۲۳۳	هدف‌های رفتاری
۲۳۴	مقدمه
۲۳۶	۱-۱۱ مصرف
۲۳۷	۱-۱-۱۱ توابع مصرف و پس‌انداز کینز
۲۳۹	۲-۱۱ سرمایه‌گذاری
۲۴۰	۳-۱۱ نظریه کینز در تقاضا برای پول
۲۴۴	۴-۱۱ تله نقدینگی
۲۴۶	۵-۱۱ کینز و بیکاری غیر ارادی
۲۴۸	۶-۱۱ کینز و نقد نظریات نئوکلاسیک
۲۴۹	۱-۶-۱۱ برخی عقاید مکتب کینزی
۲۵۱	۲-۶-۱۱ مکتب کینزی و راهکارهای حل مشکل بحران
۲۵۵	سؤالات تشریحی فصل یازدهم
۲۵۵	سؤالات چهارگزینه‌ای فصل یازدهم
۲۵۹	فصل دوازدهم. عقاید اقتصادی پس از کینز
۲۵۹	هدف کلی
۲۵۹	هدف‌های رفتاری
۲۶۰	مقدمه
۲۶۱	۱-۱۲ الگوی هارود
۲۶۲	۱-۱-۱۲ تعادل و عدم تعادل
۲۶۴	۲-۱۲ الگوی کالدور
۲۶۹	۳-۱۲ جون رابینسون
۲۶۹	مدل رابینسون
۲۷۰	فرضیات مدل
۲۷۲	۱-۳-۱۲ عصر طلائی
۲۷۷	۲-۳-۱۲ تعادل بازار تحت رقابت ناقص (رقابت انحصاری)
۲۷۹	۴-۱۲ جان ریچارد هیکس
۲۸۲	۵-۱۲ پل ساموئلسن
۲۸۶	۱-۵-۱۲ ترکیب انگیزه‌های پولی و مالی
۲۸۹	۶-۱۲ رابرت سولو
۲۹۳	سؤالات تشریحی فصل دوازدهم
۲۹۳	سؤالات چهارگزینه‌ای فصل دوازدهم
۲۹۷	فصل سیزدهم. نئوکلاسیک پولی و جریان‌های فکری نو
۲۹۷	هدف کلی
۲۹۷	هدف‌های رفتاری
۲۹۸	مقدمه
۲۹۹	۱-۱۳ فریدمن و مکتب پولیون (شیکاگو)
۳۰۰	۲-۱۳ فریدمن و نظریه تقاضای پول

۳۰۶	۱-۲-۱۳ نظریه پولی فریدمن
۳۱۱	۳-۱۳ مکتب انتظارات عقلانی
۳۱۳	۴-۱۳ مکتب کلاسیک‌های جدید
۳۱۷	۵-۱۳ مکتب کینزی‌های جدید
۳۲۱	۶-۱۳ جریان‌های فکری حال حاضر در قیاس با یکدیگر
۳۲۳	سؤالات تشریحی فصل سیزدهم
۳۲۳	سؤالات چهارگزینه‌ای فصل سیزدهم
۳۸۳	پاسخ سؤالات چهار گزینه ای
۳۸۷	منابع فارسی
۳۸۹	منابع انگلیسی

پیشگفتار

کتابی که پیش رو دارید، حاصل سالیان متمادی تجربه، تحقیق، مطالعه و تدریس درس تاریخ عقاید اقتصادی در دانشگاه پیام نور می‌باشد. این کتاب به طور خاص، ویژه دانشجویان رشته اقتصاد دانشگاه پیام نور طراحی شده است اما برای دانشجویان علاقه‌مند به این مباحث در دوره‌های دیگر نیز مفید خواهد بود.

شایان ذکر است که بکارگیری شیوه آموزش از دور در رشته‌های علوم انسانی، گرچه ممکن است در ابتدای امر، کاری آسان و خالی از اشکال بنظر برسد، اما در دروس رشته اقتصاد که تاریخ عقاید اقتصادی یکی از دروس آن را تشکیل می‌دهد وضعیت بدین منوال نیست. از این رو فراهم آوردن متنی که دانشجو خود قادر باشد به یادگیری آن بپردازد، جای تأمل دارد. با این وجود مؤلفین کوشیده‌اند تا سرحد امکان مطالب را با بیانی ساده و شیوا که در خور فهم دانشجویان باشد در دسترس آنان قرار دهند.

در تألیف این کتاب علاوه بر این که تلاش شده از منابع اولیه تاریخ عقاید اقتصادی استفاده شود توجه به مباحث جدید فراموش نشده و به فراخور نیاز، مباحث روز اقتصاد گنجانیده شده است.

این کتاب در پانزده فصل طراحی شده و در نوع خود از نظر پوشش مباحث تاریخ عقاید اقتصادی، قابل توجه است. هدف اصلی این کتاب آشنایی دانشجویان مقطع کارشناسی رشته اقتصاد با تاریخ تحولات اندیشه‌های اقتصادی از آغاز تاکنون بوده است. در تقسیم بندی فصول کتاب، ضمن حفظ ارتباط مباحث، از کامل بودن مطالب غافل نبوده و مطالب مورد نیاز دانشجویان به بهانه حجم زیاد کتاب حذف نشده است.

فصل اول کتاب به نقش و اهمیت بررسی تاریخ اندیشه های اقتصادی اختصاص داده شده است. عقاید اقتصادی در دوران باستان و قرون وسطی، فصل دوم کتاب را شامل می شود. تفکر مرکانتیلیست ها، اندیشه های اقتصادی فیزیوکرات ها و ظهور مکتب کلاسیک به ترتیب فصول سوم، چهارم و پنجم کتاب را دربر می گیرند. فصل ششم کتاب حاضر به تبیین افکار اقتصادی ملی گرایی (ناسیونالیسم اقتصادی) پرداخته و مکتب سوسیالیسم در فصل هفتم کتاب مورد بررسی قرار می گیرد. در فصل هشتم، مکتب تاریخی و در فصل نهم، سوسیالیسم علمی (مارکسیسم) به بحث و بررسی گذاشته شده است. مکتب نئوکلاسیک یا مارژینالیسم را در فصل دهم و پس از آن مکتب کینز را در فصل یازدهم مطرح خواهیم نمود. عقاید اقتصادی پس از کینز، عنوان فصل دوازدهم بوده و نئوکلاسیک پولی و برخی جریانهای فکری نوین در قالب فصل سیزدهم ارائه شده اند. فصل چهاردهم به مکتب نهادگرایی اختصاص دارد. پایان بخش کتاب حاضر فصل پانزدهم می باشد که به تشریح برندگان جایزه نوبل اقتصاد از ابتدا تاکنون پرداخته و ضمن برشمردن تاریخچه مختصر زندگی ایشان، به ایده های نوین ارائه شده از سوی آنها در مرزهای دانش اقتصاد اشاره اجمالی نموده است.

شایان ذکر است که منابع مدون در زمینه تاریخ اندیشه های اقتصادی، منابع متعدد و متنوعی نیست. با این وجود، اهتمام بر آن بوده است تا کلیه منابع موجود در این زمینه مورد مطالعه و استفاده قرار گیرد که فرصت را مغتنم شمرده و از همه اساتیدی که در زمینه تألیف کتب تاریخ عقاید اقتصادی پیشگام بوده اند و تحقیقات و مطالعات ارزشمند ایشان در این کتاب مورد استفاده قرار گرفته است، بویژه استاد ارجمند جناب آقای دکتر فریدون تفضلی، صمیمانه تقدیر و تشکر می نمایم.

طراحی کتاب به گونه‌ای است که توالی فصلها از اهمیت زیادی برخوردار است، لذا توصیه می‌شود قبل از مطالعه فصل‌های اولیه از مطالعه سایر فصول خودداری شود.

در خاتمه از اساتید محترم و صاحب‌نظران انتظار دارد، نواقص و نارساییهای این اثر را با راهنمایی‌ها و ارشادات عالمانه خویش تذکر داده و مؤلفین را مرهون عنایات و الطاف خویش سازند.

هادی غفاری - علی چنگی آشتیانی

فصل اول

نقش و اهمیت بررسی تاریخ اندیشه‌های اقتصادی

هدف کلی

هدف کلی از مطالعه این فصل آن است که دانشجویان چگونگی شکل‌گیری اندیشه‌های اقتصادی را فرا گیرند و با نقش و اهمیت شکل‌گیری اندیشه‌های اقتصادی و تفکرات اصلی مکاتب مختلف اقتصادی آشنا شوند.

هدف‌های رفتاری

دانشجویان پس از مطالعه این فصل قادر خواهند بود:

۱. اهمیت و نقش مطالعه اندیشه‌های اقتصادی را در طول تاریخ بیان کنند.
۲. اهداف اصلی از مطالعه درس تاریخ عقاید اقتصادی را توضیح دهند.
۳. روش‌های مختلف بررسی اندیشه‌های اقتصادی را بشناسند.
۴. دیدگاه‌های مختلف پیرامون مطالعه تاریخ اندیشه‌های اقتصادی را شناسایی کنند.
۵. جایگاه درس تاریخ عقاید اقتصادی را در بین سایر دروس رشته اقتصاد دریابند.

مقدمه

تدوین سیر اندیشه حاکم بر علم اقتصاد، بررسی تحولات مربوط به این اندیشه، مقایسه تفکرات مکاتب مختلف اقتصادی و ارزیابی روند تکاملی آن در دستیابی به جایگاه معاصر و قضاوت پیرامون تفکرات امروزی، امری کارساز و راه‌گشاست.

یکی از کارکردهای دوره‌های درسی تاریخ تفکر اقتصادی وسعت بخشیدن به اندیشه دانشجویان است. به قول جان مینارد کینز، "درک پیشرفت‌های معاصر بدون آگاهی از نحوه آن پیشرفت‌ها دشوار است". دانشجویان و محققان باید با برداشت‌های درست، و نه تحریف شده، با نظریه‌ها و اندیشه‌های اقتصاددانان گذشته آشنا شوند. یک نقش دوره درسی تاریخ اندیشه اقتصادی هوشیار کردن دانشجویان نسبت به غنای یک نظریه فراتر از صورت‌بندی آن است که همزمان آموزش داده می‌شود.

تاریخ اندیشه اقتصادی در درک آنچه در جهان معاصر جریان دارد و نیز در گفت و شنود هوشمندانه درباره موضوع‌های اقتصادی سودمند می‌باشد. اگر چه تاریخ علوم طبیعی برای درک فیزیک و زیست‌شناسی معاصر ضروری نیست، این امر در مورد اقتصاد مصداق ندارد. نهادها و اندیشه‌های معاصر آمیخته با میراث گذشته است و اطلاع از نحوه نشأت گرفتن عقاید مختلف و این که فراز و نشیب‌های آن‌ها، ذاتاً در بسط موضوع و به‌طور عارضی در تأثیر آن‌ها بر تفکر عمومی درباره جامعه چه بوده و چگونه دگرگونی یافته‌اند، همه این‌ها برای کسی که به جای دیدگاهی ساده‌لوحانه میل دارد بینشی پیشرفته و موشکافانه داشته باشد حائز اهمیت است (رابینز، ۱۳۸۴: ۲۰).

تاریخ اندیشه اقتصادی در واقع تحلیل سیر تکاملی تفکرات اقتصادی از ابتدای تمدن انسانی تاکنون است. اشاره به مقطع تاریخی پیدایش و تدوین یک فکر اقتصادی، لوازم جامعه‌شناختی و مبانی فلسفی آن فکر، انسجام علمی و نظری آن، کاربرد عملی و سیاست‌گذاری آن، ارزیابی صعود و یا افول علمی یا عملی آن و ریشه‌یابی روند تکاملی موفقیت یا عدم موفقیت آن در حوزه این درس و این کتاب است. بررسی تاریخ اندیشه اقتصادی در شناخت دقیق نظریه‌ها می‌تواند مؤثر باشد و همچنین می‌تواند ابزاری برای مقایسه کارآمدی و ناکارآمدی تفکرات و مکاتب باشد و با توجه به تبیین ارتباط فلسفی تفکرات با الگوهای عملیاتی و کارکردی، خط سیری را ترسیم کند که از نوعی انسجام و پیوستگی در فکر و عمل برخوردار باشد. بنابراین، تحلیل

درست تاریخ عقاید اقتصادی، به خواننده در مورد مکاتب، نظام‌ها، روش‌ها، معیارها، نظریه‌ها و عملکردهای اقتصادی، دید روشن می‌دهد و وی را به ابزار قضاوت و داوری علمی مجهز می‌سازد (دادگر، ۱۳۸۳: ۳۰).

مشهور است که علم اقتصاد، در اواخر قرن هجده میلادی مدون شده است اما بحث‌های اقتصادی، اندیشه و تفکر اقتصادی به ابتدای تاریخ و تمدن بشری برمی‌گردد. زیرا اقتصاد به قول "آلفرد مارشال" در واقع مطالعه رفتار نوع بشر در امور معمولی کسب و کار روزانه اوست (مارشال، ۱۹۶۲: ۱). به بیان دیگر، بررسی تاریخ تحولات اندیشه اقتصادی، در واقع عصاره و چکیده تفکرات مکاتب و صاحب‌نظران اقتصادی در مورد عقاید انسان و رفتار وی نسبت به امور تولید، توزیع و مصرف و سایر فعالیت‌های روزمره اقتصادی وی می‌باشد.

ذخایر فکری بشر و انباشت تجارب ارزشمند وی در زمینه اقتصاد، به وسیله یک زیر شاخه علم اقتصاد، یعنی تاریخ عقاید اقتصادی، به بشر امروزی منتقل می‌شود. اصولاً پرداختن به تاریخ به همراه اندیشه در مورد هر علم و هر معرفت، جایگاه ویژه‌ای دارد. به قول آگوست کنت: «حتی اگر بخواهیم مبانی و فلسفه هر علم (اقتصاد یا غیر آن) را بررسی کنیم، بدون توجه به تاریخ آن ممکن نیست»، و به قول پروفیسور ای.اچ. کار، تاریخ شناس و نظریه‌پرداز معروف، «تاریخ، در واقع یک دیالوگ بی‌انتهای بین حال و گذشته است». به قول مارکس، «تاریخ، اقتصاد در حال عمل است». با فرض قبول بخشی از اندیشه مارکس، بررسی تاریخ عقاید اقتصادی، در واقع، ارزیابی پشتوانه‌های نظری مربوط به گوشه‌ای از زندگی جوامع می‌باشد. یعنی در پس بسیاری از تحركات سیاسی، اجتماعی و حتی حقوقی و فرهنگی، یک اندیشه اقتصادی کارساز به میزان زیادی می‌تواند تأثیرگذار باشد. به هر حال، درک و توضیح تاریخ عقاید اقتصادی، افزون بر یافته‌های نظری، درس‌ها و توصیه‌های سیاست‌گذاری فراوانی را به محققان و دولتمردان می‌آموزد (همان: ۲۷).

از مجموع آنچه ذکر گردید می‌توان اهمیت تدریس درس تاریخ عقاید اقتصادی در دانشگاه‌ها را در سایه اهداف زیر جستجو کرد (تفضلی، ۱۳۸۶: ۱).

۱. با تحول و تکامل نظریه‌های اقتصادی در بستر تاریخ آشنا می‌شویم و در نتیجه درک جامع‌تر و مرتبط‌تری از این نظریه‌ها و مقایسه آن‌ها در گذشته و حال به دست

می‌آوریم.

۲. اندیشه‌های اقتصادی در دوران‌های تاریخ بشری منعکس‌کننده شرایط اجتماعی و سیاسی و ساخت‌های جوامع در آن دوران‌هاست و بدین ترتیب تاریخ عقاید اقتصادی به فهم بهتر رابطه بین نظریه‌ها و واقعیت‌های اجتماعی و مسائل مبتلا به آن‌ها کمک می‌کند و از این نظر ارتباط بین علم اقتصاد و سایر علوم اجتماعی مشخص می‌شود.

۳. با زندگی و فعالیت‌های علمی و پر بار علمای اقتصاد و متفکرین سترگ جهان که در طول تاریخ با کشف قوانین علمی و طرح دکترین‌های اقتصادی به علم اقتصاد خدمت کرده‌اند، آشنا می‌شویم.

درک فراگیر یک مکتب و نظام فکری مستلزم آگاهی و شناخت کامل زمینه‌های بروز و ظهور آن نظام و مکتب بوده و بدون این آگاهی ادراک کامل و جامعی فراهم نخواهد شد. بررسی سیر تحول اندیشه‌ها در بستر تاریخ ضمن تبیین عقاید و نظریات مختلف به واکاوی زوایای پیدا و پنهان در نحوه شکل‌گیری مکاتب، سیستم‌ها و نظام‌های اجتماعی و اقتصادی می‌انجامد.

۱-۱ روش‌های بررسی اندیشه‌های اقتصادی

اندیشه اقتصادی از دو دیدگاه اثباتی و تجویزی (دستوری یا هنجاری) قابل تبیین است: در اقتصاد اثباتی، به تبیین و تفسیر واقعیت اقتصادی آن‌گونه‌که وجود دارد، پرداخته می‌شود. روابط میان متغیرهای اقتصادی مانند رابطه بین دو متغیر نقدینگی و تورم و یا بین متغیرهای کسری بودجه و تورم، قوانین عرضه و تقاضا و ... توضیح داده می‌شود. اقتصاد اثباتی وارد مباحث ارزشی، بایدها و نبایدهای اقتصادی نمی‌شود.

دومین نوع بررسی اقتصادی، نگاه به اقتصاد از دیدگاه تجویزی (دستوری یا هنجاری) است. از این دیدگاه به بایدها و نبایدها توجه می‌کنیم و بحث ارزش‌ها و اخلاق به میان می‌آید. به‌عنوان مثال بحث ضرورت دخالت دولت در اقتصاد و یا پرداخت یارانه و تعدیل قیمت‌ها و ... از جمله موارد اقتصاد دستوری است.

به دیگر سخن، اندیشه اقتصادی متفکران، به واکنش این دسته از متفکران به چالش‌ها و موضوع‌های اساسی اقتصادی زمان‌های خود اشاره دارد. این واکنش‌ها به دو صورت زیر انجام پذیرفته است:

۱. تبیین و تحلیل روابط میان متغیرهای اقتصادی. به عبارت دیگر این دسته از متفکران، نگاه اثباتی به واقعیت‌های اقتصادی داشتند.
۲. ارایه رویکردی ارزشی و هنجاری به اقتصاد.

۱-۲ دیدگاه‌های مختلف پیرامون مطالعه تاریخ اندیشه‌های اقتصادی

اساساً دیدگاه‌ها درباره مطالعات اندیشه‌های گذشتگان را می‌توان به دو دسته مخالف و موافق تقسیم نمود (دادگر، ۱۳۸۳: ۱۲):

۱- دیدگاه مخالفان

مخالفان بررسی اندیشه‌های گذشته از دو منظر به مخالفت پرداخته‌اند:

الف) دیدگاه دیوید هیوم: او معتقد بود باید تمامی نظریات و دیدگاه‌های گذشتگان را کنار گذاشت زیرا این نظریات تماماً منسوخ شده و اکنون فاقد هرگونه ارزش علمی می‌باشند. لذا به جای مطالعه مجدد آنان باید نظریات معاصر را بررسی و تحقیق نمود.

ب) دیدگاه عدم لزوم مطالعه تاریخ عقاید: بر اساس این دیدگاه، افراد با مطالعه تاریخ عقاید بر علم مسلط شده، توانایی تحلیل آن‌ها بیشتر می‌شود، اما زمان، یک منبع بسیار مهم و کمیاب می‌باشد. بر این اساس، با تکیه بر منطق تخصیص بهینه منابع و وجود موضوعات بسیار مهم در جوامع بشری و ضرورت بررسی آنان در جهت تبیین و دستیابی به راه‌حل‌های بهینه اجتماعی و محدودیت این منبع، بررسی اندیشه گذشتگان تخصیص غیربهینه منابع محسوب می‌شود.

۲- دیدگاه موافقان

دلایل این دیدگاه را می‌توان در چند بخش تبیین کرد. نخست، برخی در مقام پاسخگویی به دیوید هیوم برآمده، معتقدند او در مفهوم علم اشتباه کرده است. به اعتقاد هیوم علم مجموعه نظریات در کنار یکدیگر است درحالی‌که در علم نیازمند یک چارچوب جهت تبیین و ارایه نظریات می‌باشیم. به عبارت دیگر، علم مجموعه نظریات نیست که اگر چنین بود با نقض نظریات، علوم در طول زمان منسوخ می‌شدند. اساساً

دیدگاه‌های علمی در چارچوب و ساختار فکری خاصی قرار گرفته به تبیین و توضیح جهان واقعی می‌پردازند. از این نظر، دانشمند مانند یک عکاس عمل می‌کند. عکاس از یک زاویه از واقعیت عکس گرفته تمام آن واقعیت را منعکس نمی‌کند. نظریات علمی نیز تحت یک ساختار فکری معین بخشی از واقعیت را بیان می‌کنند. هیچ‌گاه نظریات به‌طور منفرد و تکی متولد نمی‌شوند. بنابراین، بر خلاف دیدگاه هیوم آنچه ابطال می‌شود نظریه است نه علم. علم تحت یک چارچوب نظری شکل می‌گیرد و نظریات در آن قالب‌ها به توصیف می‌پردازند.

در اقتصاد، تمامی سعی اقتصاددانان به‌ویژه در قرون اخیر این بوده که تحت یک ساختار ذهنی مشخص به تحلیل واقعیت‌های اقتصادی بپردازند، که نتیجه آن پدید آمدن الگوهای مختلف در اقتصاد امروز است. از این قبیل الگوها، الگوهای کلاسیکی و کینزی می‌باشد. آیا می‌توان ادعا کرد که الگوی کلاسیک از بین رفته است؟ پاسخ منفی است. الگوها در طول زمان تکامل می‌یابند.

دومین نکته حایز اهمیت این است که معمولاً نظریات علمی با پیدایش موارد نقض ابطال نمی‌شوند بلکه این نظریات با تلاش در جهت حل مشکل به‌وجود آمده، راه تکامل می‌پیمایند.

سومین نکته اینکه، معمولاً آنچه به‌عنوان آراء گذشتگان و دیدگاه پیشین ذکر می‌شود به‌طور نامحسوس در دیدگاه دانشمندان کنونی وجود دارد. در لابلای اندیشه‌های معاصر، دیدگاه‌های گذشتگان رخنه کرده‌اند و وجود دارند.

چهارم اینکه هر اندیشمندی در ظرف زمانی و مکانی خاصی زندگی کرده و از شرایط محیطی اجتماعی زمان خود متأثر شده است، ولی در بعضی از سطوح، آراء و نظریات اندیشمندان گذشته، ساختار اندیشه او را جهت داده‌اند. بنابراین، هر متفکری در عین حال که به زمان و مکان خاصی تعلق دارد ولی از تاریخ، فرهنگ و شرایط محیطی جامعه خود نیز تأثیر گرفته است. به‌عنوان مثال در جامعه شناسی، هابرماس را بدون درک صحیح اندیشه اجتماعی هگل، مارکس، پارسونز و ... نمی‌توان فهمید و یا درک اندیشه مارکس به فهم اندیشه‌های هگل، فویرباخ و ... بستگی دارد.

(ب) توجه به چگونگی شکل گیری چالش‌ها-تلاش در جهت شناسایی مسائل و مشکلات
 (ج) تبیین و تحلیل روابط بین متغیرهای اقتصادی-ارائه رویکردی ارزشی و هنجاری به اقتصاد
 (د) توجه به چگونگی شکل گیری چالش‌ها-ارائه رویکردی ارزشی و هنجاری به اقتصاد
 ۴. کدام یک از متفکران زیر در رابطه با مطالعه اندیشه‌های گذشتگان اصولاً دیدگاهی مخالف دارد؟

الف) آلفرد مارشال
 ب) جان مینارد کینز
 ج) آگوست کنت
 د) دیوید هیوم

۵. کدام اندیشمند معتقد است حتی اگر بخواهیم مبانی و فلسفه هر علم (اقتصاد یا غیر آن) را بررسی کنیم بدون توجه به تاریخ آن ممکن نیست؟
 الف) دیوید هیوم
 ب) جان مینارد کینز
 ج) آلفرد مارشال
 د) آگوست کنت

۶. راه تکامل نظریات علمی معمولاً با پیموده می‌شود.

الف) ارائه نظریات جدید
 ب) تلاش در جهت حل مشکل موجود
 ج) بحث و تبادل نظریات
 د) پیدایش موارد نقض کننده این نظریات

۷. مهم ترین دلیل آن دسته که مطالعه تاریخ عقاید اقتصادی را لازم نمی‌دانند چیست؟
 الف) نظریات گذشته منسوخ شده است.

ب) بررسی اندیشه گذشتگان تخصیص غیر بهینه منابع است.

ج) مطالعه تاریخ عقاید گذشتگان گمراه کننده است.

د) اصولاً صحت و سقم این مطالب قابل اعتماد نیست.

۸. به عقیده دیوید هیوم چرا باید تمامی نظریات و دیدگاه‌های گذشتگان کنار گذاشته شود؟

الف) زیرا این نظریات منسوخ شده و اکنون فاقد هرگونه ارزش علمی است.

ب) زیرا نمی‌توان نسبت به صحت و سقم مطالب متناسب به دانشمندان اطمینان داشت.

ج) زیرا مطالعه دیدگاه‌های گذشتگان از دست دادن فرصت است.

د) زیرا دانشمندان امروزی را برای حل مشکلات موجودشان گمراه می‌کند.

۹. در به تبیین و تفسیر واقعیت اقتصادی، آن گونه که وجود دارد پرداخته می‌شود.

الف) اقتصاد اثباتی
 ب) اقتصاد دستوری

نقش و اهمیت بررسی تاریخ اندیشه‌های اقتصادی ۹

- ج) اقتصاد هنجاری
د) اقتصاد تجویزی
۱۰. این جمله مربوط به کدام نظریه پرداز است؟ "تاریخ، اقتصاد در حال عمل است"
- الف) آلفرد مارشال
ب) کارل مارکس
ج) دیوید هیوم
د) آگوست کنت

فصل دوم

عقاید اقتصادی در دوران باستان و قرون وسطی

هدف کلی

هدف کلی از مطالعه این فصل آن است که دانشجویان با عقاید اقتصادی موجود در دوران باستان و قرون وسطی آشنا شوند و نسبت به اندیشه‌های اقتصادی جهان اسلام در آن دوران آگاهی یابند.

هدف‌های رفتاری

دانشجویان پس از مطالعه این فصل قادر خواهند بود:

۱ چگونگی شکل‌گیری اندیشه‌های اقتصادی در یونان باستان را به‌طور خلاصه بیان کنند.

۲ تفاوت‌های فعالیت‌های اقتصادی در روم باستان و یونان باستان را برشمرند.

- ۳ عقاید اقتصادی در روم باستان را بشناسند.
- ۴ اندیشه‌های اقتصادی اسکولاستیک را توضیح دهند.
- ۵ عقاید اقتصادی جهان اسلام در قرون وسطی را شناخته، آن را با عقاید اقتصادی دیگر در آن دوران مقایسه نمایند.

مقدمه

درخشش تمدن یونان با پیشرفت در زمینه علم، فلسفه، حکومت، آزادی‌های مدنی، تجارت و هنر همراه بود. همچنین شکوفایی تمدن روم نیز با مهارت در معماری و مهندسی و قانون‌گذاری به منصفه ظهور رسید. در یونان خصوصاً در زمان پریکلِس^۱ (۴۲۹-۴۹۵ ق م) ابعادی از دموکراسی بر پایه مشورت، قانون و عدالت پایه‌گذاری شد و با مقوله فردگرایی و آزادی که در اوایل تمدن یونان احیا شده بود، ترکیب گردید. این اندیشه نوعی آزادی اقتصادی محدود در جامعه ایجاد می‌کرد. از آنجا که به عقیده برخی از فلاسفه بزرگ یونان، از جمله گزنفون^۲، کشاورزی بر صنعت و تجارت ترجیح داشت و نظر به اینکه کار بر روی زمین از سوی خرده مالکان انجام می‌شد، معمولاً بین دهقانان و زمین‌داران همواره جدال وجود داشت.

هر چند به‌طور دقیق نمی‌توان زمان معینی برای رونق انواع فعالیت‌های اقتصادی در یونان باستان تعیین کرد، اما فعالیت‌هایی نظیر استخراج معدن، آهنگری، نجاری، پارچه بافی، چرم‌سازی، سنگ‌تراشی و ماهیگیری در کنار کشاورزی از رونق قابل قبولی برخوردار بوده‌اند.

از آنجا که اکثریت جامعه در یونان و روم باستان برده بوده‌اند، کارهای بدنی و فعالیت‌های تولیدی اقتصادی (که در آن زمان عمدتاً کشاورزی بوده است) توسط بردگان صورت می‌گرفت و فعالیت‌هایی نظیر تجارت^۳، هنر، علم و فلسفه متعلق به افراد طبقه متوسط و اشراف بوده است. بنابراین نگاه اقتصادی حاکم بر یونان و مردم باستان بر معیارهای نظام برده‌داری استوار گردیده، به‌طوری‌که فیلسوفان برجسته آن

1. Pericles
2. Xenophone

۳. در فرهنگ یونان باستان تجارت به معنای ارزان خریدن و گران فروختن بوده است.

دوران (نظیر افلاطون و ارسطو) برده‌داری را امری طبیعی می‌دانستند و وجود سلسله مراتب طبقه شریف، آزادمردان، بردگان و بیگانگان را موجه قلمداد می‌نمودند. «افکار یونانیان باستان در مورد اقتصاد از آن جهت قابل اهمیت است که واژه اقتصاد^۱ با مفهوم خاص خود در دوران باستان و برای اولین بار مورد استفاده و بررسی فیلسوفانی چون افلاطون و ارسطو قرار گرفت (تفضلی، ۱۳۸۶: ۱۹)».

در مجموع می‌توان گفت هرچند در یونان باستان بازار آزاد کالا وجود داشت اما به دلیل وجود نظام برده‌داری، بازار آزاد نیروی کار وجود نداشت، با این وجود مباحثی نظیر تقسیم کار و اهمیت آن در جامعه اقتصادی و تمایز میان ارزش استفاده و ارزش مبادله، نقش مطلوبیت و هزینه در تعیین ارزش مبادله و وظایف پول، مهم‌ترین موضوعاتی است که در حوزه علم اقتصاد از سوی فلاسفه بزرگ یونان باستان (افلاطون^۲ و ارسطو^۳) مورد بحث قرار گرفت. با وجود اینکه هر دو آن‌ها در خصوص مباحثی چون حرمت ربا و اینکه پول و ثروت نمی‌توانست موجب خوشبختی و سعادت نوع بشر شود، اشتراک نظر داشتند، اما بر خلاف افلاطون که ایده‌آلیست بود، اندیشه‌های ارسطو عموماً رئالیستی بود و بر خلاف ارسطو که افراد را اصل می‌دانست، افلاطون بیشتر سعادت جامعه را منظور نظر قرار می‌داد.

در روم باستان، در مقایسه با یونان باستان، توجه به تجزیه و تحلیل مسائل اقتصادی کمتر بوده و همانند یونان در روم نیز نکته اساسی در باب مسائل اقتصادی توجه به انطباق این مسائل با موازین ارزشی و اجتماعی آن دوران بوده است. در روم نیز همانند یونان بیشترین توجه در فعالیت‌های اقتصادی به فعالیت‌های کشاورزی معطوف بوده است. مهم‌ترین فلاسفه‌ای که در روم باستان در باب مسائل اقتصادی مباحثی را مطرح کرده‌اند، کاتو^۴ و سیسرون^۵ هستند.

۱. لغت ikonomia در زبان یونانی به معنای تدبیر منزل است و لغت oeconomicus به معنای ثروت و دارایی ناشی از فعالیت‌های بازرگانی است. دو لغت political و economy در زبان انگلیسی به ترتیب از دو واژه polis و oiconomia در زبان یونانی گرفته شده است و در یونان باستان polis به واحدهای سیاسی «دولت - شهرها» اطلاق می‌شد. این دولت شهرها در سده‌های هشتم یا ششم قبل از میلاد به دنبال تحول نظام اشتراکی پدیدار شدند.

2. Plato
3. Aristotle
4. Cato
5. Cicero

رومیان باستان در زمینه فعالیت‌های اقتصادی تفاوت‌هایی با یونانیان داشتند به طوری که عمده فعالیت اقتصادی آن‌ها بر خلاف یونانیان که علاوه بر کشاورزی، صیادی و دریانوردی نیز بود، به کشاورزی، جنگجویی و کشورگشایی خلاصه می‌شد و هر اندازه که یونانیان هنرمند و متفکر بودند، رومیان مدیر و مدبّر بوده و در امر قانونگذاری موفق بودند. در مجموع می‌توان گفت مهم‌ترین نتیجه اندیشه‌های اقتصادی رومیان توجه به اصول مالکیت فردی و آزادی در قراردادها بوده که اساس توسعه سرمایه‌گذاری در آینده گردیده است.

با سقوط امپراطوری روم (۴۷۶ میلادی) و پایان یافتن عصر جهان باستان، قرون وسطی در تاریخ عقاید اقتصادی آغاز می‌شود. به عقیده بسیاری از اقتصاددانان (و متفکرین سایر علوم) قرون وسطی، که معمولاً از قرن پنجم تا پانزدهم میلادی در نظر می‌گیرند، دوره هزار ساله تاریکی افکار علمی در اروپا بوده و در علم اقتصاد، عقاید شایسته و درخور توجهی مطرح نشده است، اما باید توجه داشت در این دوران در بسیاری از علوم و حتی علم اقتصاد متفکرین بزرگی در دنیای اسلام وجود داشته اند که در ادامه اشاره مختصری به نظریات آنان در باب علم اقتصاد خواهیم داشت.

بسیاری، علت اصلی دوره هزار ساله خاموشی افکار علمی در اروپا را سیطره همه‌جانبه عقاید مذهبی کلیسای کاتولیک بر افکار علمی می‌دانند، هر چند برخی دیگر، نفوذ عقاید فقهی و حقوقی یهودی (خاخام‌ها) در قالب مجموعه‌ای به نام «میشنا» و تأثیرات فقه رومی را بر اندیشه اقتصادی قرون وسطی مؤثر می‌دانند.^۱

قرون وسطی با پیدایش رنسانس در تمدن اروپا پایان می‌یابد. نهضت رنسانس حدوداً از نیمه دوم قرن پانزدهم میلادی آغاز می‌شود و تحولات همه‌جانبه‌ای در زندگی اجتماعی اروپاییان به وجود می‌آورد که یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های آن گرایش به شناخت مسائل علمی، فرهنگی و اجتماعی است.

۱. جهت اطلاعات بیشتر رجوع شود به الف) تاریخ عقاید اقتصادی - دکتر فریدون تفصیلی - انتشارات نشر نی
 ب) سیر اندیشه اقتصادی - دکتر باقر قدیری اصلی - انتشارات دانشگاه تهران ج) تاریخ تحولات اندیشه اقتصادی - دکتر یدالله دادگر - انتشارات دانشگاه مفید

۱-۲ عقاید اقتصادی در یونان باستان

اندیشه اقتصادی در یونان باستان از نظر ماهوی با مباحث اقتصادی تمدن‌های قبل از خود تفاوت‌های آشکاری ندارد و فلاسفه و صاحب‌نظران آن دوران بیشتر به تک‌نگاری‌هایی در باب مسائل اقتصادی پرداخته‌اند. اگر بخواهیم ترتیب زمانی اندیشه‌های اقتصادی مطرح شده در این دوران را حفظ کنیم باید ابتدا به نظریات سولون^۱ (۵۵۹-۶۳۸ ق م) و بعد سقراط (۳۹۹-۴۷۰ ق م)، افلاطون (۳۴۷-۴۲۷ ق م) و ارسطو (۳۲۲-۳۸۴ ق م) بپردازیم.

۱-۱-۲ سولون

سولون یک اشراف‌زاده بود که پس از اینکه با موافقت و همراهی ثروتمندان حاکم آتن شد، با تنظیم یک نظام مالیاتی، طرحی ارائه داد که بر اساس آن ثروتمندان مالیات بیشتری پردازند و فقرا مالیات کمتری بدهند. سولون به شدت با بیکاری ارادی مخالف بود و آن را جرم تلقی می‌کرد. وی برگزاری جشن‌ها و مراسم پر هزینه را ممنوع کرد. او نظام پولی را در راستای توسعه بازرگانی تغییر داد به گونه‌ای که تلاش کرد ثروت جامعه به جای صرف شدن در راه خرید جهیزیه، برگزاری جشن‌ها و عزاداری‌های پر هزینه، با تغییر مقررات گمرکی و صادراتی، در زمینه گسترش تولید و صادرات به کار گرفته شود. هر چند سولون متفکر مشهوری چون سقراط، افلاطون و ارسطو نبود، ولی خدمات او در همراه‌سازی سیاست و اقتصاد راه را برای گسترش تفکرات اقتصادی در سال‌های بعد در یونان باز کرد.

۲-۱-۲ سقراط

علیرغم آنکه اندیشه‌های سقراط بیشتر پیوند عملی با اخلاق دارد و آموزه‌های اقتصادی چندانی در آن‌ها دیده نمی‌شود اما در شکل‌گیری اندیشه‌های اقتصادی افلاطون و سپس ارسطو بسیار اثرگذار بوده است.

1. Solon

سقراط هدف زندگی انسان‌ها را رفاه و سعادت آن‌ها معرفی می‌کند، اما هرگز تمرکز ثروت را وسیله رسیدن به این هدف نمی‌داند و با تعریفی که از مال ارائه می‌دهد، مفید بودن را شرط وجود آن می‌داند و بدون اینکه مستقیماً به بیان اصلی از اصول نظام اقتصادی پرداخته باشد، عدم تمرکز ثروت را مورد توجه قرار می‌دهد. در حال حاضر یکی از وجوه تمایز میان نظام‌های اقتصادی، دیدگاه و موضع‌گیری آن‌ها نسبت به مسئله تمرکز ثروت است.

هدف سقراط همراهی تفکر و عمل با فضایل اخلاقی بود و معتقد بود که توجه به اخلاق و حکمت از توجه به منافع شخصی و اقتصادی بالاتر است. دیدگاه مطلوبیت‌گرایی سقراط با آنچه امروزه از مطلوبیت در اقتصاد مطرح می‌شود کاملاً متفاوت بوده و به عقیده او مطلوبیت یک عمل، با لذتی که از انجام آن ایجاد می‌شود، به دست نمی‌آید و سعادت، لذت و مطلوبیت از بهره‌برداری بیشتر از نعمت‌های مادی به دست نمی‌آید، بلکه مفید بودن یا مطلوب بودن یک عمل با میزان سعادت حقیقی حاصل از آن ارتباط مستقیم خواهد داشت.

۲-۱-۳ اندیشه‌های اقتصادی افلاطون

افلاطون شاگرد سقراط و استاد ارسطو بود. در خردسالی پدرش را از دست داد و عمویش سرپرستی او را به عهده گرفت. نام اصلی وی آریستوکلیس^۱ بود که بعداً به افلاطون تغییر نام یافت.

افلاطون در کتاب «جمهوری» خود، مدینه فاضله را جامعه‌ای اشتراکی معرفی می‌کند که مرکز ثقل زندگی اجتماعی در آن، عدالت اجتماعی است و ثروت به صورت برابر در آن تقسیم می‌شود.

به عقیده افلاطون، دولت هدفی غیر از اجرای عدالت و بالاتر از آن ندارد. البته در نزد افلاطون، مفهوم عدالت با معنای عادی آن تفاوت دارد. تا آنجا که به دایره دولت مربوط می‌شود، تجلی عدالت در تناسب هندسی میان طبقات گوناگون است که برحسب آن هر بخش از بدنه اجتماع، سهم خود را دریافت می‌دارد و در نگهداری نظام عمومی همکاری می‌کند (غفاری، ۱۳۸۳: ۲۶).

1. Aristocles

افکار اقتصادی افلاطون بر پایه اخلاق بنا شده بود به طوری که او دل‌بستگی به پول و ثروت را تقبیح و رباخواری را محکوم می‌کرد و با وجود اینکه یک اشراف‌زاده بود اما همواره به مردم توصیه می‌کرد که فضیلت و تقوا از پول و ثروت ارزشمندتر است. «جمهوری» افلاطون، که بر پایه یک مدینه فاضله^۱ استوار است، تشکیل یک حکومت اشتراکی است که به کمونیسم امروز هیچ شباهتی ندارد. به عقیده افلاطون، این مدینه فاضله، یک کشور کوچک است با جمعیتی کنترل شده که برحسب سلسله مراتب استوار گردیده است. مردم این اجتماع از نظر افلاطون به سه دسته تقسیم می‌شوند:

۱ حکمرانان (قضات و فرمانروایان)

۲ پاسداران (نظامیان و سربازان)

۳ عوام (کارگران، صنعتگران و کشاورزان)

طبقه اول تصمیم‌گیرندگان جامعه هستند که از بین اشراف و فیلسوفان انتخاب می‌شوند. از نظر افلاطون باید دولتمردان از بین حکما انتخاب شوند زیرا دولتمرد انتخاب شده از راه دموکراسی تنها حافظ منافع طبقه خاصی است و به خیر عمومی فکر نمی‌کند. از این رو، افلاطون بر این باور است که برای برقراری عدالت اجتماعی و اقتصادی دولت باید به طور وسیع در اقتصاد دخالت کند.

به عقیده افلاطون، این طبقه حق گردآوری ثروت ندارد و باید از اموال اشتراکی استفاده کند چرا که ثروت جامعه متعلق به دولت است و اگر این طبقه اقدام به جمع‌آوری ثروت نماید دیگر فرصت کافی برای اداره امور کشور نخواهد داشت.

طبقه دوم، نگهبانان جامعه هستند و باید مدافع و پشتیبان مدینه فاضله و اهالی آن باشند. برای این منظور باید افراد شایسته از هر لحاظ (جسمی، فکری و تعهد به مدینه فاضله) انتخاب شوند و تحت آموزه‌های خاص جهت‌نگهبانی از جامعه قرار گیرند. طبقه سوم، که طبقه عوام هستند، وظیفه کار و تولید را بر عهده دارند و در واقع تولیدکنندگان اصلی ثروت در جامعه می‌باشند.^۲

1. Ideal state

۲. افلاطون در اواخر عمر خود بدین نکته رسید که این حکومت بیشتر جنبه آرزو داشته و بیش از حد ایده‌آلیستی است، از این رو، رساله «نومیس» خود را که جنبه‌های عملی بیشتری داشت تدوین کرد که در آن قوانین و مقررات بیشتر تابع شرایط اقتصادی و جغرافیایی جامعه بود.

در مدینه فاضله افلاطون همه این طبقات باید با یکدیگر به‌طور هماهنگ کار کنند. دولت باید تلاش کند معرفت و اخلاق را در همه زمینه‌ها توسعه دهد. همچنین دولت باید به توزیع عادلانه ثروت در جامعه اقدام کرده و باید به گونه‌ای در امور اقتصادی مداخله نماید که قیمت عادلانه برقرار شده، ربا ریشه کن گردیده، واسطه‌های مبادله حذف یا حداقل شوند و مالکیت اراضی محدود شود.

ماهیت و کارکرد پول در آثار افلاطون با تفصیل و تحلیل قابل‌توجهی تدوین شده است. این امر به گونه‌ای واضح است که شومپیتر، با وجود بدبینی نسبی به افکار اقتصادی یونان باستان، چنین تصریح می‌کند: "افلاطون طرفدار یکی از اولین نظریات پولی بوده است"، یعنی مطرح کردن پول به‌عنوان وسیله مبادله منسوب به اوست (دادگر، ۱۳۸۳: ۹۴).

علاوه بر توجه افلاطون به حرمت ربا و تقبیح آن، در باب مقوله ارزش نیز وی معتقد است این ارزش واقعی کالاهاست که قیمت آن‌ها را تعیین می‌کند^۱. شاید منظور از ارزش واقعی در دیدگاه افلاطون هزینه تولید بوده است.

«به عقیده افلاطون، تولید مایحتاج زندگی اساس تشکیل دولت است و تنوع مشاغل را در جامعه به‌وجود می‌آورد و تشکیل آن را ایجاب می‌نماید. در این باب وی چنین گفته است: "هیچ‌کس نمی‌تواند تمام مایحتاج خود را تولید کند و هر کس نیازمندی‌های متعددی دارد. کالاها و اشیاء آسان‌تر و فراوان‌تر و مرغوب‌تر تهیه می‌شوند؛ اگر هر کس کاری را که برای آن دارای استعداد طبیعی است در موقع مناسب انجام دهد و انجام بقیه کارها را به دیگران واگذار کند". این همان عقیده‌ای است که بعداً تحت عنوان اصل تخصص و تقسیم کار به‌وسیله آدام اسمیت بسط و تشریح گردید.

۱. شاید بتوانیم این عقیده افلاطون را به نوعی پایه تحلیل‌های اقتصادی در باب نظریه ارزش بدانیم که امروزه یکی از مباحث بحث برانگیز در اقتصاد است. مثلاً بر اساس نظر اقتصاددانان کلاسیک (در آینده در مورد این طیف از اقتصاددانان صحبت خواهیم کرد)، در یک بازار رقابت کامل ارزش هر کالا در نهایت تابعی از هزینه‌های تولید آن کالا است، بنابراین ارزش هر کالا در مرحله تولید کالا تعیین می‌شود اما نئوکلاسیک‌ها (این گروه از اقتصاددانان را نیز در مباحث آینده بیشتر خواهیم شناخت) معتقدند وقتی یک کالا تولید می‌شود ارزش آن در بازار و توسط مکانیزم عرضه و تقاضا تعیین می‌شود. مثلاً کلاسیک‌ها می‌گویند این دستمزد کارگران است که ارزش کالا را معین می‌کند ولی نئوکلاسیک‌ها معتقدند قیمت کالای تولیدی کارگران است که دستمزدشان را تعیین می‌کند.

۲-۱-۴ اندیشه‌های اقتصادی ارسطو

بسیاری از دانشمندان و متفکرین جهان، ارسطو را پیش‌کسوت تمام عالمان جهان و بزرگ‌ترین متفکر جهان باستان می‌شمارند. پدر وی پزشک مخصوص فیلیپ مقدونی، پادشاه مقدونیه بود. در هجده سالگی به آتن رفت و به مدت بیست سال در آکادمی افلاطون به تحصیل و تدریس پرداخت. در سال ۳۴۳ ق.م یعنی زمانی که تنها ۴۱ سال داشت از سوی فیلیپ مقدونی، آموزگار مخصوص اسکندر مقدونی (فرزند فیلیپ مقدونی) شد. وی ملقب به معلم اول است، هر چند او اولین کسی نیست که در تاریخ به تدریس پرداخته است، اما از آنجا که وی تدریس را با اسلوب مشخص و به روش منطقی ارائه کرده است، او را معلم اول می‌نامند. مهم‌ترین آثار وی «دایرةالمعارف» و کتاب «سیاست» است. او برای اولین بار معارف بشری را به دو دسته حکمت نظری و حکمت عملی تقسیم کرد.^۱

ارسطو، بر خلاف استاد خود افلاطون، که حضور خانواده را در جامعه معنی‌دار می‌دانست، افراد را اصل می‌دانست و معتقد بود این سعادت افراد است که جامعه را به سوی سعادت رهنمون خواهد نمود. ارسطو منتقد آنچه بود که امروز تحت عنوان «سرمایه‌داری» شناخته می‌شود. او از نظام پولی انتقاد می‌کرد و به شدت ربا را تقبیح می‌نمود. او نه تنها پول را فقط یک وسیله مبادله می‌دانست بلکه معتقد بود پول نمی‌تواند به خودی خود مولد باشد و ربایی که در ازای قرض گرفتن آن پرداخت می‌شود بر خلاف جریان طبیعی اقتصاد است. او همچنین معتقد بود کسی که تجارت و سوداگری می‌کند و می‌خرد تا گران‌تر بفروشد کاری بی‌حاصل و غیر مولد انجام داده و بهره بی‌جهت برده است. او همچنین بر این باور بود که زحمت‌کشان نباید حکومت کنند و حاکمان نیز نباید به دنبال کسب مال و ثروت باشند.^۲ بهترین حالت این است که طبقه متوسط کنترل جامعه را برعهده گیرند و به امور فقرا و ثروتمندان بپردازند (تفضلی، ۱۳۸۶: ۲۷-۲۵).

۱. حکمت عملی شامل اخلاق و سیاست و حکمت نظری شامل علوم طبیعی (ریاضی و فیزیک)، فن و هنر و ماوراءالطبیعه (متافیزیک).

۲. از این نظر عقاید او به عقاید استادش افلاطون نزدیک است.

ارسطو معتقد است ارزش هر کالا به دو عامل بستگی دارد: مطلوبیت و هزینه تولید. شومپیتر معتقد است این مسئله احتمالاً به دلیل علاقه ارسطو به جنبه اخلاقی تعیین قیمت و عدم توجه او به جنبه تحلیلی آن می‌باشد. از این رو ارسطو قیمت عادلانه را این‌گونه تعریف می‌کند: «قیمت عادلانه آن قیمتی است که انسان به همان اندازه که چیزی را می‌دهد، چیزی دریافت کند». برخی بر این باورند که این تحلیل ارسطو از قیمت همان قیمتی است که امروزه در بازار رقابت کامل ایجاد می‌شود.^۱

اگر قیمت واقعی بیشتر از قیمت بازاری باشد، به عقیده ارسطو، این قیمت عادلانه نیست^۲ (تفضلی، ۱۳۸۶: ۳۰).

ارسطو برای کسب ثروت، تولید و تجارت را توصیه می‌کند و معتقد است طبقه کشاورز نسبت به صنعتگران از ارزش بالاتری برخوردار است زیرا کشاورزی موجب سلامت جسمانی بیشتر انسان می‌گردد در حالی که زندگی صنعتگران و پیشه‌وران، دارای حرکت کمتر و زیان‌های جسمی بیشتری است. او به حضور بیشتر بخش خصوصی در کنار دولت برای ساماندهی اقتصاد جامعه تأکید می‌نماید. او همانند استادش افلاطون بر عدالت اقتصادی تأکید نموده اما در عین حال نظام برده‌داری را همانند افلاطون در راستای تقویت تولید تأیید می‌نماید.

به عقیده ارسطو، هر چند وسایل و ابزار تولید جزء دارایی به حساب می‌آیند، ولی مالکیت بردگان دارایی نمی‌باشد. وی ضمن تأیید مالکیت شخصی، از مالکیت اشتراکی انتقاد می‌کند. به عقیده او بهترین وضعیت زمانی است که ثروت و دارایی خصوصی باشد ولی بهره‌برداری از آن‌ها جنبه عمومی داشته باشد. ارسطو، همانند استاد خود افلاطون، از افرادی که در زمینه‌های اقتصادی فعالیت می‌کنند و هدف آن‌ها به‌دست آوردن سود و منفعت است جانبداری نمی‌کند و توجه ارسطو به علوم تجربی و طبیعی بسیار وسیع‌تر از افلاطون است.

نگرش خاص ارسطو به اقتصاد، توجه به خیر و سعادت در زندگی انسان است به طوری که او نقش واقعی اقتصاد را سوق دادن زندگی انسان به خیر و سعادت می‌داند و مسائل فنی و تکنیکی اقتصاد را ابزاری برای دستیابی به این اهداف قلمداد می‌کند.

۱. البته در یک دوره زمانی بلندمدت

۲. باید توجه داشت که این گونه تعیین قیمت‌ها معمولاً در بازارهای غیر رقابتی ایجاد می‌شوند.

ارسطو بین انسان‌های خودخواه و خوددوست تفاوت قائل شده و معتقد است انسان خودخواه کسی است که تا جایی که برایش ممکن است به دنبال کسب پول و ثروت و لذت باشد، درحالی‌که در مقابل انسان‌هایی هستند که در کارهای خوب از دیگران سبقت می‌گیرند و از پول و دارایی‌شان به دیگران می‌بخشند. اینان انسان‌های خوددوستی هستند که مذمت نمی‌شوند. ارسطو خوددوستی را نوعی خیر و سعادت و مطلوب می‌داند.

ارسطو اقتصاد را به صورت «تدبیر منزل» معرفی می‌کند و معتقد است که مدیریت اقتصادی منزل همان اقتصاد است. بنابراین از نظر ارسطو رکن اساسی اقتصاد همان توجه به نیازمندی‌های خانوار است.

۲-۲ عقاید اقتصادی در روم باستان

روم باستان در پیشرفت علم اقتصاد در دوران باستان نسبت به یونان باستان نقش کمتری داشته و بیشترین توجه در زمینه مسائل اقتصادی پیرامون اهمیت کشاورزی بوده است. از این رو، به ندرت می‌توان در نوشته‌های دانشمندان روم باستان افکار و عقاید اقتصادی خاصی یافت. حتی اگر عقایدی نیز در خصوص مفاهیم اقتصادی ارائه شده باشد، به نظر نمی‌رسد چیزی جدای از نظریات فلاسفه و دانشمندان یونان باستان باشد. با توجه به اهمیت کشاورزی و زمین در آن دوره، عقاید اقتصادی رومیان در آن دوران ناشی از اعتقاد به کشاورزی و تا حدودی توجه به جنگجویی و کشاورگشایی بوده است. ایدئولوژی اقتصادی در روم باستان بیشتر به ارائه بهترین روش کشت، بهترین ابزار کشاورزی و بهترین روش سرپرستی و نظارت بر فعالیت بردگان مربوط می‌شود.

با توجه به دفاع دانشمندان آن زمان از نظام برده‌داری، حتی اگر بپذیریم این نظام موجب انجام کارهای عمومی و پیشرفت‌هایی در علم و فرهنگ شده است اما باید گفت محدودیت‌ها و ایرادات بسیاری نیز داشته است. از جمله اینکه امکان واگذاری ابزارهای دقیق و ظریف به بردگان وجود نداشته و سازمان‌های تولید کشاورزی خیلی ساده و محدود به کشت ابتدایی یک محصول می‌بود. در نتیجه بسیاری از زمین‌های کشاورزی بلااستفاده می‌ماند یا از بین می‌رفت. علاوه بر این، چون بیشتر فعالیت‌های

تولیدی توسط بردگان انجام می‌شد، این فرهنگ ایجاد شده بود که کار کردن مخصوص طبقه پایین و اصولاً کار کردن امری نکوهیده است. این گرایش حتی به زمینه اختراعات نیز کشیده شده بود و از این رو در این دوره رومیان شاهد پیشرفت ناچیزی در تکنولوژی و اقتصاد بودند.

بر خلاف یونانیان، رومیان در همه امورشان مذهب را سهیم می‌کردند و همه امور مهم کشور و عقاید اقتصادی حاکم بر آن زمان روم، با مذهب و خدایان پیوند داشت. قوانین حاکم بر جامعه نیز از سخت‌گیری قابل توجهی برخوردار بود.^۱ هر چند این سخت‌گیری کم‌کم رو به افول گرایید و ۶۰ تا ۷۰ سال قبل از میلاد مسیح (ع)، ظلم و فساد و رشوه‌خواری در همه امور حکومت رسوخ کرده بود.

تجارت و بازرگانی در روم باستان رونق بسیاری داشت و با بسیاری از نقاط جهان از جمله کشورهای مختلف آفریقایی، اسپانیا، بریتانیا، بلژیک، یونان، آسیای صغیر و سوریه، مصر و لبنان، ایران، عربستان، چین، هند و... مبادلات کالایی وجود داشت. این مبادلات به دلیل اتکا به واردات مواد غذایی کم‌کم به صورت یک ضعف اساسی در اندیشه و عمل اقتصادی روم درآمد. تجمل‌گرایی و گرایش شدید به مصرف به کمک سیاست‌های غلط دولت وقت در تضعیف پول، دلایلی بود که اقتصاد روم باستان را به سوی سقوط سوق داد.

کاتو از فیلسوفان روم باستان هم همانند دانشمندان یونانی ضمن تأکید و تأیید نظام برده‌داری، آن را امری لازم تلقی می‌نمود. وی با فعالیت واحدهای کشاورزی کوچک موافق بود و با وجود بردگان آن را سودآور تلقی می‌کرد.

در نوشته‌های کاتو هیچ منع اخلاقی از برده‌داری صورت نگرفته است. در نظام برده‌داری در روم باستان، مالکان بزرگ بر صاحبان واحدهای کوچک مسلط بودند و کاتو معتقد بود که باید تناسبی بین اندازه زمین تحت نظر مالکان و تعداد صاحبان واحدهای کوچک وجود داشته باشد تا بازدهی مطلوبی عاید جامعه شود. به عقیده کاتو مدیریت کارآمد کشاورزی، مدیریتی است که اکثر کارگران را از بین بردگان انتخاب

۱. مثلاً اگر قرض گیرندگان در زمان مقرر نمی‌توانستند اصل قرض و بهره آن را بپردازند، برده قرض دهنده می‌شدند. مجازاتی که برای دزدی و آتش زدن اموال دیگران در نظر گرفته می‌شد، در اغلب موارد، اعدام بود.

کند و در صورتی که بردگان پاسخگو نباشند و به نیروی کار بیشتری نیاز باشد از کارگران آزاد استفاده شود.

همان‌طور که آزادی فردی و دموکراسی عنصر عقیدتی یونانیان باستان بوده، توجه به نظم و قانون از برجسته‌ترین ابعاد عقیدتی اندیشه رومی آن دوران بوده است. این توجه به نظم و قانون خود موجب کاهش مفساد اقتصادی می‌شد.^۱ از نظر فلاسفه رومی آن زمان، طبیعت ایجادکننده یک نظم عقلانی است. سیسرون در این باره معتقد است «قانون طبیعت بر محور عقل است و جهان‌شمول و تغییر ناپذیر، به‌طوری که نمی‌توان با آن مخالفت کرد و برای تمامی زمانها و مکانها معتبر است» (دادگر، ۱۳۸۳: ۱۰۹). توجه به این نوع قوانین موجب انعطاف‌ناپذیری قوانین گردیده و باعث شده تا جدیت قوانین رومی در ابعاد اقتصادی نیز بسیار چشم‌گیر باشد.

یک قرن بعد، سیسرون نیز عقاید خود را در زمینه‌های مختلف به نگارش درآورد. او نیز همانند کاتو و یونانیان معتقد بود برده‌داری به‌عنوان نظامی حاکم بر جامعه، همواره پایدار خواهد ماند و دادن غذای کافی به بردگان و کار سنگین بردگان در ازای این غذا با ضوابط عدالت اجتماعی مطابقت دارد.

شومپتر، مورخ و تحلیل‌گر برجسته اقتصادی، اعتقاد دارد که «ادبیات موجود در تمدن رومی، فاقد تحلیل اقتصادی است، زیرا مردمان آن، خصوصاً طبقه اشراف، اندیشه و امور فلسفی را نوعی وقت‌گذرانی تلقی می‌کردند». توجه به افکار سیاسی و نظامی در روم بسیار جدی بود، اما به پس زمینه‌های اقتصادی، جامعه‌شناختی و فلسفی اهمیتی اساسی داده نمی‌شد. شومپتر تأثیر جایگاه حقوق رومی را بر تاریخ تحلیل اقتصادی می‌پذیرد و تأکید می‌کند که «حقوق رومی تنها دربردارنده گزاره‌های دستوری نبوده بلکه در مواردی به توضیح واقعیات اقتصادی و اجتماعی نیز پرداخته است. از جمله مواردی که در حقوق رومی مورد دقت قرار گرفته، توجه به مالکیت خصوصی و تجارت آزاد مورد نظر نظام سرمایه‌داری است. حتی تعریف اصطلاحاتی نظیر پول، قیمت، خرید و فروش انواع وام‌ها و سپرده‌ها در ادبیات روم باستان آمده است و این

۱. در اغلب اوقات مجازات دزدی اعدام بوده و اگر کسی هنگام دزدی دستگیر می‌شد برده صاحب مال می‌گردید.

نشان می‌دهد نظریاتی در این باره وجود داشته، که اصطلاحات و مفروضات آن بیان شده و تعریف اولیه آن‌ها مورد توجه بوده است».

با این وجود، هرچند شومپیتر اهمیت فعالیت رومی‌ها در جهت تعریف واژه‌ها و اصطلاحات اقتصادی را نفی نمی‌کند؛ اما عقیده دارد که از این کار، نظریه اقتصادی استخراج نمی‌شود.

امپراطوری روم به دلیل ضعف اقتصادی و ناتوانی سیاسی و اجتماعی در برابر حمله ژرمن‌ها و اسلاوها آسیب‌پذیر گردید و نهایتاً در هم شکست^۱.

۲-۳ عقاید اقتصادی در قرون وسطی

عقاید اقتصادی در قرون وسطی عمدتاً عقاید اقتصادی از قرن پنجم تا پانزدهم میلادی را شامل می‌شود که از سقوط امپراطوری روم و استقرار حکومت‌های ملوک‌الطوایفی در سراسر اروپا آغاز گردید. در این دوران طبقه حاکم جامعه عمدتاً اشراف و مالکان بزرگ زمین‌های کشاورزی بودند. بدین ترتیب، اقتصاد اروپا در قرون وسطی بر مبنای فئودالیسم شکل گرفت. نظام فئودالی از نظام برده‌داری پیش از خود پیشرفته‌تر محسوب می‌شد، چرا که برده‌ها نه مالک زمین خود بودند و نه ابزار کار در اختیار داشتند، درحالی‌که رعایای اربابان با وجود اینکه مالک نبودند اما قطعه زمینی در اختیار داشته و با چهارپایان و ابزار کشت خود کار می‌کردند و بخشی از تولیدات خود را به فئودال‌ها و اشراف می‌دادند. در کنار این نظام فئودالیسم، کلیسا (عمدتاً کاتولیک) برای تحصیل قدرت و حاکمیت با حکومت‌های محلی رقابت می‌نمود و تلاش می‌کرد عقاید خود را بر جامعه تحمیل کند. از این رو، کلیسا برای حل اختلافات و مسائل در روابط اقتصادی که در جامعه ایجاد می‌شد تلاش می‌کرد. مثلاً در تقسیم محصول یا تعیین قیمت محصولات یا مزد کارگران (که عمدتاً غیرنقدی بود) و برای حل اختلافات در این زمینه‌ها مداخله می‌نمود. این تلاش کلیسا بر اساس اصول عرضه و تقاضای بازار نبود،

۱. امپراطوری روم غربی در سال ۴۷۶ ق-م و در زمان آخرین امپراطور آن یعنی «دومولوس آلوستین» سقوط کرد. برای اطلاعات بیشتر در مورد زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی سقوط امپراطوری روم می‌توانید به منابع زیر مراجعه کنید:

تاریخ تحولات اندیشه اقتصادی - بدالله دادگر - ص ۱۳۴-۱۲۲

Schumpeter J.A. Capitalism, socialism and democracy, NY, Harper and Row (1950).
Schumpeter, J.A, ten great economists: from Marx to Keynes, Allen and Unwin (1952).

بلکه بر اساس اصول عدل، انصاف و اخلاقی بود که از سوی کلیسا تعریف می‌گردید. البته کلیسا در این راه هزینه‌ها و مخارجی داشت که باید آن را از محل‌های مختلفی تأمین می‌نمود.

مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار بر اندیشه‌های اقتصادی قرون وسطی را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

۱. فقه یهودی یا اندیشه‌های خاخام‌ها که در قالب مجموعه‌ای به نام «میشنا» در سال‌های ۱۳۵ تا ۲۲۰ میلادی مدون گردیده بود. در این مجموعه بحث‌های اقتصادی به امور واقعی زندگی اقتصادی انسان از جمله خرید و فروش، مالکیت منابع، قرض دادن و قرض گرفتن و مفاهیم اولیه عرضه و تقاضا در اقتصاد می‌پرداخت.

۲. فقه رومی که اصولاً با اندیشه‌های مسیحیت آمیخته شده بود و شاید بتوان آن را اصلی‌ترین مبانی تفکر اقتصادی در قرون وسطی نامید. البته باید توجه کرد که این مفاهیم عمدتاً شامل حقوق اقتصادی بوده و دیدگاه‌های عمل‌گرایانه داشته است. مثلاً در شرایط خاصی بهره را جایز می‌شمرد و مبانی تعیین قیمت را بر اساس قدرت چانه‌زنی تعریف می‌نمود.

۳. عقاید و اندیشه‌های علما و متشرعان مسیحیت به رهبری کلیسای کاتولیک و کارگزاران کلیسا در آن دوران تفکری را بر جامعه اروپا حاکم ساخت که به نام تفکر اسکولاستیک یا مدرسه‌ای نامیده شد.^۱ در این شیوه تفکر چنین گفته می‌شد که ایمان بر عقل مقدم است و برای دست یافتن به ایمان فهم لازم نیست بلکه ابتدا باید ایمان آورده شود تا فهم حاصل شود و هر تفکر و عملی بدون ایمان آوردن بیهوده است.

۲-۳-۱ عقاید اقتصادی اسکولاستیک

ریشه‌های شکل‌گیری اندیشه اسکولاستیک به امپراطوری روم و وجود تفکرات روحانیون یهودی و مسیحی در آن دوران باز می‌گردد. از این رو می‌توان تفکر اسکولاستیک را ترکیبی از تفکر دینی روحانیون یهودی و مسیحی و افکار فلسفی رومی و تا حدودی یونانی دانست. آموزه‌های ارسطو (خصوصاً در قرن دوازدهم) به‌عنوان عالی‌ترین مرجع فکری تفکرات اسکولاستیک مورد توجه بود.

۱. علت نامگذاری آن نیز به خاطر کلمه مدرسه (school) بود که به زبان لاتین اسکولا خوانده می‌شد.

مهم‌ترین ویژگی عقاید اقتصادی اسکولاستیک‌ها گرایش هنجاری آن‌ها در مقابل گرایش فرضیه‌ای یا اثباتی علوم اقتصادی امروز است. هر چند اشتراکاتی نیز بین اندیشه اقتصادی اسکولاستیک‌ها و اندیشه‌های اقتصادی جدید وجود دارد. یکی از نقاط مشترک توجه به مسائل کمیابی در اقتصاد است. یکی دیگر از این نقاط مشترک مکانیسم تعیین قیمت است که اسکولاستیک‌ها به آن عقیده داشته و منظور از آن تعیین قیمت در بازار آزاد بدون دخالت‌هایی نظیر انحصار و احتکار است.

برخی از اسکولاستیک‌ها قیمت عادلانه را قیمتی می‌دانستند که میزان مطلوبیت و مفید بودن کالا برای مصرف‌کننده را تعیین می‌کند. برخی نظریات اقتصادی مدرن نیز قیمت را با مطلوبیت نهایی کالای استفاده شده توسط مصرف‌کننده برابر می‌دانند. یکی دیگر از عقاید اقتصادی اسکولاستیک‌ها در مورد ربا است. آکویناس ربا را مردود می‌شمارد و معتقد است بهره، قیمت گذشته زمان است و چون عامل زمان به خدا تعلق دارد بنابراین دریافت بهره مجاز نیست.^۱

بنابراین مفاهیمی نظیر بهره، قیمت، عرضه و تقاضا، انحصار، مطلوبیت، دخالت‌های دولت و نظایر آن‌ها از مواردی هستند که در قرون وسطی و در قالب اندیشه‌های اسکولاستیکی آغاز گردیدند و بعدها بسط و گسترش بیشتری یافتند.

سن توماس آکویناس^۲ (۱۲۷۴-۱۲۲۵م) از مشهورترین فیلسوفان اسکولاستیک است. وی مباحث اقتصادی را بر اساس منطق ارسطو و اصول مسیحیت مورد بحث قرار می‌دهد. در عقاید وی اصل اخلاق و عدالت بر تمامی مسائل حاکم است. بر این اساس، با در نظر گرفتن اصول اخلاقی (مانند مجاز نبودن ربا) و عدالت (مانند تعیین قیمت، سود و مزد عادلانه)، مباحثی نظیر مالکیت، ثروت، ربا، قیمت، سود و مزد را در کتاب خود تحت عنوان «مسیر خداشناسی» ارائه کرده است. سطره اندیشه‌های آکویناس در قرون وسطی بسیار فراگیر بود به طوری که بسیاری او را مرجع اعظم زمان خود می‌دانستند.

۱. باید توجه داشت بهره دیرکرد از موارد خاصی بود که در عقاید اسکولاستیک مجاز بود، مثلاً خریدار وقتی پول کالایی که خریده را در زمان مقرر پرداخت نمی‌کرد، فروشنده می‌توانست بهره مدت دیرکرد را از خریدار دریافت کند یا مثلاً کالایی که توسط فروشنده فروخته می‌شد اگر معیوب بود، خریدار می‌توانست پس از بازگرداندن کالا پول خود را به همراه بهره آن برای مدتی که در اختیار فروشنده بود دریافت کند.

2. Saint Thomas Aquinas

۲-۳-۲ اندیشه‌های اقتصادی جهان اسلام در قرون وسطی

اگر «تاریخ تحلیل اقتصادی» را به مجموعه‌ای از کوشش‌های فکری به منظور فهم پدیده‌های اقتصادی اطلاق کنیم، آنگاه شایسته‌تر آن خواهد بود که این تحلیل‌ها را با دورترین سرچشمه‌ها و نقاط آغازین تأسیس تفکرات اقتصادی پیوند دهیم. معطوف و متمرکز ساختن تحلیل شروع اندیشه‌های اقتصادی به دوره‌های طرفداران سوداگری پول یا اقتصاددانان کلاسیک بواقع هدفی ندارد جز سرپوش گذاشتن و پنهان کردن تعصب‌آمیز انباره‌ای عظیم از دانش بر جای مانده توسط متفکرانی بزرگ و پایه‌گذار که طی سالیانی متمادی در شمار پیشگامان واقعی این دانش، آثاری ثمین و گرانبها از خود باقی گذاشته و آموزه‌های آن‌ها حتی توسط مشاهیر نویسندگان متاخر که بعضاً به‌عنوان بنیانگذاران این تعالیم شناخته شده‌اند، بدون ذکر مأخذ مورد استفاده واقع شده است.

با این وجود چنانچه اجتناب از ذکر مأخذ در سده‌های هفدهم و هجدهم میلادی در محافل علمی اروپا مرسوم بوده و در تحقیق و نگارش پرهیز و یا عدم توجه به ذکر نام صاحبان اولیه عقاید رویه شده باشد، امری طبیعی خواهد بود، در غیر این صورت ناجوانمردی علمی و یا سرقت عالمانه حداقل انتسابی است که می‌تواند شایسته نویسندگانی باشد که بی محابا خود را صاحبان عقایدی معرفی کردند که سال‌ها و بلکه قرن‌ها قبل از حیات آن‌ها ساخته شده بود (صادق و غزالی، ۱۳۸۵: ۷).

تاریخ‌نگاران اندیشه‌های اقتصادی به استثنای مواردی اندک که به جنبه‌های تحلیلی تفکر اقتصادی در عهد یونان باستان مختصراً اشاره داشته‌اند، اغلب سعی می‌کنند تاریخ تولد دانش اقتصاد را به سده‌های ۱۷ و ۱۸ نسبت دهند. البته این نسبت در حالی درست است که گفته شود تولد دانش اقتصاد طی سالهای مزبور «در اروپا» صورت گرفت؛ چرا که در حقیقت بسیاری از آموزه‌های اولیه‌ای که به اعتبار آن‌ها تولد این علم در غرب شهرت گرفت در آثار نویسندگانی که قبل از این دوره در دنیای اسلام می‌زیستند و به دقت و تفصیل به موضوعاتی از آن قبیل پرداخته بودند وجود داشت و با تأخیری چند صد ساله مورد دریافت و استفاده دانشمندان غرب قرار گرفت، همان‌گونه که امروزه نوآوری‌های دنیای غرب با تأخیری بعضاً چند ساله مورد دریافت و استفاده اندیشمندان جهان سوم قرار می‌گیرد البته به مدد فناوری ارتباطات مدرن این فاصله زمانی در حال کوتاه‌تر شدن نیز می‌باشد (صادق و غزالی، ۱۳۸۵: ۸).

مباحث اقتصادی فراوانی از قبیل قیمت‌ها، قیمت‌گذاری، پول، بهره، سازمان اقتصادی، حقوق مالکیت، دستمزدها، مالیات‌ها، قانون‌گذاری و ... از جمله مسائلی هستند که دارای قدمتی بسیار کهن نزد علمای مسلمان بوده و بسیاری از این مباحث با دقت‌هایی درخور تحسین مورد توجه و تجزیه و تحلیل آن‌ها قرار گرفته است (دوویچ، ۱۹۷۰: ۴۵).

گرچه تحلیل میزان تأثیرگذاری افکار و اندیشه‌های اقتصادی آن‌ها به‌طور مشخص بر سلسله‌ها و نسل‌های آینده به‌ویژه در دنیای غرب و پیشتازی آن‌ها در طرح بسیاری از مباحث که امروزه در دنیای علم اقتصاد حائز اهمیت فراوان است مستقیماً مورد هدف نبوده است لیکن مطالعه این آراء و نقاط تمرکز اندیشمندان مسلمان طی قرن‌ها قبل از تولد علم اقتصاد در غرب نشان می‌دهد تا چه اندازه مباحث محوری این علم در دنیای اسلام قدمت داشته و مورد توجه قرار گرفته است.

نوآوری و سهم علمای مسلمان در طرح و تأسیس و پایه‌گذاری بسیاری از آراء و عقاید که در عهد خود نقاط آغازین این حرکت‌های فکری محسوب می‌شده و نیز در آثار متأخرین به مراتب گسترده‌تر از قبل، مورد استفاده قرار گرفته در حالی است که شخصیت‌های علمی و آثار آن‌ها به‌عنوان ماخذ اولیه در آثار متأخرین مطرح نشده است.

با کنکاش در نظریات اقتصادی خواجه نصیرالدین طوسی معلوم می‌شود که چگونه ششصد سال قبل از آدام اسمیت اسکاتلندی، در جهان اسلام و در ایران تجزیه و تحلیل‌های علمی اقتصادی وجود داشته است و مطالعه آثار و نظریات اقتصادی وی برای اساتید و دانشجویان رشته اقتصاد این فایده را دارد که به خود آیند و ببینند چگونه گذشتگان ما نوآوری و پیشگامی در طرح نظریات اساسی اقتصاد داشته‌اند. همچنین مطالعه این آثار برای مدرسین حوزه‌های علمیه و طلاب علوم دینی نیز این فایده را در بر دارد که دریابند چگونه گذشتگان ما در متن دین و اخلاق، نظریات اقتصادی ناب را - که خود جزئی از دین می‌باشد- عرضه داشته‌اند.

به همین ترتیب برخلاف آنچه در کتب تاریخ عقاید و اندیشه‌های اقتصادی آمده که آدام اسمیت را پدر علم اقتصاد معرفی کرده‌اند باید گفت ابن خلدون تونسلی پدر علم اقتصاد است. زیرا او بود که برای نخستین بار اهم مسایل اقتصادی را به تجزیه و

تحلیل علمی در آورد. او نیز همانند اسمیت مباحث اقتصادی را بصورتی علمی مطرح ساخت و کوشید تا تئوری‌های اقتصادی را که بیانگر اقتصاد زمان خود وی بوده است عنوان نماید. او نیز در طرح این گونه تئوری‌ها روش عینی و تجربی را انتخاب کرد و حتی‌المقدور از ذهن‌گرایی نیز اجتناب نمود و همان‌گونه که اسمیت علل ثروت و تولید را تحلیل می‌کند، ابن‌خلدون نیز تحلیلی تاریخی و با استفاده از سیستمی از علل و معالیل که تعیین‌کننده‌های اصلی و کامل‌تری از تولید ثروت و یا بالعکس عوامل انحطاط و فقر اقتصادی می‌باشد را به‌طور مبسوط و دقیق به‌دست می‌دهد (همان: ۱۰).

در یک مقایسه‌ای کوتاه و سریع بین دو سلسله از علمای اقتصاد در دنیای غرب و بین علمای مسلمان ملاحظه می‌شود که نخستین سلسله از صاحبان عقاید اقتصادی که در ادبیات اقتصادی غرب مورد توجه قرار می‌گیرد و حتی قبل از اقتصاددانان کلاسیک و مرکانتیلیست‌ها بودند، گروهی تحت‌عنوان "رایزنان کشورداری و جزوه‌نویسان" نام گرفتند (قرن هفدهم میلادی) که این گروه معاصر با آخرین سلسله از نویسندگان مسلمان از قبیل شاه ولی... و ابن‌خلدون (پس از ابن‌خلدون و قبل از شاه ولی...) قرار می‌گیرند.

تا دوره مزبور که شاید صدها که بلکه هزاران اثر گرانسنگ توسط علمای مسلمان در زمینه‌های اندازه دولت، مخارج دولتی، درآمد دولت‌ها، پول، مبادله، قیمت، بازار، کنترل و نظارت بر قیمت، مالیه عمومی، نیازهای اساسی، اشتغال، امنیت ملی، سیاست‌های ارزی و صدها زمینه دیگر، که کافی است فقط به آثار نظام‌الملک طوسی و ابن‌خلدون نیم‌نگاهی صورت گیرد، تالیف و انتشار یافته بود، و دقیقاً در پایان دوره مزبور است که اولین نسل از نویسندگان اقتصاد یعنی جزوه‌نویسان و رایزنان کشورداری و پس از آن مرکانتیلیست‌ها و سپس اقتصاددانان کلاسیک تولد پیدا می‌کنند.

به این ترتیب، ملاحظه می‌شود که اقتصاد به‌عنوان «دانش دولت» یا «دانش خزانه» یا «اصول کشورداری» گرچه حداکثر بیش از چهارصد سال در دنیای غرب و اروپا قدمت ندارد لیکن این ادبیات تحت عناوین بسیاری همچون مالیه دولت، خزانه، دخل و خرج دولت، نظام بازار و قیمت و پول، تقسیم کار، سود، دستمزد عادلانه و... در آثار متفکرین مسلمان، بالغ برشش قرن سبقت نسبت به غربی‌ها بسط پیدا کرده است و از این‌روست که باید بپذیریم بواقع عنوان پیشتازی و بنیانگذاری این دانش شایسته پیشگامان و پیشکشوتان متقدم‌تری است که طی سالیان متمادی کوشش‌ها و تلاش‌های هدفمند

گراقدری را انجام دادند و نخستین ادبیات این علم را ساماندهی کردند (همان: ۱۲).

۲-۳-۲-۱ جهت‌های متمایز تجزیه و تحلیل‌های اقتصادی در جهان اسلام

موضوعات اقتصادی از چشم‌اندازهای گوناگون و توسط نویسندگانی مختلف و در قالب رشته‌های متنوع و همچنین با توجه به ضرورت‌های زمانی خاص، در طول تاریخ اسلام مورد توجه قرار گرفته است. شاید بتوان پنج جهت متمایز از تجزیه و تحلیل‌ها را در این خصوص معرفی نمود:

اول؛ مباحث مربوط به مسائل اقتصادی در رشته تفسیر که تبیینی است از قرآن کریم. آیات قرآنی مربوط به اقتصاد توسط مفسرین به‌عنوان جزء لازم قانون قرآنی زندگی بشری توضیح داده شده است. تعدادی از کتب ارزنده تفسیری که در دسترس می‌باشد بحث‌هایی را شامل می‌شود که در ارتباط با مسائل اقتصادی می‌باشد. به‌عنوان نمونه بحث‌هایی در مورد «ممنوعیت ربا» و «تشویق فعالیت‌های اقتصادی در جهت رفاه انسان‌ها» و... از این دسته هستند.

دوم؛ مباحث مربوط به موضوعات اقتصادی طرح شده در رشته «فقه». جنبه‌های شرعی مسائل اقتصادی در کنار سایر موضوعات شرعی توسط فقهای بزرگ اسلامی و در کتب فقهی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. به‌عنوان نمونه، جوانب شرعی «مضاربه» و «مشارکت» به صورتی دقیق در این رشته مورد توجه واقع شده است.

سوم؛ شخصیت‌های بزرگ اسلامی با هدف تکامل اخلاقی، موضوعات اقتصادی را در ضمن نظام اخلاقی اسلام مورد بحث قرار داده‌اند که این نوع تحلیل متفاوت از تحلیل فقهی می‌باشد، از این حیث که تحلیل فقهی، وجوه شرعی و حدود آن را بیان می‌کند درحالی‌که تحلیل اخلاقی، بر روح حقیقی اسلام که بر حدود شرعی حاکم است تأکید دارد، روحی که انسان را به سوی پسندیده‌ترین رفتار اقتصادی رهنمون می‌سازد. تلاش‌های علماء، صوفیان، فلاسفه و اصلاح‌گران اسلامی (مجددین) تحت این عنوان قرار می‌گیرد.

چهارم؛ تعدادی از کتب اقتصادی سودمند توسط محققین بزرگ اسلامی که در عین حال مناصب حکومتی مهمی را نیز در اختیار داشته‌اند، در پاسخ به نیازهای زمانه خود به رشته تحریر درآمده است. آثاری که تحت این مجموعه قرار می‌گیرند

موضوعاتی از قبیل: مالیه عمومی، درآمدهای عمومی شامل مالیات بر زمین، مخارج عمومی و... را در بردارند.

پنجم اینکه برخی از محققین و فلاسفه اسلامی تحلیل‌هایی عینی از اقتصادهای زمان خود بیان داشته‌اند. به‌عنوان نمونه: ابن‌خلدون و ابن‌تیمیه حتی تأثیر عرضه و تقاضا بر قیمت‌ها را که مسئله‌ای از تحلیل‌های اقتصاد خرد می‌باشد مورد تجزیه و تحلیل قرار داده‌اند.

این‌گونه تحلیل‌ها از موضوعات اقتصادی تحت سه مقوله قرار می‌گیرند:

۱. هنجارها و ارزش‌های ایده آل اقتصادی

۲. وجوه شرعی و حدود موضوعات اقتصادی

۳. کاربردها و تحلیل‌های تاریخی.

تاریخ تفکرات اقتصادی متعارف این نکته را تایید می‌کند که آثار نویسندگان غربی زمانی پدید آمد که این تحلیل‌ها قرن‌ها پیش توسط محققین مسلمان صورت گرفته بود. همان‌طوری‌که یودوویچ نتیجه‌گیری می‌کند، «برخی از نهادها، روش‌ها و مفاهیمی که قبلاً در منابع شرعی اسلامی اواخر سده هشت تکامل یافته بود تا قرن‌ها بعد هنوز در اروپا پدید نیامده بود» (دوویچ، ۱۹۷۰: ۲۶۱).

این نوشته‌ها به خوبی نشان می‌دهد که در اندیشه اقتصادی اسلام همواره نوعی پیوستگی وجود داشته و وجوه مختلفی در این اندیشه نمایانگر بوده است. در واقع اندیشه اقتصادی در اسلام ریشه در جهان‌بینی اسلامی دارد و همین حقیقت است که از افتادن این اندیشه در دام اندیشه‌های افراطی جلوگیری کرده و آن را در ارتباط کامل با اندیشه‌های اجتماعی، سیاسی و معنوی اسلام قرار داده است. ویژگی دومی که در اندیشه اقتصادی تمامی اندیشمندان اسلامی فوق می‌باشد، تأکید فراوان آن‌ها بر «عدالت اجتماعی» است، البته این بدان معنا نیست که توسعه و رشد اقتصادی جایی در اندیشه‌های آنان نداشته باشد بلکه تأکید فراوان بر بحث ارضاء نیازهای مردم از سوی دولت با هدف افزایش در تولید می‌باشد. نکته دیگر آنست که همواره از دید این اندیشمندان، روش رسیدن به عدالت اجتماعی مهم‌تر از میزان و اندازه آن بوده است و بسیاری از آن‌ها، عدالت اجتماعی را شرط لازم توسعه می‌دانستند.

مشخصه دیگر، در اندیشه اقتصاد اسلامی فقدان هرگونه تضاد اسلامی در زمینه

«مصلح عامه» می‌باشد، این اندیشمندان به شدت نگران فقر اقشار ضعیف جامعه بوده و «رهبران اجتماعی» را تشویق به جبران اشتباهات خود می‌نمودند ولی آنان هرگز در چارچوب نظم اجتماعی اسلامی تضاد منافع بین اغنیاء و فقرا را پیش‌بینی نمی‌کردند. در ادامه باید اذعان داشت که اندیشه اقتصاد اسلامی در گذشته اغلب، طبیعت مطالعات سیاسی را داشته و تحلیل اقتصادی به گونه‌ای که در طول دو قرن گذشته رایج بوده در طول این دوره متداول نبوده است. آنان در حقیقت همواره دیدگاهی جامع از موضوعات تحت بررسی داشته‌اند و با روش‌های منطقی درصد بودند تا در سایه تعالیم شریعت، راه‌حلهایی برای این موضوعات بیابند. نتیجه این تلاش‌ها آن شد که مجال گسترده‌ای برای بررسی موضوعاتی مانند مطلوبیت، مصلح عامه، عدالت اجتماعی و آزادی، فراهم گشت. همچنین اندیشمندان اسلامی در انجام این کار، اغلب با توصیف شرایط موجود درصد رسیدن به تحلیل‌های اقتصادی بودند، لذا در حال حاضر نویسندگان فعلی به راحتی می‌توانند مباحثی مانند قیمت، پول، توسعه و رشد اقتصادی، وضع مالیات، تجارت بین‌الملل و غیره را در میان نوشته‌های این اندیشمندان بیابند.

۲-۲-۳ نقش و اهمیت بررسی اندیشه‌های اقتصادی متفکرین مسلمان

این ادعا که مشرق زمین بویژه جهان اسلام قرن‌ها قبل از مغرب زمین در عرصه‌های مختلف علمی و فناوری پیش‌تاز بوده‌اند، حقیقتی غیرقابل‌انکار است. پایه‌ها و بنیادهای بسیاری از علوم توسط اندیشمندان مسلمان پایه‌گذاری شد گرچه آگاهانه یا ناآگاهانه نامی از آن‌ها در میان نیست و ایده‌های ارزشمند آن‌ها تحت نام دیگران عرضه می‌گردد. در حوزه علم اقتصاد نیز همانند سایر عرصه‌های علمی، دانشمندان مسلمان قرن‌ها قبل از دکتر کنت، آدام اسمیت و دیگران به ارائه تجزیه و تحلیل‌های اقتصادی از زوایای مختلف پرداخته‌اند. عقاید اقتصادی اندیشمندان مسلمان که به صورت پراکنده و غیر منسجم در آثار علمی ایشان به چشم می‌خورد میراث ارزشمند و گرانبهایی است که توانایی و توانمندی آن‌ها را هم در عرصه‌های تئوریک و نظری و هم در میدان عمل و کاربرد به اثبات می‌رساند.

خوشبختانه با وقوع انقلاب شکوهمند اسلامی در ایران، حرکتی به سمت

بازخوانی و ژرف‌کاوی نظریات و اندیشه‌های متفکران مسلمان در همه زمینه‌های علمی از جمله علم اقتصاد شکل گرفت. اگرچه این حرکت در خلال سه دهه بعد از انقلاب با فراز و نشیب‌های متعددی همراه بوده لیکن این اقدام شایسته، ثمرات مفید و ارزشمندی در تبیین و شناسایی نقطه نظرهای متفکران مسلمان را به همراه داشته است. این خیزش علمی میمون و برکت‌خیز، از لحاظ نظری می‌تواند مانع خودباختگی و بی‌هویتی جوامع اسلامی در برابر نظریه‌پردازان غربی، و از لحاظ علمی، راه‌حل مشکلات آن‌ها باشد، زیرا هر نظریه هرچند به مطالعه واقعیات عصر خویش می‌پردازد و برای معضلات آن جامعه راه‌حل ارائه می‌دهد، به خاطر وجوه مشترک بین جوامع و این که بحث‌های خود را به صورت عام ارائه می‌دهد، می‌تواند به گونه‌ای در سایر جوامع و اعصار استفاده شود و اثر مستقیمی بر زندگی معاصران داشته باشد (خلیلی تیر تاشی، ۱۳۸۰: ۲۱).

آنتونی گیدنز معتقد است "نظریات من یا اندیشمندان نظریه‌پرداز، چیزی جز بازسازی نظریات گذشتگان و تحلیل آن‌ها نیست. نظریات جدید همگی از اندیشه‌های گذشته استفاده کرده و با یک ساختار جدید فکری ارائه شده‌اند". به نظر او مطالعه تاریخ یک سرگرمی فکری نیست بلکه بحث ابزار اندیشه‌سازی می‌باشد (یوسفی، ۱۳۸۶: ۲۱۱).

مایکل فاستر (۱۳۵۸) نیز اذعان می‌دارد: "افکار و نوشته‌های متفکران قدیم نماینده سنت واحدی از اندیشه بشری هستند که نه تنها نسبت به تمدن خود ما بیگانه نیستند، بلکه به واقع سرچشمه‌ها و اسلاف همین تمدن هستند. هنگامی که آثار اینگونه نویسندگان را مطالعه می‌کنیم، به واقع مشغول بررسی اندیشه‌هایی می‌شویم که در طرز تفکر خود ما حل شده‌اند و با همه تغییرات و دگرگونی‌هایی که پیدا کرده‌اند، باز محسوس و شناخت‌پذیرند" (فاستر، ۱۳۵۸: ۱۲).

با بررسی این اندیشه‌ها می‌توانیم ثابت نمائیم در ساختن پایه‌های کاخ رفیع علم و دانش و تمدن بشری، همه اقوام و ملل، به اندازه خود، سهم داشته‌اند. به نظر می‌رسد علوم بشری در سیر تاریخی خود، مانند رودخانه عظیمی است که از به هم پیوستن نهرهای کوچکی بوجود آمده است و همچنان در افق زمان به پیش می‌رود و نژاد، جنسیت، قومیت و مذهب نمی‌شناسد.

سؤالات تشریحی فصل دوم

۱. چگونگی شکل‌گیری اندیشه‌های اقتصادی در یونان باستان را به‌طور خلاصه بیان کنید.
۲. فعالیت‌های اقتصادی در روم باستان چه تفاوت‌هایی با فعالیت‌های اقتصادی در یونان باستان داشت؟
۳. اندیشه‌های اقتصادی افلاطون را به‌طور خلاصه شرح دهید.
۴. عقاید اقتصادی ارسطو را برشمرده، توضیح دهید.
۵. اندیشه‌های اقتصادی در روم باستان را به‌طور خلاصه بیان کنید.
۶. عمده‌ترین منابع تأمین مخارج کلیسا در قرون وسطی چه بود؟
۷. مهمترین عوامل تاثیرگذار بر اندیشه‌های اقتصادی قرون وسطی را نام ببرید.
۸. اندیشه اقتصادی اسکولاستیک را توضیح دهید.
۹. پنج عامل متمایزکننده موضوعات اقتصادی در طول تاریخ اسلام، توسط نویسندگان مختلف را بیان کنید.
۱۰. نظر مایکل فاستر را در خصوص بررسی افکار و نوشته‌های متفکران قدیم را شرح دهید.

سؤالات چهارگزینه‌ای فصل دوم

۱. مهم‌ترین فعالیت اقتصادی در یونان و روم باستان کدام مورد است؟
الف) صنعت
ب) کشاورزی
ج) تجارت
د) صیادی و دریانوردی
۲. کدام گزینه در مورد یونان باستان نادرست است؟
الف) بازار آزاد کالا وجود داشت.
ب) بازار آزاد نیروی کار وجود داشت.
ج) به صیادی و دریانوردی اهمیت می‌دادند.
د) فعالیت‌های تولیدی اقتصادی عمدتاً کشاورزی بود.
۳. واژه اقتصاد با مفهوم خاص خود برای اولین بار توسط دانشمندان نظیر و مورد استفاده قرار گرفت.

- الف) رومی - افلاطون و ارسطو ب) رومی - کاتو و سیسرون
ج) یونانی - افلاطون و ارسطو د) یونانی - کاتو و سیسرون
۴. کدام یک از دلایل زیر نمی‌تواند از دلایل اصلی خاموشی هزارساله افکار علمی اقتصادی در اروپا باشد.
- الف) سیطره همه جانبه نظرات مذهبی کلیسای کاتولیک به افکار علمی
ب) نفوذ عقاید فقهی و حقوقی یهود
ج) تأثیرات فقه رومی بر اندیشه‌های اقتصادی قرون وسطی
د) عدم وجود تمایل به شناخت مسائل علمی در آن دوران
۵. منظور از مجموعه‌ای به نام «میشنا» چیست؟
- الف) عقاید اقتصادی موجود در قرون وسطی
ب) عقاید اقتصادی رومیان در قالب اصول مالکیت فردی
ج) اصول و قواعد فقه رومی
د) عقاید فقهی و حقوقی خاخام‌های یهودی
۶. کدام اندیشمند معتقد است مطلوبیت یک عمل با لذتی که از انجام آن ایجاد می‌شود به دست نمی‌آید بلکه با میزان سعادت حقیقی حاصل از آن ارتباط مستقیم دارد.
- الف) سیسرون ب) سولون
ج) سقراط د) بقراط
۷. کتاب «جمهوری» که مدینه فاضله را جامعه‌ای اشتراکی معرفی می‌کند نوشته کیست؟
- الف) افلاطون ب) ارسطو
ج) سقراط د) سولون
۸. به عقیده افلاطون تصمیم‌گیرندگان و حکمای جامعه باید از بین کدام دسته انتخاب شوند؟
- الف) اشراف و فیلسوفان ب) نظامیان و سربازان
ج) کارگران و کشاورزان د) تجار و صنعتگران
۹. به عقیده افلاطون این طبقه حق گردآوری ثروت ندارد و باید از اموال اشتراکی استفاده کنند.
- الف) بردگان و کارگران ب) حکمرانان و فرمانروایان

(ج) نظامیان

(د) صنعتگران و کشاورزان

۱۰. به عقیده افلاطون تولیدکنندگان اصلی ثروت در جامعه چه کسانی هستند.

الف) حکمرانان و فرمانروایان (ب) قضات

ج) صنعتگران و کشاورزان (د) نظامیان

۱۱. ارسطو معتقد است ارزش هر کالا به دو عامل بستگی دارد.

الف) مطلوبیت و هزینه تولید (ب) کیفیت و هزینه تولید

ج) کیفیت و تعداد تولیدکنندگان (د) مطلوبیت و تعداد تولید کنندگان

۱۲. ارسطو ضمن مالکیت شخصی، مالکیت اشتراکی می کند.

الف) تأیید - را هم تأیید (ب) انتقاد از - را تأیید

ج) تأیید - را انتقاد (د) انتقاد از - را هم انتقاد

۱۳. ایدئولوژی اقتصادی در روم باستان بیشتر به مربوط می شود.

الف) توجه به صنایع مختلف به خصوص صنایع نظامی

ب) کشورگشایی و کسب ثروت از راه تسلط بر ثروت های سایر ملل

ج) اداره امور شخصی توسط خانوارها و دامپروری و گله داری

د) توجه به بخش کشاورزی و ارائه بهترین روش کشت و ابزار کشاورزی

۱۴. عقاید دانشمندان روم و یونان باستان در خصوص برده داری چگونه بوده است؟

الف) اکثریت دانشمندان روم و یونان باستان آن دوران برده داری را نفی کرده اند.

ب) دانشمندان رومی آن را نفی ولی یونانیان بر آن تأکید داشتند.

ج) دانشمندان یونانی آن را نفی می کردند ولی رومیان بر آن تأکید داشتند.

د) دانشمندان رومی هم مانند یونانیان بر آن تأکید می کردند و آن را مطابق عدالت

اجتماعی می دانستند.

۱۵. این گفته متعلق به کیست: « قانون طبیعت بر محور عقل است و جهان شمول و

تغییرناپذیر، به طوری که نمی توان با آن مخالفت کرد و برای تمامی زمان ها و مکان ها

معتبر است.»

الف) کاتو (ب) سیسرون

ج) افلاطون (د) ارسطو

۱۶. رومیان باستان بر کدامیک از اندیشه های زیر توجه و تأکید بیشتری داشتند؟

- الف) سیاسی و نظامی
ب) اقتصادی و جامعه‌شناختی
ج) فلسفی و سیاسی
د) اقتصادی و نظامی
۱۷. اقتصاد اروپا در قرون وسطی بر مبنای شکل گرفت.
- الف) مائیتاریسم
ب) مارکسیسم
ج) فئودالیسم
د) کاپیتالیسم
۱۸. در روش تفکر اسکولاستیک چنین گفته می‌شود که:
- الف) عقل بر ایمان مقدم است
ب) ایمان بر عقل مقدم است
ج) قانون بر عقل مقدم است
د) عقل بر قانون مقدم است
۱۹. عالی‌ترین مرجع فکری تفکرات اسکولاستیک را می‌توان آموزه‌های فکری دانست.
- الف) کاتو
ب) افلاطون
ج) ارسطو
د) سیسرون
۲۰. وی از مشهورترین فیلسوفان اسکولاستیک قرن سیزدهم است.
- الف) آکویناس
ب) شومپتر
ج) کاتو
د) سیسرون

فصل سوم

تفکر اقتصادی مرکانتیلیست‌ها (سوداگران)

هدف کلی

هدف کلی از مطالعه این فصل آن است که دانشجویان با عقاید اقتصادی مرکانتیلیست‌ها و تفکرات سوداگران در زمینه اقتصاد آشنا شوند.

هدف‌های رفتاری

دانشجویان پس از مطالعه این فصل قادر خواهند بود:

۱. پیشینه و چگونگی شکل‌گیری مکتب مرکانتیلیست را بیان کنند.
۲. زمینه‌های پیدایش و علل زوال تفکر سوداگری را توضیح دهند.
۳. منابع اصلی ثروت از دیدگاه مرکانتیلیست‌ها را بیان کنند.

مقدمه

تفکر مکتب مرکانتیلیسم^۱ در فاصله سال‌های ۱۵۰۰ تا ۱۷۴۱ بر عقاید اقتصادی تسلط داشت. نام مرکانتیلیسم یا سوداگران بعدها خصوصاً توسط آدام اسمیت به این طرز تفکر اطلاق شد. این نام در حقیقت بیان می‌کند که بهترین سیاست اقتصادی برای یک کشور همان بهترین روش برای یک تاجر است که تلاش می‌کند ثروت بیشتری جمع کند و محصول خود را به قیمت بالاتر بفروشد.

در ابتدای رنسانس، اندیشه فئودالی آرام آرام کنار گذاشته می‌شود و نوعی اقتصاد سرمایه‌داری که بر بازرگانی و تجارت داخلی و خارجی تأکید دارد پا به عرصه ظهور می‌گذارد. این اندیشه که همان اندیشه سوداگرایان اولیه است علیرغم اینکه از مبنای تئوریک قدرتمندی برخوردار نبود، بر اقتصاد آن روزگار تأثیرگذار بود. مبنای اصلی این تفکر انباشت هر چه بیشتر فلزات قیمتی، خصوصاً طلا و نقره است و برای این منظور دخالت دولت در اقتصاد خصوصاً در امر صادرات و واردات^۲ تجویز می‌شود. از این رو، آنان مبادله را عامل افزایش ثروت برای کشور تلقی می‌نمودند و فعالیت‌هایی مثل کشاورزی و صنعت را فعالیت‌های غیر مولد می‌نامیدند.

هر چند سوداگران در مورد بسیاری از مسائل اقتصادی با یکدیگر اتفاق نظر نداشتند^۳، اما به‌طور کلی می‌توان عقیده عمومی آنان را به‌صورت زیر دسته‌بندی کرد:
 ۱- طلا، نقره و فلزات قیمتی به عنوان منبع اصلی ثروت؛^۲-تاکید بر موازنه نسبت بازرگانی؛ و^۳-دخالت دولت در اقتصاد.

۳-۱ طلا، نقره و فلزات قیمتی به‌عنوان منبع اصلی ثروت

از آنجا که سوداگران جمع‌آوری طلا، نقره و فلزات گرانبها را به‌عنوان مهم‌ترین عامل برای افزایش قدرت اقتصادی و ثروتمند شدن کشور می‌دانستند، هر راهی را که بتواند به جمع‌آوری طلا و نقره و فلزات قیمتی بیانجامد تجویز می‌کردند.

1. Merchantilism

۲. غالباً این دخالت به صورت کنترل شدید صادرات و تشویق وسیع واردات فلزات قیمتی بوده است.
 ۳. از این‌رو برخی سوداگران را از یکدیگر جدا می‌کنند و به دسته‌بندی‌های مختلفی مثل سوداگران اولیه و ثانویه و نظایر آن تقسیم می‌کنند.

این زراندوزی و جمع‌آوری فلزات گرانبها در بسیاری از کشورهای اروپایی توصیه می‌شد، مثلاً در اسپانیا و پرتغال در زمان سلطنت شارل‌کن و فیلیپ دوم موانع بسیاری برای خروج فلزات گرانبها وضع گردید و از سوی دیگر با ناوهای دولتی کاروان‌های دریایی، طلا و نقره را از سرزمین‌های جدید به این کشورها حمل می‌کردند.

در انگلستان، توماس مان^۱ متفکر معروف انگلیسی در کتاب خود با نام «ثروت انگلیسی از راه تجارت خارجی» ساده‌ترین روش دولتمندی را تجارت خارجی معرفی می‌کند. وی که اولین متفکری است که متوجه تفاوت موازنه پرداخت‌های خارجی و موازنه بازرگانی خارجی شده است، بیان می‌کند که اگر در روابط تجاری با خارج کشور ارزش کل صادرات بیشتر از ارزش کل واردات باشد، هر چند برای واردات مقادیری طلا و فلز قیمتی به خارج صادر شود، چون اضافه صادرات برای کشور وجود دارد، اشکالی ندارد.

در هلند که مرکز خرید و فروش طلا و نقره در آن دوران بود تفاوت‌هایی وجود داشت: بانک آمستردام که اولین بازار پولی اروپا محسوب می‌شد دارای سیاست فلزی متفاوتی بود. بر خلاف تفکرات مرکانتیلیستی در اسپانیا و فرانسه، سیاست پولی بانک آمستردام بر اساس آزادی ورود و خروج فلزات قیمتی استوار بود. جالب توجه این است که با وجود چنین آزادی، صاحبان سرمایه خارجی مایل بودند سپرده‌های خود را به این بانک منتقل کنند. از این رو می‌توان گفت در هلند، و به خصوص بانک آمستردام، اعمال سیاست زراندوزی از طریق عملیات بانکی و توسعه تجارت آزاد خصوصاً از طریق حمل و نقل دریایی شکل گرفت.

سوداگری و زراندوزی در فرانسه به شکل دیگری بود. اقتصاددانان فرانسوی معتقد بودند به وسیله تولید و صدور کالاهای کشاورزی و صنعتی می‌توان طلا و نقره بیشتری انباشت، هر چند توسعه صنایع بر کشاورزی ترجیح داده می‌شد. ژان باتیست کلبر^۲، که از صاحب‌نظران اقتصادی فرانسه است و در سال ۱۶۶۱ میلادی و در زمان حکومت لویی چهاردهم وزیر دارایی گردید، عقایدی داشت که به نهضت کلبرتیسم

1. Thomas Mun
2. Jean Baptiste Colbert

معروف است. وی معتقد بود باید از واردات کالاهای صنعتی حقوق گمرکی بالایی گرفته شود و واردات فلزات قیمتی از پرداخت حقوق گمرکی معاف باشند. او همچنین معتقد بود باید صنایع خصوصاً صنایع نوزاد مورد کمک و مساعدت دولت قرار گیرند و برای تسلط بر بازارهای خارجی، شاهراه‌ها و بنادر بزرگ کشتی‌رانی توسعه یابند.

۳-۲- تاکید بر موازنه مثبت بازرگانی

سوداگران معتقد بودند که هر کشوری باید برای بدست آوردن ثروت بیشتر تلاش نماید تا موازنه بازرگانی خود با سایر کشورها را مثبت نماید، به عبارت دیگر باید تلاش نماید تا صادرات بیشتری به سایر کشورها در مقایسه با وارداتش از کشورهای دیگر داشته باشد، تا بدین وسیله طلا و ارز و فلزات قیمتی بیشتری انباشت نماید و این امر موجب اضافه‌تر شدن قدرت اقتصادی و در نهایت برتری کشور نسبت به سایر کشورها خواهد شد.

بدین ترتیب سوداگران بر این عقیده بودند که تشکیل یک دولت مرکزی مقتدر می‌تواند رسیدن به اهداف فوق را سریع‌تر و راحت‌تر محقق نماید. از این رو در کنار سیاست موازنه مثبت بازرگانی یک حکومت قوی را توصیه می‌نمودند. با این وجود همه طرفداران و متفکران این مکتب بر سر تشکیل یک دولت قدرتمند اتفاق نظر نداشتند و برخی راه‌حل‌های دیگری را برای برقراری یک موازنه مثبت بازرگانی پیشنهاد می‌نمودند.

به عنوان مثال در اسپانیا و پرتغال سیاست حکومت وقت این بود که باید هر چه بیشتر شمش‌های طلا و نقره را اندوخت و نباید اجازه خروج فلزات گرانبها را از کشور صادر کرد. حتی توصیه و تلاش حکومت‌ها این بود که با کشتی‌ها و هر وسیله ممکن فلزات گرانبها از سایر کشورها به خصوص سرزمین‌های تحت استعمار و سرزمین‌های تازه کشف شده به داخل کشور آورده شود. این گروه شمش طلبان^۱ یا بلیونیسم خوانده می‌شدند که طرفدار ذخیره شمش طلا و فلزات قیمتی بودند.

¹ Bullionist school

هر چند در انگلستان هم تا حدودی این نوع سیاست اعمال می‌شد ولی شکل آن با کشورهای اسپانیا و پرتغال اندکی تفاوت داشت، در انگلستان دولت از تجار می‌خواست که در معاملات خود با خارج کشور بیش از طلایی که خارج می‌کنند را وارد نمایند.

نکته حائز اهمیت در این زمینه نظر توماس مان^۱ متفکر و اقتصاددان انگلیسی است. او با درک تفاوت بین موازنه بازرگانی و موازنه پرداختها بیان کرد که لزومی ندارد که حتماً موازنه بازرگانی بین انگلستان و سایر کشورها مثبت باشد، بلکه باید تلاش نمود که موازنه پرداختها مثبت شود. به عقیده مان باید به ارزش کل دارایی‌هایی که مورد مبادله قرار می‌گیرد توجه کرد. که علاوه بر طلا و فلزات قیمتی و کالاهای مورد مبادله، سرمایه‌های بلندمدت و کوتاه‌مدت و مبادلات پولی و ورود و خروج ارزها را هم شامل می‌شود. در حقیقت توماس مان بیان می‌کند که آنچه اهمیت دارد مثبت شدن تراز مجموع ارزش کل کالاها و خدمات مورد مبادله دو کشور است و رابطه بین صادرات و واردات یک یا چند کالای خاص مثل طلا و نقره اهمیت چندانی ندارد. توماس مان تاکید می‌کند که حتی ممکن است صادرات طلا بهتر از واردات آن باشد و برای کشور نفع بیشتری داشته باشد. به این شکل که کشور با صادر کردن طلا بتواند ارز بدست آورد و به وسیله آن با تولید کالاهای صادراتی بتواند صادرات ارزشمندتری داشته باشد و در واقع مثلاً اگر X واحد طلا صادر می‌کند و Y واحد ارز به دست می‌آورد بتواند با سرمایه Y خود کالاهایی تولید و صادر کند که مثلاً $2Y$ ارزش صادراتی را به $2X$ واحد طلا تبدیل کند.

بنابراین به نظر مان زمانی می‌توان مزایای حاصل از تجارت را حداکثر نمود که کالاهای صادراتی را تا حد امکان با قیمت بالاتری به فروش رساند.

در مجموع می‌توان گفت نگاه حکومت‌ها به مکتب سوداگری در انگلستان و هلند تا حدودی با اسپانیا و پرتغال تفاوت داشت و هر چند برتری اقتصادی و در نهایت سیاسی در اسپانیا و پرتغال به وسیله گردآوری طلا و نقره و فلزات گرانبها

¹ Thomas Mun

توجیه می‌شد اما در انگلستان و هلند توجه به توسعه حمل و نقل دریایی و سیاست‌های پولی و مالی نیز در کنار ذخیره طلا و نقره و فلزات گرانبها مورد تاکید بود. در فرانسه سیاست سوداگری مبتنی بر توسعه صنعتی بود و به نوعی می‌توان آن را مرکانتیلیسم صنعتی خواند. چرا که سیاست فرانسه کسب ثروت از طریق توسعه صنعتی به خصوص تولید کالاهای تجملی بود. کلبرتیسیم و تجربیات پولی جان لا^۱ دو نمونه از تجربیات سوداگری در فرانسه است. ژان باپتیست کلبر^۲ که وزیر دارایی در دولت لویی چهاردهم و از اقتصاددانان مشهور فرانسه نیز بود اعتقاد داشت که صنایع فرانسه باید مورد حمایت قرار گیرد و خروج کالاهای صنعتی مورد حمایت دولت باشد و برای ممانعت از ورود کالاهای صنعتی خارجی عوارض گمرکی سنگین وضع شود. جان لا در زمان لویی چهاردهم و در سال ۱۷۱۶ اجازه تاسیس یک بانک به نام بانک عمومی را برای مدت ۲۰ سال از دولت فرانسه دریافت نمود. هر چند انتشار اوراق تجاری این بانک به دلیل تنزیل کم آن از سوی بانک در فرانسه با استقبال زیادی مواجه شد اما به دلیل دخالت‌های دولت، به خصوص خلع ید از صاحبان سهام اولیه و تغییر ماهیت بانک از یک بانک خصوصی به یک بانک عمومی سلطنتی، عدم اعتماد عمومی در نهایت ورشکستگی این بانک را به دنبال داشت.

۳-۳ دخالت دولت در اقتصاد

مرکانتیلیست‌ها برای تحقق شعارها و عقاید خود وجود یک دولت نیرومند مرکزی را کاملاً موجه می‌دانستند، زیرا دخالت دولت در بازرگانی، حمایت دولت از صنایع و برقراری قوانین صادرات و واردات به منظور تحصیل هر چه بیشتر طلا، نقره و فلزات گرانبها بدون وجود یک دولت قدرتمند و مسلط امکان‌پذیر نبود. از این رو در عقاید مرکانتیلیستی، دولتی خوب و موفق تلقی می‌شد که بیشترین دخالت را در اقتصاد می‌نمود. هر چند با ظهور سوداگرایان ثانویه که تفکرات نزدیک به کلاسیک داشتند،

¹ John Low

² Jean Baptiste Colbert

بسیاری از عقاید اولیه سوداگری نظیر دخالت دولت مورد نقد و تجدید نظر قرار گرفت.

به‌طورکلی اگر بخواهیم برخی از نظریه‌پردازان مکتب سوداگری را به ترتیب زمان نام ببریم، می‌توانیم از سوداگران اولیه به توماس مان (۱۶۴۱-۱۵۷۱)، مون‌کرتین^۱ (۱۶۲۱-۱۵۷۵) و ژان باتیست کلبر (۱۶۸۳-۱۶۱۹) اشاره کرده و از متاخرین آن‌ها که تحولات و اصلاحاتی را در اندیشه سوداگری ایجاد کردند و آن را به عقاید کلاسیکی پیوند زدند به صاحب‌نظرانی چون ویلیام پتی^۲ (۱۶۸۷-۱۶۲۳)، جان لاک^۳ (۱۷۰۴-۱۶۲۳)، برناند ماندویل^۴ (۱۷۳۳-۱۶۷۱)، ریچارد کانتیلون^۵ (۱۷۳۳-۱۶۸۰)، جان‌لا^۶ (۱۷۲۹-۱۶۷۱) و جیمز استوارت^۷ (۱۷۸۰-۱۷۱۲) اشاره کرد (دادگر، ۱۳۸۳: ۱۸۲).

هر چند برخی، اینان را جزء سردمداران لیبرالیسم کلاسیک نیز معرفی می‌نمایند.^۸ در طول قرن هجدهم نظریات سوداگرایان در عمل مشکلات زیادی ایجاد کرد و به تدریج صحت نظریات آنان مورد تردید قرار گرفت. یکی از دلایل این مشکلات توجه بیش از حد آنان به موازنه مثبت بازرگانی بود که علت بروز بسیاری از جنگ‌های آن زمان بود. مضافاً اینکه بر اساس نظریات جدید در آن زمان، هر چند در کوتاه‌مدت ممکن است کشوری دارای موازنه مثبت (یا منفی) باشد، اما در بلندمدت به دلیل شرایط تجارت آزاد بین‌المللی این وضعیت به تعادل خواهد انجامید.^۹

به عبارت دیگر، شاید بتوان گفت توسعه سریع شهرنشینی و جمع شدن تعداد بیشتری از افراد جامعه در یک محل و تبادل عقاید و افکارشان باعث گردید تا نقدهای جدی بر اصول اساسی مکتب سوداگری صورت بگیرد. مضافاً اینکه افزایش ثروت و سهولت بیشتر مسافرت در دنیای جدید موجب حرکت تدریجی سرمایه‌های جمع شده و باز شدن افق افکار و همچنین رشد و نمو علوم گردید و این خود مجموعه‌ای از

1. Antoine Montchretien
2. William Petty
3. John Locke
4. Bernard de Mandeville
5. Richard Cantillon
6. John Law
7. James Steuart

۸. رجوع کنید به تاریخ عقاید اقتصادی - دکتر فریدون تفضلی
۹. این نظریه منتسب به «دیوید هیوم» متفکر انگلیسی در قرن هجدهم است.

افکار جدید را پایه‌ریزی کرد که به شدت افکار قدیم را نقد می‌کردند و از جمله این نقدها عدم امکان وجود موازنه مثبت بلند مدت برای یک کشور بود. مشکل دیگری که در نتیجه اجرای اندیشه‌های سوداگران به وجود آمد، بازار سیاه برای قاچاق ارز و طلا بود که به دلیل مشکلات زیادی که برای دولت‌ها ایجاد می‌کرد، تردیدهایی را مبنی بر صحت طرز تفکر حاکم یعنی تفکر جمع‌آوری طلا و فلزات گرانها مطرح می‌نمود. در نهایت، با پیدایش انقلاب صنعتی در اروپا، مقررات محدودکننده سوداگران کنار گذاشته شد و اندیشه‌های جدیدی به وجود آمد که اصول رقابت و آزادی در کسب و کار را توجیه می‌کرد و بدین ترتیب همراه با افول نظریات مرکانتیلیستی، مکتب فیزیوکرات‌ها که مبتنی بر «قانون طبیعی» و آزادی‌های فراوان در حوزه اقتصاد بود پا به عرصه ظهور گذاشت.

سؤالات تشریحی فصل سوم

۱. علل و زمینه‌های پیدایش مکتب مرکانتیلیست‌ها را توضیح دهید.
۲. منبع اصلی ثروت و نوع نگاه اقتصادی مکتب مرکانتیلیست‌ها را توضیح دهید.
۳. عقیده مرکانتیلیست‌ها در مورد نقش و اهمیت دولت در اقتصاد چگونه است؟
۴. علل و زمینه‌های افول مکتب سوداگران را نام ببرید.
۵. دخالت دولت در اقتصاد از دیدگاه مکتب سوداگران را شرح دهید.

سؤالات چهارگزینه‌ای فصل سوم

۱. تفکر مکتب مرکانتیلیسم مربوط به چه دوره‌ای است؟
 - الف) ابتدای قرن شانزدهم تا اواسط قرن هجدهم
 - ب) ابتدای قرن پانزدهم تا اواسط قرن هفدهم
 - ج) اواسط قرن شانزدهم تا ابتدای قرن هجدهم
 - د) اواسط قرن پانزدهم تا ابتدای قرن هفدهم

۲. مبنای اصلی این تفکر انباشت هر چه بیشتر فلزات قیمتی، خصوصاً طلا و نقره است و برای این منظور دخالت دولت در اقتصاد خصوصاً در امر صادرات و واردات تجویز می‌شود.

الف) فیزیوکرات‌ها ب) سوداگران

ج) کلاسیک‌ها د) کینزین‌ها

۳. مرکانتیلیست‌ها فعالیت‌های را فعالیت‌های غیرمولد می‌دانستند.

الف) صادرات و واردات ب) بازرگانی و تجارت

ج) انباشت طلا و نقره و فلزات قیمتی د) کشاورزی و صنعت

۴. به عقیده سوداگران (مرکانتیلیست‌ها) مهم‌ترین عامل برای افزایش قدرت اقتصادی و ثروتمند شدن کشور کدام گزینه است؟

الف) جمع‌آوری طلا و نقره ب) کشاورزی

ج) تجارت د) صادرات و واردات

۵. به عقیده مرکانتیلیست‌ها بهترین دولت چه دولتی است؟

الف) دولتی که بیشترین کشورگشایی و حملات نظامی را داشته باشد.

ب) دولتی که بیشترین دخالت را در اقتصاد داشته باشد.

ج) دولتی که بیشترین تلاش را در جهت صلح با همسایگان و تأمین امنیت داخلی خود کند.

د) دولتی که کمترین دخالت را در اقتصاد داشته باشد.

۶. کدامیک از اندیشمندان مرکانتیلیست زیر را می‌توان جزء متأخرین دانست؟

الف) توماس مان ب) مون کرین

ج) ژان باتیست کلبه د) ویلیام پتی

۷. کدام گزینه از ایرادات و مشکلات اصلی مکتب مرکانتیلیست نمی‌باشد؟

الف) ایجاد شدن بازار سیاه برای قاچاق طلا

ب) توجه بیش از حد این مکتب به موازنه مثبت بازرگانی

ج) اعتقاد به وجود یک دولت نیرومند مرکزی

د) توجه و اعتقاد بی‌جا به منشاء ثروت که همان طلا و نقره و فلزات قیمتی است.

۸. بلیونیسم چه کسانی بودند؟

الف) طرفداران تجارت بیشتر با خارج

- (ب) طرفداران تشکیل یک حکومت مرکزی مقتدر
(ج) طرفداران ذخیره شمش طلا و فلزات قیمتی
(د) طرفداران برقراری یک موازنه مثبت بازرگانی
۹. در کدام کشور سیاست سوداگری مبتنی بر توسعه صنعتی بود؟
(الف) فرانسه (ب) پرتغال (ج) اسپانیا (د) انگلستان
۱۰. چرا انتشار اوراق تجاری بانک عمومی فرانسه با استقبال زیادی مواجه شد؟
(الف) به دلیل تغییر ماهیت بانک از یک بانک خصوصی به یک بانک عمومی سلطنتی
(ب) به دلیل خلع ید از صاحبان سهام اولیه بانک
(ج) به دلیل حمایت‌های دولت از بانک و ایجاد اعتماد عمومی به آن
(د) به دلیل پایین بودن نرخ تنزیل اوراق تجاری

فصل چهارم

اندیشه اقتصادی فیزیوکرات‌ها (طبیعیون)

هدف کلی

هدف کلی از مطالعه این فصل آن است که دانشجویان با عقاید اقتصادی فیزیوکرات‌ها و علل پیدایش و دلایل افول این مکتب اقتصادی آشنا شوند.

هدف‌های رفتاری

دانشجویان پس از مطالعه این فصل قادر خواهند بود:

۱. علل و چگونگی شکل‌گیری مکتب فیزیوکرات‌ها را توضیح دهند.
۲. زمینه‌های پیدایش و دلایل اصلی افول مکتب اقتصادی طبیعیون را بیان کنند.
۳. تابلو اقتصادی فرانسوا کنه و نقش آن در بیان دیدگاه‌های اقتصادی فیزیوکرات‌ها را توضیح دهند.

مقدمه

در سال‌های بین ۱۷۴۱ تا ۱۷۷۶ در حوزه تفکرات اقتصادی، خصوصاً در اروپا، اوضاع خاصی حاکم بود، چرا که مکتب سوداگرایی تقریباً با زوال روبه‌رو شده و آثار شروع تفکرات سرمایه‌داری به‌ویژه در اروپا آشکار گردیده بود. پیشرفت‌های تکنولوژیک که در قالب یک انقلاب صنعتی همه‌جانبه در حال وقوع بود، موجب افزایش تولید و اشتغال خصوصاً در بخش صنعت گردید.

ماشین بخار^۱، دستگاه پنبه‌زنی^۲، آغاز زمینه‌های ساخت موتور اتومبیل^۳، و آغاز ساخت دستگاه‌های الکتریکی^۴، که از ایتالیا شروع شد، زمینه‌های فنی و صنعتی کافی برای یک تغییر بزرگ و وقوع انقلاب صنعتی را فراهم کرد. شروع این دوره تأثیر بسیار عمیقی بر تاریخ عقاید اقتصادی گذاشت و نوعی مبنای فلسفی برای حمله اقتصاددانان به اندیشه‌های مرکانتیلیستی را فراهم نمود. بدین ترتیب مکتب فیزیوکراسی در فرانسه آغاز شد. فرانسوا کنه^۵ (۱۷۷۴-۱۶۹۴) که به کنفوسیوس اروپا مشهور بود مفهوم مطالعه مطالعه اقتصادی را با نهضت فلسفی آن زمان در مورد اعتقاد به سازمان طبیعی جهان، در یک راستا قرار داد. در واقع او مبنای تفکر اقتصادی را تغییر داده و عملاً آغازگر یک تفکر جدید اقتصادی گردید که به نام فیزیوکرات‌ها یا طبیعیون شناخته شد.

فیزیوکراسی در لغت به معنای قدرت طبیعت است و از دو واژه یونانی «فیزیس^۶» به معنای طبیعت و «کراتوس^۷» به معنای قدرت تشکیل شده است. از آنجا که که طبیعیون، اقتصاد را جزئی از نظام طبیعی و قوانین طبیعی قلمداد می‌کردند، بر این باور بودند که، اقتصاد هم به مجموعه‌ای از قوانین تغییر ناپذیر طبیعی وابسته است و لذا قدرت قوانین طبیعی به همان اندازه که در فیزیک قوی و معتبر است، در اقتصاد هم دارای اعتبار و نافذ است. از این رو طبیعیون نظام طبیعت را یک نظام مطلق می‌دانستند و بر این باور بودند که قوانین حاکم بر اقتصاد هم مطلق است، در حالی که امروزه نه

۱. سال ۱۷۶۵ م

۲. سال ۱۷۶۸ م

۳. سال ۱۷۶۹ م

۴. سال ۱۷۷۶ م

5. Francois Quesnay

6. Physis

7. Kratos

تنها قوانین اقتصادی را نمی‌توان مطلق دانست بلکه دانشمندان به مطلق بودن بسیاری از قوانین موجود در علوم دیگر هم اعتقادی ندارند. بدین ترتیب به باور طبیعیون قوانین طبیعی بهترین قوانین موجود و قابل تصور برای جامعه، اقتصاد و در نهایت رفاه بشری است. بر اساس استدلال طبیعیون وقتی یک انسان به طور طبیعی در راستای منافع شخصی خود حرکت می‌کند، جامعه هم که شامل همه انسان‌ها است می‌تواند به همین شکل به منافع حداکثری دست یابد. طبیعیون حتی به نظر خود رنگ اعتقادی و مذهبی می‌دادند و بیان می‌کردند که نظام طبیعت تصادفی نیست و مولود اراده الهی است. بنابراین بهترین و مفیدترین قوانین برای رستگاری بشر است. بنابراین انسان چه در اقتصاد و چه در سایر زمینه‌ها باید فقط به دنبال شناخت این قوانین و اجرای آنها باشد و نه تغییر آن.

یکی دیگر از جوانب استدلال طبیعیون مبتنی بر ماهیت اصالت فرد است. به این معنا که وقتی یک فرد در جامعه کاملاً آزاد باشد و بتواند آزادانه منافع خود را حداکثر کند، با توجه به اصل تمنا و تمتع بیشتر و جستجوی منافع زیادتر که جزئی از طبیعت انسان است، پایه و اساس رفتار اقتصادی او به این اساس شکل خواهد گرفت. بنابراین دولت باید افراد جامعه را کاملاً آزاد بگذارد و اجازه آزادی کسب و کار بدهد تا به دنبال حداکثر کردن منافع خود باشند. علاوه بر فرانسوا کنه مهمترین طرفداران مکتب فیزیوکراسی را می‌توان «رابرت تورگو»^۱ و «دوپو دنمور»^۲ دانست.

۴-۱ پیدایش مکتب فیزیوکراسی (طبیعیون)

پس از دو قرن استیلای اندیشه های سوداگران، این مکتب در اواخر قرن هجدهم میلادی در اروپا مخالفان جدی پیدا کرد. به دلیل اجرای اندیشه های سوداگری در اروپا، فعالیت‌های کشاورزی فدای فعالیت‌های صنعتی شده بود. از سوی دیگر، به دلیل مقررات دست و پا گیر صنعتی و تجاری، فعالیت‌های صنعتی با مشکلات فراوانی

¹ Robert Jacquea Torgot

² Dupon de Nemours

مواجه بود. پایین نگه داشتن دستوری قیمت کالاهای کشاورزی، علاوه بر افزایش زمین های بایر، موجب فرار کشاورزان از روستا به شهر و جابجایی نیروی کار از بخش کشاورزی به بخش صنعتی شده بود.

به تدریج روشنفکران و نظریه پردازان به مخالفت با عقاید مرکانتالیستی پرداختند. در راس این متفکران فرانسوا کنه بود که در سال ۱۷۵۶ اولین اثر علمی خود در حوزه اقتصاد را با ارائه مقالاتی با عنوان «کشاورزان اجاره دار» و «دانه ها» و به خصوص کتاب معروف خود با عنوان «تابلو اقتصادی» به رشته تحریر در آورد.

یکی از زمینه های پیدایش اندیشه فیزیوکرات ها، سقوط تفکرات سوداگرایی در فرانسه بود. وجود اندیشه های سنتی فئودالیسم و ناکارآمدی ناشی از دخالت های وسیع دولت در اقتصاد فرانسه، زمینه را برای ظهور اندیشه فیزیوکرات ها فراهم کرد. بر اساس تفکر فیزیوکرات ها، جوامع انسانی تحت سیطره و هدایت قوانینی مشابه قوانین هدایت کننده جهان فیزیکی قرار دارند. بنابراین حقوق و وظایف و ابعاد کلی زندگی هم طبق آن قوانین سامان می یافت. مثلاً در بعد اقتصادی، حق طبیعی و اساسی انسان ها این بود که از ثمره کار خود بهره ببرند و دولت در چارچوب قوانین طبیعی تنها می تواند جهت حفظ آزادی قراردادها و حمایت از جان و مال شهروندان کمترین دخالت ممکن را داشته باشد.

به عقیده فیزیوکرات ها، بخش مولد جامعه، بخش کشاورزی و تا حدودی بخش معدن است. آن ها معتقد بودند بخش های صنعت و خدمات نقش خنثی دارند. فیزیوکرات ها اعتقاد داشتند بخش کشاورزی می تواند مازاد تولید داشته باشد و به همین خاطر معتقد بودند مالیات باید تنها از صاحبان محصولات کشاورزی گرفته شود. (دادگر، ۱۳۸۳: ۲۱۴).

۴-۲- اصلاح نظام مالیاتی

البته اصلاح نظام مالیاتی به خصوص در فرانسه برای مدتی بحث مهمی بود و بر اساس سنت قدیم فرانسه روحانیون از پرداخت مالیات معاف بودند و این طبقه کشاورز بود که باید مالیات پرداخت می نمود. طبیعیون بر این باور بودند که باید یک نظام مالیاتی واحد جایگزین مالیات های گوناگون شود و همه اقشار جامعه باید به نسبت

سهمی که از تولید «محصول ویژه» در کشاورزی دارند، مالیات پرداخت نمایند. به عقیده آنها چون زمین می‌تواند سالانه مازادی اضافه بر هزینه تولید در کشاورزی (محصول ویژه) ایجاد کند، لذا به این محصول ویژه مالیات تعلق می‌گیرد.

فیزیوکراتها معتقد بودند که اگر مالیات به کشاورز تحمیل شود موجب کاهش توانایی تامین مالی برای محصول سال بعد خواهد شد. بنابراین مالک زمین است که باید بار مالیات را تحمل کند و نه کشاورز.

به عقیده فیزیوکراتها، تکلیف دولت قانون گذاری نیست، بلکه قانون شناسی است. قانون گذار نباید مقرراتی وضع کند که از مبانی نظام طبیعی تجاوز و یا یکی از آنها را نقض کند، بلکه باید کوشش خود را در راه تفسیر نظام طبیعت به راه اندازد. نباید فیزیوکراتها را پیشگامان «آنارشسیسم» دانست، زیرا اگر چه آنها طرفدار تقلیل قوانین مدنی بودند ولی وجود اقتدار و نبردی سیاسی را نیز در کشور به حد اعلی لازم می‌شمردند. تا آنجا که آرزوی آنها با آرزوی آزادیخواهان امروز تفاوت کلی دارد. طبیعیون نه خواهان آزادی مطلق و نه طالب روش سیاسی پارلمان انگلستان بودند. آنها از آزادیخواهی سیاسی سخت نفرت داشتند و چنانکه از گفته‌هایشان بر می‌آید با هر نوع تعرضی نسبت به امتیازات طبقه اشراف و دولت مخالف بودند. حکومت مطلوب آنها سلطنت موروثی مقتدر و مرکزی بود که در داخل کشور منحصر و قادر مطلق و از لحاظ سیاست خارجی بدون معارض باشد. حال باید دید که چگونه فیزیوکراتها آزادی اقتصادی را با استبداد سیاسی توأم کرده‌اند و به تضاد این دو نکته توجه نکرده‌اند. آنها لفظ استبداد را به معنی عادی آن استعمال نمی‌کردند و بین حکومت مطلق و مستبد فرق می‌نهادند. استبداد فیزیوکراسی حکومت مطلق «نظام طبیعی» است که باید به همه تحمیل گردد و باید از طرف هر فرد دارای شعوری پذیرفته شود. استبداد نظام طبیعی از نظر این مکتب در شخص واحدی که رییس قوه حاکمه است تجسم می‌یابد و برای او وظیفه‌ای جز اجرای قوانین وجود ندارد و «نظام طبیعی» از طریق قوه حاکمه باید به اجرا در آید و در جامعه ساری و جاری گردد (تفضلی، ۱۳۸۶: ۷۸).

۴-۳ تابلو اقتصادی فرانسوا کنه

فرانسوا کنه در کتاب خود تحت عنوان «تابلو اقتصادی» مفهوم یکپارچگی در نظام اقتصادی را به شکل گردش خون در بدن تشریح نمود و بدین ترتیب تبیین سازمان اقتصادی و عملکرد آن از طریق «قانون طبیعی» توجیه شد و «آزادی اقتصادی» تنها راه سازگار برای دستیابی به نظم طبیعی پدیده‌های اقتصادی معرفی گردید (کنه، ۱۹۶۸: ۴۵).

لویی پانزدهم که نسبت به دکتر کنه نظر مساعدی داشت اولین نسخه اثر معروف کنه را که همان کتاب تابلو اقتصادی بود، با دستگاه چاپ دستی به چاپ رساند. کنه در این کتاب فروض زیر را برای تجزیه و تحلیل تابلو اقتصادی مطرح می‌کند (تفضلی، ۱۳۸۶: ۷۴).

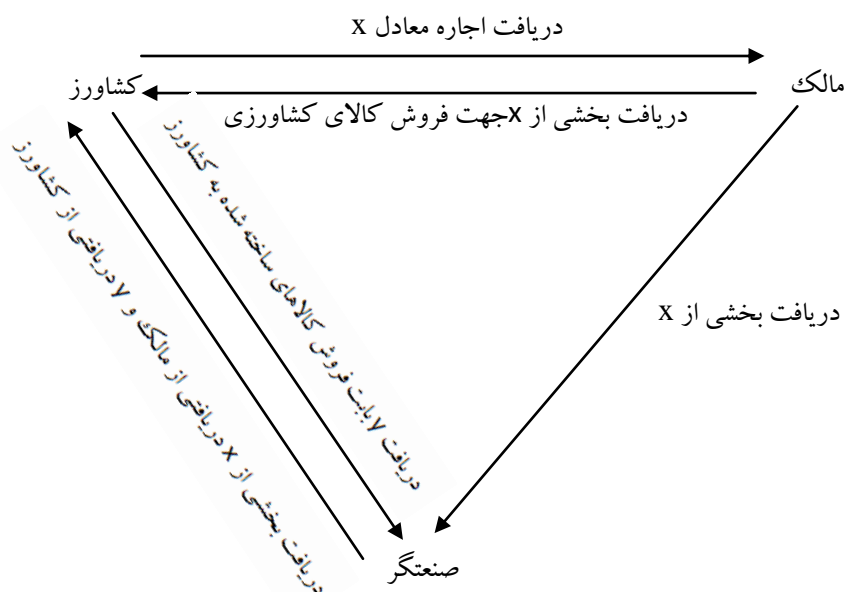
۱. یک اقتصاد ایده‌آل که مبتنی بر رقابت آزاد و فاقد تجارت بین‌المللی است.
 ۲. آزادی مالکیت در زمین و دریافت اجاره توسط مالکان از زارعانی که با کار خویش زمین را مورد بهره‌برداری قرار می‌دهند.
 ۳. گردش واقعی ثروت باید طوری انجام شود که هر سال مقدار پس‌انداز باقیمانده با هزینه استهلاک کالاهای سرمایه‌ای مساوی شود.
 تجزیه و تحلیل این تابلو محدود به بخش کشاورزی در اقتصاد می‌باشد. «محصول ویژه» که نقطه عطف این تجزیه و تحلیل است در بخش کشاورزی تولید می‌شود. محصول تولیدی توسط بخش کشاورزی به دو قسمت تقسیم می‌شود:
 ۱. بخشی از محصول که به صورت «محصول ویژه» برای طبقه کشاورز باقی می‌ماند.

۲. بخشی از محصول که کشاورز برای خرید مایحتاج خود (نظیر اجاره زمین و ابزارآلات کشاورزی و...) به طبقات دیگر منتقل می‌کند.

همان‌طور که نمودار ۴-۱ نشان می‌دهد کشاورز معادل X به طبقه مالک اجاره می‌دهد و معادل Y بابت خرید به طبقه صنعتگر پرداخت می‌کند که این $X+Y$ همان تولید محصول اضافی است که کشاورز داشته است (علاوه بر مقدار $X+Y$ ، کشاورز مقداری محصول که محصول ویژه نامیده می‌شود برای مایحتاج خود نگاه می‌دارد).

طبقه مالک بخشی از X دریافتی از طبقه کشاورز را بابت خرید کالاهای کشاورزی به او باز می‌گرداند و بخشی را نیز بابت خرید سایر مایحتاج در اختیار

صنعتگر قرار می‌دهد. صنعتگر نیز معادل Y بابت فروش کالاهای مورد نیاز کشاورز، از او دریافت می‌کند که کل این مبلغ را به اضافه بخشی از X که از مالک گرفته بود جهت خرید محصول تولیدی کشاورز به او باز می‌گرداند. این فرآیند مانند جریان خون در بدن انسان همچنان ادامه می‌یابد.



نمودار ۴-۱ تابلو اقتصادی فرانسوا کنه (کنه، ۱۹۶۸: ۸۷)

۴-۴ دولت و نقش آن در نظر فیزیوکراتها

هر چند فیزیوکراتها با هر نوع قانونگذاری و محدودسازی رفتار فردی مخالف بوده‌اند، اما این به معنای نفی وجود دولت از سوی آنها نیست. به عقیده آنها، وجود دولت نه تنها بیهوده نیست بلکه نظم و کنترل هرج و مرج تنها با وجود دولت ممکن است. اما نکته‌ای که ایشان به آن معتقد بودند این است که دولت مجاز به قانونگذاری نیست بلکه او تنها باید قانون شناس باشد و برای برقراری نظام طبیعت که قانون اصلی در این مکتب است، تلاش کند. به عقیده آنها دولت نباید در امور افراد دخالت کند بلکه موظف است موانع را از سر راه آنها کنار بزند. وجود آزادی کامل موجب برقراری قوانین طبیعی شده و سود تمام افراد به وسیله آن حاصل خواهد شد. بدین

ترتیب می‌توان گفت طبیعیون، که زمین کشاورزی را منشا تولید ثروت می‌دانستند، نظریه مداخله دولت در امور اقتصادی را که مورد نظر سوداگرایان بود به نظریه عدم مداخله دولت در امور اقتصادی تغییر دادند (تفضلی، ۱۳۸۶: ۷۵).

۴-۵ افول اندیشه فیزیوکرات‌ها

کم‌توجهی به بخش‌های تولیدی غیر کشاورزی، اصرار بر نوعی مالیات منحصربه‌فرد، مطلق نمودن قانون طبیعی و دفاع افراطی از آزادی اقتصادی، از جمله نقاط ضعف تفکر فیزیوکرات‌ها به حساب می‌آید. علاوه بر اینها مدل‌کنه که منافع بسیار زیادی داشت خالی از اشکال نبود و همه واقعیات اقتصادی را پوشش نمی‌داد. به علاوه تأکید بیش از حد آن‌ها بر مالکیت خصوصی و اصرار بر دخالت بسیار کم دولت در اقتصاد موجب نابسامانی‌هایی گردید که مهم‌ترین آن‌ها توزیع ناعادلانه درآمد و ثروت و به زیان توده‌های محروم بود.

افول اندیشه فیزیوکرات‌ها در واقع با اوج‌گیری نظریات یکی از مشهورترین فیزیوکرات‌ها یعنی رابرت تورگو (۱۷۸۱-۱۷۲۷) همراه بود. او پسر یکی از مامورین عالی رتبه دولت فرانسه بود که تحصیلات خود را در پاریس در رشته الهیات به پایان رساند و در سال ۱۷۶۱ از سوی لویی شانزدهم مامور شهرستان لیمژ^۱ شد. وی در آنجا کشت شبدر و سیب زمینی را شروع کرد و برای استفاده از مواد طبیعی محلی، صنعت چینی‌سازی را تاسیس نمود. اقدامات وی موجب شد حکومت او را به پاریس احضار کند و سمت وزارت دارایی را به وی تفویض نماید. او حقوق کسانی را که کار نمی‌کردند قطع کرد و کمک‌های دولتی را به شدت کاهش داد. در عین حال حقوق گمرکی غلات را لغو نمود. نظریات تورگو در عمل با مشکلات مختلفی مواجه شد و این مشکلات نشان داد موانع زیادی بر سر راه کسانی که می‌خواهند مردم را وادار به اطاعت از قوانین طبیعی کنند وجود دارد. از این رو، لویی شانزدهم در سال ۱۷۷۶ وی را از سمت خود برکنار کرد و با ظهور اندیشه‌های اسمیت و انتشار کتاب ثروت ملل در همان سال پایان عمر اندیشه‌های طبیعت‌گرایان اعلام گردید (پیرنیا، ۱۳۴۷: ۴۸).

1. Limoges

سؤالات تشریحی فصل چهارم

۱. خاستگاه و چگونگی پیدایش مکتب فیزیوکراتها را توضیح دهید.
۲. مبانی اصلی اندیشه اقتصادی فیزیوکراسی را بیان کرده و بگویید منبع اصلی ثروت از دید فیزیوکراتها چیست؟
۳. تابلو اقتصادی فرانسوا کنه چیست؟ توضیح دهید.
۴. جایگاه دولت و نقش آن در اندیشه اقتصادی فیزیوکراتها چیست؟
۵. علل افول اندیشه فیزیوکراتها را شرح دهید.

سؤالات چهارگزینه‌ای فصل چهارم

۱. مکتب فیزیوکراسی ابتدا در آغاز شد و بعد به نقاط مختلف گسترش یافت.
(الف) انگلستان
(ب) آلمان
(ج) فرانسه
(د) آمریکا
۲. وی مبنای تفکر اقتصادی را تغییر داد و عملاً آغازگر یک تفکر جدید اقتصادی گردید که به نام فیزیوکراتها یا طبیعیون شناخته شد.
(الف) فرانسوا کنه
(ب) آدام اسمیت
(ج) رابرت تورگو
(د) دوپو دنمور
۳. کدام یک از اندیشمندان زیر را نمی‌توان از طرفداران مکتب فیزیوکراسی دانست؟
(الف) رابرت تورگو
(ب) فرانسوا کنه
(ج) رابرت مالتوس
(د) دوپو دنمور
۴. به عقیده فیزیوکراتها بخش مولد جامعه کدام بخش است؟
(الف) صنعت
(ب) خدمات
(ج) کشاورزی
(د) تجارت خارجی
۵. فیزیوکراتها معتقدند بخش‌های و بخش‌های خنثی هستند و نقش چندانی در تولید ندارند.
(الف) کشاورزی و معدن
(ب) کشاورزی و صنعت
(ج) خدمات و معدن
(د) خدمات و صنعت

۶. فرانسوا کنه در کتاب خود تحت عنوان «تابلو اقتصادی» مفهوم یکپارچگی در نظام اقتصادی را به شکل تشریح نمود.

الف) فصول مختلف در طبیعت (ب) جریان آب در روی کره زمین

ج) جریان خون در بدن انسان (د) حرکت سیارگان دور خورشید

۷. با توجه به فروض کتاب تابلو اقتصادی کنه، یک اقتصاد ایده‌آل مبتنی بر است.

الف) رقابت آزاد و تجارت بین الملل (ب) رقابت غیرآزاد و فاقد تجارت بین الملل

ج) رقابت آزاد و فاقد تجارت بین الملل (د) رقابت غیرآزاد و تجارت بین الملل

۸. با توجه به تابلو اقتصادی فرانسوا کنه، منظور از «محصول ویژه» در بخش کشاورزی چیست؟

الف) بخشی از محصول که برای کشاورز باقی می‌ماند.

ب) بخشی از محصول که کشاورز برای خرید مایحتاج خود می‌فروشد.

ج) بخشی از محصول که کشاورز بابت اجاره زمین به مالک پرداخت می‌کند.

د) بخشی از محصول که کشاورز قادر به برداشت آن نباشد و از بین برود.

۹. کدام گزینه در مورد فیزیوکرات‌ها درست نیست؟

الف) آن‌ها کشاورزی را بخش مولد جهت کسب ثروت می‌دانستند.

ب) آن‌ها با هر نوع قانونگذاری و محدودسازی رفتار فردی مخالف بودند.

ج) به عقیده آن‌ها وجود دولت ضرورت نداشته و جامعه بدون دولت هم می‌تواند اداره شود.

د) وجود آزادی کامل می‌تواند موجب برقراری قوانین طبیعی شود.

۱۰. افول اندیشه‌های فیزیوکرات‌ها را با اوج‌گیری نظریات کدامیک از اندیشمندان زیر می‌توان همراه دانست؟

الف) فرانسوا کنه (ب) رابرت تورگو

ج) دیوید ریکاردو (د) دوپو دنمور

فصل پنجم

ظهور مکتب کلاسیک

هدف کلی

هدف کلی از مطالعه این فصل آن است که دانشجویان با نحوه تفکرات مکتب کلاسیک و نقش و تأثیرات آن بر تفکرات معاصر و نقاط ضعف و قوت آن آشنا شوند.

هدف‌های رفتاری

دانشجویان پس از مطالعه این فصل قادر خواهند بود:

۱. با تقسیم‌بندی اقتصاددانان مکتب کلاسیک به دسته‌های مختلف، عقاید هر یک را به تفکیک بیان کنند.
۲. عقاید آدام اسمیت به‌عنوان اولین اقتصاددان کلاسیک و نظریات او در رابطه با تولید و نظریه ارزش مبادله و نظریه توزیع ثروت وی را توضیح دهند.

۳. لیبرالیسم اقتصادی اسمیت و نقش دولت در اقتصاد را بیان کنند.
۴. نظریات کلاسیکی ژان باتیست سه و قانون وی را توضیح دهند.
۵. نظریات توماس رابرت مالتوس در رابطه با موضوع جمعیت را بیان کنند.
۶. نقش دیوید ریکاردو در پیشبرد نظریات کلاسیک را تشریح کنند.
۷. نظریه ارزش کار و بهره مالکانه ریکاردو را توضیح دهند.
۸. عقاید جان استوارت میل را در رابطه با مسائل اقتصادی بیان کنند.

مقدمه

بسیاری از اقتصاددانان، آغاز دوره مکتب کلاسیک را مصادف با سال انتشار کتاب معروف آدام اسمیت^۱ (۱۷۹۰-۱۷۲۳) یعنی «ثروت ملل» و در سال ۱۷۷۶ میلادی می‌دانند. معمولاً علمای کلاسیک را به دو دسته علمای اقتصادی خوشبین و علمای اقتصادی بدبین تقسیم می‌کنند که مهم‌ترین اقتصاددانان خوشبین عبارتند از آدام اسمیت، ژان باتیست سه^۲ (۱۸۳۲-۱۷۶۷)، فردریک باستیا^۳ (۱۸۵۰-۱۸۰۱)، و از مهم‌ترین اقتصاددانان بدبین نیز می‌توان به توماس رابرت مالتوس^۴ (۱۸۳۴-۱۷۶۶)، دیوید ریکاردو^۵ (۱۸۳۲-۱۷۷۲) و جان استوارت میل^۶ (۱۸۷۳-۱۸۰۶) اشاره کرد. اقتصاددانان خوشبین معتقد بودند که توجه به اصالت فرد و آزادی طبیعی اقتصاد، جامعه را به سمت رفاه و خوشبختی هدایت می‌کند و در مقابل، اقتصاددانان بدبین بر این باور بودند که در صورت ثابت بودن شیوه فنی تولید و فشار جمعیت در نظام سرمایه‌داری، این نظام آینده روشنی نخواهد داشت، رکود، بیکاری و کاهش تولید و فقر در انتظار جامعه خواهد بود. آدام اسمیت به‌عنوان اولین اقتصاددان کلاسیک خوشبین عقیده داشت که گردش طبیعی اقتصاد در یک سیستم آزاد طبیعی از طریق «دست نامرئی» به گونه‌ای عمل می‌کند که همواره حداکثر منافع عمومی در جامعه ایجاد می‌شود و رفاه حداکثر برای جامعه فراهم می‌گردد. از طرفی رابرت مالتوس به‌عنوان یک اقتصاددان کلاسیک بدبین از طریق نظریه جمعیت و دیوید ریکاردو از طریق نظریه توزیع ثروت، مسائل اقتصادی و اجتماعی سرمایه‌داری را مورد بحث و نقد قرار داده‌اند. این در حالی است که جان

1. Adam Smith
 2. Jean Baptiste Say
 3. Fredric Bastiat
 4. Thomas Robert Malthos
 5. David Ricardo
 6. John Stewart Mill

استوارت میل با قبول نظریه‌های مالتوس و ریکاردو پیشنهادهایی به منظور ایجاد اصلاحات اقتصادی و اجتماعی سرمایه‌داری ارائه کرده است. در ادامه بحث، ابتدا عقاید اقتصادی مربوط به اقتصاددانان خوشبین را بررسی می‌کنیم و در ادامه نظریات اقتصاددانان بدبین را مورد توجه قرار می‌دهیم.

۵-۱ آدام اسمیت

آدام اسمیت در سال ۱۷۲۳ در اسکاتلند متولد شد. مهم‌ترین اثر او کتابی بود که در سال ۱۷۷۶ با نام ثروت ملل^۱ انتشار یافت.

اسمیت در زمینه جریان طبیعی فعالیت‌های اقتصادی از فلسفه فیزیوکرات‌ها و علی‌الخصوص مفسر اصالت فرد دکتر فرانسوا کنه الهام گرفت. به نظر آدام اسمیت، اقتصاد باید آزاد باشد تا بتواند رفاه عمومی را تأمین کند. در این شرایط محرک اصلی فعالیت اقتصادی هر فرد منافع شخصی اوست. بر اساس این انگیزه، هر فرد در جامعه سعی می‌کند که سرمایه خود را به بهترین وجه به کار اندازد، بدون آنکه متوجه باشد که عمل او برای جامعه نیز مفید است. بنابراین در یک اقتصاد آزاد، جستجوی منافع شخصی با مصلحت و منافع عمومی مطابقت پیدا می‌کند و در نتیجه رفاه جامعه تأمین می‌شود (تفضلی، ۱۳۸۶: ۸۶).

کتاب اول آدام اسمیت یعنی «احساسات یا عواطف اخلاقی» توجه خاصی به ویژگی خیرخواهانه و نوع دوستانه انسان دارد. این کتاب که در سال ۱۷۵۹ منتشر شد بیشتر به جنبه‌های اخلاقی و فیلسوفانه توجه دارد. اما در کتاب دوم خود یعنی ثروت ملل مسائل اقتصادی زندگی بشر مورد توجه قرار گرفته است.

اسمیت در کتاب ثروت ملل سه اصل کلی را مورد توجه قرار می‌دهد که

عبارتند از:

۱. تقسیم کار
۲. آزادی رسیدن به منافع شخصی
۳. توجه به منافع عمومی در تدوین سیاست اقتصادی

۱. نام کامل این کتاب «تحقیق درباره ماهیت و علل ثروتمندی ملل» است: "Inquiry into the Nature and Causes of the Wealth of Nations"

این اصول در نظریات تولید، ارزش مبادله و توزیع ثروت ارائه شده‌اند که هر یک را جداگانه بررسی می‌کنیم.

۵-۱-۱ نظریه تولید

آدام اسمیت در کتاب ثروت ملل تشریح می‌کند که تقسیم کار موجب افزایش بهره‌وری نیروی کار شده و استمرار یک کار مشخص، مهارت نیروی کار را افزایش می‌دهد. با توجه به اینکه به نظر وی تمایل جامعه برای خرید و فروش و وجود انگیزه نفع شخصی برای بهبود وضع اقتصادی افراد، دلیلی برای بالا رفتن بهره‌وری است، در صورت نبود رکود و تداوم تولید امکان تولید بیشتر با هزینه کمتر فراهم می‌شود. می‌توان گفت بر خلاف فیزیوکرات‌ها که تنها منبع ثروت را زمین کشاورزی یا مرکانتیلیست‌ها که طلا و فلزات قیمتی را منبع ثروت می‌دانستند، آدام اسمیت «توان تولیدی نیروی کار» را به‌عنوان یکی از مهم‌ترین عوامل تولید می‌داند. هرچند توجه اسمیت به نیروی کار است اما سرمایه و زمین را نیز جزء منابع تولید ثروت به شمار می‌آورد.^۱ به نظر اسمیت بالاترین سطح بهبود و مقدار تولید با توجه به تقسیم کار ایجاد می‌شود مثلاً در یک کارخانه‌ای که سوزن تولید می‌کند اگر بدون تقسیم کار هر کارگر تمام مراحل مختلف تولید را به تنهایی انجام دهد تعداد اندکی سوزن تولید می‌کند درحالی‌که اگر هر مرحله تولید توسط افراد مشخصی انجام شود و هر شخص کار جداگانه‌ای را در یک مرحله انجام دهد، تعداد بیشتری سوزن تولید خواهد شد. بنابراین می‌توان گفت در نتیجه تقسیم کار، منافع خاصی ایجاد می‌شود که اسمیت آن‌ها را به شرح زیر ارائه می‌کند:

۱. با تقسیم کار، هر کارگر در کاری که انجام می‌دهد دارای مهارت بیشتری می‌شود.
۲. با کسب مهارت کارگران در حرفه خود، نیازی به انتقال کارگر از یک کار به کار

۱. برخی بر این باورند که قدرت تولیدی نیروی کار مهم‌ترین عامل است که اسمیت برای ایجاد ثروت اقتصادی به آن اشاره می‌کند (تاریخ عقاید اقتصادی، دکتر فریدون تفضلی، انتشارات نشر نی، صفحه ۸۹ به نقل از کتاب ثروت ملل) و عده‌ای بر این باورند که مهم‌ترین عامل تولید ثروت به عقیده اسمیت سرمایه و افزایش آن است (سیر اندیشه اقتصادی دکتر باقر قدیری اصلی - انتشارات دانشگاه تهران - صفحه ۹۰). دلیل این امر این است که اسمیت بعد از آنکه در کتاب اول خود کار را عامل تعیین و تنها منبع ثروت می‌داند در ادامه و در بیان نظریه ارزش خود سرمایه را مهم‌ترین وسیله افزایش ثروت معرفی می‌کند. البته باید توجه داشت که اسمیت به نقش آموزش و اهمیت آن نیز آگاه بوده و اشاراتی داشته است؛ لذا شاید بتوان نتیجه گرفت که وی در آن روزگار سرمایه را مشتمل بر سرمایه انسانی و فیزیکی در نظر داشته است. البته نویسندگان مذکور در کتاب‌های خود به این موضوع اشاره کرده‌اند.

دیگر وجود ندارد. بنابراین، در زمان صرفه‌جویی بیشتر می‌شود و برای مهارت پیدا کردن کارگران مختلف زمان بیشتری هدر نمی‌رود.

۳. با مهارت بیشتر، تولید افزایش یافته و سطح زندگی در نتیجه آن بهبود می‌یابد. البته اسمیت به معایب تقسیم کار نیز اشاره می‌کند و بیان می‌کند که اگر کارگران در نتیجه تخصصی شدن زیاد مراحل تولید دچار رکود فکری شوند، باید با اجرای برنامه‌های متنوع فکری این مشکل را برطرف کرد.

۵-۱-۲ نظریه ارزش مبادله

اسمیت در نظریات خود برای کالا و خدمات دو نوع ارزش قایل می‌شود که عبارتند از: «ارزش مصرفی» و «ارزش مبادله‌ای»، منظور از ارزش مصرفی آن چیزی است که امروزه به نام نفع شخصی یا مطلوبیت می‌شناسند، اما ارزش مبادله‌ای همان قیمتی است که امروزه برای کالاها در نظر گرفته می‌شود. از نظر اسمیت این دو نوع ارزش نمی‌توانند ارتباط منطقی داشته باشند به‌عنوان مثال کالایی مثل آب که ارزش مصرفی بالایی دارد و برای زندگی بشر بسیار مهم است، ارزش مبادله‌ای چندانی ندارد. درحالی‌که کالایی مثل الماس که ارزش مصرفی بالایی ندارد و نقش کلیدی در حیات بشر ندارد دارای ارزش مبادله‌ای بالایی است. به عقیده اسمیت کمیابی عامل اصلی تعیین ارزش مبادله کالاهاست و چون آب در طبیعت فراوان است علیرغم اهمیتش ارزش مبادله‌ای کمتری دارد. هر چند بعدها این نظر اسمیت به شدت زیر سؤال رفت و این تحلیل اسمیت را غلط دانستند. اسمیت علاوه بر موضوع کمیابی، میزان کاری را که برای تولید یک کالا صورت گرفته است در تعیین ارزش مبادله‌ای مؤثر می‌داند. وی همچنین دو نوع قیمت را برای کالاها معرفی می‌کند، یکی «قیمت بازاری» محصول و دیگری «قیمت طبیعی» آن. علت این است که اسمیت در ضمن مطالعه قیمت‌ها متوجه می‌شود که یک کالای خاص که تغییری در ماهیت آن رخ نداده همواره دارای یک قیمت ثابت نیست درحالی‌که ارزش حقیقی آن کالا ثابت بوده و تغییر نکرده است. بنابراین به این نتیجه رسید که دلیل این تغییر قیمت یک کالای خاص هزینه تولید آن است که در زمان‌های مختلف، تفاوت می‌کند. بنابراین او قیمت جاری یا بازاری را قیمتی می‌داند که پیوسته در حال تغییر است و در نتیجه عرضه و تقاضای بازار تعیین

می‌شود و قیمت طبیعی نوعی قیمت تعادلی است که از راه حذف آزادانه نوسانات بازار و رسیدن به یک وضعیت با ثبات ایجاد می‌شود.

اسمیت بر این باور است که مکانیسم خودکار که بعدها به «دست نامرئی» مشهور شد، قیمت‌های بازاری و طبیعی را به یکدیگر نزدیک می‌کند. به این ترتیب که وقتی قیمت بازاری از قیمت طبیعی بالاتر است تولیدکنندگان محصول بیشتری تولید می‌کنند و افزایش عرضه محصول تولیدی، قیمت بازاری آن را کاهش می‌دهد و به قیمت طبیعی نزدیک می‌کند و زمانی که قیمت بازاری محصول کمتر از قیمت طبیعی آن است، تولیدکنندگان محصول کمتری را تولید می‌کنند و کاهش عرضه موجب بالا رفتن قیمت بازاری و نزدیک شدن آن به قیمت طبیعی می‌شود.

۳-۱-۵ نظریه توزیع ثروت

به عقیده اسمیت منافع حاصل از فروش محصول بین کارگر و کارفرما تقسیم می‌شود. به عبارتی نمی‌توان گفت همه منافع در اختیار کارفرمایان یا کارگران قرار می‌گیرد. اما به عقیده آدام اسمیت به دلیل رقابت بین کارگران دستمزد آن‌ها آن گونه که حق آن‌ها است پرداخت نمی‌شود، در واقع اسمیت اقتصاد را در مرحله‌ای بررسی می‌کند که برای تولید از نیروی کار، زمین و سرمایه استفاده می‌شود. بنابراین ارزش پولی باید به صورت دستمزد به نیروی کار، سود سرمایه و اجاره زمین تقسیم شود.

۴-۱-۵ دستمزد

در مورد دستمزد او معتقد است بین کارگر و کارفرما در چانه زدن برای تعیین آن قدرت مساوی وجود ندارد. او می‌گوید کارفرمایان همواره برای اینکه دستمزد بالا نرود یک اتحاد نامرئی تشکیل می‌دهند، درحالی‌که کارگران هم اتحادهای ضعیف‌تری برای بالا بردن دستمزد دارند و هم گاهی برای به دست آوردن شغل دستمزدهای پایین‌تری پیشنهاد می‌کنند.

وی معتقد است اگر چه کارفرمایان معمولاً در چانه زدن دستمزد قدرت بالاتری دارند اما تعیین یک دستمزد حداقل برای امرار معاش کارگران فقیر ضرورت دارد هر چند اگر جامعه‌ای رو به رشد باشد، تولید و اشتغال با سرعت بیشتر رشد کند و رشد

جمعیت کارگران بالا رود نرخ دستمزد می تواند در سطحی بالاتر از نرخ دستمزد طبیعی که همان نرخ دستمزد حداقل معیشت است قرار گیرد.

۵-۱-۵ سود

در مورد سود، اسمیت معتقد است که صاحبان سرمایه که زیان مربوط به ریسک سرمایه گذاری را قبول می کنند باید انتظار سودی را نیز داشته باشند تا ضمن جبران ریسک مذکور مقداری مازاد نیز به دست آورند. اسمیت معتقد است سود سرمایه در رابطه معکوس با سطح دستمزد قرار دارد به طوری که افزایش سرمایه می تواند موجب پایین آوردن نرخ سود شود. از آنجا که کاهش نرخ سود می تواند به دلیل افزایش رقابت بین بازرگانان برای کسب سود باشد، این افزایش رقابت موجب تلاش تولیدکنندگان برای به خدمت گرفتن نیروی کار مخصوصاً نیروی کار متخصص می شود و این خود می تواند به رشد دستمزدها بیانجامد. باید اشاره کنیم که اسمیت بین سود و بهره تفاوت چندانی قائل نیست به طوری که وی بهره را بخشی از سود ناخالص می داند.

۵-۱-۶ نظریه رشد اقتصادی

آدام اسمیت برای نظریه رشد اقتصادی خود فرض هایی را در نظر گرفته است. مدل فقط در قالب این فرض ها قابل تحلیل است. مهمترین این فروض عبارتند از: وجود شرایط رقابت کامل، عدم دخالت دولت، اشتغال کامل، آزادی تجارت در داخل و خارج، وجود شرایط اقتصاد تک محصولی در بخش کشاورزی و این که محصول سال قبل سرمایه اولیه سال جاری را تشکیل می دهد. اسمیت مدل خود را در دو وضعیت یکی در حالتی که محصول سال قبل صرف تولید دوره جاری می شود و دیگری در حالتی که تمام محصول سال قبل صرف تولید نمی شود و بخشی از آن صرف کارگران غیر مولد می شود، ارائه می کند.

متغیرهایی که در این مدل به کار رفته اند عبارتند از:

$$Y_t = \text{مقدار محصول در دوره جاری}$$

$$Y_{t-1} = \text{مقدار محصول در دوره قبل}$$

$$W_t = \text{دستمزد کارگر بر حسب محصول ذرت در دوره جاری}$$

$$P = \text{بازده یا تولید متوسط کارگر که ثابت فرض می شود.}$$

$$\begin{aligned} &= \frac{Y_{t-1}}{W_t} = \text{تعداد کارگری که با محصول سال قبل می توان استفاده کرد.} \\ G &= \frac{Y_t - Y_{t-1}}{Y_{t-1}} = \text{نرخ رشد اقتصادی} \end{aligned}$$

اگر فرض کنیم که فقط یک نوع کارگر وجود دارد و آن هم کارگر مولد است، یعنی شرایط اشتغال کامل حاکم است و هیچ نیرویی بیکار نیست. لذا تمام محصولات به دست آمده دوره قبل صرف استخدام نیروی کار برای دوره جاری می شود. محصول دوره جاری از تعداد کارگران استخدام شده ضرب در بازده هر کارگر به دست می آید یعنی:

$$Y_t = \frac{Y_{t-1}}{W_t} \cdot p \quad (1)$$

برای به دست آوردن نرخ رشد اقتصادی از رابطه (۱) مراحل ریاضی زیر را انجام می دهیم:

از دو طرف رابطه (۱) عدد ۱ را کسر می کنیم:

$$\frac{Y_t}{Y_{t-1}} - 1 = \frac{p}{W_t} - 1 \quad (2)$$

از طرف چپ رابطه (۲) مخرج مشترک می گیریم:

$$\frac{Y_t - Y_{t-1}}{Y_{t-1}} = \frac{p}{W_t} - 1 \quad (3)$$

سمت چپ رابطه (۳) نرخ رشد اقتصادی است یعنی:

$$G = \frac{p}{W_t} - 1 \quad (4)$$

رابطه (۴) نشان می دهد که نرخ رشد اقتصادی رابطه مستقیم با بازدهی نیروی کار و رابطه معکوس با دستمزد نیروی کار دارد. تفسیر رابطه فوق بسیار ساده است. از نظر ریاضی چون P در صورت قرار گرفته و علامت آن مثبت است بنابراین G با P رابطه مستقیم دارد. W نیز چون در مخرج قرار گرفته و علامت آن مثبت است، بنابراین G با W رابطه معکوس دارد. از نظر اقتصادی چون P بازدهی نیروی کار است و هرچه بازدهی نیروی کار افزایش یابد با فرض ثابت بودن دستمزد، رشد اقتصادی افزایش می یابد. در مورد W اگر بازدهی نیروی کار ثابت باشد با کاهش دستمزد، کارفرما تعداد کارگر بیشتری استخدام می کند و این امر موجب رشد اقتصادی و افزایش تولید می شود. اگر هر دو متغیر P و W یا نسبت آنها ثابت بماند نرخ رشد اقتصادی ثابت خواهد ماند.

اکنون اگر فرض کنیم که در اقتصاد دو نوع کارگر وجود دارد: کارگران مولد: نیروهایی هستند که در بخش کشاورزی اشتغال به کار دارند و در تولید ذرت مشارکت دارند.

کارگران غیرمولد: نیروهایی هستند که در بخش های دیگر اشتغال به کار دارند و در تولید محصولات غیرکشاورزی مثل معلمی، وکالت، پرستاری و سایر مشاغل خدماتی اشتغال دارند ولی در تولید محصول ذرت مشارکتی ندارند.

فرض می شود که بخشی از محصول ذرت دوره قبل توسط نیروهای غیرتولیدی مصرف می شود و در انباشت سرمایه دوره جاری نقشی ندارد. بخش باقیمانده محصول صرف تولید دوره جاری می شود. برای سادگی فرض می شود α درصد از محصول دوره قبل برای نیروهای مولد و $1-\alpha$ درصد برای نیروهای غیرمولد صرف می شود. واضح است که تعداد کارگرانی که در این وضعیت استخدام می شوند از تعداد کارگران وضعیت اول کمتر است زیرا $0 < \alpha < 1$ است. متغیرهای مدل در این وضعیت مشابه وضعیت اول است فقط تعداد کارگرانی که می توانند در بخش تولید ذرت استخدام شوند به صورت زیر به دست می آید:

$$\frac{\alpha Y_{t-1}}{W_t} \quad (5)$$

میزان تولید در دوره جاری برابر است با:

$$Y_t = \frac{\alpha Y_{t-1}}{W_t} \cdot P \quad (6)$$

برای محاسبه نرخ رشد اقتصادی عملیات ریاضی زیر را انجام می دهیم:

طرفین (۶) را بر Y_{t-1} تقسیم می کنیم:

$$\frac{Y_t}{Y_{t-1}} = \frac{\alpha P}{W_t} \quad (7)$$

از طرفین (۷) عدد ۱ را کم می کنیم:

$$\frac{Y_t}{Y_{t-1}} - 1 = \frac{\alpha P}{W_t} - 1 \quad (8)$$

از طرف چپ (۸) مخرج مشترک می گیریم:

$$\frac{Y_t - Y_{t-1}}{Y_{t-1}} = \frac{\alpha P}{W_t} - 1 \quad (9)$$

طرف چپ (۹) نرخ رشد اقتصادی را نشان می دهد یعنی:

$$G_1 = \frac{\alpha P}{W_t} - 1 \quad (10)$$

رابطه (۱۰) نشان می‌دهد که نرخ رشد اقتصادی با بازده نیروی کار رابطه مستقیم و با دستمزد نیروی کار در دوره جاری رابطه معکوس دارد. تفسیر ریاضی و اقتصادی آن مشابه وضعیت ۱ است. در این وضعیت پارامتر جدیدی (α) در معادله (۱۰) مشاهده می‌شود. نرخ رشد اقتصادی با α رابطه مستقیم دارد. هر چقدر سهم کارگران تولیدی از محصول ملی بیشتر باشد رشد اقتصادی افزایش می‌یابد (قره باغیان، ۱۳۷۶: ۴۷).

۵-۱-۷ اجاره

نرخ اجاره زمین یا بهره مالکانه‌ای که درآمد مالک زمین است برعکس دستمزد و سود که در تعیین قیمت‌ها مؤثر هستند، خود معلول تغییر قیمت‌هاست. به عقیده اسمیت، تاریخ نیز این نظر را تأیید کرده است چرا که از دوران ملوک الطوائفی که سرمایه صرف امور کشاورزی می‌شد تا قرن ۱۸، بهره مالکانه ۳ تا ۴ برابر افزایش یافت، او معتقد است این افزایش قیمت بهره مالکانه به دلیل افزایش تقاضا و سپس قیمت کالایی بوده است که روی زمین معینی تولید شده است. اسمیت بهره مالکانه را مازادی می‌داند که پس از پرداخت سهم کارگران و برداشت سهم کارفرمایان (سود) باقی می‌ماند (اسمیت، ۱۳۷۵: ۸۶).

۵-۱-۸ لیبرالیسم اقتصادی اسمیت و نقش دولت در اقتصاد

آدام اسمیت طرفدار آزادی مطلق اقتصاد نبوده و مداخلات دولت را در پاره‌ای امور مجاز می‌داند. او برای عدم دخالت دولت در اقتصاد دلایل به شرح زیر را برمی‌شمرد:

۱. دولت درآمدی را خرج می‌کند که خود به‌دست نیاورده بنابراین اصولاً و لخرج خواهد بود. بنابراین باید محدودیتی برای خرج کردن دولت قائل شد.
۲. مدیران کارگاه‌های دولت فاقد نفع شخصی هستند بنابراین انگیزه زیادی برای مدیریت کردن مخارج خود نخواهند داشت.
۳. دولت‌ها معمولاً نمی‌توانند ناظران خوب و دقیقی برای فعالیت‌های کارگاه‌های تولیدی باشند از این رو در پیشرفت و بهبود وضع تولید موفق عمل نمی‌کنند.

بدین ترتیب به عقیده اسمیت دخالت دولت باید کاملاً محدود و منحصر به اموری باشد که نتوان آن را به بخش خصوصی واگذار کرد. آدام اسمیت به عنوان یک اقتصاددان خوشبین مکتب کلاسیک معتقد است اگر دولت در اقتصاد دخالت نکند سیر طبیعی اقتصاد همانند یک «دست نامرئی» عمل کرده، در اقتصاد تعادل عمومی ایجاد می کند و در این شرایط برای جامعه حداکثر رفاه عمومی ایجاد می شود. چرا که در این سیستم همه پس اندازها سرمایه گذاری می شود و سرمایه گذاری جدید بهبود وضع تولید و ارتقاء شیوه فنی را به دنبال خواهد داشت و نتیجه آن کاهش هزینه های تولید خواهد بود و این خود به افزایش سود و متعاقب آن افزایش پس انداز و مجدداً افزایش سرمایه گذاری خواهد انجامید.

بنابراین می توان بدین شکل نتیجه گیری کرد که فرایند رشد و توسعه اقتصادی در نظام کلاسیکی که اسمیت معرفی می کند کاملاً منظم و خودافزا است و شرایط لازم برای تحقق این حالت همانا وجود رقابت آزاد و عدم دخالت دولت است. بدین ترتیب اسمیت تنها سه وظیفه کلی برای دولت معرفی می کند که عبارتند از:

۱. دفاع از کشور در مقابل تهدیدهای خارجی و تأمین قدرت نظامی به این منظور
۲. ایجاد نظم و امنیت داخلی و برقراری عدالت و قانون محوری
۳. تولید کالاها و خدماتی که امکان تولید آن توسط بخش خصوصی نباشد و فراهم نمودن خدمات اجتماعی و فواید عمومی برای جامعه.

۵-۱-۹- حیطه دخالت دولت

اسمیت پس از انتقاد از عقاید هواداران مداخله دولت در امور اقتصادی و از جمله سوداگران، نظر خود را در این زمینه چنین بیان می کند: اگر دولتی بخواهد از طریق وضع مزایای استثنایی، سرمایه های افراد جامعه را بیش از میزانی که در صورت تحقق آزادی کامل و عدم مداخله حاصل می شود، به بخش خاصی از فعالیتهای صنعتی جلب کند، یا اگر از طریق ایجاد موانع مختلف جریان سرمایه را از حال طبیعی و عادی خود خارج سازد، در هر دو صورت نقض غرض کرده است. چنین سیاستی نه

تنها در پیشرفت و ترقی و ازدیاد ثروت جامعه مؤثر نخواهد بود، بلکه باعث کاهش ارزش محصولات زمین و حاصل کار افراد اجتماع خواهد شد.

اسمیت با قوت بیشتری نسبت به فیزیوکراتها طرفدار و مدافع «لسه فر»^۱ است، زیرا اسمیت این اصل را صورت عام میدهد، بدون اینکه کشاورزی را دارای مقامی والاتر از صنعت بداند. عام بودن تئوری عدم مداخله دولت به آن قوت خاص می بخشد. «اسمیت مخالف سرسخت کلیه اشکال دخالت دولت در امور صنعت و تجارت است. وی معتقد است در کلیه رشته ها و شعبات تجارت داخلی، در بازرگانی خارجی، در رابطه بین صنعت و کشاورزی نظم واقعی بطور طبیعی و خودکار حاصل میشود و مداخله منجر به کاهش منافع و مزایا برای همه اجتماع می شود.

در نظر اسمیت، اداره دولت از درد ناچاری است، بنابراین مداخله آن باید کاملاً محدود و منحصر به اموری باشد که عمل فردی در آن غیر ممکن است. او برای دولت فقط سه خدمت قائل است:

«حمایت از اهالی و اموال جامعه در مقابل دشمنان خارجی که لازمه آن وجود ارتش نیرومند و قوای نظامی است.

دفاع از منافع اهالی در مقابل همشهری های دیگر که اختلاف طبقاتی در درآمد و ثروت و افزایش این تفاوت، هزینه چنین وظیفه ای را بیشتر میکند. برای انجام این مهم، نیروهای انتظامی داخلی، پلیس، محاکم، دادگستری و غیره لازم میشوند.

بالاخره دولت موظف به ایجاد مؤسسات و خدمات عمومی و عام المنفعه می باشد. اسمیت در کتاب «ثروت ملل» چنین می نویسد: سومین و آخرین وظیفه دولت بر پا کردن و نگهداری مؤسسات و خدمات عمومی است، که با وجود این که در بالاترین درجات اهمیت برای جامعه قرار دارند، ولی بخاطر طبیعت خاص آنها، منافع حاصل از استفاده این کالاها و خدمات نمیتواند هزینه ایجاد آن را برای سرمایه گذاری

¹ . Laissez-Faire

واژه ای فرانسوی است که در لغت به معنی اجازه دهید برود و به لحاظ اقتصادی، استعاره ای از اقتصاد آزاد است. در واقع بیانی از رویکرد فکری لیبرالیسم کلاسیک و اقتصاد آزاد است که طبق آن دولت نباید در امور اقتصادی و تعاملات اقتصادی افراد و بخش خصوصی مداخله نماید و با وضع مقررات، تعرفه ها، یارانه ها و ... در این تعاملات ایجاد اختلال نماید.

فردی یا گروهی جبران کند. در نتیجه انتظار نخواهد رفت که فردی یا گروهی از افراد، داوطلب ایجاد و نگهداری این کالاها و خدمات گردند.

برای اسمیت عدم مداخله دولت یک اصل کلی است، نه یک قاعده مطلق. وی در حالیکه معتقد است "هیچ دو صفتی چنان تعارض یکدیگر نیستند که صفت حاکم و صفت تاجر" و "دولت‌ها همیشه و بدون استثناء بزرگترین مبدرها و ولخرج‌های جامعه هستند، چون نخست دولت پولی را خرج میکند که دیگران بدست آورده‌اند و هر کس همیشه در مورد صرف پول دیگران ولخرج‌تر از پول خود می‌باشد. بعلاوه دولت بیش از آن از کارگاهها و مؤسسات تولیدی دور است که بتواند دقت و مراقبت لازم را برای حسن اداره آنها بعمل آورد. ولی در عین حال او به هیچ وجه در عقیده و مسلکی متعصب نیست و فراموش نمی‌کند که هر قاعده استثنایی دارد." میتوان صورتی قابل توجه از کلیه مواردی که وی دخالت دولت را مشروع می‌داند، بدین ترتیب ارائه داد: تثبیت نرخ قانونی بهره پول، اداره پست، تعلیمات اجباری ابتدایی، امتحان دولتی برای قبول شدن در هر یک از مشاغل آزاد و یا هر شغلی که مربوط به وثوق و اعتماد مردم است، تثبیت اسکناس‌های حداقل ۵ لیره ای، حمایت تجارت خارجی، جلوگیری از ایجاد انحصارهای دائمی و غیره.

آدام اسمیت بحث قابل توجهی نیز در لزوم ارائه آموزش متوسطه و عالی (بخصوص آموزش متوسطه) بوسیله دولت را مطرح می‌کند. از دیدگاه او این ضرورت بخاطر کیفیت تدریس بوده و اشاره ای ضمنی به پیامدهای خارجی آموزش نیز دارد. ولی چیزی با عنوان یا با محتوی نظریه پیامدهای خارجی آموزش در نوشته‌های او یافت نمیشود و هیچ وقت بطور صریح مساله پیامدهای خارجی را مطرح نمی‌کند. آنچه که از کیفیت آموزش و لزوم دخالت دولت در این زمینه مورد نظر او بوده، اهمیت ایجاد عامل کار ماهر و متخصص از طریق این مؤسسات میباشد. دو شعار آزادی عمل و آزادی عبور فیزیوکراتها توسط آدام اسمیت جلوه ای دیگر به خود می‌گیرد و دلائلی که وی را وادار به طرفداری از لیبرالیسم اقتصادی و اعتقاد به عدم مداخله دولت در امور اقتصادی می‌کند، از این قرار است:

۱- در زمان آدام اسمیت تفکر عمومی این بود که دولتها فاسد و نالایق و اسراف‌کار هستند. لذا هر چه دولت کمتر در بازار و اقتصادیات مداخله کند بهتر است.

۲- اعتقاد به ماوراء الطبیعه یا دست نامرئی و داروینیسیم اجتماعی ، دو نظریه مذهبی بود که طرفداران آنها معتقد بودند خداوند مکانیسم جالب بازار را برای بشر مقدر ساخته که بطور خودکار و بدون نیاز به هیچگونه دخالت کار میکند.

۳- آزادی اقتصادی موجبات کارآیی هر چه بیشتر اقتصاد و اشتغال کامل را فراهم خواهد کرد.

۴ - مراقبت دولت در امور کارگاه تولیدی یک مراقبت سطحی و یک نظارت کلی است. دقت و مراقبت لازمی که صاحبان کارگاههای تولیدی در پیشرفت و بهبودی وضع تولید می کنند از طرف دولت اعمال نمیشود .

۵- رسیدگی و دلسوزی بدون واسطه که کارفرمایان در امر تولید میکنند از طرف ایادی دولت که مستقیماً در اداره کارگاه تولیدی ذینفع نیستند اعمال نمی شود.

چنانکه در صفحات پیشین بطور مختصر اشاره گردید ، بر خلاف نظر بسیاری از مفسرین و منتقدین ، اسمیت قائل به رعایت آزادی مطلق در امور اقتصادی و عدم دخالت مطلق دولت نبود بلکه عقاید خود را در موارد مهمی تعدیل کرده است که میتوان آنها را به قرار زیر بیان داشت: نخست، تدابیری که به منظور تحقق اصول آزادی ضروری است: چنانکه پیداست منظور این است که دولت باید بوسیله یک رشته تدابیر مختلف جریان طبیعی و مفید فعالیت آزاد اقتصادی را تأمین و تضمین نماید . در این راستا اسمیت با وضع حقوق گمرکی بر کالاهای وارداتی موافق است تا بدین وسیله شرایط رقابت مشروع و عادلانه میان این کالاها و محصولات ملی که مشمول مالیاتهای مختلف هستند فراهم آید . درباره شرکتها و مؤسسات بزرگی که با قبول خطرات و مشقات به داد و ستد بازرگانی با کشورهای دوردست می پرداختند، وی عقیده داشت که اعطای انحصارات موقت باعث تشویق آنها میشود . او برخلاف بعضی از فیزیوکراتها، مانند تورگو، با حفاظت حقوق صنعتی و علائم و مشخصات تجاری بمنظور تضمین کیفیت کالاها موافق بوده ، این تدبیر را در حقیقت عاملی برای جبران لغو مقررات خاص صنفی در زمینه نوع و جنس محصولات می دانست . پیرامون تعیین قیمت کالاها نیز اسمیت به لزوم دخالت دولت و نرخ گذاری در مواردی که عرضه محصولات در انحصار صنف یا مؤسسه خاصی است قائل بود چرا که در این موارد

بهترین وسیله و عامل حفظ و حراست حقوق مصرف کنندگان که رقابت آزاد باشد وجود ندارد و مداخله دولت به منظور جبران این نقیصه امری است طبیعی و معقول. دوم، تدابیری که به منظور بهبود جریان آزاد امور اقتصادی ضروری است: ارائه و توصیه اتخاذ چنین تدابیری، غیر منطقی و ناهماهنگ با عقاید قبلی اسمیت نیست. چرا که به عقیده او در کشوری که مدتهای مدید مداخله دولت در امور اقتصادی رایج بوده، بازگشت ناگهانی به اصول طبیعی آزادی صنعت و تجارت ممکن است متضمن خطراتی باشد که وظیفه دولت اجتناب و جلوگیری از بروز و پیدایش آنهاست. از طرف دیگر اسمیت طرفدار تعیین نرخ بهره بود. این عقیده را نباید مابین اصول افکار او تلقی کرد. چرا که در زمان بیان این نظر اصولاً تنزیل پول ممنوع و غیر مجاز بود و پیشنهاد اسمیت گشایشی و پیشرفتی به نسبت محدودیت های گذشته محسوب می شد.

سوم، تدابیری که به پیروی از افکار سواداگران پیشنهاد شده است: آمیختگی افکار ناشی از اعتقاد به اصول اقتصاد رفاه و آراء الهام یافته از مبانی اقتصاد قدرت در آثار اسمیت، جای نهایت تعجب است. او با وجودی که معتقد به چشم پوشی از سیاست اندوختن زر و سیم و لزوم جریان پول نقره و طلا و موافق گسترش کاربرد اسکناس بعنوان وسیله پرداخت بود، در عین حال عقیده داشت که زیاده روی و بی احتیاطی در انتشار اسکناس ممکن است موجب خروج فلزات گرانبها از کشور شود و دولت را در مواقع ضرورت و نیاز مانند جنگ با مشکلات و خطرات مختلف مواجه کند. این نظر بدون تردید نمایشگر تأثیر شدید سواداگران بر افکار اسمیت است (غفاری، ۱۳۸۳: ۴۲).

۵-۲ ژان باتیست سه^۱

ژان باتیست سه (۱۸۳۲-۱۷۶۷) از اقتصاددانان معروف فرانسوی است که در شهر لیون متولد شد و کتاب مهم اقتصادی اش را در سال ۱۸۰۳ تحت عنوان «رساله ای درباره اقتصاد سیاسی» منتشر ساخت. در این کتاب او عقاید اسمیت را گسترش داده و ترویج

1. Jean Baptiste Say

نموده است و بیشتر شهرت سه به خاطر قانون مشهور اوست که به نام قانون سه شناخته می‌شود. بر اساس این قانون «هر عرضه‌ای تقاضای خود را به وجود می‌آورد» به این ترتیب که تولید کالاها و خدمات باعث ایجاد درآمد برای عوامل و نهاده‌های تولید می‌شود و این خود موجب بهبود وضع این عوامل و نهاده‌ها و به نوعی کارگران و کارفرمایان شده و برای آن‌ها افزایش قدرت خرید را به دنبال می‌آورد که این امر خود منشاء ایجاد تقاضای جدید برای محصولات گوناگون در بخش‌های مختلف اقتصاد می‌گردد. نتیجه پذیرفتن این قانون این است که هیچ نوع رکود دائمی و موقتی در اقتصاد ایجاد نخواهد شد.

نتیجه مهم‌تری که کلاسیک‌ها از این قانون می‌گیرند این است که تحت شرایط انعطاف‌پذیری قیمت‌ها، نظام اقتصادی در بلندمدت همواره در سطح اشتغال کامل و دارای وضعیت تعادلی خواهد بود (دادگر، ۱۳۸۳: ۲۵۷).

سه را می‌توان مروج افکار اسمیت دانست، بلکه می‌توان گفت او اولین اقتصاددانی است که مباحث سه گانه تولید، توزیع و مصرف را در اقتصاد مورد مطالعه قرار داده است. به نظر وی کارفرما در مقایسه با سرمایه‌دار، مالک و کارگر بیشتر از همه در تولید و توزیع ثروت نقش دارد. او معتقد است لیاقت و درایت کارفرما است که ممکن است در یک رشته صنعت، ثروت سرشاری ایجاد کند نه مالک سرمایه یا زمین. یا امثال اینها.

به عقیده وی در شرایط رقابت آزاد و عدم دخالت دولت، تعادل در یک نظام سرمایه‌داری توسط عرضه و تقاضا برقرار شده و نیازی به دخالت دولت نیست. بنابراین به عقیده وی دولت وظایف اقتصادی چندانی نخواهد داشت. باید توجه داشت که عقاید سه برای یک اقتصاد کشاورزی تحلیل شده است و در جوامع صنعتی و سرمایه‌داری قرن نوزدهم دوره‌های شدید رونق و رکود اقتصادی مشکلات زیادی برای نظام سرمایه‌داری ایجاد کرد به طوری که دولت‌ها به این نتیجه رسیدند که برای کنترل اقتصاد و رسیدن به یک آهنگ رشد سریع اقتصادی و بهبود شرایط اجتماعی باید در امور اقتصادی دخالت کنند.

از دیدگاه ژان باتیست سه تعادل عرضه و تقاضا به خودی خود و بدون احتیاج به مداخله دولت حاصل و تأمین می‌شود. او نیز مانند آدام اسمیت به محاسن آزادی

ابتکار در زندگی اقتصادی قائل بود و دولت را کارفرمای صنعتی ناصالحی می دانست که باید هر چه بیشتر از هزینه های دستگاه خود بکاهد تا وصول مالیات تحمیل زیاده از حدی بر مولدین ثروت نباشد.

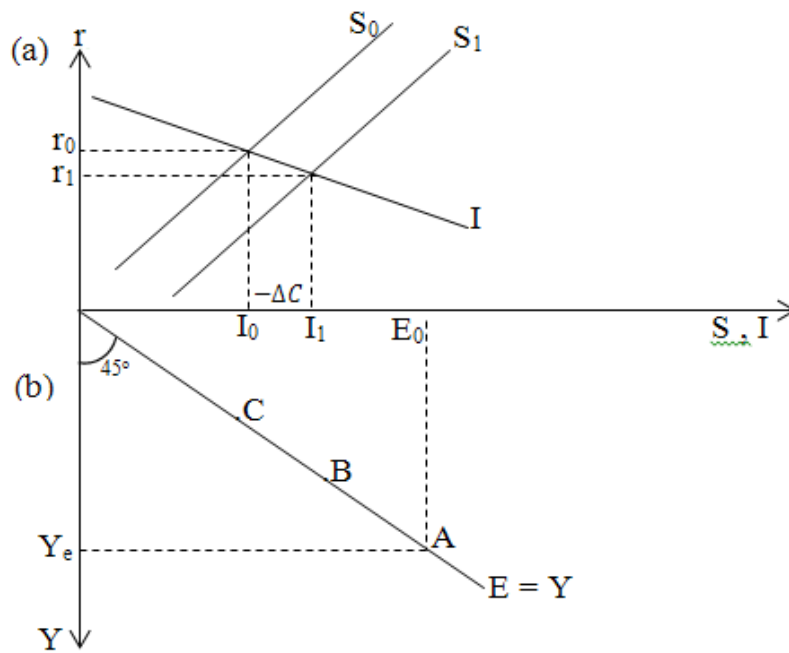
علیرغم اینکه "سه" لیبرال بوده و مخالف دخالت دولت در امور اقتصادی می باشد و چنین استدلال میکند که در این بهترین دنیاها، همه چیز به خوبی پیش میرود و لذا دخالت دولت معنی ندارد، بلکه گناه اصلی به گردن دولتهایی است که این هماهنگی را بر هم می زنند، ولی با این حال وی استثنائاتی نیز قائل شده است: زیان مداخله دولت در تجارت بیشتر از صنعت و در صنعت بیش از کشاورزی است. ممکن است در بعضی موارد مداخله دولت به منظور تشویق تولید بعضی از محصولات کشاورزی چون غلات ضروری و مفید باشد. فعالیتهای کشاورزی در سالهای اول سود چندانی در بر ندارد و وظیفه دولت رفع این مشکل است. بعلاوه آزادی مطلق ابتکار، همواره بهترین وجوه بکار انداختن سرمایه ها را تأمین نمیکند و دولت باید در چنین مواردی در مقام تصحیح و تعدیل قضاوتهای اقتصادی افراد بر آید. عقاید سه در اینجا بطور وضوح، با آراء اسمیت متفاوت و واقع بینانه تر است، که باید آنرا حاصل و نتیجه تماس نزدیک او با زندگی و کارهای اقتصادی دانست.

اختراعات ماشینی که در زمان سه در فرانسه و انگلستان پی در پی و با شتاب صورت می گرفت، غالباً باعث تحریک و عصیان کارگران می گردید، ولی سه همواره و بدون خستگی مزایا و محاسن آن را تأیید می کرد. در آغاز امر او هنوز موافق بود که دولت به خاطر تعدیل نتایج بد موقت ماشین ها، استعمال آنها را محدود به بخشهایی بکند که کارگران آن کمتر است و کارگران را میتوان در رشته های دیگر از فعالیتهای اقتصادی به کار واداشت، ولی بعدها تغییر عقیده داد و چنین اقدامی را از طرف دولت نقض حق اختراع دانست و فقط قبول کرد که به منظور مشغول داشتن کارگران بیکار شده به سبب ماشین، دولت تأسیسات و ساختمان های عام المنفعه احداث نماید (غفاری، ۱۳۸۳: ۴۵).

۱-۲-۵ مکانیسم نرخ بهره و قانون سه

رابطه بین سرمایه گذاری، پس انداز و نرخ بهره در مدل کلاسیک در قسمت a نمودار زیر نشان داده شده است. دو نیروی سرمایه گذاری و پس انداز، نرخ بهره حقیقی را تعیین می کند و تغییرات در نرخ بهره به عنوان یک نیروی متعادل کننده عمل می کند که برابری بین تقاضا و عرضه وجوه را حفظ می کند. با رجوع به نمودار ۱-۵ می توان دید که انعطاف پذیری نرخ بهره برای فرآیند برقراری تعادل کلاسیکی چقدر اهمیت دارد. در قسمت a نمودار ۱-۵، نظریه کلاسیک تعیین نرخ بهره نشان داده شده است که نرخ بهره روی محور عمودی و جریان پس انداز و سرمایه گذاری بر روی محور افقی اندازه گیری شده است. در قسمت b نمودار ۱-۵، تولید حقیقی بر روی محور عمودی و تقاضای کل برای کالاها ($C + I$) روی محور افقی اندازه گیری می شود. قسمت b نمودار ۱-۵ نشان می دهد که مخارج کل E_0 برای خرید Y_e ، ضروری است از آنجایی که تولید و تقاضا در همه نقاط روی خط 45° برابر هستند، هر نقطه ای مانند B و C با تعبیر ضعیف قانون سه سازگارند. نقطه A در قسمت b این نمودار، مطابق با تعادل اشتغال کامل در بازار کار است.

اهمیت انعطاف پذیری نرخ بهره در این مدل را می توان با طرح این سؤال متوجه شد که چه اتفاقی خواهد افتاد اگر خانوارها به طور ناگهانی تصمیم به پس انداز بیشتر (مصرف کمتر) بگیرند؟ این موضوع در قسمت a نمودار ۱-۵، با انتقال تابع پس انداز از S_0 به S_1 نشان داده شده است. مازاد اولیه عرضه وجوه منجر به کاهش نرخ بهره از r_0 به r_1 خواهد شد. از آنجایی که $E_0 - I_0$ برابر با مخارج مصرفی است، واضح است که افزایش در مخارج سرمایه گذاری ($I_1 - I_0$) دقیقاً کاهش در مخارج مصرفی را جبران می کند که در نمودار مذکور برابر با $-\Delta C$ است. مخارج کل در E_0 باقی خواهد ماند، هر چند ترکیب آن تغییر کرده است.



نمودار ۱-۵ مکانیسم نرخ بهره و قانون سه

۳-۵ توماس رابرت مالتوس

رابرت مالتوس^۱ (۱۷۶۶-۱۸۳۴) از دانشمندان مشهور بدین اقتصاد کلاسیک است که در سال ۱۷۶۶ در انگلستان به دنیا آمد، او دومین فرزند خانواده‌ای بود که هشت فرزند داشت و به همین دلیل بر اساس رسم معمول آن زمان به حوزه رهبانیت فرستاده و کشیش شد. هر چند او مدت کوتاهی به این کار مشغول بود و بیشتر عمر خود را در دانشگاه‌ها گذراند ولی اغلب کشیش خوانده می‌شد. وی در ۱۸ سالگی در دانشگاه کمبریج وارد شد و در سال ۱۷۸۸ فارغ‌التحصیل شد، زمینه تحصیل او عمدتاً ریاضیات بود. سال بعد وارد کلیسای انگلستان شد و در سال ۱۷۹۱ لباس کشیشی به تن کرد و در سال ۱۸۰۳ به‌عنوان کشیش بخش ولسبی در لینکلن شایر منصوب شد.

1. Thomas Robert Malthos

اولین اثر انتشار یافته مالتوس مقاله‌ای در مورد جمعیت و تحت عنوان: «مقاله‌ای در باب اصل جمعیت و تأثیر آن در ارتقاء جامعه^۱» بود. در این مقاله مالتوس دو اصل ثابت شده زیر را در نظر می‌گیرد:

اولاً: انسان برای ادامه حیات به غذا نیازمند است.

ثانیاً: خواهش میان زن و مرد و میل هر یک به جنس مخالف امری غریزی و ثابت است.

بر این اساس او معتقد است رشد جمعیت با سرعت بیشتری از رشد مواد غذایی ادامه می‌یابد و این افزایش جمعیت، فقر را به دنبال خواهد داشت. به عقیده وی رشد جمعیت به صورت یک تصاعد هندسی است در حالی که افزایش مواد غذایی به صورت یک تصاعد حسابی است. بنابراین افزایش عرضه مواد غذایی به دلیل محدودیت عرضه زمین حاصل خیز و عدم امکان پیشرفت سریع تکنولوژی متناسب با رشد جمعیت امکان‌پذیر نیست.

بنابراین رشد مواد غذایی نمی‌تواند همگام با رشد جمعیت افزایش یابد و شکافی بین این دو ایجاد می‌شود که امروزه به «شکاف مالتوس» مشهور است.

بدین ترتیب مالتوس فقر جامعه را معلول انسان و غریزه تولید نسل وی می‌داند و افزایش جمعیتی را که تا آن زمان از عوامل رشد اقتصادی معرفی می‌شد وسیله‌ای برای فلاکت بشر معرفی می‌کند. بنابراین وی عدم تعادل بین افزایش جمعیت و افزایش مواد غذایی را از دلایل مهم فقر در جهان می‌داند. باید توجه کرد که مطالعات مالتوس در مورد رشد جمعیت در آمریکای شمالی و نتیجه آن بود که وی را به چنین اظهار نظری تشویق کرد. چرا که او به این نتیجه رسید که جمعیت این قاره در بیست و پنج سال دو برابر می‌شود. وی این مطالعه را به کل جهان تعمیم داد و به این نتیجه رسید که جمعیت جهان در صورتی که مانع خاصی در پیش روی افزایش آن قرار نگیرد در ۲۵ سال دو برابر و پس از صد سال ۳۲ برابر و ... اضافه می‌شود. پیشنهاد او برای رهایی از این وضعیت کنترل تولید مثل است، تا جایی که بتواند با افزایش تولید مواد غذایی متناسب شود.

1. Thomas Robert Malthos , "An essay on the principle of population" in an essay on the principle of population and a summary view of the principle of population, ed. anthony flew (Baltimore : penguin books, Inc. 1970)

به نظر مالتوس به منظور جلوگیری از قحطی باید در مقابل هوس و شهوت، موانع به وجود آورد و جلوگیری از هوای نفس راهی است که ضرر آن کمتر است و انسان ناگزیر است به خاطر سعادت جامعه، خود را از برخی لذات محروم کند و در نتیجه فشار اخلاقی (سد کردن هوای نفس هر چند که امر شاقی است) کم‌خرج‌ترین راه چاره است و هر انسان موظف است به منظور جلوگیری از قحطی سدی در برابر تولید نسل خود بسازد و تا زمانی که مطمئن نباشد که وسایل معیشت و تربیت فرزندان خود فراهم است، اقدام به زاد و ولد نکند. در این باره مالتوس با ژان ژاک روسو که گفته است «کسی که نمی‌تواند وظایف پدری خود را انجام دهد حق پدر شدن ندارد» هم عقیده است (قدیری اصلی، ۱۳۶۴: ۱۶۷).

بنظر توماس رابرت مالتوس برای جلوگیری از سیر افزایش جمعیت، راهی بهتر از فشار اخلاقی نیست و ایجاد موانع دیگر خاصه اگر از طرف دولت باشد چاره درد نخواهد بود. «مالتوس با هرگونه مداخله دولتی در امور اجتماعی مخالف بود و تدابیری چون قانون دستگیری از بینوایان و ایجاد سازمانهای خیریه را محکوم میکرد. بنظر وی مداخله دولت نه تنها دردی را دوا نمیکند بلکه بر تعداد فقرا و مستمندان می‌افزاید، زیرا از طرفی به اعتبار اینکه نان دهنده ای ب فکر آنهاست و آنها را هنگام بینوایی مورد حمایت خود قرار میدهد، بدون آنکه به عاقبت کار بیندیشند بر هموعان خود می‌افزایند و بر تعداد مساکین افزوده می‌کنند و از طرف دیگر چون کمک و مساعده توسط مردم و از طریق دولت انجام میشود قهراً هزینه های مردمی که مساعدت می‌کنند افزایش می‌یابد و باعث بالا رفتن قیمت ها میشود و در نتیجه آنها را به سطح بینوایی تنزل میدهد.

پس مالتوس با کمک و مداخله دولت مخالف بود و عقیده داشت کسی که نتواند قوت خود را فراهم کند نباید دست تکدی بسوی دیگران دراز کند و چون در جهان سهمی ندارد و سفره ای برای او در این جهان گسترده نشده است باید از بین برود.

دکترین های اقتصادی و جمعیتی لیبرالیسم کلاسیک، طبیعتاً سبب پیدایش معتقداتی سیاسی گشت که بنا بر آن دولت یا حکومت مصیبتی است که تنها هنگامی قابل تحمل است که یگانه وسیله احتراز از مصیبت عظیم تری باشد. رفتار بسیاری از پادشاهان فاسد، مستبد، بوالهوس و ظالم اروپا و همچنین رفتار پارلمان انگلیس که

آشکارا نماینده مردم نبود و اغلب مستبدانه عمل میکرد، پایه اصلی تنفر لیبرالهای کلاسیک از حکومت بود. اما اعتراض دکترین لیبرالیسم متوجه حکومت خاصی نبود، بلکه اعتراضی بود به همه حکومت‌ها بطور کلی. توماس پاین هنگامی که می‌نویسد: “جامعه در هر وضعی که باشد نعمتی است، اما حکومت، حتی در بهترین شرایط، چیزی جز مصیبتی الزامی نیست و رد بدترین شرایط چیزی غیر قابل تحمل است، در حقیقت احساسات لیبرالهای کلاسیک را منعکس می‌سازد (غفاری، ۱۳۸۳: ۴۶).

به نظر می‌رسد اشکال اصلی قانون مالتوس عدم توجه به تأثیر پیشرفت علم و تکنولوژی بر کنترل رشد جمعیت و رشد عرضه مواد غذایی است. هر چند مشکل رشد جمعیت امروزه در برخی کشورهای در حال توسعه یا توسعه نیافته وجود دارد، ولی کشورهای توسعه یافته معمولاً رشد جمعیتی ندارند یا رشدی بسیار اندک دارند، از طرفی با تحقیقاتی که روی انواع پر محصول تولیدات کشاورزی شده، میزان تولید محصولات در واحد سطح رشد چشم‌گیری داشته است. آمار و ارقام موجود نیز نظر مالتوس را تأیید نمی‌کند و در واقع رشد جمعیت کشورها هر چند زیاد بوده است اما ازدیاد ثروت و تولید مواد غذایی هم رشدی سریع داشته است مثلاً در همان منطقه آمریکای شمالی که موضوع تحقیق مالتوس بود در سال ۱۸۵۰ متوسط ثروت هر نفر ۳۰۸ دلار بوده است و در سال ۱۹۱۰ این رقم به ۱۴۷۰ و در سال ۲۰۰۵ این رقم به ۴۱۸۹۰ دلار رسیده است.^۱ درحالی‌که جمعیت از ۲۳ میلیون در سال ۱۸۵۰ به ۹۳ میلیون نفر در سال ۱۹۱۰ و ۲۸۱ میلیون نفر در سال ۲۰۰۰ رسیده است.^۲ بنابراین جمعیت در طول ۱۵۰ سال حدود ۱۲ برابر شده است درحالی‌که ثروت بیش از آن افزایش داشته است.

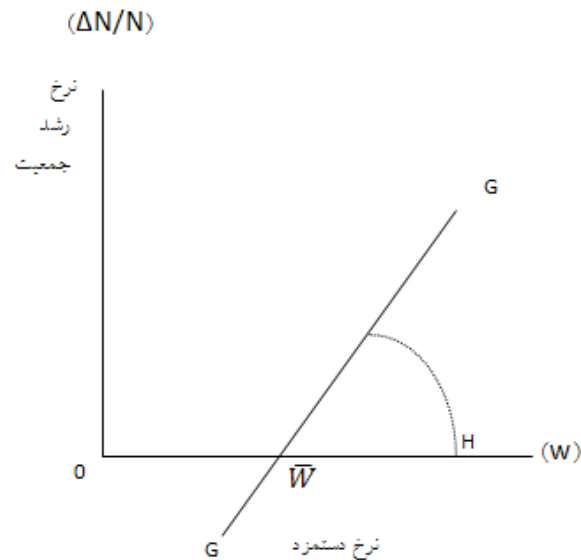
این نظریه را می‌توان به وسیله خط GG در شکل ۵-۲ بیان کرد که معرف رابطه بین نرخ دستمزد (W) یا متوسط درآمد هر کارگر و نرخ رشد جمعیت ($\Delta N/N$) است. به طوری که N و ΔN به ترتیب جمعیت و افزایش مطلق آن را نشان می‌دهند. خط GG محور افقی را در \bar{W} قطع می‌کند. نرخ دستمزد که بر حسب فاصله بین O و \bar{W} اندازه‌گیری می‌شود، به عنوان نرخ دستمزد معیشتی تعریف می‌شود که به

۱. <http://amar.sci.org.ir>

۱. برگرفته از کارگاه مرکز آمار ایران - پایگاه اطلاعات نشریات مرکز آمار ایران

۲. همان

سختی برای معیشت کارگر و خانواده او کفایت می کند و بنابراین متوسط اندازه خانواده و جمعیت کل را ثابت نگه می دارد.



نمودار ۵-۲ نظریه جمعیت مالتوس

شیب رو به بالای خط GG نشان دهنده این رابطه است که هر افزایشی در نرخ دستمزد بالاتر از \bar{w} (ناشی از افزایش در تقاضای نیروی کار یا کاهش در عرضه نیروی کار) به نرخ مثبت رشد جمعیت منجر می شود. رشد نهایی نیروی کار که از رشد مثبت جمعیت ناشی می شود، نهایتاً هر تقاضای اضافی نیروی کار را مسدود می کند و به این وسیله نرخ دستمزد را به سطح \bar{w} باز می گرداند.

از طرف دیگر، از آنجا که تداوم رشد جمعیت و نیروی کار باعث ایجاد عرضه نیروی کار اضافی می شود، نرخ دستمزد به زیر سطح معیشتی کشیده می شود، به طوری که جمعیت به وسیله عامل کنترل مالتوسی کاهش می یابد تا آن که تعادل عرضه - تقاضای نیروی کار در نرخ دستمزد معیشتی دوباره تجدید شود. بنابراین، در مدل مالتوس هرگز واگرایی پایدار نرخ دستمزد از \bar{w} اتفاق نمی افتد.

مدل جمعیت مالتوس در سطح گسترده حتی توسط مخالفانش مانند دیوید ریکاردو پذیرفته شده است. البته پیش بینی مالتوس در آزمون تاریخ بعدی خود مصداق نیافت. در واقع، مطابق الگوی عموماً مشاهده شده گذار جمعیت شناختی، هر دو نرخ زاد و ولد و نرخ طبیعی رشد جمعیت در مرحله ۳ کاهش یافتند که متناسب با دوره افزایش مداوم نرخ دستمزد واقعی بوده است. این همراهی کندی رشد جمعیت با افزایش مداوم نرخ دستمزد نشان دهنده آن است که رابطه $\Delta N/N$ و W آن طور که خط GG نشان می دهد صعود خطی ندارد، بلکه همان طور که خط نقطه چین در شکل ۵-۲ نشان می دهد، بعد از رسیدن به یک آستانه معین به سمت H شیب نزولی می یابد. (هایامی، ۱۳۸۰: ۹۹).

هر چند پیش بینی های مالتوس در آمریکای شمالی و خصوصاً در ایالات متحده درست نبوده است ولی امروزه بسیاری از کشورهای در حال توسعه جهان شرایط و زمینه های تحقق پیش بینی های او را دارند و رشد جمعیت این کشورها از رشد تولید ثروت و غذا پیشی گرفته است. این کشورها به شدت با مشکلی مثل فقر و گرسنگی مواجه هستند.

۵-۴ دیوید ریکاردو

دیوید ریکاردو^۱ (۱۷۷۲-۱۸۲۳) در شهر لندن و در یک خانواده یهودی به دنیا آمد. او سومین فرزند یک خانواده یهودی بود که دوازده سال قبل از تولد ریکاردو از هلند به انگلستان مهاجرت کرده بودند.

مطالعه کتاب «ثروت ملل» آدام اسمیت در سن ۲۷ سالگی او را به مباحث اقتصادی علاقه مند نمود و مقالاتی در باب مسایل اقتصادی چاپ کرد. اما آنچه موجب شهرت وی شد انتشار کتاب «اصول اقتصاد سیاسی و مالیات» وی بود که در سال ۱۸۱۷ و درباره اصول علم اقتصاد و مالیات نوشت و سال های متمادی در دانشگاه های انگلستان تدریس شد. بدین ترتیب بسیاری از هوادارانش او را به عنوان نابغه علم اقتصاد و بنیانگذار علم اقتصاد سیاسی معرفی کردند. ریکاردو در این کتاب با بحث در مورد

1. David Ricardo

توزیع محصول و درآمد زمین به سه طبقه «مالکان»، «صاحبان سرمایه» و «کارگران» بیان می‌کند که توزیع درآمد مهم‌ترین اهرم کنترل در نظام اقتصادی است. وی بر خلاف اسمیت که به برقراری تعادل و توزیع مناسب درآمدها بدون دخالت دولت خوشبین بود و فکر می‌کرد وضع اقتصادی همواره می‌تواند در یک نظام سرمایه داری بهبود پیدا کند، معتقد است که:

«به علت محدود بودن عرضه زمین‌های حاصل‌خیز، فشار جمعیت سرانجام مردم را مجبور می‌کند که زمین‌های نامرغوب را زیر کشت ببرند و از زمین‌های مرغوب بهره‌برداری بیشتری نمایند و پیشرفت تکنولوژی قادر نیست از این امر جلوگیری نماید» (تفضلی، ۱۳۸۶: ۱۲۳ به نقل از ریکاردو، ۱۹۸۱: ۵).

این موضوع در واقع محور اصلی نظریه «بهره مالکانه ریکاردو» یا «تئوری رانت» است.

۵-۴-۱ نظریه بهره مالکانه ریکاردو

تحلیل ریکاردو در این زمینه به فروض زیر استوار است:

الف) قانون سه به جامعه حاکم است، به عبارتی کمبود تقاضای کل در جامعه وجود ندارد.

ب) سرمایه در گردش اقتصاد، همان دستمزدهایی است که توسط سرمایه‌داران به کارگران پیش پرداخت می‌شود و سرمایه ثابتی وجود ندارد.

ج) دستمزدها در سطح معیشت هستند. ریکاردو نظریه جمعیت مالتوس و مفاهیم ضمنی آن را پذیرفت و با این فرض که دستمزدهای بازار به‌طور پیوسته به سطح طبیعی برگردانده می‌شود، به تحلیل پرداخت.

د) کالاهایی که برای تولید آنها دستمزد پرداخته می‌شود فقط کالاهای کشاورزی هستند.

ه) در بخش‌های مختلف اقتصاد به جز بخش کشاورزی، تکنولوژی تولید از پیش تعیین شده هستند و تغییر نمی‌کنند.

بر مبنای این فروض تنها بخش مولد جامعه بخش کشاورزی است که در آن ستانده (محصول) و نهاده‌ها همان کالا یعنی «غله» هستند. بنابراین مازاد محصول را

می‌توان مستقیماً به صورت فیزیکی و بدون نیاز به استفاده از قیمت‌های نسبی، اندازه‌گیری کرد. این مدل را «مدل غله ریکاردویی» می‌نامند که می‌توان آن را به صورت زیر نمایش داد:

$$R = (y - wl) / wl = [(y/l) - w] / w = (n - w) / w$$

که در آن w دستمزد بر حسب غله برای هر کارگر است، l تعداد کارگران استخدام شده در زراعت غله است، y محصول کشاورزی تولید شده است. بنابراین کل سرمایه به کار گرفته در کشاورزی برابر با wl و کل محصول تولیدی خالص $y - wl$ خواهد بود. n نیز بهره‌وری نیروی کار در تولید محصول است (y/l) . R هم بهره مالکانه یا میزان سودی که از تقسیم خالص محصول به کل سود به کار گرفته به دست می‌آید، می‌باشد. بنابراین با توجه به رابطه اخیر یعنی $R = (n - w) / w$ می‌توان گفت میزان بهره مالکانه به دو عامل بستگی دارد:

۱. میزان دستمزد واقعی یا به عبارت دیگر مقدار غله مورد نیاز سالانه برای

معیشت کارگر

۲. بهره‌وری نیروی کار مورد استفاده در زراعت غله $(n = y/l)$

می‌توان گفت بهره مالکانه با تغییرات بهره‌وری نسبت مستقیم و با دستمزدهای واقعی نسبت عکس دارد (واگی و گروئن، ۱۳۸۷: ۱۹۶).

این نظریه از چند وجه حائز اهمیت است:

اولاً- نشان می‌دهد که نفع مالک در زیان کارگران است و رانت‌خواران زمانی به درآمد بیشتری می‌رسند که کارگران با کار بیشتر و دستمزد کمتر به کشت زمین‌ها پردازند.

ثانیاً- اهمیت نظریه ریکاردو در این است که اگر بهره مالکانه بدون کار و کوشش به دست آید، این درآمد نامشروع است. بنابراین کار از نظر وی مبنا و پایه ارزش است و می‌توان گفت کار منبع حقیقی مالکیت است و درآمد ناشی از مالکیت زمین که بدون کار به دست می‌آید درآمدی نامشروع است.

ثالثاً- ریکاردو با ارائه نظر خود، حس بدبینی را به جامعه و آینده زندگی بشریت القا نمود. زیرا بیان او دشواری معیشت و گرانی زندگی را که نتیجه منطقی نظریه رانت است به جامعه انتقال می‌دهد. هر چند او به اندازه مالتوس به آینده بدبین نیست ولی حس بدبینانه در نظریه او قابل مشاهده است.

۵-۴-۲ نظریه ارزش کار ریکاردو

به نظر ریکاردو ارزش یک کالا عبارتست از مقدار کار لازم برای تهیه آن کالا و این تعریف همان تعریفی است که آدام اسمیت در جوامع ابتدایی داشته است که امروزه نیز می‌توان گفت این تعریف تا حدودی صحیح است.

برای اثبات این باور که ارزش کالا تابع میزان کاری است که برای تولید آن انجام شده است، ریکاردو پیشنهاد مطالعه تغییرات قیمت کالاها را می‌نماید به این شکل که: اگر میزان کاری که برای تولید یک کالا صورت گرفته عامل تعیین‌کننده ارزش کالا باشد، بنابراین باید افزایش مقدار کار، ارزش کالا را اضافه کند و برعکس.

ریکاردو معتقد است وقتی قیمت یک کالا برابر با مقدار معینی پول باشد که ارزش آن پیوسته در نوسان باشد، ممکن است قیمت کالا در نتیجه تغییر ارزش پول تغییر کند و این تغییرات نمی‌تواند مبین مقدار کار انجام شده برای تولید این کالا باشد. همچنین ریکاردو می‌گوید ارزش پول هم، خود به مقدار کار لازم برای تولید فلزی که با آن سکه ضرب می‌شود بستگی دارد. بنابراین قیمت کالای فرضی X بیان‌کننده یک نسبت است.

اگر قیمت کالای x را P_x و هزینه کار جهت تولید کالای x را C_x و هزینه کار جهت تولید واحد پول را C_m نامگذاری کنیم می‌توانیم رابطه بالا را به صورت زیر بنویسیم.

$$\text{قیمت کالای } x = \frac{\text{مقدار کار لازم برای تولید کالای } x}{\text{مقدار کار لازم برای تولید واحد پول}}$$

$$P_x = \frac{C_x}{C_m}$$

موضوعی که مطرح می‌شود این است که اگر پول به صورت طلا و نقره نباشد و اصطلاحاً پول کاغذی یا الکترونیکی باشد، آیا در این بحث خللی وارد خواهد شد؟ پاسخ این است که اگر پول، کاغذی، الکترونیکی و ... و حتی غیرقابل تبدیل به طلا باشد قانون مورد بحث صحیح است چرا که ارزش پول با تغییر حجم پول تغییر می‌کند و چون ارزش پول‌ها را می‌توان با ارزش مقدار فلزی که (مثلاً طلا) می‌تواند

جانشین آن شود برابر دانست، در نتیجه با تغییر ارزش پول، میزان برابری آن با فلز تغییر کرده و خللی به بحث فوق وارد نخواهد کرد.

در زمان ریکاردو از آنجا که شاخص‌های قیمت وجود نداشت، امکان تحقیق تئوری وی نیز در عمل فراهم نبود، اما با آغاز دوران جنگ‌های جهانی و از سال ۱۹۱۴، بحث تبدیل پول‌ها به یکدیگر آنچنان مطرح گردید که اثر تغییرات نسبت ارزش کالاها به ارزش فلزات گرانها در نوسان قیمت‌ها به کلی توسط عوامل دیگر کنترل ارزش پول منسوخ شد و تئوری ارزش ریکاردو که از اکتشافات بزرگ علم اقتصاد دوران وی بود توسط اقتصاددانان مردود شناخته شد.

ریکاردو در بحث ارزش کار تلاش بسیاری نمود تا نشان دهد «ارزش کالا به محتوای کار نهفته در تولید آن بستگی دارد» اما اگر تأثیر میزان سرمایه‌ای که برای تولید هر کالا به کار رفته را محاسبه کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که نظریه ارزش ریکاردو با واقعیت تطبیق ندارد. چرا که وقتی برای تولید کالا سرمایه به کار می‌رود، در هر دوره بخشی از سرمایه وارد کالا می‌شود (هزینه استهلاک سرمایه) و با توجه به اینکه سود متناسب با سرمایه به کار گرفته شده است (نه سرمایه مستهلک شده) بنابراین متناسب با کار قبلی منتقل شده که قسمتی از ارزش کالا را تشکیل می‌دهد، نمی‌باشد.

ریکاردو اشکالاتی را که به نظریه‌اش گرفته شد نپذیرفت و عقیده داشت که هیچ الزامی ندارد که یک قانون صددرصد با واقعیت وفق دهد. ممکن است قانونی مبین حقیقت باشد و در عین حال با برخی از حالات واقعیت مطابقت نداشته باشد و قوانین اقتصادی از نظر ریکاردو مربوط به کلیات حقایق امور است و از این لحاظ نمی‌تواند مبین همه پدیده‌های اقتصادی باشد (قدیری اصلی، ۱۳۶۴: ۱۹۱).

۵-۴-۳ نظریه توزیع درآمد ریکاردو

ریکاردو مهم‌ترین مسئله اقتصاد را توزیع می‌داند و معتقد است عوامل تولید به ترتیب اولویت (کمیایی) عبارتند از: ۱. زمین، ۲. نیروی کار، ۳. سرمایه
بنابراین محصول تولید شده ابتدا به زمین دار (به عنوان اجاره) تعلق می‌گیرد و پس از آن دستمزد کارگر در سطح حداقل معیشت پرداخت می‌شود. و مابقی تولید سهم سرمایه دار می‌شود.

ریکارδο اجاره، دستمزد و سود را به این صورت تعریف می کند. اجاره زمین برای واحد نیروی کار برابر است با تفاوت بین محصول نهایی و محصول متوسط و کل اجاره برابر است با اختلاف محصول نهایی و محصول متوسط ضرب در تعداد نیروی کاری که روی زمین کار می کنند. دستمزد در سطح حداقل معیشت تعیین می شود کل دستمزد برابر است با دستمزد حداقل معیشت ضرب در تعداد نیروی کاری که روی زمین کار می کنند. تفاوت بین محصول نهایی و دستمزد حداقل معیشت سهم سود را به ازاء هر واحد نیروی کار نشان می دهد. کل سود برابر است با حاصل ضرب این تفاوت در تعداد نیروی کاری که روی زمین کار می کنند. این مدل نیز به صورت هندسی ارائه شده است (نمودار ۵-۲).

نمادهای به کار رفته در این مدل عبارتند از:

AP تولید متوسط نیروی کار؛ MP تولید نهایی نیروی کار، OW دستمزد در سطح حداقل معیشت
وضعیت ۱:

در نمودار ۵-۳ به اندازه OM نیروی کار برای کار کردن روی زمین استخدام می شوند. محصول کل، سهم زمین داران، سهم سرمایه داران و سهم کارگران به صورت زیر محاسبه می شود.

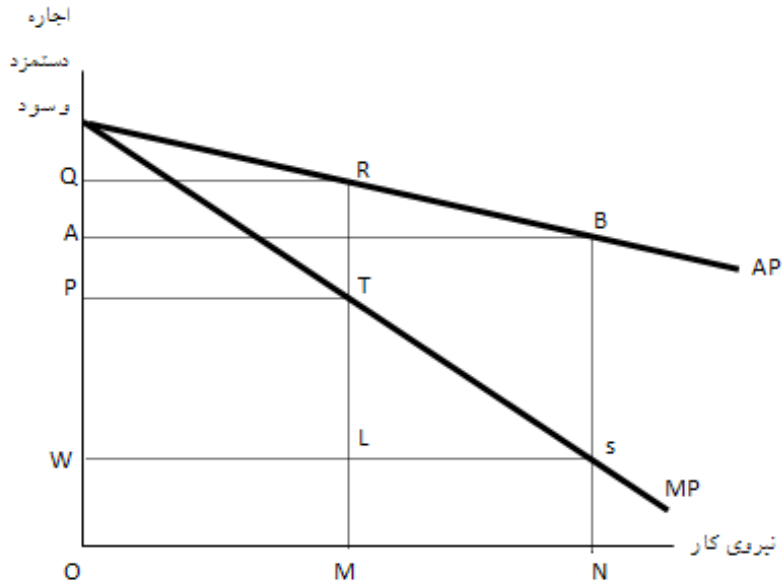
$OQRM=(OQ)*(OM)$	کل محصول برابر است با
$PQRT=(QP)*(OM)$	سهم زمین داران برابر است با
$WPTL=(PW)*(OM)$	سهم سرمایه داران برابر است با
$OWL M=(OW)*(OM)$	سهم کارگران برابر است با

وضعیت ۲:

همان طور که در مدل تولید ریکاردو مشاهده کردیم در اثر افزایش جمعیت تقاضا برای ذرت افزایش می یابد و زمین های نامرغوب هم زیر کشت قرار می گیرند لذا تقاضا برای نیروی کار افزایش می یابد ولی دستمزد تغییری نمی کند در نمودار ۵-۳ تعداد نیروی کار از OM به ON افزایش می یابد در این وضعیت:

$OABN=(OA)*(ON)$	کل محصول برابر است با
$OWSN=(OW)*(ON)$	دستمزد کل پرداختی به کارگران برابر است با

اجاره پرداختی به زمین داران برابر است با سهم سرمایه داران برابر است با
 $WABS=(AW)*(ON)$
 صفر



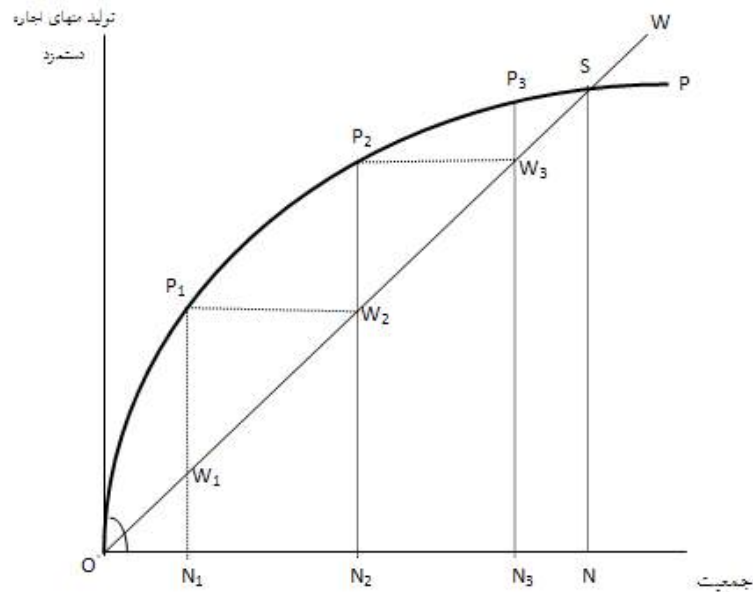
نمودار ۳-۵ توزیع محصول بین عوامل تولید بر حسب محصول

ملاحظه می شود که سهم اجاره به ازاء واحد کار و سهم کل اجاره افزایش می یابد. چون دستمزد ثابت است افزایش اجاره موجب کاهش سود سرمایه داران می شود در این وضعیت سهم سود برابر است با:

$$\text{سهم اجاره} + \text{سهم دستمزد} - \text{تولید کل} = \text{سهم سود}$$

چون سهم اجاره + سهم دستمزد = تولید کل می شود بنابراین:

$$\text{صفر} = \text{تولید کل} - \text{تولید کل} = \text{سهم سود}$$



نمودار ۵-۴ وضعیت رکودی در اثر کاهش سود

چون سهم سود صفر می شود لذا انباشت سرمایه متوقف می شود و اقتصاد وارد رکود می گردد. بازدهی نزولی زمین نیز آغاز می شود چون بر اساس قانون بازدهی نزولی ریکاردو اگر بقیه عوامل ثابت باشند و تنها یک عامل (در اینجا زمین) افزایش یابد بازدهی نهایی آن نزولی خواهد شد.

در نمودار ۵-۴ محور افقی جمعیت (نیروی کار) و محور عمودی تولید منهای اجاره و دستمزد را نشان می دهد. به علاوه سود به اضافه دستمزد از تفاوت تولید و اجاره به دست آمده است **OP** تولید کل منهای اجاره (سود به اضافه دستمزد) را نشان می دهد. تولید کل منهای اجاره تابعی از جمعیت است. به دلیل قانون بازدهی نهایی نزولی این تابع به سمت چپ قوس دارد.

OW که نیمساز زاویه قائمه بین دو محور است نشان دهنده حداقل دستمزد و قیمت های ثابت است. فاصله عمودی **OW** با محور افقی سطح دستمزدها را در سطوح مختلف جمعیت نشان می دهد.

فاصله عمودی **OW** و **OP** سطح سود را نشان می دهد تا زمانی که سود مثبت است سرمایه گذاری افزایش می یابد و نیروی کار بیشتری استخدام می شود از نقطه

P2 س.د روند نزولی پیدا می کند تا نقطه S که سود صفر می شود. با افزایش جمعیت سهم دستمزدها از تولید افزایش و سهم سود کاهش می یابد با صفر شدن سهم سود انباشت سرمایه متوقف می شود و اقتصاد وارد رکود می شود.

$$P1W1 > P2W2 > P3W3$$

$$N1W1 < N2W2 < N3W3$$

به نظر ریکاردو چون کارگران دستمزدی در سطح حداقل معیشت دریافت می کنند لذا پس انداز و سپس سرمایه گذاری توسط دو طبقه زمین دار و سرمایه دار صورت می گیرد که مازاد بر مصرف از تولید ملی سهم می برند. پس انداز به دو عامل بستگی دارد: ۱. اراده برای پس انداز، ۲. توانایی برای پس انداز. این دو طبقه توانایی پس انداز دارند فقط اگر تمایل به پس انداز داشته باشند، پس انداز افزایش می یابد ولی طبقه کارگر حتی اگر تمایل هم داشته باشد توانایی پس انداز را ندارد. چون سهم زمین داران از تولید دائم در حال افزایش است ولی سهم سرمایه داران دائماً کاهش می یابد. لذا زمین داران پس انداز خود را افزایش و سرمایه داران پس انداز خود را کاهش می دهند. ریکاردو معتقد است سرمایه گذاری به امید سود صورت می گیرد او سود را به این صورت تعریف می کند: "سود برابر با تفاوت کل محصول با مجموع اجاره و دستمزدهای پرداختی است و نرخ سود برابر با نسبت کل سود به تولید کل است." رشد اقتصادی تابع انباشت سرمایه است و انباشت سرمایه تابع نرخ سود است بنابراین نرخ رشد اقتصادی تحت تاثیر نرخ سود قرار می گیرد. نرخ رشد اقتصادی تا زمانی مثبت و در حال افزایش است که نرخ سود مثبت باشد. طبق نظریه ریکاردو سود مرتباً در حال کاهش است. نزولی بودن نرخ سود موجب کاهش سرمایه گذاری می شود و شرایط رکودی را برای اقتصاد فراهم می آورد (دادگر، ۱۳۸۳: ۹۴).

۵-۴-۴ نظریه بازرگانی بین‌المللی ریکاردو

این نظر ریکاردو با تجزیه و تحلیل وی از ارزش مبادله و توزیع ثروت ارتباط دارد. وی معتقد است با حرکت انگلستان در جهت بازرگانی بین‌المللی آزاد، مواد غذایی ارزان

قیمت وارد کشور شده و عاملی در جهت کاهش حمایت مداوم از صنایع کشاورزی خواهد شد.

از آنجا که با توجه به نظریه تساوی، دستمزد و سود با یکدیگر رابطه معکوس دارند، گسترش بازرگانی به این شکل و حمایت کمتر از صنایع کشاورزی موجب کاهش دستمزد در این بخش شده و سود ایجاد شده در این بخش را افزایش می‌دهد. دلیل ریکاردو این است که چون اکثر کالاهای قابل تولید در بخش کشاورزی کالاهای دستمزدی (کالاهایی که نیاز به نیروی کار برای تولید شدن دارند) هستند، بنابراین اعمال سیاست حمایت وسیع از این کالاها بی‌مورد است. با آزادی بازرگانی و تجارت در این بخش منافی که از ورود این کالاها به داخل کشور ایجاد می‌شود، بیش از منافی است که از ورود سایر کالاها ایجاد می‌شود.

ریکاردو توجه کمتری به حمایت از کالاهای صنعتی معطوف می‌دارد زیرا به نظر او هرگاه قیمت کالاهای صنعتی نسبت به سطح طبیعی آن افزایش یابد و منجر به منافع موقتی گردد، ورود سرمایه به داخل این فعالیت‌ها موجب خواهد شد تا این منافع از بین برود و قیمت به سطح طبیعی خود تنزل یابد. از نظر ریکاردو تنها حمایت از کالاهای کشاورزی است که می‌تواند اثر دائمی بر سود داشته باشد. زیرا چنین حمایتی موجب می‌شود تا هزینه واقعی حداقل دستمزد معیشتی افزایش یافته و سود به‌طور دائمی کاهش یابد (تفضلی، ۱۳۸۶: ۱۳۸).

۵-۵ جان استوارت میل^۱

جان استوارت میل (۱۸۷۳-۱۸۰۶) در لندن متولد شد. پدرش جیمز میل^۲ (۱۸۳۶-۱۷۷۳) نیز از اقتصاددانان مشهور بود که به جای فرستادن فرزندش به مدرسه، خود تربیت فرزندش را بر عهده گرفت. عده‌ای استوارت میل را آخرین اقتصاددان مکتب کلاسیک می‌دانند و عده‌ای نیز بر این باورند که او در اواخر عمر به سوسیالیزم گرایش داشته و می‌توان او را یک اقتصاددان سوسیالیزم دانست. در مورد زندگی و تفکرات

1. John Stuart Mill
2. James Mill

استوارت میل شاید بتوان گفت او نه همانند ریکاردو و مالتوس بدبین بود و نه همانند برخی دیگر خوشبین و به عبارتی او را می‌توان اقتصاددانی بینابین دانست. برخی معتقدند در مورد ویژگی تعالیم دوران کودکی و نوجوانی استوارت میل مبالغه شده است، در حالیکه برخی دیگر آنها را مبتنی بر واقعیت می‌دانند. دکتر قدیری اصلی در کتاب سیر اندیشه اقتصادی در این باره چنین می‌نویسد:

«تعالیمی که استوارت میل در کودکی یافت از حیطة قدرت انسانی خارج بود. در سه سالگی آموختن زبان یونانی را آغاز کرد، در ده سالگی یک دوره تاریخ و ادبیات یونان را دیده، در سیزده سالگی علوم و فلسفه را آموخته و تاریخ رم را به رشته تحریر در آورده بود، در چهارده سالگی همه دانستنی‌های اقتصادی عصر خود را به کمال فرا گرفته بود و به قول مرحوم فروغی در کتاب سیر حکمت در اروپا، همه کس عجب دارد که چگونه قوای بدنی و دماغی او تاب این همه فشار را آورد» (قدیری اصلی، ۱۳۶۴: ۱۰۰).

بهترین کتاب او را شاید بتوان کتاب اصول اقتصاد سیاسی^۱ دانست که در سال ۱۸۴۸ به رشته تحریر درآورد. نکته جالب در زندگی او این است که وی در چهارده سالگی به فرانسه سفر کرد و مدتی را در منزل ژان باتیست سه، اقتصاددان مشهور فرانسوی زندگی کرد (قنادان، ۱۳۸۴: ۲۷).

بنابراین شاید بتوان گفت بخشی از تفکرات وی برگرفته از تعلیمات و نظریات پدرش و اقتصاددانانی چون ژان باتیست سه است. همچنین شاید بتوان گفت بیشترین تأثیر را وی از عقاید آگوست کنت بنیانگذار علم جامعه‌شناسی گرفته است. در هر صورت کتاب اصول اقتصاد سیاسی میل با موفقیت زیادی همراه بود و در زمان حیات وی هفت بار چاپ شد و تا مدت‌ها کتاب درسی دانشگاه‌های انگلیسی زبان بود. این کتاب شامل پنج بخش است که در بخش اول تحت عنوان تولید، نویسنده بعد از تعاریفی برای کار، زمین و سرمایه به عوامل مؤثر بر تولید و بهره‌وری آنها می‌پردازد، در بخش دوم کتاب تحت عنوان توزیع، میل ماهیت مالکیت خصوصی طبقاتی را که محصول در میان آنها توزیع می‌شود همچنین نقش رقابت و آشکال تولید و تصرف زمین را به‌عنوان عوامل مؤثر بر توزیع معرفی می‌کند. در بخش سوم او به

1. John Stuart Mill, Principles of Political Economy. ed.w.j, Ashley (London, Longmans, Green, and company, Inc, 1929)

موضوع مبادله پرداخته است که در ابتدا نظریه ارزش را مورد توجه قرار داد. در ادامه کتاب و در دو بخش به ترتیب موضوعاتی مثل تأثیر پیشرفت بر تولید و توزیع و حکومت و مالیه عمومی مورد بحث قرار گرفته است.

نظریات میل بازتاب دیدگاه‌های روشنفکرانه بود که در دوران زندگی او مسیر زندگی علمی وی را تعیین کرد. وی به پذیرش بدون قید و شرط نظریات اقتصادی ریکاردو راغب نبود و از نظریات آدام اسمیت الهام گرفته بود و عقاید آگوست کنت را مبنی بر اینکه فعالیت‌های اقتصادی بشر باید در چارچوب وسیع‌تر فعالیت‌های اجتماعی بررسی شود، قبول کرده بود. وی همچنین تحت تأثیر افکار سوسیالیست‌های فرانسه و شاید با شدت بیشتری تحت تأثیر افکار همسرش هاریت تیلور^۱ بوده چرا که بعدها مدعی شد در نوشتن کتاب‌های درباره آزادی (۱۸۵۹)، حکومت نمونه (۱۸۶۱)، فایده باوری (۱۸۶۳) و فرمانبرداری زنان (۱۸۶۹) و نیز فصل نهایی کتاب چهارم خود، با عنوان «درباره آینده محتمل طبقه کارگر» گویا تحت تأثیر عقاید همسرش بوده است.

البته این‌ها نمی‌تواند تنوع تفکرات اقتصادی استوارت میل را نفی نماید. چرا که وی در چارچوب روش‌شناسی علوم اقتصادی و با اعتقاد به اینکه استخراج فرضیه‌های اقتصادی همواره روش واحدی را دنبال نمی‌کند، فلسفه لیبرالیسم خشک و بی‌روح کلاسیک‌هایی چون ریکاردو و مالتوس را مطرود دانست و مبانی تفکر اقتصادی را بر پایه ترکیب مناسب نظریه سیاست اقتصادی بر اساس فلسفه لیبرالیسم اقتصادی همراه با اصلاحات اجتماعی قرار داد.

در مورد استوارت میل می‌توان گفت او تحلیل ریکاردو در مورد ارزش و توزیع را متحول ساخت و بیان کرد که هیچ‌گونه ارتباط و تناسبی میان نوسانات عرضه و تقاضا و تغییرات سطح قیمت‌ها وجود ندارد و قیمت در سطحی معین می‌شود که عرضه و تقاضا برابر شوند. وی همچنین عقاید مالتوس و ریکاردو را در رابطه با دستمزد نقد نمود و بیان کرد که حداقل دستمزدی که ریکاردو و مالتوس بیان می‌کنند قطعی نبوده و دستمزد قطعی به رابطه بین تعداد کارگران و مقدار جوهری که برای پرداخت دستمزد به کارگران عرضه می‌شود، بستگی دارد. به عبارت دیگر، به عقیده وی

1. Harriet Taylor

دستمزد قطعی تابع میزان تولیدمثل در طبقه کارگر و قدرت اتحادیه‌های کارگری - کارفرمایی است.

به عقیده میل در جامعه ای رو به پیشرفت، به خصوص اگر بهره وری کار بالا باشد، انباشت سرمایه سریع خواهد بود و دستمزدها ترقی خواهند نمود. به علاوه مواد غذایی که در اثر پیشرفت در معرض قیمت های بالاتر قرار می گیرد، در بودجه های کارگر اهمیت کمتری می یابد، و انگیزه دیگری برای بالا رفتن دستمزدهای واقعی فراهم می آورد. مضافاً اگر رشد جمعیت محدود شود، حتی رشد دستمزدهای واقعی دامنه گسترده تری می یابد.

عامل انباشت تقاضا در این مدل با تاثیر میزان سود بر آن، که به گفته میل تمایل به تنزل دارد محدود می شود. نهایتاً، میزان سود به سطحی سقوط می کند که در آن انباشت بیشتر دچار ناسودمندی می شود، و فقط سرمایه گذاری جانشین پذیرفته می شود. رشد جمعیت در این مرحله عقب افتادگی خود را به کندی جبران می کند و دستمزدهای واقعی به سطح پیشین معیشتی فرو می افتند. پیشرفت فنی و دیگر گرایش های مخالف سقوط میزان سود ممکن است زمانی را که تا آن موقع می توان به انباشت خالص صفر رسید (که جان استوارت میل آن را حالت سکون می نامد) به تاخیر بیندازد اما نمی تواند تا مدت نامعلومی ادامه دهد.

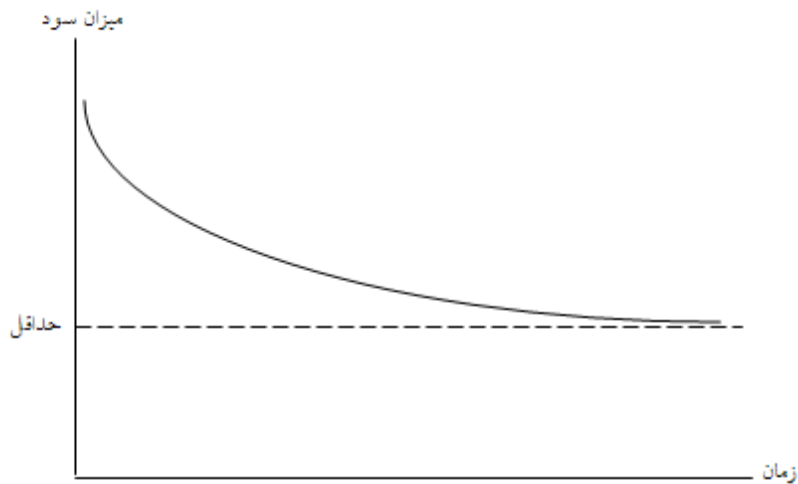
میل استدلال می کند لزومی ندارد که حالت سکون حالت ملال و تنگدستی باشد. اگر جمعیت (و بنابراین تاکید بر کنترل زاد و ولد و مهاجرت در سیستم او) محدود شود، در این صورت سطوح دستمزد واقعی نسبتاً بالا باقی می ماند. به علاوه، امکانات اوقات فراغت افزایش می یابد و در حالت سکون فرصت های بیشتری را برای تحصیل و بهبود وضعیت اخلاقی فراهم می آورد. بنابراین، حالت سکون را می توان به عنوان حالت خوشبختی در نظر گرفت.

به علاوه، این هسته اصلی فصل یاد شده درباره «آینده متحمل طبقات کارگر» است، راه های دیگری هم وجود دارد که ممکن است از آن طریق سرنوشت کارگران بهبود یابد و چه بسا از اختلافات طبقاتی کاسته شود. این امور برخاسته از امکاناتی برای تجدید سازمان اجتماعی تولید مانند تمهیدات تقسیم سود است که سرمایه داران را انسانی تر می سازد و در صنعت یا، از آن مهم تر، از بنگاه های تجاری تعاونی از نوع

اوئنی، که فوق‌العاده هیجان‌انگیز در حیطه تولیدند، به کارگران بهره بیشتری می‌رساند. بحث تفصیلی میل در مورد شکل‌های گوناگون سازمان تعاونی و تمهیدات تقسیم سود در انگلستان و فرانسه نشان می‌دهد که او در این تدابیر برای بهبود اوضاع طبقه کارگر چه قدر جدی بود. بخش آخر فصل به تمجید از رقابت به عنوان ویژگی ضروری بهبود وضعیت طبقه کارگر اختصاص دارد. این رقابت نه تنها موثرترین سیستم کنترل کیفیت بر تولید را تامین می‌کند، بلکه دستمزدهای بالاتر از زمانی را تضمین می‌کند که جمعیت به نحوی مناسب محدود می‌شود.

۵-۵-۱ نرخ نزولی سود

میل میزان نزولی سود را تا حدی بر حسب بهره‌وری نزولی کشاورزی ریکاردو توضیح می‌دهد، اما با توجه به موضعش در خصوص چشم‌انداز میزان دستمزد در درازمدت که بیشتر بحث شد، استفاده او از ضروریات سازوکار ریکاردو باید تعدیل شود. بنابراین، میل به عنوان توضیحی دیگر بر میزان نزولی سود، بر سازوکار رقابت سرمایه‌های اسمیت - مالتوس (یا بر تحلیل تاثیرات انباشت سرمایه بر فرصت‌های سودآور سرمایه‌گذاری) اتکا می‌کند.



نمودار ۵-۵ میزان نرخ نزولی سود

نمودار ۵-۵ گرایش سودها به سقوط را به منزله سرمایه‌ای که در طول زمان انباشت می‌شود، نشان می‌دهد. امکانات محدود سرمایه‌گذاری با نرخ‌های گوناگون سود، شیب نزولی منحنی سودآوری سرمایه‌گذاری را نشان می‌دهد. با افزایش سرمایه، فرصت‌های سرمایه‌گذاری به ترتیب سودآوری مورد استفاده قرار می‌گیرد تا به میزان معین سودی برسد که انگیزه برای انباشت بیشتر را از بین ببرد. وقتی در این میزان سود، میزان انباشت به صفر سقوط کند، جامعه به حالت سکون می‌رسد. به هر حال، چند گرایش تعدیل‌کننده وجود دارد که تنزل میزان سود به نحی را که انباشت مثبت دیگر پایدار نیست، به تعویق می‌اندازد. میل عوامل زیر را برمی‌شمارد: (۱) اتلاف سرمایه از طریق سرمایه‌گذاری نادرست، به خصوص در دوره‌های شکوفایی مانند رونق راه‌آهن در دهه ۱۸۴۰؛ (۲) پیشرفت فنی و نوآوری که بهره‌وری عمومی سرمایه‌گذاری را بالا می‌برد (جابه‌جایی منحنی در شکل ۵-۴ به سوی بالا و سمت راست)؛ (۳) توقف هزینه‌های حاشیه‌ای و هزینه‌های دستمزد از طریق وارد کردن مواد خام و مواد غذایی ارزان از خارج؛ و (۴) صدور سرمایه برای سرمایه‌گذاری خارجی. آخرین مورد در بریتانیا از سده نوزدهم به بعد، که سرمایه این کشور در مخارج وامدهی در روسیه، در آمریکای لاتین، در ایالات متحده، و در سرزمین‌های بریتانیایی کانادا و استرالیا به کار گرفته شد، پدیده‌ای با اهمیت فزاینده بود. میل بر این نظر بود که عوامل یاد شده با هم به میزان قابل توجهی تنزل میزان سود را به تعویق می‌انداخت، به حدی که انباشت مثبت متوقف می‌شد. با این همه، او معتقد بود که دیر یا زود، وضعیت رشد و انباشت صفر فرا می‌رسد و حالت سکون آغاز می‌شود. (واگی و گروئن، ۱۳۸۷: ۲۷۸).

وی همچنین در کتاب اقتصاد سیاسی خود با طبقه‌بندی واکنش‌های تقاضا به تغییرات قیمت و برخورد با نرخ نزولی سود و همچنین تحلیل تقاضای متقابل در مورد ارزش‌های بین‌المللی و بخش‌های پیچیده در مورد نظریه و سیاست پولی در نوسانات تجاری، نوآوری‌های بزرگی در پیش اقتصاد زمان خود ایجاد کرد.

سؤالات تشریحی فصل پنجم

۱. علمای اقتصادی کلاسیک خوشبین و بدبین را نام برده و در مورد آن‌ها توضیح دهید.

۲. عقاید آدام اسمیت و نقش دست نامرئی را در تأمین رفاه عمومی توضیح دهید.
۳. نظریه تولید آدام اسمیت را تشریح کنید.
۴. منظور آدام اسمیت از «ارزش مصرفی» و «ارزش مبادله‌ای» را بیان کنید.
۵. نظریه توزیع ثروت آدام اسمیت را تشریح کنید.
۶. منظور از لیبرالیسم اقتصادی آدام اسمیت چیست؟
۷. دلایل آدام اسمیت برای عدم دخالت دولت در اقتصاد را بیان کنید.
۸. قانون سه را به اختصار توضیح دهید.
۹. نظریه جمعیت مالتوس را توضیح دهید.
۱۰. منظور از نظریه بهره مالکانه یا نظریه رانت ریکاردو چیست؟

سؤالات چهارگزینه‌ای فصل پنجم

۱. کدام یک از اقتصاددانان زیر را می‌توان جزء اقتصاددانان کلاسیک خوشبین دانست؟
 الف) توماس رابرت مالتوس ب) ژان باتیست سه
 ج) دیوید ریکاردو د) جان استوارت میل
۲. کدام یک از اقتصاددانان زیر از علمای اقتصادی کلاسیک بدبین هستند؟
 الف) دیوید ریکاردو - فردریک باستیا ب) ژان باتیست سه - فردریک باستیا
 ج) دیوید ریکاردو - جان استوارت میل د) ژان باتیست سه - جان استوارت میل
۳. آدام اسمیت به‌عنوان اولین اقتصاددان عقیده داشت که «دست نامرئی» به گونه‌ای عمل می‌کند که همواره منافع عمومی در جامعه ایجاد می‌شود.
 الف) کلاسیک خوشبین - حداقل ب) کلاسیک بدبین - حداقل
 ج) کلاسیک خوشبین - حداکثر د) کلاسیک بدبین - حداکثر
۴. آدام اسمیت عامل تولید ثروت را می‌داند.
 الف) زمین کشاورزی ب) طلا و فلزات قیمتی
 ج) تجارت د) تولید نیروی کار
۵. به عقیده آدام اسمیت وقتی قیمت بازاری از قیمت طبیعی بالاتر است
 الف) تولیدکنندگان محصول بیشتری تولید می‌کنند.
 ب) تولیدکنندگان محصول کمتری تولید می‌کنند.

- (ج) خریداران محصول بیشتری می‌خرند.
 (د) خریداران محصول کمتری می‌خرند.
۶. در مورد تعیین دستمزد، آدام اسمیت معتقد است قدرت چانه زنی
 (الف) کارفرمایان از کارگران بیشتر است.
 (ب) کارفرمایان و کارگران برابر است.
 (ج) کارفرمایان از کارگران کمتر است.
 (د) کارفرمایان و کارگران صفر است.
۷. اسمیت معتقد است افزایش سرمایه
 (الف) موجب کاهش یافتن نرخ سود و دستمزد می‌شود.
 (ب) موجب افزایش یافتن نرخ سود و دستمزد می‌شود.
 (ج) موجب کاهش یافتن نرخ سود و افزایش دستمزد می‌شود.
 (د) موجب افزایش یافتن نرخ سود و کاهش دستمزد می‌شود.
۸. دلیل آدام اسمیت برای محدود کردن مخارج دولت چیست؟
 (الف) دولت درآمدی را خرج می‌کند که خود به‌دست نیاورده، بنابراین اصولاً ولخرج خواهد بود.
 (ب) دولت درآمد چندانی ندارد بنابراین باید مخارجش محدود شود.
 (ج) باید مخارج دولت محدود شود تا عملکرد دست نامرئی مطلوب شود.
 (د) باید مخارج دولت محدود شود زیرا باید آن را برای تولید در آینده ذخیره کرد.
۹. اینکه گفته می‌شود «هر عرضه‌ای تقاضای خود را به‌وجود می‌آورد» چه نامیده می‌شود؟
 (الف) قانون دست نامرئی
 (ب) قانون سه
 (ج) شکاف مالتوس
 (د) قانون ارزش کار
۱۰. کدام اقتصاددان اولین اقتصاددانی است که مباحث سه‌گانه تولید، توزیع و مصرف را در اقتصاد مورد مطالعه قرار داده است.
 (الف) آدام اسمیت
 (ب) ژان باتیست سه
 (ج) رابرت مالتوس
 (د) دیوید ریکاردو
۱۱. منظور از «شکاف مالتوس» شکافی است که بین و ایجاد می‌شود.
 (الف) نرخ تورم و نرخ بیکاری

- (ب) نرخ تورم و نرخ رشد جمعیت
(ج) نرخ رشد تولید مواد غذایی و نرخ بیکاری
(د) نرخ رشد تولید مواد غذایی و نرخ رشد جمعیت
۱۲. پیشنهاد مالتوس برای رهایی از فقر ناشی از کمبود غذا چیست؟
(الف) افزایش تولید
(ب) کنترل تولید مثل
(ج) مهاجرت دسته جمعی فقرا
(د) استفاده از بذر اصلاح شده
۱۳. اشکال اصلی قانون مالتوس عدم توجه به تأثیر است.
(الف) استفاده از اقلام پر محصول کشاورزی
(ب) معیشت پر زاد و ولد
(ج) پیشرفت علم بر کنترل جمعیت و عرضه مواد غذایی
(د) تصمیمات دولت‌ها بر اوضاع اقتصادی جامعه
۱۴. اینکه گفته می‌شود به علت محدود بودن عرضه زمین حاصلخیز، فشار جمعیت مردم را مجبور به استفاده از زمین‌های نامرغوب کرده و پیشرفت تکنولوژی نیز قادر به جلوگیری از آن نیست محور اصلی کدام نظریه است؟
(الف) نظریه جمعیت مالتوس
(ب) نظریه ارزش کار ریکاردو
(ج) نظریه رانت ریکاردو
(د) نظریه ارزش مبادله اسمیت
۱۵. به نظر ریکاردو ارزش یک کالا عبارتست از
(الف) مقدار کار لازم برای تهیه آن
(ب) قیمتی که خریدار حاضر است برای دریافت آن بپردازد.
(ج) قیمتی که فروشنده مایل است کالا را بفروشد.
(د) ارزش سرمایه که برای تولید آن به کار رفته است.
۱۶. نظریه بازرگانی بین‌المللی متعلق به کدام یک از دانشمندان زیر است؟
(الف) رابرت مالتوس
(ب) جان استوارت میل
(ج) دیوید ریکاردو
(د) نیکلاس کالدور
۱۷. عده‌ای او را آخرین اقتصاددان مکتب کلاسیک می‌دانند و برخی نیز بر این باورند که او در اواخر عمر به سوسیالیزم گرایش داشته است.
(الف) ژان باتیست سه
(ب) رابرت مالتوس

- ج) جان استوارت میل
د) دیوید ریکاردو
۱۸. نظریات این اقتصاددان تا حدودی تحت تأثیر عقاید آگوست کنت بنیانگذار علم جامعه‌شناسی بوده است.
- الف) رابرت مالتوس
ب) آدام اسمیت
- ج) ژان باتیست سه
د) جان استوارت میل
۱۹. کدام اقتصاددان تحلیل ریکاردو در مورد ارزش و توزیع را متحول ساخت و بیان کرد که هیچ گونه ارتباط و تناسبی میان نوسانات عرضه و تقاضا و تغییرات سطح قیمت‌ها وجود ندارد.
- الف) آدام اسمیت
ب) جان مینارد کینز
- ج) جان استوارت میل
د) رابرت مالتوس
۲۰. کدام نظریه پرداز با نقد عقاید مالتوس و ریکاردو در رابطه با دستمزد بیان کرد که حداقل دستمزدی که آن‌ها بیان می‌کنند قطعی نیست.
- الف) ژان باتیست سه
ب) هاریت تیلور
- ج) آگوست کنت
د) جان استوارت میل

فصل ششم

افکار اقتصادی ملی‌گرایی (ناسیونالیسم اقتصادی)

هدف کلی

هدف کلی از مطالعه این فصل آن است که دانشجویان با تفکرات اقتصادی ملی‌گرایی (ناسیونالیسم اقتصادی) و چگونگی نگاه این طرز تفکر به مسائل اقتصادی آشنا شوند.

هدف‌های رفتاری

دانشجویان پس از مطالعه این فصل قادر خواهند بود:

۱. عقاید فردریک لیست را در مورد ملت و دکترین اقتصاد ملی بشناسند.
۲. مراحل پیشرفت و توسعه را از نظر فردریک لیست توضیح دهند.
۳. نظر فردریک لیست را در رابطه با حمایت از صنایع داخلی تشریح کنند.

مقدمه

با گذر از نیمه اول قرن نوزدهم میلادی، بتدریج اصلاحات و انتقاداتی نسبت به عقاید آدام اسمیت و مکتب کلاسیک رخ نمود. جوانب مختلف اندیشه اسمیت توسط برخی صاحب‌نظران حتی از سوی شاگردان و پیروان وی مورد نقد واقع شد و اضافات، اصلاحات و تغییراتی را شاهد بود. اصل آزادی مبادلات که کمتر مورد تعرض و کنکاش قرار داشت و تقریباً توسط اقتصادشناسان همه کشورها به‌عنوان یک اصل مسلم و تغییرناپذیر شناخته شده بود، بوسیله اقتصاددانان ملی‌گرا به ویژه فردریک لیست مورد تهاجم قرار گرفت.

کلاسیک‌ها طرفدار مبادله آزاد و گردش آزاد محصولات میان ملل جهان بودند. هر کشوری می‌بایست در تولید کالاهایی که در ساختن آن‌ها استعداد بیشتری دارد تخصص یابد و آن‌ها را آزادانه در مقابل اشیاء ساخت دیگران مبادله کند و در این تقسیم بین‌المللی کار، هر یک از طرفین مبادله به حقوق خود خواهد رسید و اقتصاد جهانی به‌طور کلی از آن بهره‌مند خواهد شد (لاژوژی، ۱۳۵۶: ۴۶). این تمجید از نظام مبادله آزاد با منافع انگلستان کاملاً منطبق بود لیکن پس از مدتی در آلمان و آمریکا در برابر «جهان وطنی» مکتب کلاسیک واکنش‌هایی رخ نمود.

منظور از اندیشه ملی‌گرایی (ناسیونالیسم اقتصادی)، وجود عقایدی است که دغدغه اقتصاد ملی و داخلی دارند و به اقتصاد فردگرایانه و در مواردی روابط اقتصادی با خارجی‌ها بدبین هستند. ملی‌گرایان منافع ملی را بر منافع فردی مقدم می‌دارند (دادگر، ۱۳۸۳: ۳۰۹).

ملی‌گرایان قدرت ملی را صرفاً به امور مادی محدود نمی‌کنند. به‌عنوان مثال، فردریک لیست که از معروف‌ترین اقتصاددانان ملی‌گرای آلمانی است و از او به‌عنوان یکی از بنیانگذاران مکتب ملی‌گرایی نام برده می‌شود، نگرش مادی‌گرایانه مکتب کلاسیک را نقص جدی این مکتب تلقی می‌کرد. به نظر وی، زندگی بسیار فراتر از ارزش مبادله و ارزش مصرف است، که شعار اصلی کلاسیک‌ها است. قدرت مولد یک ملت، شامل فرهنگ، مذهب و عناصر مهم دیگری است و تنها یک رابطه مادی و فنی نیست.

۱-۶ ملی‌گرایی و سیاست حمایتی در آلمان

۱-۱-۶ فردریک لیست

فردریک لیست (۱۷۸۹-۱۸۴۶) یکی از نخستین و جدی‌ترین منتقدان مکتب کلاسیک است. اگر چه او را به‌عنوان یکی از بنیانگذاران مکتب تاریخی قلمداد می‌نمایند، لیکن به جهت تأکید وسیع وی بر ملی‌گرایی و اقتصاد ملی، عقاید او را در این بخش مورد بررسی قرار می‌دهیم. عمده نظرات او در مخالفت مکتب کلاسیک به‌عنوان مکتب جهان‌شمول، ارائه سیستم حمایتی از بنیان‌های تولیدی در داخل کشور، تبیین مراحل پنج‌گانه پیشرفت و توسعه جوامع و تأکید بر ملت به‌عنوان یک واحد طبیعی در دو کتاب وی تحت عنوان «نظام طبیعی اقتصاد سیاسی» (۱۸۳۷) و «نظام ملی اقتصاد سیاسی» (۱۸۴۱) مطرح گردیده است.

او نخستین کسی است که به اهمیت نقش قدرت ملی در تقسیم کار بین‌المللی پی برده و هواداران امروزین مکتب وابستگی اقتصادی می‌توانند به درستی او را پیشگام این امر به حساب آورند (بلاگ، ۱۳۷۵: ۱۰۵).

۲-۱-۶ ملت و دکترین اقتصاد ملی از نظر لیست

به نظر لیست، اشتباه اساسی دکترین کلاسیک، عدم توجه آن به واقعیت ملت است. حال آنکه ملت‌ها، واحدهایی طبیعی هستند که نباید نادیده انگاشته شوند. همه ملت‌ها از نظر قدرت تولید، قابلیت و شایستگی طبیعی و فنی یکسان نیستند و همه به درجه‌ای مساوی از توسعه نائل نشده‌اند. همچنین یک نوع سیاست نمی‌تواند همه را درخور آید. هدفی که باید مورد توجه همه کشورها قرار گیرد، تشکیل یک «ملت عادی» با اقتصاد جامع است. ملت عادی ملتی است که در آن کشاورزی، صنعت و تجارت به شکلی هماهنگ توسعه یافته است (لاژوژی، ۱۳۵۶: ۴۸).

به نظر لیست همه ملت‌ها نمی‌توانند به ایجاد «ملت عادی» نائل آیند. ملت‌هایی که دارای منابع زیرزمینی اندک بوده و یا آب و هوای نامناسب و بی‌خیر و برکت دارند، نسبت به سایر ملت‌ها محروم‌تر بوده و امکان تشکیل ملت عادی را ندارند.

۶-۱-۳ مراحل پیشرفت و توسعه از نظر لیست

به نظر فردریک لیست، تاریخ حاکی از آن است که کشورهایی که دارای شرایط و امکانات مساعد پیشرفت و توسعه بوده اند، در فرآیند توسعه و تحول خویش، مراحل پنجگانه زیر را طی نموده‌اند:

۱. «مرحله توحش»: که در آن مرحله اعضاء جامعه با چیدن میوه درختان و شکار حیوانات سد جوع می‌کنند.
۲. «مرحله شبانی»: در این مرحله از تمدن، افراد جامعه از طریق دامداری و پرورش حیوانات، معیشت خود را تأمین می‌کنند.
۳. «مرحله کشاورزی»: در این مرحله از تمدن، زمین مورد بهره‌برداری قرار گرفته و افراد جامعه از طریق کشت و زرع معیشت خود را تأمین می‌کنند.
۴. «مرحله کشاورزی و صنعتی»: مرحله‌ای است که در آن کشاورزی همگام با فعالیت‌های صنعتی توسعه می‌یابد.
۵. «مرحله کشاورزی، صنعتی و بازرگانی»: در این مرحله که تحت عنوان «اقتصاد جامع» نامیده می‌شود، علاوه بر فعالیت‌های کشاورزی و صنعتی، جامعه از فعالیت‌های قابل توجه تجارت و بازرگانی نیز برخوردار است.

۶-۱-۴ سیستم حمایت از صنایع داخلی در دیدگاه لیست

به نظر لیست، سیستم مبادله آزاد برای دستیابی به سه مرحله اول تمدن کافی است ولی برای اینکه از مرحله سوم به مرحله چهارم برسیم، یعنی اینکه از کشاورزی و صنعت هر دو برخوردار شویم و نهایتاً به مرحله اقتصاد جامع نائل آییم که در برگرنده فعالیت‌های کشاورزی، صنعتی و بازرگانی می‌باشد، وجود یک سیستم حمایتی لازم و ضروری است.

به عقیده وی، کشورها تا زمانی که به مرحله اقتصاد جامع نرسیده‌اند، باید صنایع خویش به ویژه «صنایع نوپا» را مورد حمایت دولت قرار دهند. به نظر وی به محض اینکه کشور از لحاظ اقتصادی قوی و قادر به رقابت گشت، برگشت به نظام آزادی

مبادله لازمه توسعه تجارت و مبادلات بین‌المللی است و دیگر نیازی به حمایت از صنایع وجود ندارد.^۱

چنانچه ملاحظه می‌شود، سیاست حمایتی لیست، یک سیاست موقتی و محدود است و این سیاست فقط در دوره صنعتی شدن کشور قابل استفاده است و برای کالاهای کشاورزی قابل اجرا نیست. به نظر وی آزادی تجارت در جهان ایده‌آلی است که تنها در آینده دور قابل دسترسی است. به نظر او، هر کشور باید با وضع تعرفه گمرکی و حتی ممنوعیت ورود کالاهای خارجی به تقویت بنیان‌های تولیدی خود پردازد (بلاگ، ۱۳۷۵: ۱۰۴).

لیست هیچ‌گاه اصطلاح «صنعت نوپا» را به کار نبرد، اما بحث صنعت نوپا به روشنی همان موضوعی بود که وی در ذهن داشت، زیرا او به‌طور اخص کشاورزی را از تمام بحث‌های حمایتی مستثنی ساخت (همان: ۶۶).

آلمانی‌ها با پیروی از عقاید لیست متوجه شدند که در شرایط آزاد تجارت بین‌المللی، آلمان در رقابت با صنایع مجرب انگلستان نمی‌تواند پیشرفت کند. بنابراین طبق نظر لیست گروهی از صاحبان صنایع آلمان از دولت درخواست نمودند که با ایجاد تعرفه‌های گمرکی از ورود ارزان کالاهای انگلیسی جلوگیری کرده و بدین‌وسیله صنایع داخلی را مورد حمایت قرار دهند (تفضلی، ۱۳۸۶: ۱۹۶).

۵-۱-۶ وظایف و حیطه دخالت دولت از نظر لیست

لیست، برای حضور دولت در اقتصاد اهمیت زیادی قائل است و موفقیت هر کشور در امور اقتصادی را به اعمال سیاست‌های اقتصادی دولت مرتبط می‌سازد (دادگر، ۱۳۸۳: ۳۱۳).

او قدرت اقتصادی نامحدود برای دولت در نظر می‌گیرد و ثروت هر کشور را منحصراً وابسته به سیاست‌های اقتصادی دولت می‌داند (بلاگ، ۱۳۷۵: ۶۷).

فردریک لیست معتقد بود نیروها و عوامل تولید یک کشور جنبه‌های گوناگون دارند. بعضی، ارمغان رایگان طبیعت، بعضی دیگر ساخته فکر و هنر و نیروی بازوی انسان و گروهی ناشی از امکانات پولی و مالی است. تنها یک سازمان سیاسی و

1. List, Friedrich, National System of Political Economy (New York: Longmans, Green, 1904).

اجتماعی مناسب خواهد توانست این عوامل و نیروها را به بهترین صورت بکار اندازد و از حاصل کار و فعالیت ملی به نحو مطلوب حمایت نماید .

لیست چنین می گوید : "هر تلاشی برای جدا نگاه داشتن اقتصاد از سیاست اشتباه است و دکترین «لسه فر» سرابی بیش نیست و خیال باطل است". وی معتقد است که "هر قدر اقتصاد یک ملت توسعه بیشتری پیدا کند ، لزوم دخالت قوه مقننه و مقامات اداری در همه امور جنبه واضحتر و روشنتری به خود می گیرد. و این وظیفه سیاستمدار نیست که هیچ کاری انجام ندهد بلکه یک سیاستمدار می داند و باید بداند که چگونه میتوان قدرتهای تولیدی یک ملت را مشخص نموده و آنها را افزایش داده و حمایت نمود".

فردریک لیست معتقد است "زندگی اقتصادی جهان ، سراپا مبارزه و رقابت میان کشورها است. ملتهای تهی دست و ناتوان باید به هر قیمت هست در مقام جبران ضعف خود برآیند تا با دیگران برابر شوند . برای نیل به این هدف و بنیان گذاری یک اقتصاد جامع ، دولت نقش و وظیفه ای بس مهم بعهدده دارد و باید با اتخاذ سیاستی مناسب موجبات وصول به سر منزل مقصود و احراز مقامی شایسته در بازرگانی بین المللی رافراهم آورد. از نظر لیست دولت نه تنها برای تنظیم و اجرای سیاست حمایتی مسئولیت دارد ، بلکه موظف است که در توسعه اقتصادی دخالت کند و در محدوده برنامه ای جامع انقلاب صنعتی را رهبری نماید . برای اجرای این برنامه عوامل زیر اهمیت دارد :

- ۱- هماهنگی رشد اقتصادی در بخش کشاورزی و صنعت ، ۲- تعلیم و تربیت مناسب ، ۳- رفاه اجتماعی از طریق بالا بردن سطح بهداشت و فرهنگ ، ۴- گسترش سطح زندگی ، ۵- تأمین نظم و امنیت ، ۶- ایجاد شبکه مطلوب حمل و نقل.

در کتاب تاریخ عقاید اقتصادی نوشته شارل ژید و شارل ریست پیرامون نظر لیست درباره دولت آمده است : لیست معتقد بود بدانسان که دولت عهده دار حفظ وحدت سیاسی کشور است به همان کیفیت موظف است وحدت اقتصادی آن را پاسداری کند و برای اجرای این وظیفه باید منافع محلی را تابع منافع عمومی ملت قرار بدهد و آزادی مبادلات را در داخله کشور حفظ کند و شبکه راههای آهن و راهها و ترعه ها را بر طبق برنامه مملکتی تنظیم نماید و بانک مرکزی که وظیفه آن نشر پول

است را تأسیس کند و قوانین اقتصادی و بازرگانی یکسان برای تمام کشور مقرر بدارد و غیره.

از نظر آدام اسمیت سیاست اقتصادی نباید بصورت دخالت دولت در امور اقتصادی مردم اجرا شود بلکه باید با توجه به وجود شرایط رقابت کامل در نظام سرمایه داری، رفاه عمومی را در نظر بگیرد. بنابراین در اقتصاد اسمیت، سیاست اقتصادی فرمولی مانند اقتصاد دستوری ندارد. در مقایسه با این نظر، لیست معتقد است که آلمان، گذشته ای پر از دخالت در امور اقتصادی مردم داشته است لذا شرایط اجتماعی و نژادی ملت آلمان ایجاب می کند که سیاست اقتصادی از طریق اقتصاد دستوری اعمال گردد (غفاری، ۱۳۸۳: ۵۲).

۶-۲ ملی‌گرایی و سیاست حمایتی در امریکا

الکساندر همیلتون (۱۷۵۷-۱۸۰۴) یکی از اقتصاددانان ملی‌گرای آمریکایی است که به خاطر طرفداری از وضع تعرفه بر واردات، به مخالفت با بحث آزادی تجارت آدام اسمیت پرداخت و معتقد بود که دولت باید با وضع تعرفه از صنایع داخلی حمایت کند. می‌توان عنوان کرد که هم منافع تجارت آزاد آدام اسمیت جنبه دائمی و کلی ندارد و هم حمایت‌گرایی شدید همیلتون در همه احوال قابل دفاع نیست (دادگر، ۱۳۸۳: ۳۰۹).

دانیل ریموند (۱۷۸۶-۱۸۴۹) از دیگر صاحب‌نظران اقتصاد ملی‌گرایی است که کتاب «اندیشه اقتصادی» اش (منتشر شده در سال ۱۸۲۰) مورد توجه ویژه‌ای قرار گرفت. او در مقابل توجه به خست- که از عقاید کلاسیکی است- سخت‌کوشی کارگران و در عین حال افزایش مصرف و گسترش رفاه را مورد تأکید قرار می‌دهد و آن را در راستای تقویت نیروی کار و گسترش درآمد آن و در نهایت بالا بردن قدرت اقتصاد ملی قلمداد می‌نمود. ریموند مانند همیلتون معتقد به حمایت از صنایع داخلی بود و آن را در راستای حفظ استاندارد سطح زندگی داخلی و بالا بردن قدرت اقتصاد ملی در مقابل اقتصاد دیگر کشورها می‌دانست (همان: ۳۱۰).

هنری چارلز کری (۱۷۹۳-۱۸۷۹) یکی از اولین اقتصاددانان آمریکایی است. او از یک حمایت‌گرایی دائمی و نه زودگذر که کشاورزی و صنعت هر دو را شامل می‌گردد

طرفداری و ستایش می‌کند. به نظر او مبادله آزاد جز وسیله برتری انگلستان چیز دیگری نیست. این سیاست به انگلستان فرصت می‌دهد تا مواد اولیه و دانه‌های خوراکی را به قیمت ارزان خریداری کند و محصولات صنعتی خود را به بهایی بسیار گران بفروشد. بر عکس، امریکا را در وضع اقتصادی یک مستعمره نگاه می‌دارد (لاژوژی، ۱۳۵۶: ۵۱). تنها حمایت دولت استقلال کشور را به کمال خواهد رسانید. به علاوه تنها اقتصاد جامع امکان می‌دهد تا تمام نیروهای بشری مورد استفاده قرار گیرند. اختصاص یک کشور به تولید پاره‌ای محصولات کشاورزی از قبیل پنبه، گندم یا تنباکو، خاک آن کشور را فقیر و بی‌برکت می‌کند. به نظر او اقتصاد جامع همیشه ایده‌آل است. از سوی دیگر، او ملل ایستا و ملل پویا را از یکدیگر تفکیک می‌کند. ملت‌های پویا، از جمله امریکا، مللی هستند که نیروهای اقتصادی عظیم و قابل توسعه‌ای در اختیار دارند. ملل ایستا آنهایی هستند که توسعه و پیشرفتشان پایان یافته و به مرحله بازده‌های منفی رسیده‌اند. ملل پویا دارای سطح زندگی بالاترند ولی تنها در سایه کمک و حمایت دولت به دوام وضع خود می‌توانند امیدوار باشند وگرنه زیر فشار شرایط زندگی نامساعد دیگران قرار می‌گیرند (لاژوژی، ۱۳۵۶: ۵۲ و قدیری اصلی، ۱۳۷۶: ۲۳۶).

برخلاف سیاست حمایتی فردریک لیست که یک سیاست حمایتی موقت و محدود بود، دکتترین اقتصادی امریکا مبتنی بر یک سیاست حمایتی دائمی در هر دو بخش کشاورزی و صنعت بود.

به‌طور خلاصه می‌توان اذعان داشت که افکار لیست و پیروان او، بعد از یک دوره پیروزی موقت سیستم آزادی مبادله، در اواخر قرن نوزدهم موفقیت‌های شایان توجهی به‌دست آورد.

سؤالات تشریحی فصل ششم

۱. نظر فردریک لیست در مورد ملت و دکتترین اقتصاد ملی چیست؟
۲. مراحل پنج‌گانه پیشرفت و توسعه را از دیدگاه فردریک لیست بیان کنید.
۳. نظر فردریک لیست را در ارتباط با حمایت از صنایع داخلی توضیح دهید.
۴. عقاید فردریک لیست را در رابطه با وظایف و حیطة دخالت دولت در اقتصاد بیان کنید.

۵. نظر ملی‌گرایان را در باره منافع ملی و منافع فردی توضیح دهید.

سؤالات چهارگزینه‌ای فصل ششم

۱. منظور از وجود عقایدی است که دغدغه اقتصاد ملی و داخلی دارند و به اقتصاد فردگرایانه و در مواردی روابط اقتصادی با خارجی‌ها بدبین هستند.
- الف) ناسیونالیسم اقتصادی
ب) اقتصاد کلاسیک
ج) اقتصاد کینزی
د) عقاید اسکولاستیک
۲. او از معروف‌ترین اقتصاددانان ملی‌گرای آلمانی است و از وی به‌عنوان یکی از بنیانگذاران مکتب ملی‌گرایی نام می‌برند.
- الف) الکساندر همیلتون
ب) دانیل ریموند
ج) فردریک لیست
د) هنری چارلز کری
۳. به عقیده فردریک لیست اشتباه اساسی‌ترین کلاسیک است.
- الف) اعتقاد بیش از حد به دخالت دولت در اقتصاد
ب) تأکید زیاد بر آزادی هر چه بیشتر در اقتصاد
ج) عدم توجه به واقعیت ملت
د) عدم توجه به نفس دولت
۴. به عقیده فردریک لیست اولین مرحله از مراحل پیشرفت و توسعه چیست؟
- الف) مرحله توحش
ب) مرحله کشاورزی
ج) مرحله شبانی
د) مرحله بازرگانی
۵. فردریک لیست معتقد است کشورها تا زمانی که به نرسیده‌اند باید صنایع خویش به ویژه صنایع نوپا را مورد حمایت قرار دهند.
- الف) مرحله شبانی
ب) مرحله کشاورزی
ج) مرحله کشاورزی و صنعتی
د) مرحله کشاورزی، صنعتی و بازرگانی
۶. فردریک لیست به‌طور اخص بخش را از تمام بخش‌های حمایتی مستثنی ساخت.
- الف) صنعت
ب) بازرگانی
ج) کشاورزی
د) خدماتی

۷. او سخت‌کوشی نیروی کار و در عین حال افزایش مصرف و گسترش رفاه را مورد تأکید قرار می‌داد و به حمایت از صنایع داخلی در راستای حفظ استاندارد زندگی معتقد بود.

الف) فردریک لیست ب) هنری چارلز کری

ج) الکساندر همیلتون د) دانیل ریמוوند

۸. تقسیم‌بندی ملت‌ها به ملل ایستا و پویا توسط کدام‌یک از اقتصاددانان زیر صورت گرفته است؟

الف) هنری چارلز کری ب) فردریک لیست

ج) الکساندر همیلتون د) دانیل ریמוوند

۹. او نخستین کسی است که به اهمیت نقش قدرت ملی در تقسیم کار بین المللی پی برده است.

الف) فردریک لیست ب) هنری چارلز کری

ج) الکساندر همیلتون د) دانیل ریمووند

۱۰. وی یکی از اقتصاددانان ملی‌گرای آمریکایی است که به خاطر طرفداری از وضع تعرفه بر واردات به مخالفت با بحث آزادی تجارت آدام اسمیت پرداخت.

الف) فردریک لیست ب) هنری چارلز کری

ج) الکساندر همیلتون د) دانیل ریمووند

فصل هفتم

مکتب سوسیالیسم

هدف کلی

هدف کلی از مطالعه این فصل آن است که دانشجویان از چگونگی شکل‌گیری مکتب سوسیالیسم و زمینه‌های پیدایش آن آگاهی یافته و ضمن فرا گرفتن اصول اساسی حاکم بر این طرز تفکر، با عقاید اقتصادی شکل گرفته این مکتب و نقاط ضعف و قوت تغییرات آن در طول زمان آشنا شوند.

هدف‌های رفتاری

دانشجویان پس از مطالعه این فصل قادر خواهند بود:

۱. چگونگی شکل‌گیری و زمینه‌ها و دلایل اصلی به‌وجود آمدن مکتب سوسیالیسم را بشناسند.
۲. اصول اساسی حاکم بر تفکرات سوسیالیستی را بیان کنند.

۳. نظریات سوسیالیست‌های ایده‌آلیست را از سایرین باز شناخته و عقاید آن‌ها را برشمرند.
۴. عقاید سن سیمون در رابطه با اقتصاد سوسیالیسم تخیلی را تشریح کنند.
۵. نظریات سیسموندی را در زمینه نقش دولت در اقتصاد و نحوه مدیریت اقتصاد سوسیالیستی بیان کنند.
۶. اندیشه‌های سوسیالیستی رابرت آون که از بزرگ‌ترین سوسیالیست‌های انگلیس به شمار می‌رود را بشناسند.
۷. نقش شارل فوریه در پیشبرد عقاید مکتب سوسیالیسم و توصیه‌های او در این رابطه را بیان کنند.
۸. نظریات رودبرتوس و نقش او در روشن نمودن اصول و نتایج حاصل از تفکرات سوسیالیستی را بیان کنند.
۹. اندیشه‌های اقتصادی لویی بلان را به‌عنوان یکی از برجسته‌ترین سوسیالیست‌های فرانسه توضیح دهند.
۱۰. عقاید سوسیالیست‌های آنارشویسم‌گرا را در رابطه با مسائل اقتصادی بیان کنند.
۱۱. آثار اندیشه‌های سوسیالیست‌های نخستین بر مارکسیسم را تشریح نمایند.

مقدمه

در بررسی سوسیالیسم، حق این است که بحث از روزگار باستان آغاز گردد. زیرا در افکار پیشینیان است که ما برای نخستین بار با نشانه‌هایی از فکر سوسیالیسم برخورد می‌کنیم. در یونان باستان، در نظریات افلاطون و بسیاری از متفکران می‌توان با اندیشه‌هایی که رنگ سوسیالیسم دارد آشنا شد و حتی بسیاری از نهضت‌ها و قیام‌هایی که هدف آن‌ها واژگون ساختن سازمان‌های بیدادگر وقت بوده است را می‌توان یافت که مایه سوسیالیستی داشته است.

مطالعه ما درباره بررسی سوسیالیسم از سال‌های حدود سال ۱۸۰۰ آغاز می‌گردد زیرا از این تاریخ است که سوسیالیسم با گذشت زمان از صورت رویایی و تخیلی خارج می‌گردد و به پیکارها و نهضت‌های بزرگ مبدل می‌شود و سرانجام بر نیمه‌ای از جهان عملاً سایه‌گستر می‌گردد. افکار سوسیالیستی روزگار دیرین بیشتر به رویا و آرزو

شبهه بود و توسل به افکار سوسیالیستی در واقع برای آن دسته متفکرانی که از وضع زمان رنج می‌بردند و خواهان عدالتی همگانی بودند، یک پناهگاه ذهنی بود. از همان ابتدای قرن نوزدهم فریادهایی شدید علیه بی‌عدالتی‌ها و بی‌نظمی‌های اجتماعی که اقتصاد آزاد به بار آورده بود برخاست که می‌توان سوسیالیسم را فریاد فقرا علیه این بی‌عدالتی‌ها قلمداد نمود.

عنوان و اصطلاح سوسیالیسم در اوایل قرن ۱۹ باب شد با وجود این هیچ تعریف علمی مورد قبول همگان از سوسیالیسم و اقتصاد نظری سوسیالیستی، تا به حال بیان نشده است و این ابهام ارتباط مستقیم به تنوع جهت‌گیری‌ها و مسیرهای متعدد نظری کسانی دارد که خود را سوسیالیست می‌شمارند - درحالی‌که وحدت نظر بین آن‌ها وجود ندارد- در میان این جهت‌ها و جهت‌گیری‌های متعدد سوسیالیستی و مکاتب مربوط به سوسیالیسم، مکتب مارکسیسم و اندیشه‌های مارکس البته نقش مهم‌تری را بازی می‌کنند. با وجود این باید عنوان کرد تئوری اقتصاد سوسیالیستی همیشه با مکتب مارکسیسم یکی نیست زیرا از یک طرف نظریه‌پردازان قبل از مارکس مقالات و تحقیقات بسیار مهمی در زمینه سوسیالیسم عرضه کرده‌اند و از طرف دیگر، بعد از مارکس مبانی متعدد و مستقلی برای رویش و زایش تئوری‌های سوسیالیستی ایجاد شده و تکامل یافته است.

ره آورد مکتب کلاسیک، از نظر اقتصادی و اجتماعی پاسخگوی مشکلات و دشواری‌های موجود نبود؛ مشکل فقر و بیکاری حل نشده بود، اقتصاد خودکار لسفری، با واقعیات جامعه پس از انقلاب صنعتی سازگار نبود. تضمینی برای حمایت از مقررات مربوط به اتحادیه‌های کارگری و حقوق کار و قراردادهای وجود نداشت. روز به روز فقر گسترده‌تر و فقرا بیشتر می‌شدند و به ویژه نارضایتی اقشار کارگر، افزوده می‌شد. این نارضایتی‌ها زمینه‌های اعتراض و شورش را فراهم می‌کرد. بین سال‌های ۱۸۰۸ تا ۱۸۲۰ در فرانسه و انگلیس شورش‌های کارگری زیادی به وقوع پیوست. دولت‌های کشورهای غربی، با شورش‌های یاد شده به شدت برخورد کردند و در این ارتباط خون‌های زیادی ریخته شد. از این رو، در ظاهر شورش سرکوب گردید. اما حرکت‌های کارگری مجدداً در دهه‌های ۱۸۲۰ و ۱۸۳۰ با آگاهی‌های سیاسی بیشتر و با سازمان‌دهی‌های پیشرفته‌تری ادامه یافت. این حرکت‌ها و شورش‌ها در انگلستان بین

سال‌های ۱۸۴۲ و ۱۸۴۳ به اوج خود رسید و در فرانسه منجر به انقلاب سال ۱۸۴۸ گردید. حوادث پیش گفته زمینه‌های اولیه تدوین نظریه‌های سوسیالیستی را فراهم نمود. به بیان دیگر، شاید بتوان گفت که عقاید سوسیالیستی در نتیجه فشارها و نابسامانی‌های ایجاد شده پس از انقلاب صنعتی و کارکرد یک سویه اقتصاد سرمایه‌داری به‌عنوان نسخه‌ای برای درمان بیماری‌های اجتماعی و اقتصادی پیچیده شد (دادگر، ۱۳۸۳: ۳۱۶).

در این فصل، پس از تبیین اصول سوسیالیسم، به ترتیب با سوسیالیسم تخیلی، سوسیالیسم دولتی و نهایتاً سوسیالیسم آنارشیزم گرا آشنا خواهیم شد.

۷-۱ اصول سوسیالیسم

گرچه دسته‌ها و فرقه‌های سوسیالیستی با یکدیگر اختلافاتی سخت فاحش دارند ولی به‌طور کلی در نظریات سوسیالیستی سه اصل را می‌توان مشاهده کرد که همه گفتگوها در اطراف این سه اصل می‌چرخد:

۱- **تخطئه اصل آزادی کسب و کار.** سوسیالیست‌ها همگی اصل آزادی کسب و کار و هماهنگی منافع طبقات مختلف را که مقبول مکتب کلاسیک است تخطئه می‌کنند و این اصل را نه تنها باعث تعادل اقتصادی و رفاه معاش همگانی نمی‌دانند بلکه آن را منشا همه شقاوت‌های اجتماعی می‌انگارند.

۲- **مالکیت جمعی.** سوسیالیست‌ها قائل به مالکیت جمعی و فعالیت‌های همگانی هستند و معتقدند مالکیت جمعی و کار و فعالیت همگانی عاملی است که می‌تواند شرایط را برای زندگی بهتر مردم فراهم سازد. در مورد چگونگی مالکیت جمعی نظریات سوسیالیست‌ها گوناگون است، گروهی مالکیت عمومی را به‌وسیله دولت مرکزی، گروهی دولت‌های محلی و گروهی هم موسسات تعاونی امکان‌پذیر می‌دانند.

۳- **استعداد و قابلیت انسان.** سوسیالیست‌ها تماماً به استعداد کمال جویی همه مردم خوشبین هستند و معتقدند اگر شرایط یکسان برای افراد فراهم گردد استعداد آن‌ها با تمام شکوه و قابلیتش جلوه‌گر خواهد شد.

۷-۲ سوسیالیسم ایده‌آلیست (تخیلی)

عقاید مربوط به سوسیالیسم ایده‌آلیست یا سوسیالیسم مبتنی بر مدینه فاضله تقریباً از سال ۱۸۰۰ آغاز گردید و سن سیمون^۱، شارل فوریه^۲ و رابرت آون^۳ به‌عنوان بنیانگذاران آن معروف هستند. این در شرایطی مطرح شد که وضعیت نیروی کار وخیم بود و آثار نامتناسب انقلاب صنعتی بر آن‌ها تحمیل شده بود. سوسیالیست‌های ایده‌آلیست نظام اقتصاد مبتنی بر بازار را غیرعادلانه و غیرعقلانی قلمداد می‌کردند. این سوسیالیست‌ها نوعی صلح و برادری جهانی را تبلیغ می‌کردند و به تضاد و مبارزات طبقاتی عقیده نداشتند (دادگر، ۱۳۸۳: ۳۱۹).

۷-۲-۱ سن سیمون

هانری دوسن سیمون یک جامعه‌شناس برجسته و یک تئورسین اقتصادی است. وی نظریات ارزنده‌ای در خصوص استثمار، عدم تعادل و مالکیت دارد. حمله اساسی سن سیمون به مالکیت است که به نظر او از بقایای فئودالیت می‌باشد. حمله سن سیمون به مالکیت به این لحاظ است که مالکیت را منبع استثمار انسان توسط انسان و منبع عواید ناحق و یک نوع حق بیمه‌ای می‌داند که یک دسته از مردم از حاصل کار دیگران برداشت کنند (قدیری اصلی، ۱۳۶۴: ۱۲۹).

به نظر سن سیمون مالکیت ریشه نوعی انحصار است که به مالک اجازه می‌دهد بدون هیچ‌گونه کوشش از درآمد تولیدکنندگان (اعم از کارگر یا کارفرما) به نفع خود برداشت کند. سن سیمون در اصل، مخالف مالکیت نبود ولی آن را وسیله استثمار می‌دانست. به نظر وی، مالکیت یک حق طبیعی، که فیزیوکرات‌ها به آن عقیده داشتند، نیست بلکه یک واقعیت اجتماعی است که مثل سایر واقعیات اجتماعی می‌تواند تابع قانون پیشرفت باشد.

وی معتقد به لغو حق وراثت است زیرا به نظر او با فراهم کردن امکانات مساوی و تأمین برابری برای همه افراد، جامعه بهتر می‌تواند به عدالت اجتماعی نائل آید. مساواتی که سیمون طالب آن بوده مساواتی از آغاز ولادت است که در آن صورت هر

1. Henri de Saint Simon
2. Charles Fourier
3. Robert Owen

کس با امکانات مساوی به تلاش خواهد پرداخت و بر حسب تلاش و استعداد خود از امکانات جامعه بهره‌مند خواهد شد (همان : ۱۳۰).

از نظر سن سیمون اقتصاد آزاد و لیبرالیسم قادر نیست خوشبختی و سعادت جامعه را تأمین کند. برای رسیدن به این مقصود، قدرتی که سازمان جامعه را تغییر دهد لازم است و قدرتی که آن تغییر را به وجود آورد محققاً دولت نیست زیرا مداخلات دولت به جای آنکه مفید باشد مضر است. پس باید قدرت انجام آن را به استعدادهای یعنی به دانشمندان، به تکنسین‌ها و به تولیدکنندگان (اعم از تجار و صنعتگران) سپرد. به عبارت دیگر طبقه حاکم از زبندگان تشکیل خواهد شد و کارفرمایانی در اداره اقتصاد جامعه مشارکت خواهند داشت که لیاقت اداره آن را داشته و از صفات حمیده و اخلاق نیکو برخوردار شده باشند (همان : ۱۳۱).

در بین کتب سن سیمون، از همه مهم‌تر کتابی است که «مسیحیت نوین» نام دارد. سن سیمون عقیده داشت که بشر در نظام اجتماعی جدید احتیاج به یک مرجع روحانی دارد که جانشین کلیسا در نظام ملوک‌الطوایفی گردد. نظام جدید، که در اثر از بین رفتن نظام قدیم میسر گردیده، باید یک نظام علمی و صنعتی باشد. از بین رفتن نظام قدیم کافی نیست، بلکه باید نظام دیگری بهتر از نظام فردی که همراه با هرج و مرج است، جانشین آن شود. جنگ باید پایان یابد و اروپا متحد و دارای یک پارلمان باشد که به وسیله آن افراد عاقل و عادل که فکرشان به نور علم روشن شده، بر مردم اروپا حکومت کنند. در «مسیحیت نوین» کلیه اصول اخلاقی از این اصل نتیجه می‌شود که کلیه افراد باید خود را برادر یکدیگر بدانند.

چنین سازمانی به نظر سن سیمون ایجاب می‌کند که صنایع در ملکیت دولت قرار گیرد ولی نسبت به اشیاء مورد مصرف، مالکیت خصوصی مانعی ندارد، هر کس باید درآمدی متناسب با خدماتی که انجام می‌دهد دریافت دارد. مسئله دقیق تعیین مزد، به کفایت و نظر مامورین دولت واگذار گردیده است. بیکار ماندن اشخاص اعم از غنی و فقیر باید به کلی ممنوع باشد.

سن سیمون به آینده اقتصاد و پیشرفت صنعتی مربوط به آن خوش‌بین بود و آن را در گرو تلاش مدیران، صنعتگران و دانشمندان و پیشرفت تکنولوژی تلقی می‌کرد. اساساً سوسیالیسم مورد نظر او جامعه‌ای مبتنی بر شایسته‌سالاری و در عین حال مبتنی

بر رعایت اصول سلسله مراتب ترسیم می‌گردید. به نظر وی تکامل و توسعه به صورت یک فرآیند دائمی در آینده پیش‌بینی‌پذیر است. وی به موفقیت نوعی اقتصاد تعاونی می‌اندیشد. او از بیکاری به شدت متنفر بود و نوعی مذهب کار و صنعت را مورد تأکید قرار می‌داد. او همچنین این فرض کلیدی کلاسیک‌ها را که منافع فردی به‌طور خودکار بر منافع اجتماعی تطابق می‌یابد، رد می‌کرد. توجه سن سیمون به صنعت باعث شد که پیروان او نقش زیادی در اختراع و ساخت محصولات صنعتی ایفا نمایند. وی اصولاً هدف اصلی اندیشه را توسعه صنعت می‌دانست. جالب است که وی از صنعت یک معنای عام در نظر داشت و آن هر نوع محصول یا فعالیت مفید (چه تئوریک و چه عملیاتی) را شامل می‌شد. او به گسترش تولید، تمرکزگرایی و مکانیزه کردن تولیدات عقیده داشت.

سن سیمون برای اداره امور اقتصادی و اجتماعی از یک پارلمان صنعتی بحث می‌کند که از سه اتاق گوناگون تشکیل شده است. این سه اتاق عبارتند از: اتاق هنرمندان و مهندسان که طرح و برنامه کارهای عمومی را می‌ریزند. اتاق دانشمندان که طرح‌ها را مورد آزمایش قرار داده و بر آموزش و پرورش نظارت می‌کنند. اتاق رهبران صنایع که طرح‌ها را به مورد اجرا گذاشته و بودجه کارها را مورد کنترل قرار می‌دهند. نظریه سن سیمون به شرح یاد شده اولین نظریه‌ای است که در آن اقتصاد جنبه برنامه‌ای دارد و به وسیله گروهی روشنفکر اداره می‌شود.

سن سیمون و پیروان او طرفدار مداخله دولت در امور اقتصادی بودند، ولی این مداخله را تا جایی تجویز می‌کردند که تشکیلات حکومتی موجب اختناق آزادی و سلب حقوق عامه نگردد. سن سیمون می‌نویسد: “تنها حسن دولت در این است که مانع بروز بدترین مفسد اجتماعی یعنی هرج و مرج می‌گردد. مردم دانا و روشن بین باید اختیارات حکومت را به حداقل ممکن یعنی آنچه برای برقراری نظم و امنیت لازم و ضروری است، تقلیل دهند و محدود سازند. به عبارت روشن‌تر، سیمون هوادار و خواهان اداره بوده است نه حکومت. او می‌خواست حکومت و تسلط مردم بر مردم را به حکومت و تسلط مردم بر اشیاء تبدیل کند و سیاست را به صورت علم تولید اجتماعی درآورد.

در نظر سن سیمون، حکومت رسمی مانند نمای بناست، عمل و اثر آن تماماً سطحی است. جامعه می‌تواند فاقد آن باشد و بهتر زندگی کند. بدین ترتیب، شغل و وظیفه دولت و حکومت در یک جامعه صنعتی صرفاً باید حمایت مردم فعال و مولد در برابر عمل بی‌ثمر و غیر مولد بیکاران و حفظ امنیت و آزادی برای تولید ثروت باشد. تا این جا نظام صنعتی سن سیمون تفاوت‌های نمایانی با نظام آزادی پیروان اسمیت و ژان باتیست سه ندارد ولی از این جا به بعد لحن کلام سن سیمون تغییر می‌یابد. وی می‌گوید: «در نظام اجتماعی قدیم، موضوع اصلی مقررات، دادن اختیارات زیاد به حکومت و استوار ساختن حاکمیت طبقات عالی بر طبقات پایین بود... در نظام جدید برعکس، موضوع اصلی مقررات، ترتیب صریح و ترکیب عاقلانه کارهایی خواهد بود که باید از طرف جامعه اجرا باشد تا جسماً و اخلاقاً وضع زندگی همه افراد را بهتر کند. چنین است مقام حکومت جدید که در آن صلاحیت و تکلیف جانشین قدرت و اختیار، و رهبری جانشین فرمانروایی می‌گردد، و تنها بر مصالحی اجرا می‌شود که مورد توافق عمومی است، و در آن همگان نیاز به توافق دارند، تنها مسائلی که در مورد آنها باید تبادل نظر و اقدام دسته‌جمعی به عمل آید، بالاخره تنها مسائلی که سیاست در مورد آنها قابل اعمال است، یعنی امور مربوط به زندگی و رفاه عمومی.

سن سیمون، برای آنکه تصویر روشنی از ترتیب اجرای فکر خود نشان بدهد، پیشنهاد می‌کند که اختیارات قوه مجریه به مجلسی واگذار شود، منحصرراً مرکب از نمایندگان بازرگانان، کارخانه‌داران و کشاورزان. وظیفه این مجلس قبول یا رد طرحهایی خواهد بود که از طرف دو مجلس دیگر، مرکب از دانشمندان و مهندسان و هنرمندان مورد مطالعه قرار گرفته و مربوط به ترتیب توسعه ثروت عمومی کشور است.

انگلس معتقد بود که سن سیمون طرفدار محو دولت و از بین رفتن آن است و به این کلام سن سیمون تمسک می‌جست: «هنگامی که تولید کنندگان اعم از صنعتگران و کارگردان اداره صنایع را به دست گرفتند، دولت از میان خواهد رفت». بنا به گفته انگلس، سن سیمون گذر از حکومت سیاسی به اداره اشیاء و هدایت عملیات تولیدی یعنی انحلال دولت را پیشنهاد کرده بوده است.

درست است که به نظر سن سیمون، جامعه صنعتی به جای آن که حکومت کرده شود نیاز دارد که اداره گردد، اما این نظر به هیچ وجه به معنی اضمحلال دولت و

جانشین شدن یک اداره عملیات تولیدی یعنی یک شورای برنامه‌ریزی اقتصادی به جای آن نیست. منظور او تنها اصلاح دولت است تا آنرا عقلانی‌تر، عامه‌پسندتر، پدرب‌آب‌تر و سازگارتر با منافع و توقعات جامعه صنعتی گرداند. سن سیمون به تفصیل تمام نابسامانیها و مظاهر خلاف عقل و منطق جامعه را توصیف می‌کند: هزینه‌های کمرشکن و بی‌فایده حکومت، مالیات‌گیری غلط، عدم تعادل میان درآمدها و هزینه‌ها، بی‌علاقه‌ای و حتی بیزاری دیوان سالاری و دستگاه حکومتی نسبت به منافع ملی، بی‌اعتمادی صاحبان صنایع ثروتمند نسبت به این دستگاه و خودداری آنها از سرمایه‌گذاری‌های مفید، ترس و وحشت مردم از حکومت و کینه آنها نسبت به دیوان سالاری و غیره. علتی که سن سیمون برای تمام دردها می‌یابد، تفاوت میان واقعیت حکومت و آن چیزی است که باید باشد. به نظر وی، در یک جامعه صنعتی شکل دولت نیز باید صنعتی عقلانی مبتنی بر حساب و بحث و فحص باشد، نه بر ترس و بیم و ستمگری. به یک سخن، دولت باید فن سالارانه و دموکراتیک باشد نه دیوان سالارانه و استبدادی. چگونه می‌توان این اصلاح را انجام داد؟ باید طبقه فئودالهای جدید مرکب از حقوق‌دانان، نظامیان و مستمری‌گیران را که شایستگی اداره کارهای دولت را ندارند، بیرون راند و صاحبان صنایع عمده را به اداره دارائی عمومی گماشت. به دیگر سخن، باید وظیفه حکومت را به کارفرمایان بزرگ، کارخانه‌داران، بانکداران و بازرگانان عمده واگذاشت، چون آنها طبیعتاً بهترین اداره کنندگانند. اینان کارهای دولت را به شیوه‌ای عقلانی اداره خواهند کرد، هزینه‌ها را به کمترین حد پایین خواهند آورد، خرج‌های بی‌فایده مخصوصاً مخارج نظامی و دیوانسالاری را خواهند کاست. سرمایه‌گذاری‌ها را خواهند افزود، برای همگان کار فراهم خواهند کرد، صلح و رضایت اجتماعی را برقرار خواهند ساخت. کوتاه سخن این که جامعه رفاه و فن سالارانه را خواهند آفرید. این آن چیزی است که سن سیمون گذاشتن اداره به جای حکومت می‌نامید. نتیجه اینکه، به نظر سن سیمون، دولت نمی‌تواند از بین برود، او همیشه وجود خواهد داشت، منتهی هنگامی که به دست صنعتگران و ... بیافتد، طبیعت آن دگرگون خواهد گشت.

بنابر این، به طور خلاصه، حکومت اقتصادی به جای حکومت سیاسی، اداره اشیاء به جای حکومت بر اشخاص، سازمان اجتماعی به صورت کارگاه تولیدی و ملت مبدل به اجتماع عظیم تولید ثروت، و هدف از این‌ها آبادانی و رفاه برای عموم به

وسیله کارهای مسالمت آمیز و عام‌المنفعه واقعی. اینها مفاهیم تازه‌ای هستند که به وسیله آنها سن سیمون از جمع آزادی طلبان اقتصادی که تا کنون سالک طریق آنها به نظر می‌رسید جدا می‌شود و به سوسیالیست‌ها نزدیک می‌گردد. بعدها پیروان مسلک مارکس، از این مفهوم که فردریک انگلس آنها را مهمترین دریافت سن سیمون می‌نامد استفاده می‌کنند. پرودون نیز این نظریه را پذیرفته، جذب شدن کامل حکومت و مستحیل گردیدن آن را در سازمان اقتصادی، هدف نهایی معرفی می‌کند.

از نظر سن سیمون، لیبرالیسم قادر نیست خوشبختی و سعادت جامعه را تأمین کند. برای رسیدن به این مقصود، قدرتی که سازمان جامعه را تغییر دهد لازم است و قدرتی که آن تغییر را به وجود آورد محققاً دولت نیست، زیرا مداخلات دولت به جای آن که مفید باشد مضر است. پس باید قدرت انجام آن را به استعدادها یعنی به دانشمندان، به تکنسین‌ها و به تولید کنندگان (اعم از تجار و صنعتگران) سپرد. به عبارت دیگر طبقه حاکمه از زبندگان تشکیل خواهد شد و کارفرمایانی در اداره اقتصاد جامعه مشارکت خواهند داشت که لیاقت اداره آن را داشته و از صفات حمیده و اخلاق نیکو برخوردار شده باشند.

بعد از سن سیمون، پیروان او عقاید سوسیالیستی او را دنبال کردند. به نظر آنان، تنها وارث اشخاص باید دولت باشد و تمام وسایل و ابزار کار در تصرف او درآید تا آنها را برحسب مقتضیات مصالح اجتماعی در اختیار تولیدکنندگان قرار بدهد. تصویری که آنها از دولت دارند، سازمانی شبیه به یک بانک بزرگ مرکزی است که امانت‌دار همه سرمایه‌ها و دارای شعب فراوان باشد و بتواند دورافتاده ترین نقاط را با سرمایه‌های لازم و ابزار مناسب مجهز و بارور سازد و برای اداره امور آنها مدیران لایق و شایسته انتخاب کند و آنان را به نسبت ارزش و حاصل کارشان پاداش بدهد. (غفاری، ۱۳۸۳: ۱۰۲).

۲-۲-۷ سیسموندی

سیمون دو سیسموندی^۱ (۱۸۴۲-۱۷۷۳) اقتصاددان و مورخ معروف سوئیسی، مهم‌ترین نظریات خود را که در قالب انتقادات و اعتراضات او به مکتب کلاسیک است در کتاب خود تحت عنوان «اصول جدید علم اقتصاد» در سال ۱۸۱۹ تدوین نمود.

اولین اعتراض او به هدف اقتصاد کلاسیک بود زیرا از نظر کلاسیک‌ها، هدف اقتصاد ثروت است و سیسموندی عقیده داشت که ثروت امری مادی و غیرانسانی است. به نظر او اگر تهیه ثروت متضمن و موجب خوشبختی و بهزیستی جامعه انسانی نباشد، فایده‌ای بر آن مترتب نیست. افزایش تولید وقتی ایده‌آل خواهد بود که بهزیستی کارگران را نیز تأمین کند، حال آنکه طریق تهیه ثروت نه تنها ممکن است با طریق تأمین بهزیستی یکی نباشد بلکه حتی در جهت مخالف آن نیز قرار گیرد، زیرا تولیدکنندگان و کارفرمایان که در تعقیب سود بیشترند دارای نیازمندی‌های تجملی‌اند که آن نیازمندی‌ها با حوائج اولیه و ضروری توده مردم متفاوتند. وانگهی تعقیب سود گاهی باعث اقدام به عملیاتی از قبیل از بین بردن تولیدات اضافی می‌شود که موجب بالا رفتن قیمت‌هاست حال آنکه این نوع اعمال از نظر تأمین بهزیستی افراد جامعه زشت و ناپسند است (قدیری اصلی، ۱۳۶۴: ۱۲۴). هدف اقتصاد باید بهزیستی و رفاه جامعه باشد نه ثروت و از این بابت به نظر سیسموندی اقتصاد کلاسیک راه غلط پیموده است.

به نظر سیسموندی، اشتباه اساسی ریکاردو و همه کلاسیک‌ها در خیال وقوع خودبخود و طبیعی تعادل دائمی است. سیسموندی به این طرز تفکر اعتراض کرده و می‌گوید که تعادل الزاماً و به خودی خود بین تولید و نیازمندی‌ها به وجود نمی‌آید، زیرا وقوع بحران‌ها دلیل بر بی‌اعتباری این خیال است.

خوف سیسموندی از بحران، در حقیقت فزونی دائمی تولید نسبت به مصرف است که ناشی از استثمار دائمی کارگران توسط کارفرمایان می‌باشد. دلیل استثمار و نتیجتاً عدم تعادل از نظر سیسموندی این است که کارگران در مقابل کاری که انجام می‌دهند معادل آن مزد دریافت نمی‌کنند و در نتیجه قادر نیستند کالایی که خود تهیه

1. Simon de Sismondi

کرده‌اند بخرند. در عوض سرمایه‌داران و دارندگان درآمدهای در سطح بالا که دارای قدرت خرید کافی هستند می‌توانند همه خواهش‌های مادی خود را برآورده کنند و در نتیجه کارفرمایان به منظور ارضاء نیازمندی‌های آن‌ها اقدام به تولید کالاهای باب طبع آن‌ها می‌کنند و کم‌کم محصولات در جهت تولید کالاهای تجملی سوق می‌یابد و چون کالاهای ضروری مورد نیاز زندگی زیاد خریدار ندارد تولید آن‌ها تقلیل و گاهی متوقف و نتیجتاً موجب بیکاری کارگران می‌شود (همان: ۱۲۵).

سیسموندی را می‌توان پیش کسوت کارل مارکس دانست، چرا که او نه تنها طبقه کارگر را محکومان نظام تولید کارخانه‌ای می‌دانست، بلکه طبقه کارگر و مالکین را درگیر «مبارزه طبقاتی» (اصطلاحی که اول بار سیسموندی به کار برد) می‌دید. ایرادی که به تئوری استثمار سیسموندی گرفته‌اند این است که اگر کارگر آزادانه قرارداد کار امضاء می‌کند چگونه کارگر حاضر به قبول استثمار می‌شود؟ جوابی که سیسموندی می‌دهد این است که آزادی حقوق، آزادی عمل یا آزادی استفاده از آن را تضمین نمی‌کند. زیرا درست است که کارگر در رژیم قراردادهای آزاد، آزادانه قرارداد کار را با کارفرما امضاء می‌کند ولی در قبول یا رد آن آزادی عمل ندارد چرا که دو طرف قرارداد در شرایط مساوی قرار ندارند: درحالی‌که کارفرما در تعقیب سود بیشتر است، کارگر در تلاش معاش است و حیات او و خانواده او به مزد کار او وابسته است و در نتیجه فشاری که در عقد قرارداد به کارگر تحمیل می‌شود به مراتب بیشتر از فشار به کارفرماست.

به علاوه بر اثر توسعه ماشینیسیم، رقابت بین کارگران تشدید می‌گردد و ماشینیسیم برای طبقه کارگر یک رقیب غول‌آساست و با اضافه تولیدی که به وجود می‌آورد موجب وقوع بحران می‌گردد، وانگهی رقابت بین کارفرمایان باعث تنزل دستمزدها می‌گردد و سطح مزدها باز هم پایین آمده و موجب تشدید وضع وخیم کارگران می‌شود (همان: ۱۲۶).

زندگانی کارگران و مستمندان روز به روز دشوارتر و امکان مالکیت وسایل تولید برای آنان مشکل‌تر می‌شود و در مقابل آن کارفرمایان و سرمایه‌داران از درآمد و رفاه بیشتر برخوردار خواهند بود و به مقدار بیشتر و زیادتر ثروت اندوخته خواهند کرد. در این صورت نارضایتی افزایش یافته و طبقات اجتماعی مخالف هم به وجود خواهند آمد.

سئوالی که پیش می‌آید این است که آیا می‌توان این وضع نامطلوب را که تعقیب منافع شخصی و آزادی مبادله به وجود آورده است، بهبود بخشید؟ راه چاره‌ای که سیسموندی ارائه می‌کند هر چند که محافظه‌کارانه است ولی از پایه‌های سوسیالیسم به شمار می‌رود. به نظر وی بی‌عدالتی‌های اجتماعی که سیستم آزادی مبادله به وجود آورده، دخالت دولت را به منظور اصلاح وضع اجتماعی و تغییر جریان نامطلوب اقتصاد ضروری می‌سازد. اولین دخالت دولت باید در جهت محدود کردن زیاده‌روی‌ها در تولید به منظور تصحیح جهت‌های نامطلوب آن باشد.

برای این کار سیسموندی در آرزوی رژیمی است که در آن کارگاه‌های کوچک و مستقل صنعتی بتوانند نقش اساسی ایفا کنند و زندگی شهری قادر نباشد زندگی روستاها را تحت سلطه خود درآورد. سیسموندی مخالف پیشرفت سریع صنعت، که کارخانجات بزرگ موجب آنند، بوده است. توجه بیشتر او به صنایع دستی، به کارگاه‌های کوچک و مستقل و بهره‌برداری‌های کشاورزی که در امر تولید بین کارگر و کارفرما (تولیدکننده) ایجاد وحدت می‌کند، بوده است.

او طرفدار وضع قوانین اجتماعی به نفع کارگر و مداخله دولت در امور بیمه‌های اجتماعی و وضع مقررات مربوط به زمان و شرایط کار و بیمه‌های بیکاری و بیماری و پیری بود.

سیسموندی به دخالت دولت برای رفع استثمار کارگران و حل مشکل کمبود تقاضا تکیه می‌نمود. سیسموندی با ریکاردو و مالتوس ملاقات‌هایی داشته و بر اندیشه مالتوس تأثیر فراوانی گذاشته است. شاید به همین خاطر است که وی و مالتوس از ناکافی بودن تقاضای کل به عنوان عامل رکود نام می‌برند. او سرمایه‌داری لجام‌گسیخته را عامل بیکاری و فقر و ظلم به طبقه کارگر می‌دانست. وی همچنین به قانون «سه» حمله می‌کرد و حصول به اشتغال کامل از راه اقتصاد آزاد را مردود می‌دانست. به نظر وی، با وجودی که تولید در فرآیند اقتصاد آزاد بالا می‌رود، ولی به خاطر نبود تقاضای کافی، رکود به وجود خواهد آمد و لازم است برای نجات جامعه از فقر و رکود، دولت در اقتصاد دخالت کند. سیسموندی تصریح می‌کند که دولت باید حامی و حافظ انسان‌ها باشد، نه حافظ بازار و کسب و کار (دادگر، ۱۳۸۳: ۳۲۵).

سیسموندی با اینکه در جوانی از پیروان متعصب آدام اسمیت بود، اولین اقتصاددانی است که حملات سخت خود را بر ضد نظریات اقتصادی کلاسیک آغاز کرد. سیسموندی گرچه تا آخر عمر یک نفر سوسیالیست به معنا و مفهوم امروزی آن نبود ولی راه را برای ظهور عقاید سوسیالیستی هموار کرد.

سیسموندی از دیدگاه جدیدی برای اقتصاد جهان می‌نگرد. امتیاز عمده او این است که بعضی از امور و حقایق را که مراجع حاکمه دانش اقتصاد در تغافل از آنها اصرار می‌ورزیدند فاش و برملا ساخته و آن روی مدالی را که دیگران - حتی آنانکه نامشان را جزء بدبینان ثبت کرده‌اند مانند مالتوس و ریکاردو - پوشیده می‌داشتند و فقط طرف براق و درخشان آن را در نظر می‌آوردند، به جهانیان نشان داده است.

از این دیدگاه جدید، چون جریان آزاد منافع خصوصی غالباً متناقض با منافع عمومی است، دیگر برای برکناری دولت از امور اقتصادی که آن همه موضوع وعظ و اندرز مکتب آدام اسمیت است جهتی باقی نمی‌ماند. برعکس، مصالح اجتماعی اقتضا دارد که دولت ذی نظر باشد و بر فعالیت و تشبثات افراد مردم حدودی وضع کند و سوء استفاده‌های آنها را اصلاح نماید. بنابراین سیسموندی را باید سرسلسله مداخله طلبان دانست. به نظر او، عمل دولت باید نخست متوجه آن باشد که بی‌بند و باری و لجام گسیختگی تولید را متوقف سازد و از افزایش اختراعات و تغییرات تند و سریع جلوگیری نماید.

سیسموندی با دعوت دولت به مداخله، واکنشی علیه آزادی طلبی مطلق اقتصاددیون آغاز می‌کند، واکنشی که همواره ولایتقطع در طول قرن ۱۹ وسیعتر می‌شود و قاطع‌ترین مبین خود را در سوسیالیست‌های اصحاب کرسی و سویالیست‌های دولتی می‌یابد. سیسموندی اولین کسی است که در فرانسه تقاضای وضع قوانین کارگری می‌کند و می‌خواهد که دولت مقام و مداخله مؤثری در اداره و هدایت امور اقتصادی داشته باشد. پس از او، عدم امکان برکناری دولت از امور اقتصادی روز به روز صریح‌تر و مسلم‌تر می‌شود، منتهی سیسموندی در این مورد فقط در مقام بیان آرزو بوده، بدون آن که نقشه و ترتیبی برای آن معلوم بدارد.

از دیدگاه سیسموندی، مالکیت یک حق طبیعی نیست، بلکه نوعی انحصار است که انسانها وضع و خلق کرده‌اند که ممکن است موجب دشواری‌ها و مشکلاتی باشد. با

این حال نباید تصور کرد که حق مالکیت را باید معدوم و منسوخ کرد. ابداً مالکیت، بهترین وسیله تشویق و ترغیب افراد بشر به کار و کوشش و فعالیت است و از این لحاظ فوائد اجتماعی غیرقابل تردیدی دارد. نتیجه غائی و غیرقابل اجتناب این طرز فکر، هواداری از مداخله دولت در امور اجتماعی به منظور تنظیم حقوق و وظایف ناشی از مالکیت و جلوگیری از سوء استفاده‌های ممکن و یا محتمل در این زمینه است. به عقیده سیسموندی، دولت باید برای حفظ و حمایت ارزش‌های انسانی، در امور اجتماعی مداخله کند. وی طرفدار وضع قوانین اجتماعی به نفع کارگر و مداخله دولت در امور بیمه‌های اجتماعی و وضع مقررات مربوط به زمان و شرایط کار و بیمه‌های بیکاری و بیماری و پیری بود.

ژوزف لائوژی در کتاب مکتب‌های اقتصادی، مجموعه کارهایی که دولت مسئول آن است را از زبان سیسموندی چنین نقل می‌کند: دولت باید دخالت کند تا جلو نیروهایی را که از سر بی‌احتیاطی رها شده‌اند بگیرد، دولت وظیفه دارد آثار رقابت را هر چه بیشتر کم کند، دولت باید از طبقه کارگر حمایت کند و اجازه ندهد زنان و کودکان در کارخانجات کار کنند، دولت باید تعطیل و استراحت هفتگی را تأمین نماید، کارگران را در برابر خطرات حرفه‌ای و شغلی (بیماری، حادثه، نقص عضو و بیکاری) بیمه کند. دولت باید میان مالکیت و کار اتحاد برقرار کند، به این ترتیب که به تولید کنندگان کوچک، پیشه‌وران کوچک و بازرگانان جزء کمک برساند. کارل مارکس بعدها تحقیرآمیزانه اعلام می‌دارد سیسموندی رهبر سوسیالیسم خرده بورژوازی است. (غفاری، ۱۳۸۳: ۱۰۴).

۷-۲-۳ رابرت آون

یکی از بزرگ‌ترین سوسیالیست‌های انگلیس در قرن نوزدهم، رابرت آون (۱۷۷۱-۱۸۵۸) است. وی ثروت و سرمایه خود را در راستای اجرای عقاید سوسیالیستی خویش به کار برد و اگر چه در کوتاه‌مدت با موفقیت‌هایی همراه بود اما با شکست مواجه شد. هدف آون عمدتاً در جهت از بین بردن سود کارفرمایان بود و تجربیات او را در این مورد می‌توان پایه و اساس جنبش‌های تعاونی قرار داد. بر خلاف سوسیالیست‌های فرانسه مخصوصاً سن سیمون و فوریه که تئوریسین و نظریه‌پرداز بودند، رابرت آون در درجه

اول یک عملگرا و کارگزار بود. او یکی از موفق‌ترین مردان بازرگانی و اقتصاد عصر خود در انگلستان بود و در عین حال یکی از موثرترین سوسیالیست‌های اصلاح‌طلب دموکرات زمان خود در آن کشور محسوب می‌شد. هر چند آن می‌خواست کمتر از طریق تئوری و نظریه‌پردازی و بیشتر از طریق تجربه اصلاحات اجتماعی آگاهانه، مؤثر باشد با وجود این، او یک مفهوم و اندیشه کلی برای نظام اقتصادی و اجتماعی خود طراحی کرد که وجوه عمده آن از این قرار است (ایسینگ، ۱۳۷۴: ۱۰۷):

۱- زمینه اصلی نظام اجتماعی جدید مورد نظر او شبکه‌ای از مجتمع‌های مسکونی کارگری و مهاجرپذیر است که در آن‌ها مالکیت خصوصی بر وسایل و ابزارهای تولید وجود ندارد و به جای درجه‌بندی طبقات اجتماعی بر اساس نقش اجتماعی افراد، یک درجه‌بندی طبقاتی مبتنی بر سن و سال برای همه نوع فعالیت، بدون در نظر گرفتن گرایش‌های فردی و استعدادهای شخصی، برقرار می‌شود.

۲- در داخل یک اجتماع، همه فعالیت‌ها به‌طور مرکزی طراحی و به‌طور اشتراکی، به اجرا در می‌آید. توزیع کالاها نیز با در نظر گرفتن سلسله مراتب سنی به‌طور متمرکز انجام می‌گیرد. در چنین سیستمی، مکانیسم بازار مثل تجارت و پول، امری زاید و بی‌فایده خواهد بود.

۳- برای هر اجتماع، خودتامینی و خودکفایی در حد اعلا، در نظر گرفته شده است به‌طوری‌که هیچ اجتماعی به اجتماع دیگر مربوط و وابسته نیست. همچنین بین اجتماعات، مکانیسم‌های رقابتی وجود ندارد زیرا مکانیسم‌های رقابت از طرف آن و با دید او فقط به‌صورت عاملی تلف‌کننده و اسراف‌کار بوده و به هدر دادن سرمایه و کار را سبب می‌شود. از طرف دیگر، نهادهای برنامه‌ریزی و اداری فوق منطقه‌ای و مرکزی وجود ندارد، بلکه آن بیشتر نوعی مبادله دوطرفه بین اجتماعات بر اساس «ارزش کار» را در نظر می‌گیرد.

۴- از آنجا که نظام اجتماعی سوسیالیستی به نظر او به تدریج کامل خواهد شد، طبیعی است که علیه آن هیچ‌گونه مخالف متکی بر دلیل منطقی، وجود نداشته باشد. آن ساعات کار را تقلیل و مزدها را افزایش داد، خانه‌های نمونه ساخت، آموزش مجانی برقرار کرد، کلیه کودکان کمتر از ده سال را به مدرسه فرستاد، از استخدام آنان در کارخانه خودداری کرد، کودکان بیش از ده سال را در کارخانه به‌طور

کارآموز به کار واداشت، برای تهیه غذای کافی و لباس مناسب به قیمت‌های ارزان فروشگاه‌های دایر کرد، جریمه برای محصولات ضایع شده را از بین برد، وسایل تفریح برای کارگران و وجوهی برای بیمه آنان فراهم نمود.

آون از نتیجه کار خود خیلی خوشحال بود زیرا وضع شهر به‌طور جالبی بهبود یافته بود و فقر و مرض و ناامیدی دیگر وجود نداشت و جامعه‌ای منظم، تمیز و مطبوع ایجاد شده بود. اشخاص مهم و معروف از اطراف و اکناف جهان برای دیدن این معجزه می‌آمدند. آون بسیار تحت تأثیر این فکر قرار داشت که زندگی بشر را می‌توان با ایجاد محیط بهتر بهبود بخشید. تجربه شخصی وی نیز این عقیده را تأیید می‌کرد.

وقتی آون در امریکا مشغول سامان دادن «دهکده‌های تعاونی» بود، از برافتادن نظام پولی پایه فلزی حمایت می‌کرد و به جای آن انتشار بلیت‌هایی را تبلیغ می‌کرد که بر حسب واحد کار تعریف شده بود و در مقابل میزان کار انجام شده به کارکنان تعلق می‌گرفت. این فکر آون بعدها پایه و اساس نظریه ارزش کار را تشکیل داد (بلاگ، ۱۳۷۵ : ۱۴).

آون تأثیر درخشانی در جنبش سوسیالیسم و تعاون و اتحادیه‌های کارگری داشته است. واژه سوسیالیسم برای اولین بار در مجله تعاون که به‌وسیله آون منتشر می‌شد در سال ۱۸۲۷ به کار برده شد و منظور از آن، پیروان نهضت تعاون بود.

آون بر طبق سنت سرمایه‌داری لیبرال، به جامعه بیش از دولت به عنوان عامل ایجاد تحولی مهم، توجه داشت. آون یک قرن قبل از کینز به نقش قاطع اشتغال کامل در حفظ جامعه متمدن پی برد. وی به روشنی ابعاد انسانی بیکاری را نیز می‌دید، با این حال از دولت نمی‌خواست که اقدام به رفع بیکاری کند، بلکه خواستار آن بود که دولت نظام آموزشی کاملاً خوبی برقرار کند تا افراد را به مهارتهایی مجهز نماید که به کمک آن بتوانند در بازار آزاد، کار به دست آورند. وی معتقد است، طبیعت بشری تغییرپذیر است و بهترین دولت برای عاقل‌تر و صمیمی‌تر ساختن انسانها، آن دولتی است که بهترین نظام آموزشی ملی را در اختیار داشته باشد.

فرمولی که وی از لحاظ اقتصادی پیشنهاد کرد، ایجاد شرکت‌های تعاونی تولید و مصرف بود. به عقیده آون، با ایجاد شرکت‌های تعاونی تولید و مصرف، دیگر احتیاجی به توسل به وسایل سیاسی و دولتی نخواهد بود. در سال ۱۸۳۰، وی نهضت ایجاد

شرکت‌های تعاونی را سوسیالیسم می‌خواند و نظر او از استعمال این کلمه حل مسائل اجتماعی با تغییر سازمان اجتماع است تا فقر از جامعه طرد گردد بدون آنکه از دولت درخواستی شود.

در همان هنگامی که انقلاب صنعتی هنوز کودکی نوپا بود، رابرت آون برای جلوگیری از خطر سرنگون شدن انقلاب هشدار داده بود و به منظور خنثی کردن نتایج مخرب آن، اقداماتی را از طرف دولت درخواست کرده بودی در سال ۱۸۸۷ اشاره کرده بود که گسترش عمومی کارخانه‌ها در سراسر هر کشور در ساکنان آن خوی جدیدی پدیدار می‌سازد و از آنجا که این خوی بر اصلی یکسره مغایر با خوشبختی فردی و عمومی شکل گرفته است، مصیبت‌آمیزترین و پایدارترین فتنه‌ها را ایجاد خواهد کرد، مگر اینکه فتنه‌انگیزی آن از راه هدایت و دخالت قانونی دولت بی‌اثر گردد. (غفاری، ۱۳۸۳: ۱۰۵).

۷-۲-۴ شارل فوریه

همزمان با آون، شارل فوریه (۱۸۳۷-۱۷۷۲) در فرانسه عقیده داشت که با مشارکت و همکاری افراد جامعه می‌توان دست به اصلاحاتی زد که متضمن رفاه و خوشبختی جامعه باشد. به نظر وی، انجام کارهای یکنواخت موجب دل‌سردی و بی‌اعتنایی کارگران به زندگی شده و نهایتاً باعث ناراحتی و نارضایتی مردم می‌شود. چاره‌ای که وی پیشنهاد می‌نماید این است که با تشکیل فلانستر (نوعی جمعیت‌های اقتصادی) شرایطی به‌وجود آید که کارگران با رغبت و علاقه کار کنند و بر اثر تشکیل اتحادیه یا شرکت تعاونی، کار برای همه دل‌انگیز باشد و همه در نهایت عشق و علاقه کار کنند و کالاهای مورد نیاز خود را تهیه نمایند (قدیری اصلی، ۱۳۶۴: ۱۳۷).

به نظر فوریه، رقابت عامل فساد و موجب انهدام رقابت است زیرا از یک طرف بین تولیدکننده، مصرف‌کننده و کارگر ایجاد نفاق می‌کند، و از طرف دیگر موجب از بین بردن ضعفاً توسط اقویا می‌گردد و شرایط انحصاری به‌وجود می‌آورد. پس تشکیل فلانستر چاره درد خواهد بود. در این فلانسترها، ساعات کار روزانه تقلیل خواهد یافت و مشاغل بین شرکت‌کنندگان تعویض خواهد شد و بازدهی آن‌ها افزایش خواهد یافت و سودی که به‌دست می‌آید بین عوامل تولید به شرح زیر تقسیم خواهد شد:

۵/۱۲ متعلق به کارگران، ۴/۱۲ متعلق به سرمایه و ۳/۱۲ به استعدادهای تعلق خواهد یافت. به پیروی از عقاید فوریه چندین فلانستر تشکیل شد ولی همگی با شکست مواجه شدند.

هر چند که فلانسترهای ایجاد شده با شکست مواجه شد ولی نظر به اینکه فوریه و پیروان او می‌خواستند با تشکیل فلانستر: ۱- سود را از بین ببرند، ۲- دست واسطه‌های بین تولید و مصرف را قطع کنند، ۳- کارگران را مالک وسایل تولید گردانند، می‌توان آن‌ها را از پیش‌کسوتان نهضت تعاونی دانست (قدیری اصلی، ۱۳۶۴: ۱۳۸).

طرح فوریه درباره استقرار نظام اجتماعی و اقتصادی سوسیالیستی به شرح زیر است:

۱- هر مرکز طرح او تعاونی‌های تولید و مسکن قرار دارند که او آن‌ها را فلانستر می‌نامد.

۲- مرکز ثقل کار در این تعاونی‌ها، بیشتر در امر کشاورزی خواهد بود تا در صنعت. به نظر وی انسان باید در ارتباط دائم با طبیعت باقی بماند و از خطر مکانیکی شدن و زیان‌های ناشی از کاربرد همه‌جانبه و وسیع تکنیک و ماشین در امان بماند.

۳- انسان به حکم غریزه و ذاتاً، دشمن برابری و مساوات است. او آگاهانه تفاوت‌های اجتماعی در مورد شرایط کار و زندگی را به متابعت و بر اساس تفاوت بین استعدادهای هر عضو تعاونی تولید یا مصرف می‌پذیرد.

۴- هر داخل هر قسمت از یک تعاون، تقسیم سود انجام می‌گیرد که حداکثر آن به وسیله ارگان رهبری‌کننده و ریاست تعاونی تعیین می‌شود و این تقسیم‌بندی و توزیع بر اساس سودمندی اجتماعی قسمت یاد شده، انجام می‌گیرد.

فوریه، بازرگانی را نوعی سرطان برای اقتصاد برشمرده و آن را عامل اتلاف منابع می‌دانست. از نظر فوریه، در جامعه ایده‌آل و طبیعی، مصرف تنها به ابزاری برای تأمین نیازهای اساسی خلاصه می‌شود. شغل‌ها طبق توانایی و علاقه نیروی کار تقسیم می‌شوند و استثمار از بین می‌رود. فوریه همچنین در امور اقتصادی از تساوی کامل حقوق زن و مرد دفاع می‌کرد (دادگر، ۱۳۸۳: ۳۲۴).

۳-۷ سوسیالیسم دولتی

زمانی که دولت، حتی در کشورهای با چارچوب سرمایه‌داری، بخش‌هایی از اقتصاد را به منظور ارائه خدمات اجتماعی و نه با نیت منفعت‌جویانه، در تملک خود بگیرد و اداره نماید، در مورد آن، اندیشه «سوسیالیسم دولتی» مطرح می‌شود. رود برتوس، لویی بلان و فردیناند لاسال اقتصاددانی هستند که در قالب سوسیالیسم دولتی فکر می‌کرده‌اند (دادگر، ۱۳۸۳ : ۳۱۹).

۱-۳-۷ رودبرتوس

یوهان کارل رودبرتوس (۱۸۷۵-۱۸۰۵) اقتصاددان آلمانی و از متفکران معاصر پرودون است. وی کتاب «اوضاع اقتصادی ما» را در سال ۱۸۴۲ به رشته تحریر درآورد. وی یک منتقد محافظه‌کار و رومانیتیک نسبت به سرمایه‌داری است. وی ادعا می‌نماید از طریق راه حل‌های سوسیالیستی می‌توان بی‌عدالتی‌های مربوط به توزیع درآمد را تقلیل داد اگر نشود تماماً حذف نمود. راه حل وی، برای عادلانه ساختن توزیع درآمد، گرفتن مالیات و قیمت‌گذاری از سوی دولت است. رودبرتوس همچنین با استفاده از نظریه ارزش کار، عقیده داشت که هر نوع درآمد غیر از دستمزد، استثمار نسبت به حق کارگر است. وی عقیده داشت که مالکیت باید در دست دولت باشد. برخی صاحب‌نظران تاریخ عقاید اقتصادی عقیده دارند که نقش رودبرتوس و تأثیر او بر افکار سوسیالیستی از سایر سوسیالیست‌ها به جز مارکس بیشتر بوده است.

رودبرتوس با قدرت منطقی، با نظام علمی دادن به افکارش، با معارف اقتصادی بسیار وسیع‌تر از پیش کسوتان خود، به عقاید و آراء ایشان جلوه‌ای بخشید که تا زمان وی فاقد آن بود. این ریکاردوی مکتب سوسیالیسم، چنان‌که واگنر وی را می‌نامید، برای عقاید پیشینیان خود همان خدمت را انجام داد که ریکاردو برای نظریه‌های اسمیت و مالتوس کرده بود، یعنی همانند شیشه ذره بین اصول و نتایج آن عقاید را روشن و نمایان ساخت.

اصول عقاید رودبرتوس مبتنی بر این اندیشه است که جامعه خود یک «پیکره حیاتی» حاصل از تقسیم کار است. همین واقعیت بزرگ است که تمام افراد را با همبستگی اجتناب‌ناپذیر به هم پیوند می‌دهد و توده افراد بر هم ریخته را به یک جامعه

مشترک‌المنافع حقیقی مبدل می‌کند. جامعه‌ای که انبساط آن به مرزهای ملی متوقف نمی‌شود و حدودی جز تقسیم کار نمی‌شناسد، که آن نیز خود در شرف جهانی شدن است. از آن روز که هر فرد آدمی بدین نحو جزء جامعه اقتصادی قرار گیرد، دیگر بهزیستی و کمالش تنها مربوط به خود وی و محیط طبیعیش نیست، بلکه مربوط به همه تولیدکنندگان و مشروط به حسن اجرای بعضی از مشاغل است که اساساً جنبه اجتماعی دارند. مهم‌ترین این مشاغل از نظر رودبرتوس عبارتند از:

۱- تطبیق تولید با نیازمندی‌ها

۲- نگهداری تولید در سطح منابع موجود

۳- تقسیم عادلانه محصول بین تولیدکنندگان

رودبرتوس پیرامون دولت چنین اظهار نظر می‌کند: کشورها این نیک بختی و یا این بدبختی را ندارند که اعمال حیاتی آنها خود به خود و برحسب ضرورتی طبیعی انجام پذیرد. آنان سازمانهای تاریخی هستند که باید به خویشتن سامان بدهند و قوانین خود و وسائل اجرایی آنها را برقرارکنند. به عبارت دیگر اعمال این سازمانها به خودی خود اجرا نمی‌شود، بلکه دولتها باید آنها را به اختیار خود تنظیم کنند، پاسداری نمایند و رشد بدهند. به همین جهت رودبرتوس پیشنهاد می‌کرد که به جای آزادی طبیعی، طریقه‌ای از ارشاد به وسیله دولت اختیار گردد، و تمام کارنامه اش چیزی جز کوشش برای اثبات ضرورت این طریقه نبود.

رودبرتوس منشاء و سرچشمه ستمگری و احجاف در حق کارگران را در دو چیز می‌دید: مالکیت و آزادی معاملات. و چون مالکیت را نمی‌توان بدون ایجاد مفسده از بین برد، پس باید لاقل در حذف آزادی معاملات کوشش کنیم: "مالکیت را فعلاً محفوظ بداریم ولی آزادی معاملات را زایل سازیم. از این راه هر چند نمی‌توانیم فوراً درآمد غیرحاصل از کار را از بین ببریم، لاقل بزرگترین عیب آن یعنی کاهش سهم نسبی کار را در کل محصول اصلاح می‌کنیم و بالتیجه فقر مزمن و بحرانهای اقتصادی با هم از بین خواهند رفت. این کار از همین امروز عملی است. به این ترتیب که دولت ارزش مجموع محصول اجتماعی را بر مبنای کار ارزیابی کند و سهمی از این ارزش را که باید عاید کارگران گردد معلوم بدارد و به میزان این مبلغ به کارفرمایان، هر یک به نسبت عده کارگراشان، بر گه‌های کارمزد توزیع کند و کارفرمایان مکلف باشند که هم

ارز آنها قسمتی از کالاهای تولیدی خود را به فروشگاههای عمومی تحویل بدهند و بالاخره کارگران هم مایحتاج خود را از فروشگاههای مذکور با همان برگه‌ها که به عنوان مزد به آنها پرداخته می‌شود خریداری کنند. ارزیابی محصول اجتماعی براساس ارزش کار هر چند وقت یکبار باید تجدید شود و برای آنکه سهم مربوط به مزد از محصول اجتماعی همواره ثابت بماند، دولت باید مقدار مطلق برگه‌های کارمزد را به مرور به نسبت ترقی و توسعه تولید افزایش دهد.

طرح وی اعتماد فوق‌العاده‌ای را به اختیار نامحدود دولت، به قدرت حکومت که بتواند اموری را که تا کنون آدمی با رشک تمام، حریم استقلال خویش می دانسته تابع اراده خود قرار بدهد و در عین حال کمال بی‌اعتنایی وی را نسبت به آزادی فردی به عنوان شالوده کوشش اقتصادی روشن می‌سازد.

به تدریج که افکار رودبرتوس تحول می یابد، این بی‌اعتنایی نسبت به آزادی فردی به عناد پیوسته متزاید مبدل می‌گردد و برعکس اعتماد و وثوقش به قدرت مرکزی روبروز کاملتر می‌شود و در آخرین تألیفات تاریخی خود انگاره‌ای راجع به سازمان جامعه به صورت یک موجود حیاتی ترتیب می‌دهد تا آنرا مایه تجویز قرار دهد. وی می‌گوید همانطور که در مراتب وجود، عالیت‌ترین موجودات آنها هستند که دارای متنوعترین و در عین حال مناسبترین جهازات می‌باشند، به همان نحو در تاریخ به نسبتی که از حالت اجتماعی نازلتر به حالت بالاتر می‌روند، دولت را گسترش و کارایی بیشتر، و عملش را پهنا و ژرفا، عظیمتر می‌گردد. دولت سامان یافته از درجه‌ای به درجه دیگر تحول، تنها نماینده درهم پیچیدگی بیشتر امور نیست که در آن مشاغل خاص بیش از پیش به مراجع و سازمانهای مخصوص مرتبط می‌شود، بلکه مظهر هماهنگی پیوسته نمایانتری است که در آن سازمانهای اجتماعی روزبروز متنوعتر، در تابعیت همواره متزایدی نسبت به یک قدرت مرکزی قرار می‌گیرند. (غفاری، ۱۳۸۳: ۱۰۵).

۷-۳-۲ لوئی بلان

لوئی بلان^۱ (۱۸۸۲-۱۸۱۱) که یکی از سوسیالیست‌های برجسته فرانسه بود اولین کسی است که دخالت دولت را به منظور تشکیل کارگاه‌های ملی که در حقیقت همان شرکت‌های تعاونی تولید هستند خواستار شد. وی به‌عنوان پایه‌گذار سوسیالیسم دولتی شناخته می‌شود.

لوئی بلان در کتابی که در سال ۱۸۳۹ تحت عنوان «سازمان کار» نوشت به انتقادات شدید از سازمان اجتماعی عصر خود پرداخت. به عقیده او، انقلاب کبیر فرانسه ناقص بوده و باید تکمیل شود زیرا انقلاب، آزادی را بدون مالکیت به مردم اعطاء کرده است درحالی‌که آزادی بدون تأمین مادی بی‌ثمر است (قدیری اصلی، ۱۳۶۴: ۱۳۹).

راه چاره به نظر لوئی بلان در مداخله دولت است، دولت باید با فراهم کردن وسایل کار، کارگران را از فقر و استیصال رهایی دهد. به نظر او، هم مالکیت و هم رقابت هر دو قابل سرزنش است و مخصوصاً رقابت را علت اصلی فقر ملت می‌داند زیرا رقابت کارفرما را وادار می‌کند که به منظور تقلیل هزینه تولید، از یک طرف از مزد کارگران بکاهد و از طرف دیگر ماشین را جانشین کارگر سازد و به منظور فروش واحد بیشتر، تولید را افزایش دهد و شرایط تولید اضافی را به‌وجود آورده موجبات بحران را فراهم کند. این وضع باعث از بین رفتن کارخانه‌های کوچک شده، رقابت کم رقابت را از بین برده شرایط انحصار به‌وجود می‌آورد. جمله معروف «رقابت قابل رقابت است» از لوئی بلان است (همان).

وی به جای رقابت، تاسیس کارگاه‌های ملی را که در حقیقت همان شرکت‌های تعاونی تولیدند، پیشنهاد می‌نماید. سرمایه این کارگاه‌ها متعلق به دولت خواهد بود و مقررات کار از طرف دولت تنظیم خواهد شد و سود حاصله به ترتیب زیر قابل تقسیم خواهد بود: یک قسمت از سود کارگاه‌ها به‌عنوان سهم کارگران در منافع کارگاه‌ها به مزدها اضافه خواهد شد. یک قسمت به‌عنوان بیمه بیکاری و جبران تصادفات جانی به کنار گذاشته خواهد شد و قسمت آخر به خرید ابزار کار اعضاء جدید اختصاص

1. Louis Blanc

خواهد یافت. به شرحی که گذشت، کارگاه‌هایی تاسیس و توسط مخالفان لوئی بلان به معرض تجربه گذاشته شدند و با شکست مواجه گردیدند (قدیری اصلی، ۱۳۶۴: ۱۳۹). هر چند که تجربه کارگاه‌های ملی با شکست روبه‌رو شد ولی آثار عمیقی در افکار طرفداران شرکت‌های تعاونی تولید به جای گذاشت. از تلفیق طرح‌های پیشنهادی، دکترینی ارائه گردید که بدون آنکه سوسیالیستی باشد و یا به اصل مالکیت خصوصی حمله شود، سعی شده است که از طریق ایجاد شرکت‌های تعاونی تولید و مصرف، سود سرمایه‌داری و واسطه بین تولیدکننده و مصرف‌کننده از بین برود. بلان معتقد نبود که کلیه افراد بشر از لحاظ استعداد مساوی هستند. شعار معروف سوسیالیست‌ها «از هر کس به اندازه توانایی او و به هر کس به اندازه احتیاج او» به وی منسوب است. مفهوم این شعار نه تساوی در شغل و نه تساوی در توزیع ثروت است، زیرا استعدادها و نیازمندی‌های افراد بشر متفاوت می‌باشد. هدف این نقشه آن است که موجبات تکامل جامعه را فراهم سازد.

به نظر می‌رسد لوئی بلان یکی از اولین سوسیالیست‌ها و شاید نخستین فرد آنهاست که برای اجرای اصلاحات اجتماعی به دولت تکیه می‌کند. قبل از او، آن و فوریه برای تأسیس فالانسترها و مهاجرنشین‌های اشتراکی به دولت متوسل نمی‌شوند. به نظر آنها، ابتکار خصوصی افراد کافی است، ولی لوئی بلان توصیه می‌کند که برای تولید در رشته‌های مختلف صنعت، شرکت‌هایی از کارگران ماهر و متخصص تشکیل گردد. سرمایه‌های لازم برای تأسیس این شرکت‌ها را باید دولت که نیروی متشکل جامعه است بپردازد. وی می‌گوید: اگر دولت وسیله و ابزار کار ما نباشد، مانع و مزاحم ما خواهد شد. اما مداخله دولت فقط برای یک لحظه است. همین که دستگاه براه افتاد، به خودی خود پیش خواهد رفت. تنها کار دولت اینست که شرکت را در یک شیب قرار می‌دهد، پس از آن، شرکت به حکم قانون طبیعت خود به خود سرایشی را می‌پیماید.

جالب‌ترین قسمت کتاب لوئی بلان تحت عنوان «سازمان کار»، به انتقاد سازمان اجتماعی عصر او اختصاص یافته است. «به عقیده وی، انقلاب بزرگ ۱۷۸۹ ناقص و ناتمام ماند، چرا که به اعلام اصل آزادی اکتفا کرد، بدون آنکه وسایل تحقق و تأمین واقعی آن را فراهم سازد، آزادی هنگامی واقعیت خواهد داشت که بر مالکیت استوار

باشد وگرنه حاصل آن تسلط توانا بر ناتوان و تشدید نابرابری‌های اجتماعی خواهد بود. لوئی بلان، چاره این مشکل را در مداخله دولت می‌دانست که بایستی وسایل کار را برای کارگران فراهم و ایشان را از بندهای فقر و تهی دستی رها سازد. او می‌گفت مؤسسات اعتباری فقط به توانگران وام می‌دهند. پس دولت باید به صورت بانکدار تهی‌دستان و کارگران درآید و آزادی واقعی آنها را که بر مالکیت استوار خواهد بود تأمین کند.

برای حفظ و صیانت آزادی، وی معتقد به لزوم و ضرورت مداخله دولت در امور اقتصادی و حذف رقابت آزاد بود. نیز عقیده داشت که دولت باید در رشته‌های مهم صنایع، کارگاه‌های اجتماعی بنیان نهد و بهترین صنعتگران و کارگران را در آن گرد آورد.

در مراجعه و توسل به دولت از جانب لوئی بلان، یک نوع خوش‌باوری نهفته است، زیرا امر از دو حال خارج نیست، یا طرحی که کمک به اجرای آن را از دولت می‌خواهند، برنامه‌ای واقعاً انقلابی است، که در این صورت دولت نماینده جامعه موجود باید کاملاً نابینا باشد تا با دست خود وسیله نابودی آن را فراهم کند، و یا طرح مذکور برای نظام اجتماعی موجود بی‌خطر است، در این صورت همان نفس کمک دولت دلیل ناچیز بودن آن است.

لوئی بلان متوجه ایراد دیگری می‌شود و از خود می‌پرسد آیا مداخله دولت با آزادی مغایرت ندارد؟ جواب می‌دهد آری مغایرت دارد، در صورتی که آزادی را به معنی حق مجردی که به موجب قانون اساسی به هر فرد اعطاء شده است بگیریم، ولی آزادی این نیست. این آزادی عبارتست از اقتدار و اختیاری که به هر فرد داده شده تا در تحت سلطه عدالت و در پناه قانون، استعدادهای خود را به کار اندازد و آنها را رشد دهد. آزادی قانونی بدون آزادی عملی چیزی جز ستمگری نفرت‌انگیز نیست. در جمیع موارد که انسان محروم از تعلیم و تربیت و فاقد ابزار کار در برابر افراد ثروتمندتر و داناتر از خود محکوم به فرمانبرداری است، آزادی محو و نابود است. بنابراین تا زمانی که در جامعه یک طبقه زیردست و صغیر وجود دارد، مداخله دولت لازم و ضروری است. (غفاری، ۱۳۸۳: ۱۱۵).

۳-۳-۷ فردیناند لاسال

اصول نظریه اجتماعی برای سوسیالیسم دولتی را رودبرتوس فراهم آورد ولی این لاسال^۱ (۱۸۲۵-۱۸۶۴) بود که به عقاید مربوط به مداخله دولت شور و هیجان بخشید. وی در سال ۱۸۶۳ «اتحادیه عمومی کارگران آلمان» را بنیان نهاد. از لحاظ علمی لاسال صاحب نظری سوسیالیست است که اصول عقایدش با مارکس اختلاف زیاد ندارد. به نظر وی تمام تحول تاریخ در محدودیت تدریجی حق مالکیت خلاصه می‌شود، محدودیتی که باید در مدت یک یا دو قرن به نابودی مطلق آن منتهی گردد. ولی لاسال قبل از هر چیز مرد عمل و تشنه نتایج عملی بود. وی تمام تلاش خویش را در دو امر متمرکز می‌نمود که یکی از آن‌ها سیاسی و دیگری اقتصادی بود: یکی حق رای برای عموم و دیگری تاسیس شرکت‌های تعاونی تولید با کمک مالی دولت. برای جلب پشتیبانی طبقات نسبت به این اصلاحات، دیگر به شعار «استثمار کارگران به وسیله مالکان» که مایه وحشت کارفرمایان بود استناد نمی‌جست، بلکه فقط اصطلاح «قانون روئین دستمزد» را عنوان می‌کرد که خود وی ترتیب داده بود و به وسیله آن قانون مزد متنازل به حداقل ضروری معاش ریکاردو را مجسم می‌نمود.

فردیناند لاسال به دولت به عنوان تنها راه تکامل منطقی شخصیت و آزادی می‌نگریست. وی برخلاف سنت سوسیالیسم، از گادوین، سن سیمون، پرودون... گرفته تا مارکس و لنین که همگی با دولت در ستیز و دشمنی بودند، تنها راه نجات را در مداخله شدید دولت می‌دانست.

با گذشت سالها، وی بیشتر به دولت به عنوان وسیله بالقوه‌ای که می‌تواند بی‌عدالتیهای نسبت به کارگران را از میان بردارد و آرمانهای سوسیالیسم را محقق سازد، توجه نمود. «او دولت بورژوازی را مورد حمله قرار داد، اما نه مانند مارکس که ایرادش قدرتمندی و ظلم آن باشد، بلکه لاسال ضعف و بیپهودگی آن را مورد نکوهش قرار می‌داد. او در سخنرانی سال ۱۸۶۲ خویش به تحقیر کسانی که آنها را دولت شبگرد نامیده پرداخت. بدین ترتیب طبقه متوسط هدف اخلاقی دولت را درک می‌کند. این هدف صرفاً و مطلقاً آزادی فردی و مالکیت آنها را تأمین می‌کند. این نظریه دولت شبگرد است. چرا که این

1. Ferdinand Lassalle

تصور، دولت را به منزله قراولی قلمداد می‌کند که وظایفش فقط جلوگیری از دزدان شب است” (دادگر، ۱۳۸۳: ۱۹۴). کمی بعد او در جمع کارگران مطلبی ایراد کرد که منفی‌ترین واژه‌هایی بود که مارکس هرگز تصور آن را به ذهن راه نمی‌داد: “دولت به شما طبقات محتاج تعلق دارد نه به ما مردم مرفه. چرا که دولت از شما تشکیل می‌گردد.

وی مفهوم جامعه بورژوازی از دولت را، در مقابل مفهوم حقیقی (باصطلاح خودش) آن، یعنی مفهوم طبقه کارگری قرار می‌دهد و می‌گوید: به عقیده کارفرمایان و سرمایه‌داران دولت را هدفی جز حفظ آزادی و مالکیت افراد نباید باشد. این پندار صحیح و کافی می‌بود اگر همه ما یکسان دانا، یکسان توانا، یکسان تربیت یافته و یکسان توانگر بودیم. چون چنین برابری وجود ندارد، فرود آوردن مقام دولت به وظیفه پاسبان شبگرد بدان معنی است که ناتوان را تسلیم استثمار توانگر بکنیم. ولی در واقع، هدف از دولت غیر از این است. تاریخ بشریت چیزی جز پیکاری ممتد برای تحصیل آزادی در برابر طبیعت و ستمگرهایی از هر قبیل: درماندگی، فقر، جهل و ناتوانی که آدمی را محصور ساخته، نیست. در این پیکار، فرد منفرد عاجز است. برای وی اتحاد و همبستگی لازم است. این اتحاد را دولت به وجود می‌آورد و بنابراین هدف آن تحقق بخشیدن به مقدرات انسانی یعنی به تمام آن فرهنگی است که آدمی فریبنده آن است و یا به عبارت دیگر پرورش و رشد دادن انسان است به سوی آزادی.

نظر لاسال نسبت به دولت، در نظرات او نسبت به قانون، که او مطالعات بسیار فشرده و مستندی در آن زمینه انجام داده بود، منعکس است. او قانون را به سیاق طرفداران هگل تعریف کرده و آن را بیان خودآگاهی ملی دانسته است. “در واقع، مهمترین جنبه پذیرش دولت از طرف لاسال آنست که او شاید در ابتدا عملاً خود را به اصول راستین وطن پرستی و وفاداری به دولت متعهد می‌سازد. پس آنچه در طریق سوسیالیسم از لاسال تازگی داشت تنها مراجعه وی به مداخله دولت بود. و از همین راه، از راه اعتراض پرتوانش علیه شعار جاویدان «بگذارید بشود» بود که افکار را تحت تأثیر قرار می‌داد. خود وی نیز دوست می‌داشت که آشوب‌انگیزی خود را به همین لباس جلوه بدهد. در ضمن گفتارش برای کارگران فریاد می‌زد: “من به شما می‌گویم مسأله اصلی که در گرو همه این مبارزات است و به خاطر آن مصمم شده‌ایم همین مسأله مداخله

دولت است و پیکاری را که به زودی آغاز خواهیم کرد تماماً بر سر آن خواهد بود. (غفاری، ۱۳۸۳: ۱۱۳).

۷-۴ سوسیالیسم آرناشیسم گرا

سوسیالیسم آرناشیسم گرا مبتنی بر این تفکر بود که دولت به طور کلی یک ترتیبات ظالمانه است و تماماً باید برچیده شود. می توان از پرودون و باکونین به عنوان بنیانگذاران این تفکر نام برد. بر اساس این تفکر، نظم و قانون در جامعه، توسط خود مردم و انجمن های داوطلب تدوین و اعمال می گردد و برای تحقق آن دولت مستقلاً لازم نیست. طبق عقیده آرناشیست ها، طبیعت بشری تا زمانی که توسط دولت و نهادهای مربوط به آن آلوده نشده، پاک و خوب است. طبق عقیده آنها، مالکیت خصوصی باید خود را به مالکیت دسته جمعی (شکل گرفته توسط انجمن های تعاونی) تبدیل نماید (دادگر، ۱۳۸۳ : ۳۲۰).

۷-۴-۱ پرودون

پیر ژوزف پرودون^۱ (۱۸۰۹-۱۸۶۴) را می توان از بزرگ ترین و مشهورترین سوسیالیست های فرانسه در قرن نوزدهم دانست. او اولین سوسیالیستی است که در برابر اقتصاد متعارف آن زمان به بحث جدی پرداخت. هر چند که بعضی او را به جهت برخوردهای عقیدتی با مارکس، سوسیالیست نمی خوانند، ولی او با سوسیالیسم بدون آزادی مخالف بود و نه تنها از این بابت مخالف سوسیالیسم بود بلکه با هر سیستمی که آزادی را فدای برابری کند عداوت داشت. او از اینکه انتقادات شدیدی به مالکیت کرده و آثار او برای آزادی کارگران الهام بخش بود، سوسیالیست است (قدیری اصلی، ۱۳۶۴: ۱۳۲).

او درحالی که به شدت دلباخته عدالت و آزادی است، در راه یافتن یک سیستم اقتصادی که برابری خدمات مبادله شده را تأمین می کند و یک سیستم سیاسی که حقوق فرد را تضمین می نماید به جستجو می پردازد. او به فرمول های سوسیالیستی که

1. Pierre Joseph Proudhon

تا آن وقت پیشنهاد شده بود اعتقادی ندارد چه به نظر وی این فرمول‌ها با آزادی کارگران مغایرت دارند. او نه به دموکراسی بی‌اخلاق، موهوم و ناتوان در حل مسائل اجتماعی اعتقاد دارد و نه به یک دولت متمرکز که به عقیده وی وسیله استثمار و انقیاد ملت است.

پرودون در ابتدا مخالف مالکیت خصوصی بود و اعتقاد داشت مالکیت منشأ همه نابرابری‌ها و بی‌عدالتی‌هایی است که جامعه را رنج می‌دهند. او با اولین کتاب خود تحت عنوان «مالکیت چیست؟ دزدی» که در آن مالکیت خصوصی را سخت محکوم می‌کند، به شهرت می‌رسد. اما پس از مدتی وی تغییر عقیده می‌دهد و اظهار می‌دارد که مالکیت خصوصی بهترین محافظ فرد در برابر دولت است. آزادی‌خواهی یک سوسیالیست (پرودون) و دفاع او از مالکیت شخصی مسلماً با اصول سوسیالیسم در تناقض می‌باشد. از این رو است که عده‌ای او را سوسیالیست نمی‌دانند.

پرودون از عدم وجود آقا بالاسر برای افراد دفاع می‌کند چه به نظر او تعاونی‌های تولید، جوامع کالایی و دولتی کردن واحدهای تولید به همان نحو رد می‌شود که دولت و دموکراسی سیاسی، زیرا به نظر او تمام این‌گونه نهادها، آزادی‌های فردی را محدود می‌کنند و سرانجام به نابرابری اجتماعی ختم می‌شوند. به نظر پرودون، به جای مالکیت خصوصی که از طریق کار شخصی حاصل نمی‌شود و نوعی دزدی است، باید مالکیت جهانی برای هر کارگر برقرار شود که محصول آن بر اساس «کار- ارزش» بدون به کار بردن پول، توزیع گردد (ایسینگ، ۱۳۷۴: ۱۰۹).

به نظر وی باید اموال و دارایی‌ها در اختیار انجمن‌های کارگری قرار گیرد. این انجمن‌ها قیمت عادلانه‌ای برای محصولات در نظر می‌گیرند که بسیار نزدیک به هزینه تولید آن‌ها است. وی همچنین معتقد به توزیع مساوی درآمد به صورت مطلق (علی رغم عدم تساوی در استعدادها، مهارت‌ها و امثال آن) بود (دادگر، ۱۳۸۳: ۳۲۷).

اگر از عبارت «مالکیت یعنی دزدی» چنین استنباط کنیم که پرودون به طور کلی با نفس مالکیت مخالف است تصور باطلی کرده‌ایم. مالکیتی را که پرودون دزدی می‌نامد، آن مالکیت بزرگی است که اجازه می‌دهد مالک بدون تحمل رنج با بهره مالکانه زمین‌های زراعی و حاصل زحمت تولیدکنندگان، درآمدی تحصیل نماید و با آن گذران کند.

پرودون در عین مخالفت با مالکیت‌های بزرگ، با مالکیت‌های کوچک نسبت به خانه مسکونی، زمین، اثاثه و اسباب و محصول کار کارگر موافق است. از نظر پرودون صنایع بزرگ بایستی در تصاحب اتحادیه‌های کارگری قرار گیرد و جامعه این اتحادیه‌ها را تحت کنترل قرار دهد تا کالاهای تولید شده با قیمت عادلانه نزدیک به هزینه تولید در دسترس خریداران قرار گیرد. به‌طور کلی در زمینه صنعت، پرودون با صنایع ماشینی بزرگ مخالف است و چنین تاسیساتی را با منافع کوچک کارگرانی که در این موسسات کار می‌کنند مغایر می‌داند. در بیان اشتراک درآمد، پرودون می‌گوید درآمد افراد حتی با وجود تفاوت در استعداد و قدرت و حاصل کار بایستی مساوی باشد.

پرودون همانند سوسیالیست‌ها، در ابتدا دشمن سرسخت مالکیت خصوصی بود و برخلاف سوسیالیست‌ها، با وجود دولت نیز مخالف می‌باشد. پرودون با آن که عموماً به عنوان سوسیالیست شناخته شده است، ولی در واقع مقدم بر هر چیز طرفدار مسلک اصالت فرد است. ایراد و اعتراض او به آزادی طلبی اقتصادی از این جهت است که نتوانسته است آزادی و برابری را برای همه افراد تامین کند. دولت با قدرت انحصاری و مطلقش، به نظر او، اساسی‌ترین خطر برای اجتماعات جدید است. وی در مرحله آخر عمر، کتاب «نظریه جدید مالکیت» را نوشت و با تجدید نظر در عقاید گذشته خویش به این نتیجه رسید که: «مالکیت بزرگترین نیروی انقلابی موجود، در برابر قدرت مطلقه دولت است. و نیز می‌نویسد: «دولت هر چند، با عاقلانه‌ترین ترتیب و آزاد منشانه‌ترین قوانین تشکیل شده و دارای پاک‌ترین و خالص‌ترین نیت باشد، باز قدرت عظیم و سهمناکی است که اگر وزنه متقابلی نداشته باشد، ممکن است همه چیز را در پیرامون خود خرد و نابود کند. این وزنه متقابل چه چیز می‌تواند باشد؟ از کجا می‌توان قدرتی پیدا کرد که بتواند با قدرت وحشتناک دولت برابری نماید؟ هیچ چیز را نمی‌توان یافت، جز مالکیت را».

پرودون در احترام به اصالت فرد، راه افراط می‌پیماید و به مخالفت با هر شکلی از دولت و حکومت برمی‌خیزد. وی به یک دولت متمرکز عقیده نداشت و دولت متمرکز را آلت استثمار و سرکوبی ملت می‌دانست. وی می‌گوید: «تا هنگامی که زورگویان و زورشنوان وجود دارند، وجود دولت برای حفظ نظام لازم می‌باشد و پس

از آن که دولت با سرکوب کردن همه به مبارزه زورگو و زورشنو پایان داد، وجودش بی‌فایده می‌گردد.

پرودون خطرات مداخله دولت را در امور پول و بانک و اعتبار دریافت و به روشنی بیان کرد: «اگر بانک متعلق به مردم را در اختیار دولت بگذارید، مشکلات تازه‌ای بر دشواری‌های سابق اضافه خواهد شد. مقامات جدید به وجود خواهد آمد، حقوق سنگین و غیرمعقول پرداخت خواهد شد، ولخرجی رواج خواهد یافت و سوء استفاده و طفیلی‌گری به صورت اساس فعالیت مؤسسه در خواهد آمد. وی در جای دیگر در تخطئه دولت چنین می‌گوید: «دولت مانع قانونی سخن گفتن مردم و محدودیت‌های قانونی در افکار و خلاقیت ایشان است. دولت آن وجود ساختگی، بدون تدبیر و بدون محبت و بدون اخلاق است... هر کسی دستهایش را بر من گذارد تا بر من حکومت راند، غاصب و مستبد است.»

پرودون با هر نوع حکومت به مخالفت برمی‌خیزد و اظهار می‌دارد: «حکومتها تازیانه خدا هستند». وی با تأکید بر روش اخلاقی، و با هر گونه اقدامی در جهت تحدید آزادی‌های فردی به شدت مخالفت می‌ورزد. پرودون از آنارشیست‌های مسالمت‌جو است و معتقد است که باید از طرق مسالمت‌آمیز به برانداختن حکومت رسید.

پرودون نظام اجتماعی بدون دولت و حکومت را کاملترین سازمان اجتماعی بشر می‌شناسد و حکومت هر فرد را بر فرد دیگر ستم می‌داند و بیش از همه بر طرح تعاون متقابل تأکید می‌ورزد. پرودون اعلام داشت: «هر دولتی مستبد است». به نظر او، دولت وسیله اعمال زور طبقه حاکم است و پرودون مقاومت در مقابل آن را بر بندگی ترجیح می‌داد: «هر کس که دست خود را به روی من دراز کند تا بر من حکومت کند غاصب و ظالم است. من او را دشمن خود اعلام می‌کنم. از نظر او، تا روابط مالکیت برچیده نشود و وجود دولت غیرضروری اعلام نشود، عدالتی وجود نخواهد داشت. وی معتقد است: «تحت حکومت بودن یعنی مواظبت شدن، تفتیش شدن، زیر نظر بودن، هدایت شدن، مورد قانونگذاری قرار گرفتن، تحت نظارت بودن، محدود گشتن، شستشوی مغزی دیدن، مورد تعلیم قرار گرفتن، کنترل شدن، ارزیابی شدن، امتحان شدن، سانسور شدن و تحت فرمان قرار گرفتن، و همه اینها به وسیله مخلوق‌هایی که نه

حق، نه خرد و نه فضیلت دارند ... تحت حکومت بودن یعنی هر حرکت، فعالیت و عملی مورد توجه باشد، ثبت گردد، در شمارشی وارد شود، مالیاتش داده شود، مهر شود، قیمت‌گذاری شود، ارزیابی شود، به ثبت برسد، دارای پروانه باشد، مجوز داشته باشد، توصیه گردد، تحریم شود، بازداشته شود، اصلاح شود، تهذیب گردد، تصحیح گردد ... تحت حکومت بودن یعنی باج دادن، آموزش گرفتن، فدیة دادن، استثمار شدن، در انحصار قرار گرفتن، اخاذی شدن، تحت فشار قرار گرفتن، حیران شدن، غارت شدن، و همه اینها به نام رفاه عامه و خیر عمومی. با این همه، در صورت بروز نخستین نشان مقاومت یا اعتراض، شخص سرکوب می‌شود، مجازات می‌شود، تحقیر می‌شود، آزار می‌شود، تعقیب می‌شود، دشنام می‌شنود، کتک می‌خورد، خفه می‌شود، زندان می‌رود، تیر می‌خورد، تبعید می‌شود، مسخره می‌شود، بی‌اعتبار می‌شود ... این حکومت است، این عدالت است، این اخلاق است ... ای شخصیت انسانی چگونه در طول شصت قرن این ذلت را تحمل کرده‌ای". (غفاری، ۱۳۸۳: ۱۰۷).

۷-۴-۲ باکونین

میخائیل باکونین (۱۸۷۶-۱۸۱۴) یکی از پیروان سوسیالیسم آنارشسیسم‌گرا می‌باشد. وی همانند پرودون بر آن نیست که در جامعه نظم و انتظام از بین رفته، هرج و مرج حاکم گردد بلکه معتقد است که در جامعه بایستی نظمی که مبتنی بر تشکیل گروه‌های خودمختاری که به دلخواه گرد هم آمده‌اند، به وجود آید. از نظر وی، آدمی بالقوه دارای طبیعت خوبی است و این دولت‌ها و تأسیسات دولتی هستند که باعث فساد افراد می‌گردند. وی معتقد است مالکیت خصوصی بایستی از بین برده شود و مالکیت جمعی سرمایه به وسیله گروه‌های تعاونی جانشین آن گردد. او اعتقاد دارد که بایستی سازمان‌های اجتماعی و تعاونی، کار تولید و تجارت را به دست گیرند و این سازمان‌ها با همکاری با تولیدکنندگان و کنترل تجارت و صنعت و حتی کارهای فرهنگی و هنری، امور اقتصادی جامعه را عهده‌دار شوند. از نظر آنارشسیست‌ها و از جمله باکونین، همکاری مصرف‌کنندگان ممکن است به همکاری و تشریک مساعی آن‌ها در زمینه خانه سازی، کشاورزی، بهداشت و تهیه خوراک منتهی گردد. در جامعه‌ای که طبق نظریات آنارشسیستی تشکیل گردد، تفاهم

متقابل، همکاری و آزادی کامل، اساس روابط اجتماعی در آن جامعه را تشکیل می‌دهد. در این جامعه ابتکار خصوصی بایستی مورد تشویق قرار گیرد و هرگونه تمایلی به ایجاد قدرت مرکزی و اتحاد برای این منظور بایستی مورد کنترل و نظارت قرار گیرد. راه و روش آنارشیست‌ها گرچه با هدف‌ها و روش سایر فرقه‌ها تفاوت دارد ولی یک جامعه آنارشیستی ایده‌آلی نظیر سایر جوامعی است که سایر فرقه‌های سوسیالیستی در خیال خویش می‌پروراند.

باکونین می‌گوید: "آزادی من و یا به عبارت دیگر ۰۰۰ حیثیت انسانی من ۰۰۰ عبارت از این است که از هیچ انسان دیگری اطاعت نکنم و کردارم تنها منطبق بر معتقدات شخصی خودم باشد." به نظر ژان گراو "جامعه نمی‌تواند بر فرد هیچ محدودیتی وارد کند جز آنچه ناشی از شرایط طبیعی محیطی است که در میان آن زندگی می‌کند.

این ستایشگری از آزادی فردی در نزد هواداران مسلک بی‌حکومتی سیاسی منطبق بر بیزاری و نفرت آنها از هر نوع حاکمیت است. زیرا به نظر آنان هر آمریت که انسانی بر انسان دیگر اعمال می‌کند استثمار انسان به وسیله انسان و سقوط انسانیت در انسان است.

دولت حاکمیتی است که همه حاکمیت‌ها را در خود خلاصه می‌کند. کینه مخصوص هواداران نظام بی‌حکومتی علیه او متمرکز می‌شود. با مداخله اش در همه روابط انسانی، با قوانینش که اعمال افراد جامعه را تنظیم می‌کند، با مأمورانش که آنها را به مورد اجرا می‌گذارند، با نیروی نظامیش که آنها را تحمیل می‌نماید، با دادگاههایش که آنها را تفسیر می‌کنند، با کشیشانش که احترام آنها را موعظه می‌نمایند و استادانش که آنها را تشریح و تجویز می‌کنند. دولت عامل اصلی استثمار و اجحاف است. به همین جهت در نظر بی‌حکومت‌گرایان خصم بزرگ دولت است. باکونین می‌گوید: "دولت خلاصه انکارات آزادیهای فردی همه افراد جامعه است. گورستان وسیعی است که در آن همه مظاهر حیات فردی قربانی و فانی و مدفون می‌شوند. نفی آشکار انسانیت است." با کونین همانند باستیا دولت را نماینده زور، نماینده خودنمایی و خودشیفتگی زور تعریف می‌کند و به همین جهت آن را زیانکار میدانند. زیرا هدف انسانیت، آزادی است و دولت انکار مداوم آزادی است.

به نظر باکونین، حکومت عامل ضروری اجحاف، در عین حال عامل اجتناب ناپذیر فساد هم هست. هرچه را به آن نزدیک شود فاسد می سازد و در قدم اول نمایندگان خودش را. بهترین انسانها، هوشمندترین آنها، جوانمردترین آنها، لاعلاج در این حرفه فاسد می گردند. انسان برخوردار از مزیت خواه سیاسی و خواه اقتصادی شخصی است که عقلاً و اخلاقاً فاسد است. (غفاری، ۱۳۸۳: ۶۳).

۷-۵ تأثیر اندیشه‌های سوسیالیست‌های نخستین بر مارکسیسم

سوسیالیست‌های قبل از مارکس، از طرف مارکسیست‌ها با عنوان انتقادآمیز «سوسیالیست تخیلی» معرفی می‌شوند درحالی‌که به نظر آنان جریان حقیقی از این قرار است که در هم شکستن و انهدام ضروری سرمایه‌داری و تحولات ملازم با آن در یک نظام سوسیالیستی بر اساس قانونمندی‌های اجتماعی - اقتصادی به‌طور عینی امکان توضیح و تبیین دارد. حال این که سوسیالیست‌های اولیه به حکم برداشت‌های ارزشی ذهن گرایانه خود، الگوهای فکری جامعه آرمانی و کمال مطلوب خود را طراحی می‌کردند و مارکسیست‌ها آن‌ها را در برابر سیستم نقد شده خود قرار می‌دادند. انگلس می‌گوید: «خیال‌پردازی‌های سکرآور و لذت‌بخش» ناشی از برداشت‌های سوسیالیست‌های اولیه به گمان مارکسیست‌ها به شرایط اقتصادی و توسعه نیافته‌ای مربوط و مشروط می‌شود که هنوز رسالت انقلابی طبقه کارگر را درنیافته‌اند و به اهمیت آن پی نبرده‌اند لذا این نوع سوسیالیسم تخیلی از همان آغاز به غیر واقعی بودن و خیال‌پردازی مشخص شده و در نتیجه محکوم به شکست بوده است.

با وجود محدودیت‌های اعمال شده مارکسیست‌ها برای سوسیالیسم تخیلی، این سوسیالیسم بر مارکسیسم پس از خود به ویژه بر برداشت‌های آنان در مبحث ماتریالیسم تاریخی تأثیر عظیم و انکارناپذیری داشته است.

از تئوری‌های سوسیالیسم اولیه، البته نمی‌توان فرضیه‌های معتبری استخراج کرد که به استناد آن‌ها بتوان ساختارهای اقتصادی و فرآیندهای تحولات کنونی را توضیح داد یا بر اساس آن‌ها بتوان برنامه‌های عملی و اقدامات لازم در زمینه سیاست‌های اقتصادی برای حل مسائل حاد امروز، ارائه کرد. با وجود این، اهمیت این سوسیالیست‌ها در نفوذ معنوی و فکری مؤثر آن‌ها بر مکاتب سوسیالیستی پس از

خودشان روشن است. از این لحاظ، شناخت سوسیالیسم ماقبل مارکسیسم یا سوسیالیست‌های اولیه که تاکنون برای فهم و شناخت ایدئولوژی‌ها و نهادهای اقتصادی - اجتماعی عصر حاضر سهم بزرگی بر عهده داشته‌اند، ضرورت دارد.

سؤالات تشریحی فصل هفتم

۱. اصول مشترک حاکم بر تفکرات سوسیالیستی را بیان کنید.
۲. عقاید سوسیالیست‌های تخیلی (ایده‌آلیسم) را با سایرین مقایسه کنید.
۳. نظریات سن‌سیمون به‌عنوان یکی از برترین علمای اقتصاد سوسیالیست ایده‌آلیست را بیان کنید.
۴. عقاید سوسیالیستی ایده‌آلیستی سیسموندی را در اقتصاد به‌طور خلاصه توضیح دهید.
۵. اندیشه‌های اقتصادی رابرت آون را در رابطه با مکتب سوسیالیست بیان کنید.
۶. نظریات شارل فوریه و اصول حاکم بر اندیشه‌های سوسیالیستی وی را تشریح کنید.
۷. نظریات رودبرتوس در رابطه با اقتصاد سوسیالیست و اصول عقاید وی را در این رابطه توضیح دهید.
۸. عقاید لویی بلان را به‌عنوان یکی از برجسته‌ترین اقتصاددانان سوسیالیست تشریح کنید.
۹. منظور از سوسیالیسم آنارشیزم گرا چیست؟
۱۰. تأثیر اندیشه‌های سوسیالیست‌های نخستین بر مارکسیسم را توضیح دهید.

سؤالات چهارگزینه‌ای فصل هفتم

۱. کدام یک از اصول زیر به‌عنوان اصول مشترک سوسیالیست‌ها به حساب نمی‌آید؟
الف) پذیرش آزادی کسب و کار (ب) وجود مالکیت جمعی
ج) اعتقاد به استعداد و قابلیت انسان (د) عدم پذیرش آزادی کسب و کار
۲. کدام جمله در مورد مکتب سوسیالیسم درست است؟
الف) همه آن‌ها در مورد چگونگی مالکیت جمعی نظرات یکسانی دارند.
ب) دسته‌ها و فرقه‌های سوسیالیستی با یکدیگر اختلافات چندانی ندارند.

- ج) سوسیالیست‌ها تماماً به استعداد کمال جویی همه مردم خوشبین هستند.
 د) همه سوسیالیست‌ها اصل آزادی کسب و کار و هماهنگی منافع طبقات مختلف را قبول دارند.
۳. کدام‌یک از دانشمندان زیر را نمی‌توانیم جزو سوسیالیست‌های ایده‌آلیست بدانیم؟
 الف) شارل فوریه
 ب) لویی بلان
 ج) سن سیمون
 د) رابرت آون
۴. کدام‌یک از اقتصاددانان زیر طرفدار لغو حق وراثت بود؟
 الف) سن سیمون
 ب) سیسموندی
 ج) شارل فوریه
 د) رودبرتوس
۵. کدام‌یک از گزینه‌های زیر جزو سه اتاق مورد نظر سن سیمون برای اداره امور اقتصادی و اجتماعی یک پارلمان صنعتی نیست؟
 الف) هنرمندان و مهندسان
 ب) دانشمندان
 ج) رهبران صنایع
 د) روحانیون و رهبران مذهبی
۶. به عقیده سیسموندی اولین دخالت دولت باید در چه جهتی باشد؟
 الف) در اختیار گرفتن مالکیت منابع تولید
 ب) تلاش برای به‌کارگیری کارگران در کارخانجات
 ج) محدود کردن زیاده‌روی‌ها در تولید به جهت تصحیح جهت‌های نامطلوب آن
 د) وضع قوانین مناسب به نفع کارگر و مداخله دولت در امور بیمه‌های اجتماعی
۷. در رابطه با نظریات سیسموندی کدام گزینه صحیح است؟
 الف) او مخالف پیشرفت صنایع دستی و موافق رشد سریع صنایع و کارخانجات بزرگ بود.
 ب) وی معتقد بود که کارگران و کارفرمایان در تنظیم قراردادهای کار در شرایط مساوی قرار دارند.
 ج) او طرفدار وضع قوانین اجتماعی به نفع کارگر و مداخله دولت در امر بیمه‌های اجتماعی و بیکاری بود.
 د) او معتقد بود که دولت باید حامی و حافظ بازار کسب و کار باشد نه حافظ انسان‌ها.

۸. بر خلاف بسیاری از سوسیالیست‌ها که تئوریسین و نظریه‌پرداز بودند او یک عمل‌گرا و کارگزار بود.

الف) سن سیمون
ب) شارل فوریه
ج) رابرت آون
د) سیسموندی

۹. پیشنهاد تشکیل فلانستر (نوعی جمعیت‌های اقتصادی) متعلق به کدام یک از دانشمندان زیر است؟

الف) سن سیمون
ب) شارل فوریه
ج) رابرت آون
د) سیسموندی

۱۰. او که یکی از سوسیالیست‌های برجسته فرانسه است اولین کسی است که دخالت دولت را به منظور تشکیل کارگاه‌های ملی که همان شرکت‌های تعاونی تولید هستند خواستار شد.

الف) شارل فوریه
ب) سن سیمون
ج) رودبرتوس
د) لویی بلان

۱۱. کدام گزینه در مورد لویی بلان صحیح نیست؟

الف) وی معتقد است انقلاب کبیر فرانسه به مردم آزادی بدون مالکیت اعطا کرده است.
ب) او معتقد است شرایط رقابتی کم از بین خواهد رفت و به انحصار تبدیل می‌شود.
ج) او معتقد بود نیازمندی‌ها و استعداد‌های افراد بشر یکسان است.
د) وی به جای رقابت، تاسیس کارگاه‌های ملی را پیشنهاد می‌داد.

۱۲. در مورد فردیناند لاسال کدام جمله صحیح است؟

الف) او در سال ۱۸۳۹ کتابی را تحت عنوان «سازمان کار» نوشت.
ب) وی در سال ۱۸۶۳ «اتحادیه عمومی کارگران آلمان» را بنیان نهاد.
ج) وی کتاب «اوضاع اقتصادی» را در سال ۱۸۴۲ به رشته تحریر درآورد.
د) وی برای مبارزه با رقابت، تشکیل فلانسترها را پیشنهاد داد.

۱۳. اینکه دولت به‌طور کلی یک ترتیبات ظالمانه است و به کلی باید برچیده شود از عقاید کدام گروه است؟

الف) سوسیالیسم آنارشسیسم گرا
ب) سوسیالیسم تخیلی
ج) سوسیالیسم دولتی
د) سوسیالیست‌های اولیه

۱۴. در رابطه با ژوزف پرودون کدام جمله صحیح است؟

- الف) وی برای مبارزه با رقابت، تشکیل فلانسترها را پیشنهاد داد.
 ب) او در کتاب خود تحت عنوان «سازمان کار» انتقادات شدیدی از سازمان اجتماعی عصر خود نمود.
 ج) مهم‌ترین کتاب او « مسیحیت نوین » نام دارد.
 د) وی با اولین کتاب خود تحت عنوان «مالکیت چیست؟ دزدی» مالکیت خصوصی را محکوم می‌کند.
۱۵. کدام یک از دانشمندان زیر را می‌توانیم جزء سوسیالیست‌های آنارشیسم‌گرا بدانیم؟
 الف) رودبرتوس (ب) لویی بلان
 ج) فردیناند لاسال (د) میخائیل باکوئین
۱۶. اندیشه‌های بر مارکسیسم پس از خود به‌ویژه بر برداشت‌های آنان در مبحث ماتریالیسم تاریخی تأثیر عظیم و انکارناپذیری داشته است.
 الف) سوسیالیسم آنارشیسم‌گرا (ب) سوسیالیسم تخیلی
 ج) سوسیالیسم دولتی (د) سوسیالیسم لیبرال
۱۷. این دو اقتصاد دان در قالب « سوسیالیسم دولتی » فکر می‌کرده‌اند.
 الف) لویی بلان- فردیناند لاسال (ب) سن سیمون - سیسموندی
 ج) رابرت آون - شارل فوریه (د) رود بردوس - پرودون
۱۸. کدام گزینه از بنیان‌گذاران سوسیالیسم آنارشیسم‌گرا می‌باشد؟
 الف) رود بردوس (ب) سن سیمون
 ج) رابرت آون (د) باکوئین
۱۹. به نظر به جای مالکیت خصوصی باید مالکیت جهانی برای هر کارگر بر قرار شود.
 الف) پرودون (ب) سن سیمون
 ج) رابرت آون (د) باکوئین
۲۰. به نظر کدام اندیشمند، حکومت عامل ضروری اجحاف و در عین حال عامل اجتناب‌ناپذیر فساد هم هست.
 الف) پرودون (ب) سن سیمون
 ج) رابرت آون (د) باکوئین

فصل هشتم

مکتب تاریخی

هدف کلی

هدف کلی از مطالعه این فصل آن است که دانشجویان با اندیشه‌های اقتصادی مکتب تاریخی آلمان و وجه مشخصه و نحوه تحلیل آن‌ها از مسائل اقتصادی و توصیه‌ها و تجویزهای آن‌ها در رابطه با مشکلات اقتصادی آشنا شوند.

هدف‌های رفتاری

دانشجویان پس از مطالعه این فصل قادر خواهند بود:

۱. اصول اساسی که مکتب تاریخی آلمان بر آن استوار بود را بیان کنند.
۲. نظریات و عقاید مکتب تاریخی متقدم (قدیم) را بیان کنند و اقتصاددانان طرفدار این عقاید را برشمرند.
۳. اندیشه‌های اقتصادی مکتب تاریخی متاخر و مکتب تاریخی متقدم را با یکدیگر مقایسه کنند.

۴. عقاید طرفداران مکتب تاریخی متاخر(جوان) را بیان کرده و تفاوت‌های موجود در نظریات مربوط به طرفداران این مکتب را توضیح دهند.
۵. انتقادات اشمولر به‌عنوان طرفدار مکتب تاریخی متاخر را از مکتب تاریخی متقدم بیان کنند.
۶. نظریات ورنرسومبارت را در مورد مکتب تاریخی جدید تشریح کنند.
۷. اندیشه‌های ماکس وبر و نقش اندیشه‌های او در شکل‌دهی نظریات مکتب تاریخی را توضیح دهند.

مقدمه

مکتب تاریخی آلمان اندیشه خاصی است که در تمام نیمه دوم قرن نوزدهم افکار صاحب‌نظران آلمان را به خود معطوف کرده است. به عقیده طرفداران مکتب تاریخی، قوانین اقتصادی را که کلاسیک‌ها، عمومی و جهانی می‌پنداشتند، نسبی است زیرا چون شرایط اقتصادی و اجتماعی در حال تغییر و تحول است، در نتیجه نظامات و قواعد مربوط به آن‌ها نیز در حال تغییر و تحول خواهند بود و محال است که بتوان نظریه ثابتی ارائه نمود که سیاست اقتصادی ناشی از آن برای همه اعصار و همه اجتماعات بدون قید زمان و مکان صادق باشد (قدیری اصلی، ۱۳۶۴ : ۱۲۰).

وجه مشخصه مکتب تاریخی علم اقتصاد، رابطه این علم با تاریخ و آگاهی‌های تاریخی است بدین شرح که به نظر نمایندگان این مکتب، هر عصر و دوره زمانی باید با معیارهای خاص خود سنجیده شود. بدیهی است مکتب تاریخی سرانجام ضرورت نوعی نسبت شک‌آور را مطرح و آشکار ساخت.

مبدأ این آگاهی جهانی و این نگرش تازه به دنیا، از این تصور و برداشت برمی‌خیزد که تمام حوادث متحول تاریخی، به‌صورت رودخانه عظیمی آن هم به‌طور ابدی جریان دارند و هر پدیده و هر حادثه یکباره و منحصر به فرد در هر عصر، از عصر دیگری به آن پیوند می‌خورد و خود به تنهایی و به یکباره ایجاد نمی‌شود.

مکتب تاریخی علم اقتصاد حدفاصل میان سوسیالیسم و لیبرالیسم کلاسیک بود بدین ترتیب که توانست توفیق تفسیر و تعبیر حتی خود سیستم اقتصادی لیبرالیسم کلاسیک را به منزله یک حادثه تاریخی، بیابد.

به نظر طرفداران مکتب تاریخی، عالم اقتصاد باید فعالیت‌های اقتصادی را در محیطی که آن فعالیت‌ها انجام می‌شوند مطالعه کند و روش تحقیق استقرایی و استنتاجی را جانشین روش تحقیق قیاسی سازد و به‌طور منظم واقعات را مورد مشاهده قرار دهد تا بتواند تصویر صحیح و کاملی از فعالیت‌های انسانی به‌دست دهد و برای انجام این کار تنها وسیله تحقیق همان روش تاریخی است (قدیری اصلی، ۱۳۶۴: ۱۲۱).

تنها تاریخ است که می‌تواند پاسخ دهد که تحول و وقوع پدیده‌ها چگونه بوده است و در حال حاضر چگونه می‌تواند باشد. به نظر آن‌ها محقق و عالم اجتماعی باید با تحقیق و مطالعه نهادهای اقتصادی و اجتماعی در ادوار مختلف و با جمع‌آوری مصالح لازم تاریخی، پایه‌های نظامات اقتصادی را که الزاماً جنبه تاریخی دارد ریخته و از عمومیت دادن آن‌ها برای جوامع دیگر خودداری کند.

بنیانگذاران مکتب تاریخی معتقد بودند که توضیح اهداف و روش‌های تحقیق در اقتصاد باید مقدم بر تبیین آموزه‌ها باشد و همه حقایق اقتصادی کاملاً نسبی هستند و تنها در مقتضیات خاص تاریخی و ملی معتبرند. آن‌ها همچنین بر این باور بودند که علم اقتصاد باید با انتقاد بی‌رحمانه از عقاید گذشتگان دنبال شود و توسعه اقتصادی دارای مراحل تکاملی ویژه‌ای شبیه تکامل بیولوژیک است که دوره کودکی، جوانی، میانسالی و پیری دارد (بلاگ، ۱۳۷۵: ۵۳).

اصولی را که مکتب تاریخی بر آن‌ها استوار بود، می‌توان به شرح زیر خلاصه نمود (تفضلی، ۱۳۸۶: ۱۹۸-۱۹۶):

۱ اقتصاددانان این مکتب معتقد بودند که اصول اقتصادی مکتب کلاسیک در آلمان فروض خاص، آداب و رسوم اجتماعی و شرایط تاریخی کشورها را نادیده گرفته و لذا دست به تعمیم اصول اقتصادی کلی و عمومی (روش قیاس یا روش کل به جزء) می‌زند. درحالی‌که اقتصاددانان تاریخی معتقد بودند که روش فوق بایستی به روش جزء به کل (یا روش استقراء) متحول شود.

۲ اقتصاددانان مکتب تاریخی از یک طرف به مطالعه اقتصاد از نظر تاریخی اهمیت می‌دادند و از طرف دیگر معتقد بودند که پدیده‌های اقتصادی و اجتماعی را نمی‌توان از یکدیگر جدا کرد. این دو مطلب آن‌ها را به این نتیجه رسانید که علم اقتصاد به‌طور مستقل قابل مطالعه نیست و باید همراه با علوم اجتماعی دیگر مورد

بررسی قرار گیرد. این مکتب جنبه‌های ایستا و غیر تاریخی روش استدلال قیاسی کلاسیک‌ها را مورد انتقاد قرار می‌دهد و از روش استقراء طرفداری می‌کند. این اقتصاددانان معتقدند بهتر است مستقیماً به واقعیت‌های تاریخی نگاه کرد و سیاست‌هایی را در جهت رفع مشکلات موجود در جهان واقعی طرح نمود. این شیوه تفکر، متدولوژی یا روش شناسی تاریخی است.

۳ مکتب تاریخی در مطالعه جامعه، روش تکاملی را به کار می‌برد. از نظر اقتصاددانان پیرو این مکتب، تکامل جامعه همانند «فلسفه تکامل داروین» می‌باشد، بدین معنی که جامعه همیشه در حال تغییر و تحول است. در زمان معین بنیاد اجتماعی آن ظاهر می‌شود، در زمان دیگر توسعه و رشد می‌یابد و در مرحله نهایی از بین می‌رود. پس نظریه‌های اقتصادی که در زمان معین برای یک کشور مورد استفاده است، لزوماً نمی‌تواند در زمان دیگر برای کشور دیگر مناسب باشد.

۴ اقتصاددانان پیرو مکتب تاریخی به واسطه روحیه محافظه‌کارانه، اساساً «اصلاح‌طلب» می‌باشند، از نظر آن‌ها علم اقتصاد وظایف ارزشی - علمی دارد، یعنی با اینکه یکی از وظایف علم اقتصاد ایجاد انگیزه به منظور فعالیت‌های اقتصادی است، ولی این فعالیت‌ها باید طوری تنظیم گردد که بر اساس آن تولید ملی عادلانه توزیع شود.

۵ اقتصاددانان تاریخی از آنجا که از روش تاریخی استفاده می‌کردند، در مباحث خود عمدتاً از تاریخ الهام می‌گرفتند و لذا علم اقتصاد را به‌طور توصیفی تعبیر کردند.

۶ اقتصاددانان پیرو مکتب تاریخی علاوه بر برخورد توصیفی با علم اقتصاد، توسعه تاریخی کشورها و رشد اقتصادی آن‌ها را به مراحل مختلف تقسیم‌بندی می‌کنند. آن‌ها معتقدند که بر اساس روش تاریخی علاوه بر مطالعه منطق هر پدیده اجتماعی باید تمامی عواملی که ماهیت اقتصادی آن پدیده را تحت تأثیر قرار می‌دهند، مورد بررسی قرار گیرد. یکی از معروف‌ترین روش‌های تاریخی در خصوص تفکیک مراحل رشد اقتصادی بررسی والت ویتمن روستو^۱ (۲۰۰۳-۱۹۱۶)، اقتصاددان معروف امریکایی است که به‌عنوان یک اقتصاددان تاریخی معاصر، تحول اقتصادی

1. Walt Whtman Rostow

– اجتماعی کشورهای جهان را بر اساس مطالعات و بررسی وقایع تاریخی به پنج مرحله تفکیک می‌کند.

اقتصاددانان مکتب تاریخی را بر اساس موضع‌گیری‌های آرام و شدید نسبت به اقتصاد کلاسیک، به دو دسته مکتب تاریخی قدیم (متقدم) و جدید (متاخر) تقسیم می‌کنند. مکتب قدیم تلاش می‌کرد نگرش تاریخی به‌صورت نگرش مکمل اقتصاد کلاسیک مطرح شود، ولی نگرش جدید به دنبال جایگزینی نگرش تاریخی به جای نگرش سنتی و کلاسیک بود.

۸-۱ مکتب تاریخی متقدم

۸-۱-۱ ویلهلم روشر

ویلهلم روشر^۱ (۱۸۹۴-۱۸۱۷) به‌عنوان پایه‌گذار مکتب تاریخی متقدم شناخته می‌شود که خود او پیوندهای خود را با لیبرالیسم کلاسیک حفظ می‌کرد و می‌گفت: اسمیت و مالتوس آخرین نمایندگان شیوه تحقیق تاریخی هستند. هدف و قصد اصلی روشر عبارت بود از اینکه علم قوانین توسعه اقتصادی را در کنار قوانین زندگی اقتصادی مردمان و اقوام، پیدا کند و هر چند او کوشیده بود که مراحل زندگی اقوام را به‌طور کامل و واقعی مورد توجه قرار دهد، با وجود این روش کل مفاهیم و دستگاه قانونمندان علم اقتصاد کلاسیک را پذیرفت. او بر این اساس که علم اقتصاد را از کلاسیک‌ها فرا گرفت، آن را با دانش و معرفت بی‌نظیر و فوق‌العاده خود با مقدار زیادی ملاحظات تاریخی و نکات جالب و استثنائات بسیار، سرشار و بارور کرد (ایسینگ، ۱۳۷۴: ۱۴۴).

روشر پیشنهاد کرد که نظریه‌های اقتصادی با مشکلات زمان تطبیق داده شود. این فکر ایجاب می‌کرد که بین نظریه‌های اقتصادی و موقعیت تاریخی آن زمان توافقی برقرار گردد.

روشر در پاسخ به این سؤال که آیا روش تاریخی باید کاملاً جانشین روش قیاسی کلاسیک‌ها شود یا خیر؟ اظهار می‌داشت: روش تاریخی باید مکمل روش قیاسی

1. Wilhelm Friedrich Roscher

گردد. وی از روش ریکاردو انتقاد می‌کرد. از نظر وی اگر نظریات کلاسیک‌ها غیرقابل قبول‌اند، به سبب آن است که ریکاردو و پیروان وی معتقد بودند که قوانین اقتصادی، جهان‌شمول و غیرقابل تغییر می‌باشند، حال آنکه شرایط و نهادهای اجتماعی پیوسته و مدام در حال تغییرند (تفضلی، ۱۳۸۶: ۲۰۵).

روشر در سال ۱۸۴۳ مکتب تاریخی را با کتابی کاربردی تحت عنوان «رئوس گفتارهایی در اقتصاد سیاسی بر اساس روش تاریخی» بنیان گذاشت. روشر تحقیقاتی بنیانی در تاریخ اقتصاد به عمل آورد که در کتاب با ارزش و خواندنی او تحت‌عنوان «تاریخ اقتصاد سیاسی در آلمان» منعکس است. این کتاب در سال ۱۸۷۴ به چاپ رسید.

روشر مانند لیست به تجزیه و تحلیل تاریخی تحول اقتصادی ملل علاقه مند می‌باشد. به نظر وی هر ملت در مسیر تحول خود از سه مرحله (مراحلی مانند مراحل تکامل بیولوژیک شامل کودکی، جوانی، میانسالی و پیری) می‌گذرد و هر مرحله ناشی از تسلط و تفوق یکی از عوامل تولید (زمین، کار و سرمایه) در فعالیت‌های اقتصادی می‌باشد.

در مقایسه با آنچه وعده آن را می‌داد، روشر در عمل تأثیر عمده‌ای در اقتصاد نداشت و کارهای او محدود است به انتقاد از اقتصاد متعارف زمان خود که با مثال‌ها و نمونه‌های فراوان درباره قانون به اصطلاح توسعه تاریخی همراه است و هیچ‌گاه نتوانست آن را به روشنی بیان نماید (بلاگ، ۱۳۷۵: ۵۳).

۸-۱-۲ برونو هیلد براند

برونو هیلد براند^۱ (۱۸۱۲-۱۸۷۸) قاطع‌تر و افراطی‌تر از روشر، به ایجاد شکاف بین تئوری کلاسیک‌ها و مکتب تاریخی دست زد و به طرح تفاوت نظر بین این دو مکتب پرداخت. به نظر او کلاسیک‌ها کوشیده‌اند از واقعیات ویژه هر قوم در هر لحظه از توسعه و تکاملشان، داوری‌ها و نتایج معتبر عمومی بگیرند و نوعی اقتصاد جهانی یا علم اقتصاد عالم بشریت ایجاد کنند که با فهم و برداشت روشنگرانه عصر تطبیق می‌کرد. برعکس کلاسیک‌ها، هیلد براند کوشید روح انقلاب بورژوازی ۱۸۴۸ آلمان را

1. Bruno Hildebrand

که خود او به آن تعلق داشت، بپذیرد و بر اساس آن تئوری جدیدی به جای تئوری کلاسیک‌ها ارائه دهد. بر حسب داوری و ارزیابی ماکس وبر، هیلد براند تنها کسی بود که با «روش‌های معتبر تاریخی امروزی» واقعاً به کار پرداخت. از کتاب اصلی او تحت عنوان «اقتصاد عمومی حال و آینده» فقط جلد اول آن به چاپ رسید و این جلد هم بیشتر انتقاد تئوری‌های رایج اقتصادی آن موقع را در بر دارد.

هیلد براند به وجود قوانینی طبیعی که در تمام جوامع کاربرد داشته باشد، عقیده نداشت و به ادعای هماهنگی بین منافع شخصی و اجتماعی مد نظر کلاسیک‌ها حمله می‌کرد. هیلد براند، یک اشتباه کلاسیک‌ها را این می‌داند که فرد را هدف و محور اصلی تلقی کرده، به امور اخلاقی و اجتماعی توجه ندارند (دادگر، ۱۳۸۳ : ۲۹۸).

آموزه توسعه مرحله به مرحله یا مراحل توسعه اقتصادی که آموزه مشترک تقریباً همه نمایندگان مکتب تاریخی به حساب می‌آید، برای هیلد براند در راستای یک فرآیند «ترکیب و تغییر» شکل می‌گرفت، بدین معنی که او سه مرحله اقتصاد طبیعی، اقتصاد پولی و اقتصاد اعتباری را از هم تفکیک می‌کند. در این مرحله‌بندی او نمی‌خواهد فقط در درجه اول روش‌های تاریخ اقتصادی را بررسی کند، بیشتر از آن می‌کوشد یک مسئله اجتماعی را جلوه‌گر سازد (ایسینگ، ۱۳۷۴ : ۱۴۵).

۸-۱-۳ کارل کنیس

نگرش تاریخی برای اولین بار با شاهکار کارل کنیس^۱ (۱۸۹۸-۱۸۲۱) به صورت یک سیستم به هم پیوسته منظمی مطرح شد. در سال ۱۸۵۳ کتاب او تحت عنوان «اقتصاد سیاسی از دیدگاه روش تاریخی» منتشر شد. کنیس برداشت خود را از «قوانین توسعه» اقتصادها مطرح کرد و دریافت که در مطالعه و تحلیل توسعه فقط «قوانین مقایسه‌ای» به دست می‌آیند نه «قوانین ارتباط مطلق علیت توسعه». به این ترتیب از لحاظ تاریخ فکری و معنوی راه برای کاربرد سازش‌ناپذیر روش تحقیق تاریخی باز شد که به گفته واگنر، در مکتب تاریخی متاخر آن را به کار بردند و رهبر بلامنازع آن گوستاو اشمولر است (ایسینگ، ۱۳۷۴ : ۱۴۵).

1. Karl knies

کارل کنیس به شدت به مکتب کلاسیک حمله‌ور گردید و وجود قوانین طبیعی برای رفتار بشر، و حتی وجود چنین قوانینی را برای تکامل تاریخی بشر، مورد تردید قرار داد. وی معتقد بود که نظریه‌های اقتصادی، فقط مربوط به یک سلسله مقتضیات موجود بوده و متضمن عقایدی که در زمان معین راجع به آن مقتضیات بیان شده، می‌باشد و به هیچ وجه جنبه توصیف دنیای طبیعت را ندارد (ساوول، بی تا: ۱۹۱).

ملاحظه می‌شود که با وجود شباهت‌های عقیدتی زیاد در میان اقتصاددانان مکتب تاریخی قدیم، آن‌ها در عین حال دیدگاه‌های متفاوتی دارند. به عنوان مثال، با وجودی که روش عقیده دارد، می‌توان با روش استقراء به تکمیل نظریه اقتصادی مبادرت نمود، هیلدبراند عقیده دارد که اصولاً می‌توان برای تکامل اقتصادی، قوانین تاریخی استخراج کرد، ولی کنیس حتی تدوین قوانین تکامل اقتصادی را نیز منکر می‌شود. به هر حال اقتصاددانان مکتب تاریخی قدیم در تلاش بودند اقتصاد سیاسی را از کاربرد روش قیاس به روش استقراء بکشانند. اما یافتن داده‌های آماری کافی نوعی محدودیت جدی برای آن‌ها بود (دادگر: ۱۳۸۳ : ۲۹۹).

۸-۱-۴ انتقادات عمده مکتب تاریخی قدیم به اصول و مبانی کلاسیک‌ها

(۱) انتقاد به اصل هماهنگی؛ اصولاً هیچ قانون اقتصادی وجود ندارد که اعتبار عمومی داشته و مطلق باشد. نظریه جهانگیر و لایتغیر اقتصادی، که در هر زمان و مکان صادق باشد، وجود ندارد. با این حال، نباید تصور کرد که نقش و اهمیت اقتصاددانان ناچیز و غیر قابل توجه است.

(۲) انتقاد به اصل خودخواهی؛ خودخواهی و منافع شخصی، تنها انگیزه رفتارهای انسان نیست و تصور اینکه انسان در فعالیت‌های خویش، همیشه و همه جا پای‌بند سود شخصی و خودکامی است، نادرست است. به همین دلیل مکتب تاریخی، بر عناصر اخلاقی مثل از خود گذشتگی، نوع‌دوستی و ...، در اقتصاد، تأکید فراوان دارد و انسان اقتصادی کلاسیک‌ها را به عنوان کاریکاتوری ناقص از انسان می‌شناسند. به عبارت دیگر باید گفت که صاحب‌نظران این مکتب به طور محسوس تحت تأثیر عقاید مذهبی واقع شده‌اند.

۳) نقش دولت در اقتصاد؛ مکتب تاریخی آلمان از نقش دولت در اقتصاد به عنوان "نگهبان" و وسیله‌ای برای تحقق منظورهای اقتصادی می‌داند؛ که افراد به صورت آزاد نمی‌خواهند یا نمی‌توانند آن را به عهده گیرند.

۴) انتقاد به بینش مادی در مورد نیروی مولد؛ ایشان معتقدند که کسی که ثروت را تولید می‌کند از خود ثروت مهمتر است و اشکال اساسی را مفهوم مولد بودن از نظر کلاسیک‌ها می‌دانند.

۵) انتقاد به روش قیاس کلاسیک‌ها؛ کلاسیک‌ها به جای اینکه از بررسی‌های تجربی و عینی در موارد جزئی، به نتیجه کلی برسند (روش استقراء)، پدیده‌ها و وقایع اجتماعی و اقتصادی را با قواعد کلی توضیح می‌دهند. البته لویی بدن معتقد است که انتقاد مکتب تاریخی از مکتب کلاسیک‌ها همواره صحیح نیست؛ زیرا آنچه کلاسیک‌ها را در پاره‌ای موارد به راه خطا برده فرضیات اساسی استدلال ایشان است؛ که کاملاً نظری و غیر منطبق با واقعیات بوده است نه توسل آن‌ها به شیوه قیاس.

۸-۲ مکتب تاریخی متأخر

اقتصاددانان مکتب تاریخی متأخر به ویژه اشمولر، مکتب تاریخی قدیم را از دو دیدگاه مورد انتقاد قرار می‌دهند (تفضلی، ۱۳۸۶ : ۲۰۶): نخست اینکه از نظر مکتب تاریخی قدیم، روش تاریخی تنها روش تحلیل اقتصادی است درحالی‌که در تحلیل‌های اقتصادی باید از نظریات دیگر نیز بهره‌گیری نمود. دوم اگر بخواهیم روش تاریخی را در عمل مورد استفاده قرار دهیم و نتایج مطلوب به دست آوریم، به زمان نسبتاً زیاد نیاز داریم. به نظر اشمولر اقتصاددانان مکتب تاریخی قدیم در کاربرد داده‌های تاریخی به منظور مطالعات اقتصادی، عامل زمان را در نظر نگرفته‌اند حال آنکه برای رسیدن به تحلیل «اقتصاد ملی»، اقتصاددانان در درجه اول به مطالعات عمیق تاریخی و در درجه دوم به وقت کافی نیاز دارند.

اقتصاددانان مکتب تاریخی متأخر (جوان) آلمان به ارزش نگرش تاریخی در مسائل اقتصادی معتقد بودند ولی در عین حال از ارائه قوانین جامعی برای تحولات تاریخی امتناع نموده و به طرح موارد خاص اکتفا می‌کردند. به علاوه، آنان بیش از اقتصاددانان تاریخی متقدم به اصلاحات مسالمت‌آمیز اجتماعی معتقد بودند و در سال

۱۸۷۲ برای بیان افکار سیاسی خود انجمنی به نام «اتحادیه سیاست اجتماعی» تشکیل دادند.

به عقیده رایینز، اشمولر و پیروانش مطالعات تاریخی جالبی انجام دادند، اما هیچ نظریه مهمی و هیچ قانون برجسته توسعه‌ای که بتواند در مقابل تحلیل منطقی و تاریخی بایستد، پدید نیاوردند (رایینز، ۱۳۸۴ : ۳۴۶).

۸-۲-۱ گوستاو اشمولر

اشمولر^۱ (۱۸۳۸-۱۹۱۷) اقتصاددان معروف آلمانی، استاد اقتصاد سیاسی دانشگاه‌های هال، استراسبورگ و برلین بود. افکار وی در توسعه اقتصادی آلمان در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ تأثیر فراوانی داشته است.

از لحاظ تاریخ عقاید و اندیشه‌های اقتصادی، اشمولر رئیس و رهبر مکتب تاریخی جدید شناخته می‌شود. به گفته والتر هاووزن: «پس از آنکه علم اقتصاد تاریخی قدم بزرگی برداشت و خود سیستم اقتصادی لیبرالیسم را به منزله یک محصول تاریخی، تفسیر و تعبیر کرد، وظیفه نیروهای جوان این مکتب بر آن قرار گرفت که یک سازمان فکری جدیدی طراحی کنند و طرحی نو در اندازند و در اینجا بود که بزودی نشان داده شد که نظریات اقتصادی-تاریخی برای طراحی جدید کافی به نظر نمی‌رسند و به همین جهت اشمولر و طرفداران او این شعار را سر دادند که می‌بایستی تحقیقات کافی موردی و زمینه‌ای خاص انجام شود، قبل از آنکه بتوان قوانین توسعه زندگی اقتصادی را که فقط در طرح کلی قابل رویت و مشاهده است، مطرح کرد». به عبارت دیگر، ابتدا باید به تحقیقات موردی پرداخت و سپس به طرح قوانین دست زد (ایسینگ، ۱۳۷۴ : ۱۴۷).

به نظر وی جمع‌آوری مواد واقعی تاریخی و توصیفی، بسیار مهمتر از نظریه‌پردازی قیاسی است. او پیش‌فرض «ثبات سایر چیزها» در مطالعه یک پدیده اقتصادی را مورد اعتراض قرار می‌داد و عقیده داشت که نباید پدیده‌های اقتصادی را جدا از هم مورد مطالعه قرار داد. وی اصولاً با اقتصاد مبتنی بر قیاس کلاسیک مخالف بود (دادگر، ۱۳۸۳ : ۳۰۰).

1. Gustav Schmoller

نظریه اصلی گوستاو اشمولر این بود که شناخت مناسبات اقتصادی را پس از شناخت واقعیات تاریخی حیات اقتصادی می‌توان دریافت. اشمولر بر پایه این اعتقاد در واقعیات تاریخی و سیاسی عصر خود با کار تاریخی و سنگین و شدید خویش نفوذ کرد و در حوادث عصر خود فعالانه شرکت نمود و به عمل پرداخت.

به نظر اشمولر، روانشناسی مفتاح همه علوم معنوی و انسانی و از جمله علم اقتصاد را تشکیل می‌دهد. به نظر وی به کمک روانشناسی موفق می‌شویم که نقاط ضعف کلاسیک‌ها و همچنین سوسیالیست‌ها را مرتکب نشویم زیرا هر دو این مکاتب از یک دولت و نظام حقوقی در یک جامعه اقتصادی کاملاً مجرد آغاز می‌کنند و مبدأ کارشان یکی است. کشانیدن علوم کمکی به قلمرو اقتصاد نظیر تاریخ، روانشناسی و حقوق، به نظر اشمولر، به هیچ وجه باعث کاستن اهمیت و مرتبه علم اقتصاد نمی‌شود و نباید تصور کرد با به‌کارگیری این نوع علوم کمکی در حل مشکلات اقتصادی، از اهمیت علم اقتصاد کاسته می‌شود.

اشمولر از نظر سیاست اقتصادی طرفدار اصلاحات اجتماعی و دخالت دولت برای رسیدن به این هدف است. اگر قرار باشد که اصلاحات اجتماعی مؤثر واقع شود، لازم است از قضاوت‌های ارزشی مردم در مورد مسائل اقتصادی الهام گرفته شود. مهم‌ترین زمینه اصلاحات اجتماعی مسئله توزیع عادلانه درآمد است. برای نیل به این هدف، سیاست اقتصادی اشمولر یک «سیاست انقلابی» نبوده بلکه یک «سیاست تدریجی» است. اشمولر به تغییرات اساسی و فوری عقیده ندارد، لذا معتقد است دولت باید از دخالت شدید و مستقیم صرف‌نظر کند و به جای آن «سیاست اعتدال» را در پیش گیرد و با دوراندیشی کامل مردم را چنان هدایت نماید که موجب بهبود اوضاع و احوال اقتصادی و اجتماعی گردد (تفضلی، ۱۳۸۶: ۲۰۷).

۸-۲-۲ ورنر سومبارت

ورنر سومبارت^۱ (۱۸۶۳-۱۹۴۱) از جمله شاگردان اشمولر بود و کتاب وی تحت عنوان «سرمایه‌داری جدید» بر تأثیر عمیق اشمولر بر وی دلالت دارد. این کتاب نشان می‌دهد که سومبارت در ابتدا از مکتب سوسیالیسم و مخصوصاً آثار و افکار مارکس مایه گرفته

1. Werner Sombart

ولی بعدها تحت تأثیر اشمولر واقع شده است. آخرین چاپ کتاب «سوسیالیسم پرولتاریایی» سومبارت که در ابتدا بسیار تحت تأثیر مارکس و اندیشه‌های او نوشته شده، در سال ۱۹۲۴ منتشر شد که در آخر آن شدیداً ضد مارکسیسم است.

به گفته ادگار سالین: «سومبارت درحالی‌که از نظر اخلاقی به شدت تحت تأثیر سوسیالیسم بود و تاریخ‌گرایی را به منزله گهواره و بستر اصلی کار خود می‌دانست، در این معنا که حوادث یک بار اتفاق می‌افتد و خصوصیات هر عصر و هر نوع حادثه را در خود نگه می‌دارند، ابتدا به کاری دست زد که هم طرفداران متقدم و قدیمی مکتب تاریخی و هم نمایندگان جوان و متأخر آن، از آن کار غفلت کرده بودند یعنی به مصالح و مواد تاریخی، هم از لحاظ تئوری نفوذ کرد و هم از لحاظ ترکیب منظم و متبلور و ظاهری آن‌ها (ایسینگ، ۱۳۷۴: ۱۵۰).

در مجموعه کتاب‌های سومبارت سعی بر این است که ریشه‌های نظام سرمایه‌داری کشف شود. او توضیحات فراوانی برای ظهور سرمایه‌داری داده، به‌طوری‌که آنچه روزی معمایی تاریخی شده بود، پدیده‌ای غیرقابل اجتناب به نظر می‌آمد که حتی اگر برخی از شرایط ایجاد آن موجود نبود، باز هم به هر حال اتفاق می‌افتاد.

از نظر سومبارت، زندگی اقتصادی سرمایه‌داری قسمتی از تاریخ فرهنگی آن را تشکیل می‌دهد و از آنجا که تغییرات ناشی از فرهنگ کاپیتالیسم قادر است زندگی اقتصادی آن را تحت تأثیر قرار دهد، سرمایه‌داری به‌عنوان نظامی اقتصادی، یک سیستم تاریخی است که در زمان معین می‌کوشد تا با تخصیص منابع و عوامل تولید کمیاب مهم‌ترین خواسته‌های مادی خود را ارضاء کند. قوانین این سیستم همراه با تغییر در زمان و مکان باید تغییر کند تا کارایی اقتصادی منابع در جریان تولید محفوظ بماند. بدین ترتیب، سومبارت مایل است که در تحلیل خود از سرمایه‌داری اقتصادی، سرمایه‌داری را با تاریخ اقتصادی آن ترکیب نماید. از این نظر علم اقتصاد مطالعه تاریخ اقتصادی است (نفضلی، ۱۳۸۶: ۲۱۴).

علیرغم نظریه وبر که کالونیسیم (اخلاق پروتستانی) را محرک اصلی توسعه اقتصادی سرمایه‌داری می‌داند، سومبارت معتقد است که «جودئیسیم» (اخلاق یهودی) نقش مزبور را بازی کرده است. سومبارت اعتقاد دارد که «اخلاق یهود» محرک اصلی

توسعه اقتصادی سرمایه‌داری می‌باشد. یهودیان از نظر تاریخی نقش اساسی را در تشویق «روحیه سرمایه‌داری» از نقطه نظر تعقیب منافع مادی، تقویت رقابت اقتصادی و انتخاب باصرفه‌ترین روش تولید بازی کرده‌اند. به نظر وی، شکل سرمایه‌داری نیز در مراحل پیدایش و تکامل خود از «اخلاق یهود» الهام گرفته است (تفضلی، ۱۳۸۶: ۲۱۵).
سومبارت طرفدار دخالت وسیع دولت در امور اقتصادی بود و از اندیشه فردیناند لاسال (۱۸۶۴-۱۸۲۵)، متفکر سیاسی آلمانی دفاع می‌کرد. طبق مبانی فکری لاسال، هدف دولت، تکامل انسانی و حرکت به سوی تعالی و پیشرفت است. سومبارت نیز همانند دیگر متفکران مکتب تاریخی آلمان تصریح می‌کند که قوانین سرمایه‌داری مانند تمامی قوانین اقتصادی، نه جهان شمول هستند و نه حرف آخر را می‌زنند، بلکه آن‌ها تنها برای نظام سرمایه‌داری اعتبار دارند (سومبارت، ۱۹۵۱).

۸-۲-۳ ماکس وبر

ماکس وبر^۱ (۱۸۶۴-۱۹۲۰) جامعه‌شناس مشهوری است تا آنجا که وی را یکی از بنیانگذاران جامعه‌شناسی جدید قلمداد می‌نمایند (بلاگ، ۱۳۷۵ : ۱۳۰) لیکن وی در عین حال اقتصاددان و تاریخ‌نگار اقتصادی شهیری نیز هست. این دانشمند معروف آلمانی نقش زیادی در تکامل متدلوژی اقتصاد و سایر علوم اجتماعی داشته است.
وبر در کتاب «اخلاق پروتستانی و روحیه سرمایه‌داری» می‌کوشد تا علل توفیق اقتصادی جوامع پروتستان را، به رغم اینکه در این مذهب کسب مال و دارایی مذموم دانسته شده، نشان دهد. در این کتاب، مکرراً ظهور سرمایه‌داری به جای آنکه به پیشرفت‌های فنی و تغییر روابط بین طبقات اجتماعی نسبت داده شود، به عوامل عقیدتی مثل اصول اخلاقی ناشی از پروتستان‌گرایی در قرون ۱۶ و ۱۷ نسبت داده شده است (همان: ۱۳۱).
ماکس وبر در کشف قوانین عمومی از طریق اسلوب تاریخی، بهتر از اشمولر و سومبارت موفقیت یافته است. اگر چه وی زندگی خود را به‌عنوان یک عالم اقتصاد شروع کرده، ولی معمولاً به علت وسعت دایره مطالعاتش، در زمره علمای اجتماع شناخته می‌شود. وی کسی است که علم اقتصاد را روی اساس اجتماعی وسیع آن قرار داده است.

به نظر وبر، تعالیم کالوین، «اخلاق پروتستانی» و «روحیه سرمایه‌داری» را ایجاد نموده و توانسته است بشر را در قرن ۱۷ برای پیشرفت اقتصادی آماده سازد. بدین ترتیب، ماکس وبر توسعه اقتصاد سرمایه‌داری را ناشی از اشاعه کالوینیسم می‌داند، زیرا انضباط فکری و میانه‌روی که در روحیه پروتستان‌ها وجود دارد محیطی عقلایی و سالم برای سرمایه‌گذاری ایجاد نموده و از سوی دیگر اعتقاد به کوشش و فعالیت که ناشی از «رسالت کاری» هر فرد پروتستان است محرک موثری برای فعالیت اقتصادی سرمایه‌داری و کشاندن آن به مرحله امپراطوری صنعتی به شمار می‌رود. به‌طور خلاصه، «اخلاق پروتستانی» که همان تعالیم کالوین می‌باشد، محرک اصلی توسعه اقتصادی سرمایه‌داری بوده است (تفضلی، ۱۳۸۶: ۲۱۱).^۱

اخلاق پروتستانی

شهرت ماکس وبر بیش از همه مدیون مطالعات وی در باره ی اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری است. وبر تزی را مطرح کرد که پویایی شیوه ی تولید سرمایه‌داری را با ویژگی کار و خویشتن‌داری برگرفته از دین مرتبط ساخته و آنان را در یک حالت تبادلی با یکدیگر قرار می‌داد و به تبع آن بحث و تحقیقات و پژوهش‌های بی‌شماری آغاز شد و هنوز نیز نشانی از پایان آن نیست. وبر خویشتن‌داری را نوعی ریاضت خواند که متوجه عمل و کنش است، وی این ویژگی را به طور خاص، خصیصه ی اعضای فرقه پروتستان دانست (استونز، ۱۳۸۳: ۵۹).

به عقیده ی وبر، شیوه ی اندیشه ی سرمایه‌داری مشوق جهت‌گیری منحصر به فردی نسبت به فعالیت اقتصادی است. این شیوه ی اندیشه، مثلاً "باشیوه ی سنت‌گرایان اقتصادی که به کار کردن تنها برای گذران زندگی خرسند بودند، و نیز با شیوه اندیشه ی کسانی که تنها انگیزه شان آزمندی یا میل به نمایش خود نمایانه ی ثروت بود، در تقابل آشکار قرار داشت (کیویستو، ۱۳۷۸: ۸۱).

وبر اعتقاد دارد که آنچه محیط اجتماعی اروپا را مهیای پرورش رژیم سرمایه‌داری کرده است، همان طرز تفکر ناشی از مذهب پروتستان است. بدین نحو که پروتستان‌ها به عکس کاتولیک‌ها که زهد و تقوی را در رهبانیت و ترک دنیا می‌

1. Weber M, Roscher and Knise the logical problems of historical economics, free press (1975).

دانستند، زهد و تقوی را در حمایت و حراست خود انسان و نفس انسان می دیدند و بر اثر همین اعتقاد، از تجمل و افراط در جلب لذات خودداری می کردند و در نتیجه امکان ذخیره و به کار انداختن سرمایه برای ایشان فراهم آمد (نراقی، ۱۳۸۵: ۱۳۹). نتیجه پروتستانتیسیم ریاضت جویانه این بود که زندگی مذهبی دیگر چیزی جدا از جهان روزمره نبود و در چارچوب همین جهان قرار گرفته بود. در قرون وسطی، ریاضت جویی مسیحی از جهان روزانه کناره گرفته و در دیرهای مسیحی عزلت گزیده بود؛ اما اکنون این ریاضت جویی وارد بازار شده و درهای دیر را پشت سرش بست. (همیلتون ۱۳۸۱: ۲۶۳).

۸-۲-۴ والت ویتمن روستو

والت ویتمن روستو اقتصاددان امریکایی، استاد دانشگاه ماساچوست، نویسنده آثار برجسته که معروفترین آنها کتاب مراحل رشد اقتصادی است. روستو را می توان پرآوازه ترین و جنجال برانگیزترین صاحب نظر در بین صاحب نظران توسعه اقتصادی خواند. آراء توسعه ای این صاحب نظر بیش از همه آراء توسعه ای دیگر مورد بحث و جدل های موافق و مخالف قرار گرفته است که این، صرف نظر از واکنش نسبت به نقش سیاسی روستو و مشاغل دولتی او، می تواند بازگوی اهمیت و قابلیت تأثیرگذاری آراء او باشد. مهم ترین بخش آراء توسعه ای روستو، نظر او درباره گذار از جامعه سنتی به جامعه صنعتی است که در زیر به آن اشاره می شود.

مراحل رشد اقتصادی روستو

روستو در کتاب خود با عنوان مراحل رشد اقتصادی^۱ می نویسد که برای شکستن «دایره شوم فقر» و رسیدن به مرحله کامل پیشرفت اقتصادی پنج مرحله لازم است. به نظر روستو، هر یک از کشورهای جهان در حال حاضر در یکی از مراحل پنجگانه زیر قرار گرفته اند و یا اینکه از یک مرحله به مرحله دیگر در حال حرکت هستند (تفضلی، ۱۳۸۶: ۲۰۱).

¹ Walt W. Rostow, The Stage of Economic Growth (Cambridge University press, 1961), pp.2 - 16

مرحله اول، جامعه سنتی.^۱ این مرحله از نظر اقتصادی بسیار عقب مانده است به طوری که میزان تولید سرانه محدود و ناچیز می باشد. قسمت مهم منابع در بخش کشاورزی در جریان فعالیت تولید قرار می گیرد و اصولاً هیچ نوع اثری از یک اقتصاد صنعتی در جامعه وجود ندارد. سازمان اداری جامعه توسعه نیافته بوده و بر اساس عملکرد نظام کشاورزی وظایف محوله را انجام می دهد. قدرت در دست زمین داران اشراف و تحت کنترل نوعی اشرافیت (اریستوکراسی) فئودالی است.

مرحله دوم، مرحله ماقبل جهش (خیز) اقتصادی.^۲ دومین مرحله رشد اقتصادی جوامعی را در بر می گیرد که در آنها شرایط لازم برای مرحله «جهش اقتصادی» که مرحله بعد است، آماده می شود و گسترش می یابد. از آنجا که حرکت دادن یک جامعه سنتی به مرحله ای که بتواند از کاربرد علوم و فنون جدید در تولید استفاده نماید، به زمان زیادی نیاز دارد، روستو معتقد است که مرحله ماقبل جهش اقتصادی اجتناب ناپذیر بوده و شرایط آن می باید قبل از رسیدن به مرحله جهش اقتصادی ایجاد می شود.

مرحله ماقبل جهش اقتصادی در اواخر قرن هفدهم و اوایل قرن هجدهم برای اولین بار در جهان در کشورهای اروپای غربی ظاهر گردید، زیرا کشورهای اروپایی جوامعی بودند که علوم جدید را در تولید به کار گرفتند. انگلستان به خاطر وضعیت خاص جغرافیایی و تجاری و همچنین سیستم اجتماعی و سیاسی خود نخستین کشوری بود که به این مرحله پا گذاشت. از خصوصیات این مرحله تغییر در ارزشهای اجتماعی و پیدایش حکومت متمرکز ملی است که با منافع زمین داران و احتمالاً عناصر استعمارطلب مبارزه می کند و از لحاظ اقتصادی طبقه جدیدی در اقتصاد به نام طبقه سوداگر به وجود می آید که با ایجاد موسسات بانکی دست به سرمایه گذاری های مختلف می زند.

¹ traditional society

² pre-take off conditions

مرحله سوم، جهش (خیز) اقتصادی ۱. در این مرحله، رشد اقتصادی حالت عادی و مداوم به خود می‌گیرد و چون موانع توسعه اقتصادی از میان برداشته شده است، شرایطی که اقتصاد را برای یک جهش اقتصادی آماده می‌کند از درون اقتصاد برمی‌خیزد. این شرایط عبارتند از:

الف. میزان پس‌انداز از درآمد ملی از پنج درصد به ده درصد یا بیشتر افزایش یابد. میزان سرمایه‌گذاری‌های تولیدی نیز باید به همان اندازه افزایش یابد.

ب. محرک اصلی برای تحقق بخشیدن به مرحله جهش اقتصادی علاوه بر سرمایه‌گذاری در صنایع زیربنایی، پیشرفت تکنولوژی و بهره‌برداری از آن در صنعت و کشاورزی است.

ج. در بخش خصوصی توسعه یک یا چند صنعت تولیدی مهم که منجر به رشد سریع اقتصادی شود، لازم است.

د. برای آنکه رشد اقتصادی و فعالیت عاملین اقتصادی به طور مستمر ادامه یابد، سازماندهی مالی، سیاسی و اقتصادی ضرورت پیدا می‌کند.

ناگفته نماند که شرط آخر، زمینه‌های مالی تامین سرمایه‌گذاری داخلی را فراهم می‌کند. بعضی ممالک مانند انگلستان و ژاپن مرحله جهش اقتصادی را بدون استفاده از سرمایه‌های خارجی گذرانیده‌اند، ولی بعضی دیگر مانند آمریکای شمالی، اتحاد شوروی سابق و کانادا برای مرحله جهش اقتصادی از سرمایه‌های خارجی نیز استفاده کرده‌اند. کشورهایی مانند آرژانتین پیش از سال ۱۹۱۴ میلادی و ونزوئلا و زئیر از سرمایه‌های خارجی در مرحله ماقبل جهش اقتصادی برخوردار بوده‌اند.

مرحله چهارم، بلوغ اقتصادی ۲. بعد از مرحله جهش اقتصادی، یک دوره طولانی و مداوم پیشرفت اقتصادی پدید می‌آید که طی آن اقتصاد رو به رشد در تمام زمینه‌ها و از جمله زمینه‌های فنی با فعالیت‌های جدید تولیدی آشنا می‌شود. در این مرحله، حدود ده تا بیست درصد از درآمد ملی می‌باید به طور مداوم سرمایه‌گذاری شود تا همواره درصد رشد تولید سالانه از درصد رشد جمعیت بیشتر شود. در این

¹ take - off

² age of maturity

مرحله، اقتصاد از جهات مختلف توسعه می‌یابد. بر اثر گسترش تکنیک های جدید در اقتصاد، صنایع مختلف و جدید توسعه پیدا کرده و با جلوگیری از واردات کالاهای مصرفی به تولید کالاهای جانشین آنها می‌پردازند. بلوغ اقتصادی از نظر روستو حدود چهل سال پس از پایان مرحله جهش اقتصادی حاصل می‌شود. در مرحله بلوغ است که سیستم تولیدی که در مرحله جهش اقتصادی به چند صنعت معین محدود بود، از لحاظ پیشرفت فنی و بازرگانی به درجه‌ای می‌رسد که اقتصاد کشور می‌تواند از صنایع پیچیده پتروشیمی و الکترونیک بهره‌برداری نماید، انگلستان، آلمان، فرانسه و آمریکای شمالی در اواخر قرن نوزدهم از این مرحله گذشتند.

مرحله پنجم، مصرف انبوه. ۱. در این مرحله، اقتصاد به موازات افزایش تقاضا و نیاز به رفاه بیشتر به تولید کالاهای مصرفی با دوام مانند اتومبیل توجه می‌کند. آمریکای شمالی در قرن بیستم وارد این مرحله شده است و کشورهای اروپای غربی، ژاپن و اتحاد جماهیر شوروی سابق تلاش دارند که به این مرحله نزدیک شوند. این نکته شایان تذکر است که جوامعی که از مرحله بلوغ اقتصادی (مرحله رشد کامل اقتصادی) می‌گذرند و به مرحله مصرف انبوه نزدیک می‌شوند، معمولاً با دو تحول اقتصادی روبه‌رو می‌گردند: یکی افزایش قابل ملاحظه درآمد سرانه و دیگری رشد سریع جمعیت شهرنشین نسبت به جمعیت روستانشین (تفضلی، ۱۳۸۶: ۲۰۰).

سؤالات تشریحی فصل هشتم

۱. اصولی که مکتب تاریخی بر آن استوار است را تشریح کنید.
۲. عقاید ویلهلم روشر را در رابطه با عقاید مکتب تاریخی بیان کنید.
۳. نظریات برونو هیلدبراند را به‌عنوان یک اقتصاددان مکتب تاریخی متقدم توضیح دهید.
۴. عقاید کارل کنیس را در رابطه با مکتب تاریخی متقدم بیان کنید.
۵. تفاوت‌های مکتب تاریخی جدید و قدیم در چیست؟
۶. انتقادات اشمولر از مکتب تاریخی قدیم را بیان کنید.
۷. نظریات گوستاو اشمولر را در مورد مکتب تاریخی جوان توضیح دهید.

¹ mass consumption

۸. نظریات ورنر سومبارت را به‌عنوان یکی از طرفداران مکتب تاریخی بیان کنید.

۹. نظریات ماکس وبر را در رابطه با مکتب تاریخی تشریح کنید.

۱۰. مراحل رشد اقتصادی از نظر روستو را شرح دهید.

سؤالات چهارگزینه‌ای فصل هشتم

۱. می‌توان گفت مکتب تاریخی آلمان حدفاصل بین دو تفکر و بود.

الف) سوسیالیست-کینزین ب) سوسیالیست-لیبرالیسم کلاسیک

ج) سوداگری-کینزین د) سوداگری-لیبرالیسم کلاسیک

۲. اقتصاددانان مکتب تاریخی معتقدند نحوه تحلیل مسائل اقتصادی باید به روش باشد.

الف) جزء به جزء ب) کل به جزء

ج) کل به کل د) جزء به کل

۳. از نظر طرفداران این مکتب اقتصادی، تکامل جامعه همانند «فلسفه تکامل داروین» می‌باشد.

الف) کلاسیک ب) کینزی

ج) سوسیالیست د) تاریخی

۴. کدام گزینه به‌عنوان پایه‌گذار مکتب تاریخی متقدم شناخته می‌شود که پیوندهای خود را با لیبرالیسم کلاسیک حفظ می‌کرد.

الف) ویلهلم روشر ب) گوستاو اشمولر

ج) ورنر سومبارت د) ماکس وبر

۵. او از طرفداران افراطی مکتب تاریخی متقدم است که اقتصاد را به سه مرحله طبیعی، پولی و اعتباری تفکیک می‌کند.

الف) ویلهلم روشر ب) برونو هیلدبراند

ج) کارل کنیس د) گوستاو اشمولر

۶. از نظر تاریخ عقاید و اندیشه‌های اقتصادی، وی به‌عنوان رئیس و رهبر مکتب تاریخی جدید (متأخر) شناخته می‌شود.

الف) گوستاو اشمولر ب) ویلهلم روشر

- (ج) ورنر سومبارت (د) برونو هیلدبراند
۷. کدام یک از اقتصاددانان مکتب تاریخی معتقدند که «اخلاق یهود» محرک اصلی توسعه اقتصاد سرمایه‌داری است؟
- (الف) برونو هیلد براند (ب) کارل کنیس
- (ج) گوستاو اشمولر (د) ورنر سومبارت
۸. در رابطه با ورنر سومبارت کدام گزینه نادرست است؟
- (الف) او از جمله شاگردان اشمولر بود و کتاب «سرمایه‌داری جدید» وی نتیجه تأثیر عمیق اشمولر بر وی بود.
- (ب) وی ابتدا از مکتب سوسیالیسم مایه گرفته است.
- (ج) سومبارت در تحلیل خود از سرمایه‌داری اقتصادی، تمایلی به ترکیب آن با تاریخ اقتصادی ندارد.
- (د) سومبارت طرفدار دخالت وسیع دولت در امور اقتصادی بود.
۹. کتاب «اخلاق پروتستانی و روحیه سرمایه‌داری» متعلق به کدامیک از اندیشمندان زیر است؟
- (الف) کارل کنیس (ب) برونو هیلدبراند
- (ج) کارل مارکس (د) ماکس وبر
۱۰. کدام یک از دانشمندان زیر در کشف قوانین عمومی از طریق اسلوب تاریخی موفق‌تر عمل کرده‌اند؟
- (الف) کارل مارکس (ب) ماکس وبر
- (ج) گوستاو اشمولر (د) ورنر سومبارت
۱۱. ماکس وبر توسعه اقتصادی سرمایه‌داری را ناشی از اشاعه می‌داند.
- (الف) جودئیسم (ب) کاپیتالیسم
- (ج) کالونینسم (د) سوسیالیسم
۱۲. این مکتب حد فاصل میان مکتب سوسیالیسم و مکتب لیبرالیسم است.
- (الف) مکتب تاریخی (ب) مکتب کلاسیک
- (ج) مکتب کینزی (د) مکتب مرکانتیلیست

۱۳. این دانشمند آلمانی نقش زیادی در تکامل متدولوژی اقتصاد و سایر علوم اجتماعی داشته است.

الف) کارل مارکس

ب) گوستاو اشمولر

ج) ورنر سومبارت

د) ماکس ویر

۱۴. نظریه اصلی..... این بود که «شناخت مناسب اقتصادی را پس از شناخت واقعیات تاریخی حیات اقتصادی می توان دریافت».

الف) کارل مارکس

ب) گوستاو اشمولر

ج) ورنر سومبارت

د) ماکس ویر

۱۵. به نظر روستو، در این مرحله، اقتصاد به موازات افزایش تقاضا و نیاز به رفاه بیشتر به تولید کالاهای مصرفی بادوام مانند اتومبیل توجه می کند

الف) مصرف انبوه

ب) جامعه سنتی

ج) خیز یا جهش

د) بلوغ اقتصادی

۱۶. مراحل رشد اقتصادی از نظر روستو چند مرحله را شامل می شود.

الف) دو مرحله

ب) چهار مرحله

ج) سه مرحله

د) پنج مرحله

۱۷. در این مرحله از مراحل رشد اقتصادی از نظر روستو، میزان پس انداز از درآمد ملی از پنج درصد به ده درصد یا بیشتر افزایش یابد.

الف) مصرف انبوه

ب) جامعه سنتی

ج) خیز یا جهش

د) بلوغ اقتصادی

۱۸. کدام اندیشمند اعتقاد دارد که آنچه محیط اجتماعی اروپا را مهیای پرورش رژیم سرمایه داری کرده است، همان طرز تفکر ناشی از مذهب پروتستان است.

الف) کارل مارکس

ب) گوستاو اشمولر

ج) ورنر سومبارت

د) ماکس ویر

۱۹. به نظر کدام اندیشمند جمع آوری مواد واقعی تاریخی و توصیفی، بسیار مهمتر از نظریه پردازی قیاسی است.

الف) کارل مارکس

ب) گوستاو اشمولر

ج) ورنر سومبارت

د) ماکس ویر

۲۰. وی را می توان پرآوازه ترین و جنجال برانگیزترین صاحب نظر در بین صاحب نظران توسعه اقتصادی خواند.

ب) گوستاو اشمولر

الف) کارل مارکس

د) روستو

ج) ریکاردو

فصل نهم

سوسیالیسم علمی (مارکسیسم)

هدف کلی

هدف کلی از مطالعه این فصل آن است که دانشجویان با عقاید اقتصادی مکتب سوسیالیسم علمی (مارکسیسم) و چگونگی شکل‌گیری و جنبه‌های نظری آن آشنا شوند و راهکارهای اقتصادی طرفداران این مکتب را برای حل مسائل و مشکلات اقتصادی بشناسند.

هدف‌های رفتاری

دانشجویان پس از مطالعه این فصل قادر خواهند بود:

۱. رابطه بین سوسیالیسم و مارکسیسم را دریابند.
۲. فلسفه کلاسیک آلمان و تأثیر آن بر مکتب مارکسیسم را بیان کنند.
۳. نقش فلسفه دیالکتیک هگل را بر مبانی فلسفی نظریات اقتصادی مارکسیسم و چگونگی شکل‌گیری آن دریابند.
۴. عقیده مارکس را در رابطه با ماتریالیسم تاریخی توضیح دهند.

۵. عقاید کارل مارکس را در رابطه با مبارزات طبقاتی بیان کنند.
۶. چهار نظام اقتصادی که به عقیده مارکس تمدن اروپا پشت سر گذاشته است را شناخته و توضیح دهند.
۷. نظر مارکس را در رابطه با تراکم سرمایه بیان کنند.
۸. نظریات انگلس را در رابطه با علم اقتصاد بشناسند.
۹. عقاید و اقدامات ولادیمیر لنین را در رابطه با سوسیالیسم توضیح دهند.
۱۰. خصلت‌های اساسی که لنین در تعریف خود از امپریالیسم به‌عنوان مرحله انحصاری نظام سرمایه‌داری بیان می‌کند را تشریح کنند.
۱۱. نظریات استالین را در رابطه با مکتب سوسیالیسم شناخته و تفاوت‌های آن را با نظر سایر طرفداران مکتب سوسیالیسم توضیح دهند.

مقدمه

سوسیالیسم اصطلاحاً علمی را کارل مارکس^۱ فیلسوف، جامعه‌شناس، مورخ و اقتصاددان شهیر آلمانی پایه‌گذاری کرده است. اگرچه او با فردریک انگلس^۲ همکاری نزدیک داشت و بی‌شک به گونه‌ای عمیق تحت تأثیر انگلس بود، اما در بیشتر مسائل مربوط به اقتصاد سیاسی نقش رهبری با او بود.

مارکس یک جامعه سوسیالیستی را چنین توصیف می‌کند: «در یک جامعه سوسیالیستی، شیوه تولید بر مبنای مالکیت جمعی استوار است. در این جامعه مالکیت شخصی و استثمار از بین می‌رود و توزیع بر مبنای کار انجام می‌گیرد، بدین معنی که وظیفه هر فرد در جامعه سوسیالیستی این است که کار کند و در برابر کار خود ارزشی مادی متناسب با کمیت و کیفیت کار خود دریافت دارد. از نظر مارکس تکامل سوسیالیسم، کمونیسم می‌گردد. در چنین جامعه‌ای که همه مظاهر سرمایه‌داری از جمله پول و دولت و مالیات از بین می‌رود، اصل "هر کس به اندازه کارش" که شعار سوسیالیسم است به اصل "به هر کس به اندازه نیازش" تبدیل می‌گردد» (تفضلی، ۱۳۸۶: ۲۱۲).

1. Karl Marx
2. Friedrich Engels

مارکس تحلیل خود را بر مبنای نظریه‌ای از تاریخ به نام ماتریالیسم تاریخی قرار داد. او معتقد بود که اغلب نهادهای اجتماعی و سیاسی، به‌طور عمده توسط زیربنای اقتصادی جامعه، یعنی شیوه تولید، شکل می‌یابند. در طول زمان، بین نیروهای تولید و روابط تولید تعارض‌هایی به‌وجود می‌آید. حل این تعارض‌ها، مهم‌ترین عنصر در روند تکامل تاریخی جامعه است.

آثار اقتصادی مارکس در جهت شناخت تعارض بین نظام طبقاتی (یا نظام مالکیت خصوصی) سرمایه‌داری و روش‌های تولیدی و مبادله کالایی سرمایه‌داری است. او عقیده داشت که این تعارض‌ها، سرانجام موجب واژگونی سرمایه‌داری و برقراری جامعه سوسیالیستی بدون طبقه خواهد شد.

۹-۱ کارل مارکس

کارل مارکس (۱۸۱۸-۱۸۸۳) بنیانگذار سوسیالیسم علمی در سال ۱۸۱۸ یعنی یک سال بعد از پیدایش کتاب «اصول اقتصاد سیاسی» ریکاردو در تروز، یکی از شهرهای جنوب غربی آلمان تولد یافت و در سال ۱۸۸۳ در لندن، در همان سالی که جان مینارد کینز متولد شد، وفات یافت.

پدرش از وکلای مبرز دادگستری و با وجودی که یهودی و از خانواده متعصب و روحانی بود به خاطر موقعیت اجتماعی خود در سال ۱۸۱۷ به مسیحیت گروید و چند سال بعد تمام اعضای خانواده خود را مسیحی نمود (قدیری اصلی، ۱۳۶۴: ۱۶۷).

مارکس در سال ۱۸۴۱ در سن بیست‌و‌چهارسالگی به دریافت درجه دکترای فلسفه از دانشگاه جنوا نائل گردید. رساله دکتری مارکس به‌عنوان نخستین کار علمی وی اولین مرحله تبلور فکری او را برای ایجاد یک مسلک جدید برای طبقه کارگر نشان می‌دهد. مارکس در دانشگاه برلین به‌عنوان دانشجوی هگل^۱ تحت تأثیر فلسفه دیالکتیک او قرار گرفت. هگل معتقد بود که دگرگونی‌ها و به‌طور کلی تحولات تاریخی بشر ناشی از برخورد عقاید انسان‌ها بوده است و هر قدر بشر بتواند خود را

1. Georg Wilhelm Friedrich Hegel

بهرتر بشناسد و به معنویت خود بهتر پی ببرد، قدم بزرگ‌تری در جهت تکامل خود بر می‌دارد (تفضلی، ۱۳۸۹: ۱۵۱).

مارکس در سال ۱۸۴۳ به دلیل توقیف روزنامه‌ای که او سردبیرش بود، به فرانسه گریخت، در سال ۱۸۴۵ به دنبال مقالاتی که علیه دولت آلمان نوشت به درخواست آن دولت از فرانسه اخراج شد. او پس از اخراج از پاریس به بروکسل پناه برد و در آنجا با دوست دیرینه خود فردریک انگلس کتاب‌های «خانواده مقدس» (۱۸۴۵)، «ایدئولوژی آلمان» (۱۸۴۶) و «فلسفه فقر» (۱۸۴۷) را به رشته تحریر درآوردند. مارکس در سال ۱۸۴۸ به تقاضای اتحادیه جوانان کمونیست، «بیانیه یا مانفیسست حزب کمونیست» را به کمک انگلس تدوین نمود. این کتاب شامل اصول جهان‌بینی جدید، ماتریالیسم تاریخی، نظریه تضاد طبقاتی و بیان نقش تاریخی طبقه کارگر است. مارکس علاوه بر کارهای نظری، در جریان‌های انقلابی نیز عملاً شرکت می‌جست و در انقلاب‌های سال ۱۸۴۸ و ۱۸۴۹ آلمان حضور چشم‌گیری داشت. وی در سال ۱۸۵۹ پس از تبعید از آلمان به لندن رفت و تا پایان عمر در آنجا زیست. مارکس در لندن همه وقت خود را (بیست سال) صرف نوشتن کتاب «سرمایه» کرد. جلد اول این کتاب در زمان حیاتش در سال ۱۸۶۷ انتشار یافت و دو جلد دیگر که پایان نیافته بود توسط انگلس به پایان رسید و بعد از مرگ او در سال‌های ۱۸۸۵ و ۱۸۹۴ منتشر شد.^۱

۹-۲ مبانی مارکسیسم

برخی را اعتقاد بر این است که افکار و اندیشه‌های مارکس بر اساس چهار پایه زیر استوار است:

۱. فلسفه کلاسیک آلمان
۲. اقتصاد کلاسیک انگلستان
۳. اندیشه‌های سوسیالیست‌های تخیلی
۴. اکتشافات علمی قرن هجدهم

1. Marx, Karl, *Capital*, trans. Samuel Moore, Edward Aveling and Ernest Utermann, 3 Vols., (Chicago: Kerr, 1906-1909).

۹-۲-۱ فلسفه کلاسیک آلمان

این فلسفه که شامل نظریات فلسفی کانت، فیخته، شلینگ، هگل و فویرباخ است در اواخر قرن هجدهم و اوائل قرن نوزدهم به پیشرفت بسیار بزرگی نائل شد و همین فلسفه است که یکی از مبانی مارکسیسم را تشکیل می‌دهد.

اهمیت فلسفه کلاسیک آلمان در مقوله مورد بحث این است که فلسفه آلمان در این دوره به شیوه دیالکتیک رسید و به ویژه هگل کوشش کرد که مقولات فلسفی را بر این مبنا تجزیه و تحلیل کند. البته به این نکته باید توجه کرد که پیش از هگل بخصوص از دوره رنسانس به بعد به شیوه دیالکتیک توجه شده بود، ولی این توجه پراکنده بود و شکل منظمی نگرفته بود. هگل دیالکتیک را توسعه داد و آن را به صورت منظم، شیوه‌ای برای بررسی‌های فلسفی و علمی درآورد. در اینجا لازم است به این موضوع توجه شود که چگونگی وضع اقتصادی و اجتماعی آلمان در قرن هجدهم در تکوین شیوه دیالکتیک کمک فراوان کرده است. در این قرن نظام ارباب رعیتی (فئودالی) در آلمان در برابر سرمایه‌داری رو به تباهی بود و تمام مفاهیم و سنت‌های روستایی نیز در حال تزلزل و از میان برخاستن بود. در این شرایط که مظاهر متضاد با یکدیگر برخورد می‌کردند و همه چیز در حال دگرگونی بود، خواه ناخواه اندیشه دیالکتیک نیز در فکر فیلسوفان زنده شده بود. در این میان، فیلسوفان آلمانی بخصوص هگل کوشش داشتند قوانین حاکم بر این دگرگونی‌ها و پیشرفت‌های اجتماعی و همچنین امکان بوجود آوردن یک زندگی خردمندانه اجتماعی را دریابند.

۹-۲-۲ اقتصاد کلاسیک انگلستان

مارکس و انگلس از اقتصاد کلاسیک انگلستان و نظریات اسمیت و ریکاردو در مورد عوامل تعیین‌کننده قیمت کالا، نظریه ارزش کار و نظریه استثمار را استخراج کردند. البته نه اسمیت و نه ریکاردو هیچ یک از بیان نظریه ارزش کار قصدی جز تجزیه و تحلیل قیمت کالا نداشتند و نمی‌خواستند از این نظریه به نظریه استثمار برسند. ولی مارکس نظریه ارزش کار مکتب کلاسیک انگلستان را گرفت و با بسط و توسعه آن، نظریه ارزش اضافی و نظریه استثمار را بیان کرد.

عقیده مهمی که اسمیت و ریکاردو برای نخستین بار در اقتصاد عرضه داشتند نظریه آن‌ها درباره ثروت بود. اسمیت و ریکاردو بر خلاف اقتصاددان‌های پیشین اظهار داشتند که در یک جامعه سرمایه‌داری، ثروت حقیقی کالاها بی است که مشتمل بر کار باشد و پول (آن طور که مرکانتیلیست‌ها می‌اندیشیدند) و محصولات کشاورزی به تنهایی (که فیزیوکرات‌ها معتقد بودند) منبع ثروت محسوب نمی‌گردد. مرکانتیلیست‌ها معتقد بودند که فروش کالاها و اختلاف بین قیمت خرید و فروش در بازارهای خارجی منبع ثروت است و فیزیوکرات‌ها افزایش محصولات طبیعی (کشاورزی و دامپروری) را منبع ثروت می‌دانستند. ولی علمای اقتصاد کلاسیک ثابت کردند که نه طبیعت باعث به وجود آمدن و افزایش ثروت است، نه تجارت، بلکه ثروت به طور کلی بر اثر کار به وجود می‌آید.

اسمیت و ریکاردو در تحلیل قیمت کالاها نظریه ارزش را بیان کردند. بر اساس این نظریه، ارزش و در نتیجه قیمت کالاها، بوسیله عرضه و تقاضا، مقدار پول در گردش و سودمند بودن کالا به وجود نمی‌آید، بلکه مقدار کار مفید جمعی که در تولید کالاها مصرف می‌شود به وجود آورنده ارزش آنهاست.

این نظریه به ظاهر ساده متضمن نکته مهمی درباره نقش اساسی نیروی کار و طبقه کارگر در ایجاد تمام ثروت‌هاست. بر اساس این نظریه، کار تنها منبع ثروت و از آن طبقه کارگر است و ثروت دیگران چیزی نیست مگر ارزشی که از کارگران ربوده شده است. شاید عجیب به نظر آید که اسمیت و ریکاردو که هر دو مدافع سرمایه‌داری بودند، نظریه‌ای بیان داشتند که اندیشمندان بعدی با نتیجه‌گیری از آن، بر ضد رژیم سرمایه‌داری برخاستند. بی‌جهت نیست که برخی ریکاردو را به عنوان پدر کمونیسم می‌دانند. ولی این حقیقت را باید در نظر گرفت که در زمان اسمیت و ریکاردو، تضاد بین کارگران و سرمایه‌داران کاملاً مشخص و آشکار نشده بود.

۹-۲-۳ سوسیالیسم تخیلی (ایده‌آلیست)

یکی دیگر از پایه‌های مارکسیسم، سوسیالیسم تخیلی (ایده‌آلیست) است. در فصل هفتم به عقاید و اندیشه‌های رهبران سوسیالیسم تخیلی اشاره نمودیم. مارکس عقاید

سوسیالیست‌های ایده‌آلیست را مطالعه نمود و اظهار داشت بر خلاف پندارهای این دسته از سوسیالیست‌ها که سوسیالیسم را آرزویی بیش نمی‌دانند، سوسیالیسم قابل تحقق است و مبارزه طبقاتی این آرزو را سرانجام عملی می‌سازد. مارکس می‌گفت جبر تاریخ و وجود قوانین ماتریالیسم تاریخی سبب می‌شود که سرمایه‌داری جای خود را به سوسیالیسم بدهد.

۹-۲-۴ اکتشافات علمی

چهارمین مبنای مارکسیسم، اکتشافات علمی است. در قرن هیجدهم در رشته‌های مختلف علمی اکتشافاتی شد که نشان داد در جهان طبیعت، ظهور و بروز پدیده‌ها بر مبنای ضابطه و نظام خاصی است و قانون علت و معلول بر همه پدیده‌های طبیعی حکومت می‌کند. مارکس با الهام از این اکتشافات، عقیده داشت که ظهور پدیده‌های اجتماعی نیز اتفاقی و تصادفی نیست بلکه همه تحولات اجتماعی زاینده وجود قوانین اجتماعی خاصی است که چگونگی عمل آن‌ها درست مانند قوانین طبیعی است و با کشف این قوانین اجتماعی می‌توان از آن‌ها در راه تحقق سوسیالیسم استفاده کرد.

۹-۳ ماتریالیسم دیالکتیک

مبنای فلسفی نظریه اقتصادی مارکس، فلسفه هگل می‌باشد. مارکس، فلسفه هگل در قالب تفکر دیالکتیک که مربوط به تضاد بین آراء و عقاید است را اختیار کرده و آن را در مورد تحول و تکامل اجتماعی به کار برده است. یکی از مهم‌ترین ارکان فلسفه هگل آن است که تغییرات به طریقی که وی آن را «دیالکتیک» یا «منطق تضاد» نامیده است، عملی می‌شود و در مقابل هر چیز مثبت، یک چیز منفی وجود دارد. سفید در مقابل سیاه و خوب در مقابل بد است. همین‌طور افکار و عقاید و نظام‌های فکری، به‌صورت زوج‌های متعارض و متضاد وجود دارند. هگل طرف مثبت را «تز» و طرف منفی را «آنتی تز» می‌نامد. از تضاد بین این دو، مفهوم جدیدی به‌وجود می‌آید که هگل آن را «سنتز» نامیده است. این پدیده جدید (سنتز) در مرحله بعد متضاد خود را ایجاد خواهد

کرد و از تضاد آن دو سنتز دیگری نتیجه خواهد شد و این روند تکاملی ادامه خواهد یافت.

مارکس این منطق را برای تشریح تحولات اجتماعی به کار برد و به همین جهت به نام ماتریالیسم دیالکتیک معروف شد.

دیالکتیک یک لغت یونانی است و در اصل به روش و هنری که در رفع یک اختلاف به کار برده می‌شد، اطلاق می‌گردید. در این مفهوم، دیالکتیک آن شیوه‌ای بود که در یک قضیه مورد اختلاف یا رد و قبول صحیح و باطل، برای کشف حقیقت به کار برده می‌شد. این مفهوم قدیمی با مفهومی که امروزه از دیالکتیک مستفاد می‌شود تفاوت دارد. امروزه دیالکتیک، در شناخت حقیقت، به روشی گفته می‌شود که جهان را پیوسته در حال حرکت و تحول بداند. از نظر دیالکتیک هیچ چیز به صورت مطلق و پایا وجود ندارد. دیالکتیک منبع حرکت و تکامل را ناشی از برخورد عوامل متضاد ذاتی خود پدیده و موضوع می‌داند. دیالکتیک در تحلیل حرکت و تکامل، تضاد پدیده نو را با پدیده کهنه و پیروزی اجتناب‌ناپذیر پدیده نو را بر پدیده کهنه بیان می‌کند. در مسائل اجتماعی، دیالکتیک به وجود نیروهای اجتماعی نو و مبارزه نیروهای نو بر ضد نظام‌های اجتماعی کهنه پایبند است (وحیدی، بی تا، ۳۲۳).

۹-۴ ماتریالیسم تاریخی

مارکس بررسی خود از جامعه سرمایه‌داری را بر برداشتی تاریخی که ماتریالیسم تاریخی نامیده شده است پایه نهاد. او می‌کوشید که با توجه به انبوه انگارها، قوانین، اعتقادات مذهبی، رسوم و اصول اخلاقی و نهادهای اقتصادی و اجتماعی که در تمامی نظام‌های اجتماعی وجود دارد، رابطه علت و معلولی پیچیده بین این همه تجلیات گوناگون نظام‌های اجتماعی را ساده سازد. مارکس عقیده داشت که یک چنین ساده‌سازی به او امکان می‌دهد تا توجه خود را به روابطی که در تعیین جهت کلی تغییرات و تحولات نظام اجتماعی نقش اساسی دارند، معطوف دارد.

اگر چه کلیه نهادهای اجتماعی و سنت‌های فکری در کلاف پیچیده‌ای از روابط علت و معلولی به هم بستگی دارند (هر یک بر دیگری اثر می‌گذارد، و به نوبه خود از دیگری متأثر می‌شود)، او عقیده داشت که شالوده اقتصادی، یا شیوه تولید، مهم‌ترین

عامل تعیین‌کننده نهادهای اجتماعی دیگر و همچنین افکار اجتماعی و مذهبی است. به نظر مارکس، شیوه تولید شامل دو عنصر نیروهای تولید و روابط تولیدی است. نیروهای تولید شامل ابزار، کارخانه، وسایل، دانش و مهارت‌های تولیدی نیروی کار، منابع طبیعی و سطح عمومی تکنولوژی است. روابط تولیدی روابط اجتماعی میان افراد، بخصوص رابطه هر یک از طبقات مردم با ابزار تولید است. این روابط، مالکیت وسایل تولیدی و چگونگی توزیع ثمرات فعالیت‌های تولیدی را شامل می‌شود. مارکس تمامی نظام اقتصادی، یا شیوه تولید را شالوده یا زیربنا نامید و مذاهب، اخلاقیات، قوانین، رسوم اخلاقی و نهادهای اجتماعی را روبنا خواند (هانت، ۱۳۵۸: ۵۵).

اگر چه شیوه تولید و روبنا، هر دو چون علت و معلول بر یکدیگر تأثیر متقابل دارند، شیوه تولید شالوده‌ای است که روبنا بر آن استوار است. بنابراین رابطه علت و معلولی که از شالوده اقتصادی به طرف روبنا پیش می‌رود، از رابطه علت و معلولی معکوس آن بسیار نیرومندتر و مهم‌تر است. اشتباهی بزرگ است اگر بگوییم مارکس معتقد بود شالوده اقتصادی، به‌طور کامل و انعطاف‌ناپذیری همه جنبه‌های روبنا را معین می‌سازد. او بر این نکته تأکید می‌کرد که شیوه تولید مهم‌ترین عاملی است که نه تنها در تعیین روبنای اجتماعی کنونی، بلکه همچنین در تعیین جهت تحولات اجتماعی مؤثر است.

به عقیده مارکس، در طول تاریخ، بین نیروهای تولید و روابط تولید تعارض‌هایی به‌وجود می‌آید. حل این تعارض‌ها، مهم‌ترین عنصر در روند تکامل تاریخی جامعه است.

۹-۵ مبارزه طبقاتی

هنگامی که مارکس به روابط تولید اشاره می‌کرد، منظور او ساخت طبقاتی جامعه بود که مهم‌ترین جنبه شیوه تولید است. برای مارکس، ستیزهای میان طبقات اجتماعی، نیروی محرک تاریخ است، او اعلام داشت «تاریخ کلیه جوامعی که تاکنون وجود داشته‌اند، تاریخ مبارزات طبقاتی است» (مارکس، ۱۹۷۱: ۱۳). اهمیت شیوه تولید و ستیزهای طبقاتی ناشی از آن، به تعبیر مارکس از این قرار است:

«انسان‌ها در جریان تولید اجتماعی، در روابط معینی وارد می‌شوند که اجتناب‌ناپذیر و مستقل از خواست آنهاست. این روابط تولیدی با مرحله معینی از تکامل نیروی مادی تولیدی آنها مطابقت دارد. مجموعه این روابط تولیدی بوجود آورنده ساخت اقتصادی جامعه است (پایه‌ای واقعی که روبنای حقوقی و سیاسی بر آن استوار می‌گردد و اشکال معین آگاهی اجتماعی با آن مطابقت می‌یابد). شیوه تولید در زندگی مادی، تعیین‌کننده خصوصیات عمومی پویش‌های اجتماعی، سیاسی و معنوی زندگی است. این آگاهی انسان‌ها نیست که تعیین‌کننده شرایط وجودی آنها است، بلکه برعکس، شرایط اجتماعی است که آگاهی آنها را تعیین می‌کند. در مرحله خاصی از تکامل نیروهای مادی تولید در جامعه، این نیروها با روابط موجود تولیدی، یا به تعبیر حقوقی آن، با روابط مالکیتی که قبلاً در آن جایی داشتند، برخورد پیدا می‌کند. این روابط که قبلاً قالب‌های مناسبی برای تکامل نیروهای تولیدی بودند، حال مانع تکامل آنها می‌گردند. و در این زمان است که انقلاب اجتماعی آغاز می‌شود. با تغییر شالوده اقتصادی، تمامی روبنای عظیم کم و بیش با سرعت دگرگون می‌شود. در بررسی این دگرگونی‌ها باید همیشه بین دگرگونی مادی در شرایط اقتصادی تولید، که با دقت علوم طبیعی قابل تعیین است، و اشکال حقوقی، سیاسی، مذهبی، هنری یا فلسفی (به طور خلاصه اشکال ایدئولوژیکی) که به وسیله آنها انسان از این برخورد آگاهی حاصل می‌کند و برای از میان بردن آن دست به مبارزه می‌زند، تمایز قائل شد» (همان).

مارکس چهار نظام اقتصادی یا شیوه تولید جداگانه که تمدن اروپا پشت سر گذاشته است را مشخص کرد: (۱) اشتراکی ابتدایی، (۲) برده‌داری، (۳) فئودالی، (۴) سرمایه‌داری.

هر یک از این نظام‌های اقتصادی دارای شیوه تولید معینی بوده‌اند که نیروهای تولید و همچنین ساخت طبقاتی، یا روابط تولیدی خاصی، را در بر می‌گرفته است. افزایش تقاضا برای تولید، به ناگزیر، سبب تغییراتی در نیروهای تولید می‌شود، لیکن روابط تولیدی، یا وضع طبقاتی، پا بر جا مانده و تلاش‌های سختی در راه بقاء آن صورت می‌گیرد. بنابراین، برخوردها، تنش‌ها و تناقض‌هایی میان نیروهای تولید در حال تحول و روابط اجتماعی ثابت (و منافع خود) پدیدار می‌شود. شدت و اهمیت این برخوردها و تناقض‌ها افزایش می‌یابد تا مجموعه‌ای از دگرگونی‌های اجتماعی نظام

قدیم را در هم کوبد و نظام جدیدی را بنیان نهد که روابط طبقاتی آن (لااقل برای مدتی) با نیروهای تولید تحول یافته هماهنگ باشد. تناقضی که در هر شیوه بین نیروهای تولید و روابط تولیدی بوجود می‌آید، به صورت مبارزه طبقاتی ظاهر می‌شود. مبارزه بین طبقه‌ای که ابزار تولید را در اختیار دارد و بیشتر منافع و امتیازات را به دست می‌آورد و طبقه بسیار وسیع‌تری که تحت تسلط و بهره‌کشی آن طبقه است، برپا می‌شود. در همه نظام‌های اقتصادی پیش از سرمایه‌داری، این مبارزه طبقاتی، نظامی را برانداخته تا نظام دیگری را که بر پایه بهره‌کشی طبقه حاکم جدید از انبوه مردم بوده است، بنیان نهد و این، بدین ترتیب، آغاز مبارزه طبقاتی جدیدی بوده است. لیکن به نظر مارکس، سرمایه‌داری آخرین شیوه تولیدی است که بر پایه وجود مبارزات طبقاتی استوار است. طبقه سرمایه‌دار که به سبب مالکیت ابزار تولید بر مسند قدرت است، توسط پرولتاریا، یا طبقه کارگر، واژگون می‌شود و جامعه بدون طبقه‌ای که در آن ابزار تولید به طور اشتراکی در مالکیت همه است، به وجود می‌آید.

۹-۶ قانون تراکم سرمایه

سرمایه‌دار از آن جهت سود به دست می‌آورد که صاحب سرمایه است. او بیشتر برای افزایش سرمایه و لذا، افزایش سود در آینده، سرمایه خود را به کار می‌برد که آن نیز برای افزایش بیشتر سرمایه، مورد استفاده قرار می‌گیرد و ... این فرآیند انباشت سرمایه^۱ است: سرمایه باعث ایجاد سود می‌شود، و سود، سرمایه بیشتری را به وجود می‌آورد.

۱. مارکس معتقد است که فرایند تراکم سرمایه همراه با پیشرفت فنی در شیوه تولید منجر به بحران اقتصادی در نظام سرمایه داری می‌شود. این بحران نتیجه دو عامل است: یکی میل نزولی به سود که دیر یا زود تراکم سرمایه را به طور معکوس تحت تأثیر قرار می‌دهد و دیگری تولید مازادی که به علت عدم کفایت تقاضای کل تولید، به وجود می‌آید. تراکم سرمایه پس از شروع، به صورت یک «فرآیند خود افزا» در می‌آید. به علت افزایش تکاثری ثروت، تمرکز ظاهر شده و تولید به وسیله ی تعداد معدودی از تولید کنندگان کنترل می‌گردد. این وضعیت، «سرمایه داری بالغ» را برای ظهور انحصارات آماده می‌کند.

این فرآیند انباشت سرمایه از کی و چگونه آغاز شد؟ بسیاری از اقتصاددانان و لیبرال‌های کلاسیک و بخصوص اقتصاددان انگلیسی، ناسا سینیور^۱ (۱۸۶۴-۱۷۹۰)، جواب این سؤال را به ترتیبی که به نفع سرمایه‌داران بود، داده‌اند. آن‌ها استدلال می‌کردند که سرمایه‌دار با سختی، پشتکار و امساک، پس‌انداز مختصری به دست آورده که به واسطه آن توانسته است به آرامی آنچنان ثروتی را که بسیاری از سرمایه‌داران قرن نوزدهم به دست آورده بودند، انباشت کند. کارگران به جای اینکه به کار سخت و امساک پردازند درآمد خود را با ولخرجی بر باد داده‌اند.

مارکس مدافعان نظام سرمایه‌داری را به نادانی کامل در مورد تاریخ متهم می‌کند. او در عبارت معروفی که نمونه‌ای از نوگرائیش را نشان می‌دهد، فرآیند انباشت ابتدایی سرمایه را که پدیدآورنده ثروت‌های نخستین است، تشریح می‌کند:

«انباشت ابتدایی در اقتصاد سیاسی تقریباً همان نقشی را بازی می‌کند که گناه نخستین در الهیات. آدم سیب را خورد، و از آن وقت گناه دامن‌گیر نسل بشر شد. فرض بر این است که هنگامی که این موضوع به صورت حکایتی از گذشته می‌آید، اصل و منشاء آن نیز بیان می‌گردد. در زمان‌های خیلی دور، دوگونه مردم بودند، یکی برگزیدگان باهوش، کوشا و مهم‌تر از همه، صرفه‌جو و دیگر، فرومایگان تنبل که هستی خود را، آن هم با هرزگی و عیاشی بر باد می‌دادند... و بدین‌سان گروه اول ثروت انباشت و گروه دوم جز گوشت و پوست خود چیزی برای فروش نیافت. از زمان این گناه نخستین بود که فقر اکثریت مردم آغاز گشت، اکثریتی که علیرغم زحمات خود، تاکنون چیزی جز خود برای فروش نداشته است. از همان زمان بود که ثروت عده معدودی دائماً رو به افزایش نهاد درحالی‌که مدت‌هاست از کار کردن دست کشیده‌اند. چنین داستان‌های کسل‌کننده کودکانه‌ای را هر روز در دفاع از مالکیت می‌شنویم... به محض اینکه موضوع مالکیت به میان می‌آید، عنوان کردن ادعایی در حد فکر نوزادان، به‌عنوان اصلی که در تمام دوران‌ها و در تمام مراحل تکامل صادق است، بدل به وظیفه‌ای مقدس می‌شود. آشکار است که در واقعیت تاریخ، دست‌اندازی، برده‌سازی، دزدی، قتل و به کلامی خلاصه، زور، نقش عمده داشته است... انباشت ابتدایی از هر راهی بوده است مگر راهی درخور قصه‌پردازی» (مارکس، ۱۹۷۱: ۷۱۴).

مارکس، نهضت حصارکشی و بی‌خانمان شدن جمعیت کشاورز فئودالی، تورم عظیم قیمت‌ها، انحصارهای تجاری، مستعمرات، قلع و قمع، به بردگی گرفتن و مدفون کردن مردم بومی در معادنشان، آغاز دست‌اندازی به هند شرقی و غارت آن، و تبدیل آفریقا به شکارگاهی برای صید سوداگرانه سیاه‌پوستان را اشکال عمده انباشت ابتدایی می‌شمارد (همان : ۷۵۱).

پس از ایجاد این انباشت اولیه سرمایه، تلاش برای به‌دست‌آوردن سرمایه بیشتر، نیروی محرکه نظام سرمایه‌داری شد. مقام و اهمیت اجتماعی سرمایه‌دار و همچنین قدرت اقتصادی و سیاسی او، وابسته به مقدار سرمایه‌ای بود که در اختیار داشت. او از هر سو با رقابتی شدید مواجه بود و نمی‌توانست آرام گیرد. نظام ایجاب می‌کرد که سرمایه‌دار سرمایه انباشت کند و قدرت بیشتری به‌دست آورد تا از رقیبان خود پیشی گیرد، وگرنه رقیبان او را در تنگنا قرار می‌دادند و سرمایه‌اش را به چنگ می‌آوردند. رقیبان دائماً روش‌های تولیدی جدیدتر و بهتری را ابداع می‌کردند. تنها با انباشتن ابزار سرمایه‌ای جدیدتر و بهتر بود که می‌شد با آن‌ها مقابله کرد. بدین ترتیب مارکس عقیده داشت که:

«سرمایه‌دار فردی خسیس و عاشق ثروت، به خاطر ثروت است. لیکن آنچه برای فرد خسیس فقط عادت عجیب است، در مورد سرمایه‌دار نتیجه مکانیسمی اجتماعی است که او تنها یکی از چرخ‌های آن به شمار می‌آید. به علاوه، برای تکامل تولید سرمایه‌داری، لازم است مقدار سرمایه به کار گرفته شده در کار تولیدی معینی، پیوسته رو به افزایش باشد و رقابت باعث می‌شود که هر یک از سرمایه‌داران قوانین ذاتی سرمایه‌داری را، به‌عنوان قوانین اجباری برونی احساس کنند. این وضع سرمایه‌دار را مجبور می‌کند که سرمایه خود را دائماً افزایش دهد تا بتواند آن را حفظ کند و افزایش آن میسر نیست مگر از راه انباشت روزافزون» (همان : ۵۹۲).

در نظریه مارکس، سرمایه از دو قسمت سرمایه متغیر و ثابت تشکیل می‌شود.

الف) سرمایه متغیر (V): سرمایه‌ای است که برای پرداخت دستمزد اختصاص دارد و مولد ارزش اضافی است.

ب) سرمایه ثابت (C): بقیه سرمایه است که برای تولید به کار گرفته می‌شود، زیرا در مراحل مختلف تولید ارزش جدیدی به وجود نمی‌آورد و عیناً معادل همان مقدار

ارزشی که در طول مراحل تولید از دست می‌دهد در کالا ایجاد ارزش می‌کند؛ مانند مواد اولیه که عیناً به کالا منتقل می‌شود و یا ماشین آلات و کالاهای سرمایه‌ای که معادل میزان استهلاک آنها برای تولید ۱ واحد کالا، از ارزش آنها کاسته شده و دقیقاً معادل همان میزان به کالا انتقال می‌یابد. اهمیت این تقسیم‌بندی در این است که سرمایه ثابت به هیچ‌وجه مولد ارزش اضافی نیست و به همین دلیل، سرمایه عقیم یا مرده نیز نامیده شده است. نسبت سرمایه ثابت به سرمایه متغیر ($\frac{c}{v}$) ترکیب ارگانیک سرمایه نام دارد. بنابراین هرچه ترکیب ارگانیک سرمایه بزرگتر باشد نرخ سود کمتر است زیرا تنها سرمایه متغیر (v) مولد ارزش اضافی است. نرخ ارزش اضافی (m') از نسبت ارزش اضافی به سرمایه متغیر تشکیل می‌شود.

$$m' = \frac{m}{v}$$

نرخ سود برابر نسبت ارزش اضافی به مجموع سرمایه ثابت و متغیر است.

$$p' = \frac{m}{c+v}$$

ارزش مبادله‌ای برابر با مجموع سرمایه ثابت، سرمایه متغیر و ارزش اضافی است.

$$W = c + v + m$$

۹-۷ نظریه جریان کالا

مارکس معتقد است در نظام‌های اقتصادی قبل از سرمایه‌داری جریان ساده کالا حاکم بوده است. هدف از فروش کالا رفع نیاز بوده و تولید کالا، یا برای مصرف شخصی یا به منظور مبادله و کسب پول و تهیه کالاهای مورد نیاز انجام می‌شده است.

بنابراین جریان

$$\text{کالا} \leftarrow \text{پول} \leftarrow \text{کالا}$$

حاکم بوده است. اما در نظام اقتصاد سرمایه‌داری هدف از تولید، کسب سود است نه رفع نیاز. به این معنی که کارفرما با سرمایه‌گذاری به تولید کالا می‌پردازد و با فروش آن پول به دست می‌آورد. جریان کالای سرمایه‌داری بر عکس نظام‌های قبلی

$$\text{پول} \leftarrow \text{کالا} \leftarrow \text{پول}$$

است با این تفاوت که پول به دست آمده معادل مبلغ ارزش اضافی از پول سرمایه‌گذاری شده بیشتر است که این ارزش اضافی، سود کارفرما را تشکیل می‌دهد.

مبنای فکری این نظام همان تفکیک اقتصاد طبیعی و اقتصاد پولی توسط ارسطوست.

۸-۹ نظریه گرایش به کاهش نرخ سود

بر اساس این نظریه نرخ سود در نظام اقتصاد سرمایه‌داری دائماً رو به کاهش است. در این نظام پیشرفت تکنیک کارفرمایان را مجبور می‌کند به خاطر رقابت، سرمایه ثابت را جایگزین سرمایه متغیر کنند. به این ترتیب سرمایه متغیر که تنها منبع ارزش اضافی است دائماً کاهش می‌یابد. در نتیجه ارزش اضافی و سود هم که تابع آن است کاهش می‌یابد. کارفرما کوشش می‌کند از طریق افزایش نرخ ارزش اضافی، از کاهش نرخ سود جلوگیری کند. اما با این کار فقط موفق به کاهش سرعت آن می‌شود. مثال زیر ارتباط تغییر ارگانیک سرمایه و کاهش نرخ سود را به رغم افزایش نرخ ارزش اضافی نشان می‌دهد.

$$(1) \frac{c}{v} = \frac{60}{40}, \quad m' = \%100, \quad m = 40, \quad p' = \frac{m}{c+v} = \frac{40}{100}$$

$$(2) \frac{c}{v} = \frac{80}{20}, \quad m' = \%100, \quad m = 20, \quad p' = \frac{m}{c+v} = \frac{20}{100}$$

$$(m' = \%150, \quad p' = \frac{30}{100})$$

$$(3) \frac{c}{v} = \frac{90}{10}, \quad m' = \%100, \quad m = 10, \quad p' = \frac{m}{c+v} = \frac{10}{100}$$

$$(m' = \%200, \quad p' = \frac{20}{100})$$

چنانکه مشاهده می‌شود در مرحله اول که ترکیب ارگانیک سرمایه برابر $\frac{60}{40}$ ($\frac{c}{v} = \frac{60}{40}$) است، نرخ سود $\frac{40}{100}$ می‌باشد. در مرحله دوم با افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه به ۴، نرخ سود به ۲۰ درصد کاهش می‌یابد اما کارفرما با افزایش نرخ ارزش اضافی به ۱۵۰ درصد موفق می‌شود از کاهش نرخ سود به ۲۰ درصد جلوگیری کند و آن را در حد ۳۰ درصد نگه دارد. در مرحله سوم نیز با جایگزینی بیشتر سرمایه ثابت به جای سرمایه

متغیر و افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه به ۹، نرخ سود قاعداً باید به ۱۰ درصد کاهش یابد اما مجدداً نرخ ارزش اضافی به وسیله کارفرما به ۲۰۰ درصد افزایش می‌یابد و نرخ سود به ۲۰ درصد می‌رسد. به این ترتیب افزایش ارزش اضافی سبب می‌شود، به جای اینکه نرخ سود از ۴۰ درصد در مرحله اول به ۲۰ درصد در مرحله دوم و ۱۰ درصد در مرحله سوم برسد، با سرعت کمتری کاهش یافته در مرحله دوم به ۳۰ درصد و در مرحله سوم به ۲۰ درصد برسد.

نرخ متوسط سود

مارکس از ارائه نظریه نرخ متوسط سود دو هدف را پی می‌گیرد: یکی توجیه نظریه تمایل به کاهش نرخ سود، با این بیان که نرخ‌های متفاوت سود در رشته‌های مختلف تولید به نرخ متوسط تبدیل می‌شود. هدف دیگر توضیح منطبق نبودن ارزش مبادله‌ای واقعی کالا در بازار با نظریه ارزش - کار است (بوس، ۱۹۷۵: ۲۴).

طبق این نظریه، در نتیجه رقابت، نرخ سود متوسطی به وجود می‌آید که سطح سودهای مختلف کارفرمایان را با یکدیگر برابر می‌سازد. مارکس این موضوع را با کمک دو جدول توضیح می‌دهد.

از آنجا که نیکی تین همین مطلب را در جدولی خلاصه‌تر و روشن‌تر توضیح داده است، برای جلوگیری از اطاله مطلب با اصلاحی مختصر از این جدول استفاده می‌شود. با این توضیح که در جدول مارکس علاوه بر ترکیب سرمایه ثابت و متغیر، در یک ستون به مقدار سرمایه ثابت که در تولید کالا در یک مرحله معین به کار رفته، توجه شده است، اما در جدول نیکی تین ارقام تشکیل دهنده ترکیب سرمایه عیناً با ارزش اضافی مجموعاً ارزش کالا را تشکیل می‌دهند (نیکی تین، ۱۳۸۷: ۷۵).

چون ارزش کالا برابر با مجموع سرمایه ثابت و سرمایه متغیر و ارزش اضافی است $(W = C + V + m)$ بنابراین ستون ۷ حاصل جمع ستون ۲ و ۵ است.

برابری مجموع ارزش‌ها با مجموع قیمت‌ها و حاکمیت نرخ متوسط سود

۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
انحراف قیمت کالا از ارزش	قیمت کالا	DP' نرخ متوسط سود	W		m	i		C+V	رشته صنعتی
-۱۰	۱۲۰	۲۰	۱۳۰	٪۳۰	۳۰	۱۰۰	۲	۷۰+۳۰	چرم سازی
۰	۱۲۰	۲۰	۱۲۰	٪۲۰	۲۰	۱۰۰	۴	۸۰+۲۰	نساجی
+۱۰	۱۲۰	۲۰	۱۱۰	٪۱۰	۱۰	۱۰۰	۹	۹۰+۱۰	مهندسی
۰	۳۶۰		۳۶۰		۶۰			۲۴۰+۶۰	مجموع

در جدول فوق، صنعت چرم سازی که ترکیب ارگانیک سرمایه کوچکتری دارد، به دلیل سهم بالاتر سرمایه متغیر از کل سرمایه نسبت به دو صنعت دیگر دارای ارزش اضافی بیشتر و در نتیجه نرخ سود بالاتر است. برعکس صنعت مهندسی با ترکیب ارگانیک سرمایه معادل ۹ فقط از ارزش اضافی ۱۰ و نرخ سود ۱۰ درصد برخوردار است. بنابراین نرخ سود در سه صنعت به ترتیب ۳۰ درصد و ۲۰ درصد و ۱۰ درصد و ارزش آنها ۱۳۰، ۱۲۰ و ۱۱۰ می‌باشد.

بالا بودن نرخ سود در صنعت چرم سازی موجب می‌شود که سرمایه از صنعت مهندسی به آن صنعت انتقال یابد. در نتیجه افزایش تولید و عرضه در صنعت چرم سازی و ثابت ماندن تقاضا، قیمت کالای این صنعت کاهش پیدا کرده و با ده واحد پایین تر از ارزش آن به فروش می‌رسد. این روند در قیمت کالای صنایع مهندسی نتیجه معکوس دارد. با کاهش تولید در این صنعت و ثابت بودن تقاضا، قیمت کالای مهندسی افزایش یافته و ۱۰ واحد بیشتر از ارزش آن به فروش می‌رسد. در نتیجه به دنبال جابه جایی سرمایه، نرخ متوسط سود (DP') در کلیه صنایع حاکم خواهد شد که همان نرخ سود با ترکیب ارگانیک متوسط سرمایه (صنعت نساجی) است.

به عبارت دیگر در بعضی صنایع مانند نساجی قیمت کالا برابر با ارزش آن است. در بعضی از صنایع مانند چرم سازی با ترکیب ارگانیک پایین سرمایه قیمت کالا پایین تر از ارزش آن است و در بعضی از صنایع با ترکیب بالای سرمایه ارگانیک مانند صنایع

مهندسی قیمت کالا بالاتر از ارزش آن است اما مجموع ارزش‌ها با مجموع قیمت‌ها (مجموع ستون ۷ و ۹) با هم برابر است. همین مطلب را با فرمولی به شکل زیر می‌توان بیان نمود.

$$P' = \text{سود}$$

$$\text{بهای کالا} = C + V + \frac{C+V}{\sum(C+V)} (\sum P')$$

اگر بخواهیم قیمت کالا را بر اساس این فرمول در مورد هر یک از صنایع جدول مذکور به دست بیاوریم، به عنوان مثال برای صنایع چرم‌سازی خواهیم داشت:

$$\text{بهای کالا} = 70 + 30 + \frac{70+30}{300} 60 = 100 + \frac{1}{3} (60) = 120$$

در مورد نظریه نرخ متوسط سود چنین می‌توان نتیجه گرفت:

این استدلال که مجموع ارزش‌ها برابر با مجموع قیمت‌هاست ولی بعضی از کالاها با قیمت بیشتر یا کمتر نسبت به ارزششان مبادله می‌شوند، نه تنها کوچکترین کمکی به تعیین نسبت مبادله دو کالا با یکدیگر نمی‌کند، بلکه خود، نفی‌کننده این نظریه است که دو کالای معین فقط به نسبت مقدار کاری که برای تولید آنها به طور متوسط لازم است با یکدیگر مبادله می‌شوند.

بزرگترین اشکال نظریه نرخ متوسط سود، بازگشت به قانون عرضه و تقاضاست که مارکس قسمت عمده جلد اول سرمایه را به نفی تأثیر آن در ارزش مبادله‌ای کالا اختصاص داده است.

اگر استدلال مارکس را در نظریه ارزش - کار در مورد نسبت مبادله یک بوشل^۱ گندم و X مقدار آهن به خاطر بیاوریم که پس از نفی سایر عوامل تنها مقدار کار متوسط لازم برای تولید کالاها را به عنوان تنها عامل تعیین‌کننده نسبت مبادله میان آنها معرفی می‌کند، به این نتیجه می‌رسیم که نیمی از عمر و آثار مارکس به اثبات نظریاتش و رد نظریات مخالف اختصاص دارد و نیمی دیگر به توضیح و توجیه اینکه چرا نظریات او با واقعیت انطباق نداشته است و در نهایت هم به همان نظریاتی روی آورده است که ابتدا در رد آنها کوشیده بود.

^۱ . واحد اندازه‌گیری است.

۹-۹ نظریه ارزش کار، ارزش اضافی و نظریه استثمار

مارکس مانند آدام اسمیت و دیوید ریکاردو و اغلب اقتصاددانان کلاسیک پیش از خود، معتقد بود که ارزش مبادله‌ای کالا توسط مقدار کار لازم برای تولید آن معین می‌شود. بنابراین، نظریه او اغلب به‌عنوان «نظریه ارزش کار» خوانده می‌شود. او توجه داشت که کارگران از لحاظ توانایی، مهارت و انگیزه کار با هم تفاوت دارند، اما معتقد بود که یک کارگر ماهر را می‌توان به جای چند کارگر غیرماهر به حساب آورد. بدین ترتیب، کل زمان کار را می‌توان به عامل مشترکی تبدیل ساخت.

مارکس همچنین توجه داشت که زمان کاری که صرف تولید کالای بیهوده‌ای می‌شود (کالایی که برای آن تقاضا نیست)، باعث ایجاد کالایی با ارزش مبادله‌ای برابر با زمان کاری که در آن تجسم یافته است نخواهد شد. لیکن، تمایل سرمایه‌داران به کسب بیشترین مقدار سود، مانع از تولید کالاهایی خواهد شد که مورد تقاضا نیستند (دب، ۱۹۷۳: ۱۸).

سرمایه‌داران تنها کالاهایی را تولید می‌کنند که تقاضای موجود در بازار، دست کم تأمین هزینه تولید آن‌ها را میسر می‌کند. تقاضای بازار نه تنها معلوم‌کننده نوع کالاهایی است که باید تولید شود، بلکه همچنین مشخص‌کننده مقادیر نسبی تولید آن‌ها نیز می‌باشد.

مارکس با تشریح چگونگی خرید وسایل تولید و نیروی کار توسط سرمایه‌دار، بحث خود را شروع می‌کند. سپس، هنگامی که کارگران فرآیند تولید را به پایان می‌رسانند، سرمایه‌دار کالاها را در مقابل پول بیشتر می‌فروشد. بدین ترتیب مقدار پولی که سرانجام به دست می‌آورد، از مقداری که با آن شروع کرده بیشتر است. این تفاوت را مارکس ارزش اضافی خواند و آن را منبع سود سرمایه‌دار دانست.

ارزش اضافی از آنجا سرچشمه می‌گیرد که سرمایه‌دار یک کالا (نیروی کار) را می‌خرد و کالایی دیگر (آنچه کارگر در فرآیند تولید ساخته است) را می‌فروشد. از آنجا که ارزش نیروی کار، کمتر از ارزش کالایی است که با نیروی کار تولید شده است، فروش این کالا سبب سود می‌شود. ارزش نیروی کار مانند کلیه کالاهای دیگر، توسط زمان کار لازم برای ابقاء و احیاء آن تعیین می‌شود. این بدان معنی است که ارزش نیروی کار برابر است با ارزش وسایل معیشت لازم برای ابقاء کارگر در حداقل سطح

زندگی که توسط جامعه تعیین شده است (مارکس، ۱۹۷۱ : ۱۷۱). واقعیت این است که متوسط مدت هر روز کار، بیشتر از زمانی است که کارگر برای ایجاد ارزشی برابر با مزدی در سطح حداقل معاش، لازم دارد و این به سرمایه‌دار فرصت می‌دهد تا آنچه را بیش از این حداقل معاش تولید شده است، تصاحب کند. مارکس این فرآیند را استثمار یا بهره‌کشی سرمایه‌دار از کارگر خواند. اگر کارگر هشت ساعت کار کند اما تنها شش ساعت آن را صرف تولید ارزش کالای مزدی خود نماید، در این صورت چون دو ساعت اضافی برای سرمایه‌دار کار کرده، مورد استثمار و بهره‌کشی قرار گرفته است.

۹-۱۰ توزیع درآمد

مارکس نیز همانند کلاسیک‌ها در الگوی خود جایگاه برجسته‌ای به چگونگی توزیع درآمد اختصاص می‌دهد. هر آینه قانون‌های حاکم بر توزیع درآمد در شرحی که مارکس از پویای‌های شیوه تولید سرمایه‌داری ارائه می‌کند، اهمیت تعیین‌کننده‌ای می‌یابد. در طرح تحلیلی مارکس به دو طبقه اجتماعی بسنده شده است و بر خلاف نویسندگان کلاسیک خط مرزی میان سه طبقه سرمایه‌دار، مالک و کارگر کشیده نشده است. آنچه از نظر او اهمیت دارد جدا کردن کسانی است که حق شناخته شده قانونی در مالکیت وسایل تولید دارند از کسانی که چنین حقی ندارند. بدین گونه تمایز میان کشاورزی و صنعت، که در سنت کلاسیک چنان اهمیتی بدان داده می‌شد، تقریباً محو می‌گردد.

با این همه، مارکس دو نتیجه‌گیری مهم کلاسیک را درباره نحوه تغییرات نسبی سهم‌های درآمد در خلال تغییرات اقتصادی پذیرفته است. در هر دو مکتب کلاسیک و مارکسیسم، دستمزد واقعی باید به برابری با سطح معیشت متداول میل نماید و نرخ سود نیز باید سیر نزولی داشته باشد. اما جواب مارکس به مسئله از آن جهت متمایز است که او چگونگی این دو پدیده را به گونه‌ای دیگر تشریح می‌نماید.

تغییرات دستمزد واقعی نزد اقتصاددانان کلاسیک بر پیش فرض‌های مالتوس درباره جمعیت استوار بود. مارکس به متلاشی کردن شیوه استدلال مالتوس برخاست. از دیدگاه او ریشه دائمی شدن دستمزد در حد معیشت را باید در چگونگی عملکرد شیوه تولید سرمایه‌داری جست. به عقیده وی، فرآیند بیکاری تکنولوژیک، که خود نتیجه

اجتناب‌ناپذیر سرمایه‌اندوزی است، باعث افزایش دائم در شمار ارتش ذخیره بیکاران می‌گردد. وجود همین اضافه جمعیتی که خود مخلوق سرمایه است جواب کافی برای مسئله وابسته شدن دستمزدهای واقعی به حداقل معیشت است.

در خصوص گرایش نزولی سود دراز مدت، نویسندگان کلاسیک بر این باور بودند که شرایط تولید کشاورزی به افزایش قیمت کالاهای معیشتی و بهره زمین می‌انجامد. بنابراین برای حفظ دستمزدها در سطح معیشت لازم می‌آید که مزد پولی بیشتری به کارگران پرداخت شود. به این سبب سرمایه‌داران ناگزیر باید به نرخ بازده کمتری در ازای مخارج سرمایه‌ای خودشان قناعت ورزند.

واضح است که این روال استدلال برای مارکس متفی بود. زیرا او مفهوم کلاسیک بهره زمین را از تحلیل خود حذف کرده و وجود تفاوت‌های قابل ملاحظه میان شرایط تولید صنعتی و کشاورزی را منکر شده بود، بنابراین دیگر نمی‌توانست در توضیح نحوه تغییر سود به افزایش هزینه خوراک توسل جوید به جای این، تحلیل خود را بر مبنای تغییراتی که باید در نسبت‌های سه‌گانه یعنی نرخ ارزش اضافی یا نرخ استثمار (P^*/V) ، ترکیب ارگانیک سرمایه (V/C) و نرخ سود $(P^*/C+V)$ رخ دهد، ارائه می‌کند. بخش عمده الگوی مارکس از پیش بر این مبنا شکل گرفته بود که الزام سرمایه‌داران به سرمایه‌اندوزی موجب خواهد شد تا مخارج مربوط به تشکیل سرمایه ثابت سریع‌تر از مبالغ سرمایه متغیر صرف شده افزایش یابد. اگر قضیه مارکس درباره ایجاد بیکاری تکنولوژیک به سبب انباشت سرمایه درست باشد، این هم لزوماً درست است که ترکیب ارگانیک سرمایه افزایش خواهد یافت.

از سوی دیگر، به عقیده مارکس کنش درونی نظام سرمایه‌داری مانع از آن می‌شود که نرخ استقرار یافته ارزش اضافی کاهش یابد مگر به‌طور موقت زیرا هر گرایش صعودی که در مزدها پدید آید با واکنشی خنثی‌کننده به‌صورت افزایش سرمایه‌گذاری در ماشین‌آلات کارگاه مواجه خواهد گشت. اما برای افزایش نرخ ارزش اضافی مانعی وجود ندارد. با کاهش مقدار کار لازم برای تولید کالاهای معیشتی، امکان این هست که زمان کار اضافی افزایش و زمان کار لازم کاهش یابد. با این همه چنین می‌نماید که مارکس نرخ استثمار را در واقع ثابت انگاشته است.

اگر فرض ثابت بودن نرخ ارزش اضافی با فرض افزایشی ترکیب ارگانیک سرمایه همراه گردد، نتیجه این می‌شود که نرخ سود $(P^*/C+V)$ باید کاهش یابد. اگر P^* و V مساوی باشند و C سریع‌تر از P^* و V افزایش یابد، مخرج این کسر $(C+V)$ سریع‌تر از صورت آن افزایش می‌یابد. بدین گونه مارکس به استنباطی همانند اقتصاددانان کلاسیک درباره نحوه تغییرات درازمدت نرخ سود می‌رسد.

۹-۱۱ فردریک انگلس

فردریک انگلس (۱۸۹۵-۱۸۲۰)، رهبر دیگر کمونیسم و همکار نزدیک مارکس و بنیانگذار فلسفه مارکسیسم، در آلمان متولد شد و از همان آغاز جوانی به نهضت‌های انقلابی پیوست. انگلس نیز مانند مارکس در آغاز جوانی وارد جرگه پیروان جوان هگل شد. انگلس بعدها برای تحصیل بازرگانی به انگلستان رفت و در آنجا بود که افکار وی دگرگونی یافت. وی در یک کشور کاملاً پیشرفته سرمایه‌داری از نزدیک درباره طبقه کارگر به بررسی پرداخت و نتیجه بررسی وی به صورت دو کتاب «نقد علم اقتصاد» (۱۸۴۴) و «شرایط طبقه کارگر در انگلیس» (۱۸۴۵) منتشر شد. مارکس کتاب‌های انگلس را به عنوان آثاری درخشان ستود. در این کتاب‌ها، انگلس از طبقه کارگر نه به عنوان تنها طبقه‌ای که کارش تحمل کار و رنج است و بلکه به عنوان طبقه‌ای که می‌تواند برای آزادی خود مبارزه کند، سخن گفت. انگلس پس از اینکه کاملاً سوسیالیست شد انگلستان را ترک گفت و به پاریس رفت و در آنجا بود که با مارکس ملاقات کرد. این ملاقات سرآغاز دوستی عمیق و کوشش مداوم مارکس و انگلس شد و در همین سال‌ها (۱۸۴۴-۴۶) بود که کتاب‌های «خانواده مقدس» و «ایدئولوژی آلمان» نوشته شد. هدف اساسی این کتاب‌ها نقد فلسفه هگل، فویرباخ و پیروان آن‌ها بود. از این به بعد زندگی انگلس و کارهای علمی او همانند و همپای مارکس است، جز اینکه انگلس دو کتاب به نام «جنگ دهقانی در آلمان» و «انقلاب و ضدانقلاب در آلمان» را انتشار داد که در آن‌ها طبقه دهقان آلمان را به عنوان یار و یاور طبقه کارگران انقلابی معرفی کرد. در انگلستان، انگلس باز هم در نوشتن بقیه کتاب «سرمایه» به مارکس کمک کرد و چون مارکس درگذشت، جلد دوم و سوم کتاب «سرمایه» را با دقت تمام تدوین و منتشر کرد. هنگامی که مارکس غرق در نوشتن کتاب «سرمایه» بود،

انگلس مستقلاً کتاب‌های دیگری نوشت و در آن‌ها ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی را توسعه داد. کتاب‌های «لودویک فویرباخ»، «پایان فلسفه کلاسیک آلمان»، «آنتی دورینگ»، «منشأ خانواده، مالکیت و دولت» و کتاب‌های دیگر در این دوره نوشته شد.

۹-۱۲ ولادیمیر لنین

ولادیمیر ایلیچ اولیانوف لنین^۱ (۱۸۷۰-۱۹۲۴) رهبر سیاسی انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷ میلادی، تئوریسین معروف و بنیانگذار نظریه اقتصادی سوسیالیسم جدید است. مارکسیسم در چارچوب افکار لنین دچار تحولاتی گشت به طوری که «لنینیسم» و نتایج ناشی از آن، نقش سازنده‌ای در تکمیل عقاید اقتصادی مکتب کمونیسم ایفا کرده است. لنین پس از گرویدن به مکتب مارکس، زیر نفوذ پلخانف که در آن موقع نماینده اصلی مکتب مارکسیسم در روسیه بود، قرار گرفت و پس از انجام تحصیلات خود در رشته حقوق از سال ۱۸۹۳ به اقدامات انقلابی مشغول شد. وی پس از تبعید به سبیری (۱۸۹۶-۹۹) نخستین اثر خود را تحت عنوان «توسعه اقتصادی سرمایه‌داری در روسیه» نوشت. در سال ۱۹۰۳ طی دومین کنگره حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه، رفتار انقلابی و آشتی‌ناپذیر لنین موجب انشعاب حزب به دو گروه بلشویک (اکثریت هواداران لنین) و منشویک (اقلیت) شد (تفضلی، ۱۳۸۶: ۱۷۷).

مهم‌ترین تحولاتی که لنین پایه‌گذار آن بود و تا حدودی با عقاید مارکس مابینت داشت و در برخی زوایا مکمل نظرات مارکس بود را می‌توان در سه حوزه زیر خلاصه نمود (همان: ۱۸۴-۱۷۸):

۹-۱۲-۱ جغرافیای انقلاب و نظریه امپریالیسم

لنین معتقد است که به علت قانون توسعه ناهماهنگ در جهان، سوسیالیسم ابتدا در کشورهای عقب مانده‌ای که با تضاد و کنش‌های توسعه سرمایه‌داری در مراحل اولیه

1. Vladimir Ilych Lenin

صنعتی شده دست و پنجه نرم می‌کنند، ظهور خواهد کرد. این قانون در افکار لنین، مارکسیسم را وارونه کرد. انتقال این جوامع از فئودالیسم به کاپیتالیسم در واقع باید به صورت انتقال انقلابی از کاپیتالیسم (توسعه نیافته) به سوسیالیسم درآید و بنابراین قانون توسعه ناهماهنگ با قانون توسعه هماهنگ باید ترکیب شود.

نظریه لنین این بود که کاپیتالیسم به وسیله ایجاد استعمار و امپریالیسم در کشورهای عقب مانده، انقلاب را در کشورهای سرمایه‌داری به تعویق می‌اندازد و بنابراین سوسیالیسم ابتدا در کشورهای عقب مانده‌ای که تحت سلطه استعمار قرار می‌گیرند، ظهور خواهد کرد. لنین در تعریف خود از امپریالیسم به عنوان مرحله انحصاری نظام سرمایه‌داری، پنج خصصت اساسی به شرح ذیل قائل است (لنین، ۱۹۳۹):

۱. تراکم تولید و سرمایه به آن اندازه توسعه می‌یابد که انحصارات به وجود می‌آید.
۲. سرمایه بانکی با سرمایه صنعتی ترکیب شده و اولیگارش‌های مالی بر اساس سرمایه مالی به وجود می‌آید.
۳. صدور سرمایه اهمیت زیادی پیدا می‌کند به طوری که با صدور کالا متمایز است.
۴. انحصارات سرمایه‌داری بین‌المللی که جهان را میان خود تقسیم می‌کند، تشکیل می‌شود.
۵. تقسیم بندی منطقه‌ای جهان توسط نیروهای سرمایه دار بزرگ کامل می‌شود.

۹-۱۲-۲ استراتژی انقلاب

اولین تغییر شکل مکتب مارکس به وسیله لنین تغییر شکل دیگری نیز به همراه داشت. در حالی که آثار مارکس و انگلس هر چند که انقلابی بود، اساساً جنبه اقتصادی داشت، آورده لنین گذشته از تئوری در مورد امپریالیسم، اساساً زمینه سیاسی دارد. از نظر لنین هیچ چیز انقلاب به خودی خود صورت نمی‌گیرد، بلکه باید برای آن تدارک دید و برنامه‌ریزی کرد. مارکس و انگلس معتقد هستند که کارگران در سرمایه‌داری با توجه به اینکه با تضادهای عینی و ذهنی رو به رو می‌شوند، آگاهی‌های ذهنی سوسیالیستی و کارگری را در خود توسعه داده و انقلاب می‌کنند و سرمایه‌داری را از بین برده و سوسیالیسم را به جای آن مستقر می‌نمایند. لنین در کتاب خود تحت عنوان «چه باید کرد؟» که در سال ۱۹۰۲ میلادی منتشر گردید، اندیشه نادرست «دنباله‌روی» را محکوم

کرد زیرا معتقد بود جنبش کارگری خود به خود «اصلاح طلب» و تمایل طبیعی آن به تقویت اتحادیه‌های صنفی و کارگری است. لنین معتقد بود که هرگاه کارگران در سرمایه‌داری به حال خود باقی بمانند، به جای اینکه «آگاهی‌های ذهنی سوسیالیستی و کارگری» لازم را پیدا کرده و انقلاب نمایند، به دنبال ترفیع منافع مادی خود رفته و برای بهتر کردن شرایط کار و افزایش حقوق خود در اتحادیه‌های صنفی و کارگری اجتماع کرده و تلاش‌های لازم را مبذول خواهند داشت.

بنابراین، لنین بر تشکیل حزب تأکید می‌ورزد و معتقد است که وظیفه اساسی حزب، رهبری انقلاب و تدارک آن می‌باشد. «نظریه انقلاب» لنین که دومین آورده‌اش به مکتب مارکس است بر اهمیت تشکیل حزب و رهبری انقلاب تأکید می‌ورزد.

۹-۱۲-۳ نظریه اقتصادی سوسیالیسم

مارکس معتقد بود که تنها وظیفه نظام سرمایه‌داری در فرآیند ماتریالیسم تاریخی، صنعتی کردن جامعه است. بعد از آنکه جامعه صنعتی شد، سرمایه‌داری با ایجاد تضاد طبقاتی شرایط را برای انقلاب سوسیالیستی آماده می‌کند. مارکس اعتقاد داشت که یکی از شرایط پیدایش سوسیالیسم این است که جامعه در حد اعلی، صنعتی شده باشد. از این لحاظ، در نظام سوسیالیستی یا به قول مارکس نظامی که در آن «دیکتاتوری پرولتاریا» حکم فرماست، هیچ‌گونه تنگنای اقتصادی از نظر اینکه جامعه به‌طور کامل صنعتی نشده است، وجود ندارد. در مقابل، نظریه لنین، همان‌گونه که ملاحظه گردید، این بود که سوسیالیسم ابتدا در کشورهای عقب‌مانده‌ای که با تضاد و کنش‌های توسعه سرمایه‌داری وابسته در مراحل اولیه صنعتی شدن دست و پنجه نرم می‌کنند (کشورهای زیر سلطه)، ظهور خواهد کرد. بنابراین، یکی از وظایف اساسی نظام سوسیالیستی بعد از آنکه چنین نظامی از طریق انقلاب مورد نظر لنین (انقلابی که توسط حزب رهبری شود) استقرار یافت، این است که با صنعتی کردن جامعه تنگناهای اقتصادی را برطرف کند. لنین خطوط اصلی این پیشنهاد را در کتاب «دولت و انقلاب» که در سال ۱۹۱۷ منتشر نمود، مورد بررسی قرار داد.

لنین معتقد است در شرایطی که کل اقتصاد در سطح پایین توسعه صنعتی و سرمایه‌داری قرار دارد، نمی‌توان سوسیالیسم را به‌طور ضربتی از طریق بر عهده گرفتن دستگاه صنعتی شدیداً متمرکز شده و به‌وسیله دولت سوسیالیستی و از طریق سلب

مالکیت تعداد کمی از سرمایه‌داران بزرگ به سامان رسانید، بلکه می‌بایستی بخش سرمایه‌داری تولیدات را بیشتر توسعه داد و به روند گسترش آن کمک کرد و با کمک کردن به آن از یک طرف از طریق هدایت دولتی انحصارات و از طرف دیگر از طریق نظارت بر سرمایه‌داران به وسیله شوراهای کارگری، منافع طبقه کارگر را صیانت و ضمانت کرد و برای اینکه سیستم اقتصاد سرمایه‌داری به وسیله سیستم سیاستی سوسیالیستی اداره و هدایت شود، می‌توان سرمایه‌داری انحصارگر را در جهت منافع و مصالح تمام خلق، به کار انداخت و آن را در دراز مدت و به‌طور تدریجی به یک سیستم اقتصاد سوسیالیستی تغییر شکل داد.

۹-۱۳ ژوزف استالین

ژوزف ویسادیونویچ جوگاشویلی استالین^۱ (۱۸۷۹-۱۹۵۳) بعد از فوت لنین به قدرت رسید و تا بعد از جنگ جهانی دوم حکومت کرد. استالینسم با تکیه بر مالکیت اشتراکی وسایل تولید و نظام برنامه ریزی متمرکز (سانترالیسم دولتی) و با سه برنامه پنج ساله و با تأکید بر سرمایه‌گذاری در کالاهای سرمایه‌ای و با اجتناب از سرمایه‌گذاری در کالاهای مصرفی موجب شد که اقتصاد شوروی در بعضی از زمینه‌ها پیشرفت قابل ملاحظه‌ای بنماید. اولین اقدام استالین اشتراکی کردن کشاورزی بود. کشاورزان با ارائه نیروی کار جمعی روی زمین‌های اشتراکی موظف به کشت تولیدی بودند که میزان آن توسط دولت تعیین می‌شد. معمولاً میزان تولید، بالا ولی منابع لازم برای رسیدن به آن محدود بود. کشاورزان بایستی کالاهای خود را با قیمت دولتی به دولت می‌فروختند و سپس دولت همین کالاها را با قیمت‌های بالاتری به آنها می‌فروخت. هدف استالین این بود که با فشار بر طبقه کشاورز مازاد اقتصادی لازم را برای تأمین مالی برنامه‌های توسعه اقتصادی به‌دست آورد و کشور را سریعاً صنعتی کند. هر چند که استالین تا حدودی به این هدف رسید ولی بهای سنگینی برای آن پرداخت کرد چرا که کشاورزان تمایل داشتند که کالاهای خود را یا خود مصرف کنند و یا در بازار آزاد با قیمت‌های متعارف بفروشند و چون کشاورزان معمولاً قادر به تولید

1. Joseph visadivonovich Stalin

کل سهمیه تعیین شده توسط دولت نبودند، غالباً مقاومت می‌کردند و استالین آن‌ها را سرسختانه سرکوب و یا اعدام می‌کرد.

استالین حرکت جدیدی را در سیر اندیشه دولت آغاز کرد و افق تازه‌ای را در برابر تئوری سوسیالیستی دولت گشود. وی علیرغم اندیشه مارکس، انگلس و لنین که پیروان محو تدریجی دولت بودند، از مدافعان تئوری تقویت دولت بود. عملکرد وی در خلال مدتی که رهبری کشور را در دست داشت به خوبی بیانگر ایجاد یک چرخش تفکر از زوال دولت به سوی تقویت دولت است. مطابق فرضیه استالین، دولت به‌عنوان آلت و ابزار اصلی ساختمان کمونیسم، لازم و ضروری است که رفته‌رفته به هر وسیله ممکن تقویت گردد. در تمام فرضیه‌های کلاسیک سوسیالیسم، وظیفه سازمان دادن اقتصاد و فرهنگ و تربیت، می‌بایست تدریجاً به تولیدکنندگان مستقیم و توده مردم محول گردد تا رفته‌رفته حکومت بر اشخاص تبدیل به اداره کردن اشیاء شود، ولی در فرضیه نوین استالین به‌طور صریح، نه تنها وظیفه دفاع در مقابل بیگانه، بلکه ساختمان کمونیسم و سازمان دادن اقتصاد و فرهنگ و تربیت نیز از وظایف مختصه دولت معین شده است.

پس از مرگ لنین، حکومت استالین با تصفیه حزبی و اجرای برنامه‌های اقتصادی و سپس به سبب بروز جنگ دوم جهانی، به تحکیم قدرت روزافزون دولت پرداخت. دیری نگذشت که استالین به کمک همان آیینی که دولت را نفی می‌کرد، عظیم‌ترین دستگاه‌های دولتی را بر پا داشت و به یاری دیکتاتوری حزب اسماً مارکسیست، قدرت خود را بر خلاف اصول مارکسیسم، به‌طور دائمی حاکم ساخت.

۹-۱۴ ارزیابی انتقادی نظرات مارکس

مارکسیسم به همان اندازه که پیروان معتقد دارد، مخالفان سرسخت نیز دارد. مخالفان مارکس تمام نظریات او را مورد تحلیل قرار داده و انتقادهای شدیدی از عقاید وی می‌کنند. مهم‌ترین انتقاداتی که به نظرات مارکس و مکتب مارکسیسم وارد شده بدین شرح است (وحیدی، بی‌تا: ۳۵۴-۳۵۰ و قدیری اصلی، ۱۳۶۴: ۱۵۸-۱۵۶ و باربر، ۱۳۷۰: ۱۸۴-۱۷۵):

۹-۱۴-۱ مارکسیسم در عمل

یکی از انتقادات مخالفان مارکس این است که نظریات مارکس عملاً تحقق نیافته است. مارکس معتقد بود که انقلاب‌های کارگری، کشورهای سرمایه‌داری را فرا می‌گیرد در حالی که انقلاب‌های سوسیالیستی در کشورهای روی داده که دارای شرایط اقتصادی نیمه فئودالی بوده‌اند و کشورهای سرمایه‌داری غرب شاهد بروز چنین انقلاب‌هایی نبودند.

۹-۱۴-۲ ماتریالیسم تاریخی

مارکس دگرگونی جوامع را تابع قوانین ماتریالیسم تاریخی می‌داند و معتقد است در دل هر سیستم اقتصادی ضد آن نهفته است که چیرگی ضد، نظام اقتصادی کهن را از بین برده و نظام نوینی را جانشین آن می‌سازد. به نظر مارکس همین قانون است که نظام اشتراکی نخستین را به سرمایه‌داری رسانده و سرمایه‌داری را نیز به سوسیالیسم تبدیل می‌کند. مخالفان مارکس می‌گویند اگر این قانون درست باشد می‌بایست پس از استقرار سوسیالیسم، در دل این نظام ضدش نیز به وجود آمده و همانگونه که سرمایه‌داری بر اثر ضدش از بین می‌رود، سوسیالیسم نیز با همان مکانیسم از میان برخاسته و نظام نوینی جانشین آن گردد.

۹-۱۴-۳ تغییر مبانی سرمایه‌داری

مخالفان مارکس انتقاد می‌کنند که اگر مبانی اقتصاد سرمایه‌داری تغییر کند به ناچار روبنا و همچنین مسائل آن دگرگون می‌گردد. مثلاً اگر دولت‌ها در جوامع سرمایه‌داری در کارهای اقتصادی دخالت کرده و جلوی سودجویی سرمایه‌داران را بگیرند و رفاه کارگران را تأمین کنند، بسیاری از نابسامانی‌های جامعه از بین می‌رود و لذا پیش‌بینی‌های مارکس محقق نخواهد شد.

۹-۱۴-۴ نقش نهادها

در مورد عوامل اصلی تحولات اقتصادی، مارکس عامل اصلی را تولید و زندگی اقتصادی می‌داند. مخالفان مارکس می‌گویند جز زندگی اقتصادی در یک جامعه انسانی،

عوامل دیگری هست که در سرنوشت آدمی کاملاً مؤثر می‌باشند. دانشمندان علوم مختلف، هر یک از دیدگاه خود این عوامل را بررسی می‌کنند. گروهی به عوامل روانی و گروهی به عوامل فرهنگی و مذهبی و سیاسی معتقدند و گروهی نیز با دلایل تاریخی نقش شخصیت‌ها را در تحولات تاریخی مؤثر می‌دانند. در بین مکاتب مختلف اقتصادی یک مکتب به نام مکتب نهادی پایه تحولات اقتصادی را نهادهای اجتماعی می‌داند و می‌گوید در مسائل اقتصادی و اجتماعی همین نهادهاست که سیمای یک کشور را از دیگر کشورها دگرگون می‌سازد.

۹-۱۴-۵ بحران‌های اقتصادی

در مورد بحران‌های اقتصادی، مارکس علت آن را تنزل دستمزد کارگران می‌داند. مخالفان وی می‌گویند اگر این نظر درست باشد بحران‌های اقتصادی باید همیشگی باشد حال آنکه یکی از ویژگی‌های بحران‌های اقتصادی در جامعه سرمایه‌داری، ادواری بودن بحران‌هاست. در جامعه سرمایه‌داری، بحران‌ها ادواری است. فعالیت‌های اقتصادی گاهی در اوج رونق است و گاهی در کساد و رکود و این نوسان‌ها صورت جبری داشته و از دل کساد، رونق و از دل رونق، کساد بر می‌خیزد و این درست خلاف نظریه مارکس است که بحران‌ها را همیشگی می‌انگارد.

۹-۱۴-۶ قانون تمرکز سرمایه

بر خلاف پیش‌بینی مارکس، قانون تمرکز سرمایه در کشاورزی تحقق نیافته است و کشاورزی تحت مالکیت متمرکز صورت نگرفته است. شاید اشتباه مارکس در این زمینه مربوط به شرکت‌های سهامی باشد. مارکس بسط و توسعه این شرکت‌ها را دال بر تمرکز سرمایه‌ها می‌دانست حال آنکه درست عکس این است. بر اثر تشکیل و توسعه شرکت‌های سهامی، سرمایه‌ها هر چه بیشتر پراکنده شده و صاحبان درآمدهای اندک و پس‌اندازهای ناچیز می‌توانند در تملک واحدهای بسیار بزرگ صنعتی و اقتصادی شریک و سهام‌گردند.

۹-۱۴-۷ فقر فزاینده

تئوری فقر فزاینده که بر اساس آن پرولتاریا (طبقه کارگر) روزبه‌روز فقیرتر می‌شود، صورت تحقق نگرفته است و در کشورهای صنعتی نه تنها وضع کارگران بدتر نشده بلکه نسبت به قرن ۱۹ بهبود کلی یافته است.

۹-۱۴-۸ وجود طبقه متوسط

وجود و توسعه طبقه متوسط، توسعه وظایف دولت و استخدام قسمت مهمی از جمعیت فعال جامعه به صورت کارمند، اساس تقسیم‌بندی جامعه به دو طبقه کارگر و سرمایه‌دار را سست کرده است و چه بسا ممکن است مبارزه طبقاتی بین کارگران مرفه و کارگرانی که از درآمد کمتر برخوردارند در گیرد و حتی اشتراک منافع بین کارگر و کارفرما علیه طبقه مصرف‌کننده به وجود آید.

۹-۱۴-۹ ارزش کار

مارکس سرمایه را کار متبلور می‌داند و به همین دلیل سود کارفرما را ارزشی که از کارگر ربوده شده است می‌انگارد. مخالفان مارکس می‌گویند شکی نیست که کار کارگر در تولید سهم مهمی دارد ولی در تولید کالا و به‌طور کلی در جریان کار و کسب در یک جامعه سرمایه‌داری نقش کارفرما از جهت قبول خطر و ابداع و ابتکار در توسعه کار وی اهمیت شایانی دارد و هرگز نمی‌توان این عوامل را از دیدگاه ارزش کار و با معیار کار ساده یک کارگر سنجید، بنابراین سرمایه‌دار اگر سود می‌برد پاداش قبول خطر و ابداع و ابتکار خودش را می‌گیرد. در همین زمینه مخالفان مارکس می‌گویند در تحولات اقتصادی-اجتماعی نیز نقش کارفرما قابل توجه است حال آنکه مارکس فقط کار کارگران و طبقه زحمتکش را عامل دگرگونی تاریخی می‌انگارد. مخالفان مارکس همچنین به نظریه وی درباره احتساب کارهای مختلف با معیار کار کارگر ساده خرده گرفته و می‌گویند نمی‌توان به خوبی کار پیچیده و فنی یک متخصص و یک دانشمند را با کار یک کارگر محاسبه کرد و از این جهت گرچه نظریه مارکس به ظاهر درست می‌آید، در عمل با دشواری‌های بسیار روبه‌رو می‌شود و شاید در برخی موارد اصلاً عملی نباشد.

سؤالات تشریحی فصل نهم

۱. از نظر کارل مارکس چه رابطه‌ای بین سوسیالیسم و مارکسیسم وجود دارد؟
۲. فلسفه کلاسیک آلمان و چگونگی شکل‌گیری آن را توضیح دهید.
۳. نقش سوسیالیسم تخیلی (ایده‌آلیست) در شکل‌گیری نظریات اقتصادی مارکس را توضیح دهید.
۴. اکتشافات علمی، چگونه بر شکل‌گیری عقاید و اندیشه‌های مارکس مؤثر بود؟
۵. اینکه گفته می‌شود «مبنای فلسفی نظریه اقتصادی مارکس همان فلسفه دیالکتیک هگل می‌باشد» را توضیح دهید.
۶. نظر کارل مارکس را در رابطه با ماتریالیسم تاریخی بیان کنید.
۷. منظور از مبارزه طبقاتی چیست؟
۸. نظام‌های اقتصادی یا شیوه‌های تولید جداگانه‌ای را که به عقیده مارکس تمدن اروپا پشت سر گذاشته نام برده و توضیح دهید.
۹. منظور مارکس از قانون تراکم سرمایه چیست؟
۱۰. در مورد ولادیمیر لنین و نقش و تأثیر او بر عقاید سوسیالیست توضیح دهید.

سؤالات چهارگزینه‌ای فصل نهم

۱. از نظر مارکس رابطه بین سوسیالیسم و کمونیسم در چیست؟
الف) رابطه‌ای وجود ندارد.
ب) سوسیالیسم همان کمونیسم است.
ج) سوسیالیسم همان کمونیسم تکامل یافته است.
د) کمونیسم همان سوسیالیسم تکامل یافته است.
۲. مارکس در دانشگاه برلین به‌عنوان یک دانشجو، به شدت تحت تأثیر فلسفه دیالکتیک قرار گرفت.
الف) انگلس
ب) هگل
ج) کانت
د) فویرباخ
۳. شکل‌گیری اندیشه‌های مارکس بر کدام یک از گزینه‌های زیر استوار نیست؟
الف) فلسفه کلاسیک آلمان

- (ب) اقتصاد کلاسیک انگلستان
(ج) اندیشه‌های سوسیالیست‌های تخیلی
(د) عقاید فیزیوکرات‌ها و مرکانتیلیست‌ها
۴. کدام نظریه پرداز معتقد است که جبر تاریخ و وجود قوانین ماتریالیسم تاریخی سبب می‌شود که سرمایه‌داری جای خود را به سوسیالیسم بدهد؟
(الف) کارل کنیس
(ب) برونو هیلدبراند
(ج) کارل مارکس
(د) ماکس وبر
۵. فلسفه دیالکتیک هگل که مبنای فلسفی نظریات اقتصادی مارکس بود در واقع همان است.
(الف) سوسیالیسم تخیلی
(ب) منطق تضاد
(ج) تفکر مرکانتیلیستی
(د) ماتریالیسم تخیلی
۶. دیالکتیک در لغت یونانی است و در اصل به اطلاق می‌شود.
(الف) روش و هنر رفع یک اختلاف
(ب) راه و روش مبارزه با دشمن
(ج) روش و شیوه ایجاد اختلاف
(د) چگونگی ایجاد دشمن و راه مقابله با آن
۷. امروزه دیالکتیک در شناخت حقیقت به روشی گفته می‌شود که
(الف) برای مبارزه با فساد به‌کار برده می‌شود.
(ب) برای برقراری صلح و امنیت به‌کار برده می‌شود.
(ج) به مبارزه با نظام سرمایه‌داری برمی‌خیزد.
(د) جهان را پیوسته در حال تحول بداند.
۸. به عقیده مارکس شیوه تولید شامل این دو عنصر است.
(الف) نیروی کار و سرمایه
(ب) نیروی تولید و روابط تولیدی
(ج) نیروی کار و تکنولوژی تولید
(د) روابط تولید و سرمایه
۹. به عقیده کارل مارکس مهم‌ترین عاملی که در تعیین روبنای اجتماعی کنونی و تعیین جهت تحولات اجتماعی مؤثر می‌باشد کدام است؟
(الف) شیوه تولید
(ب) نیروهای تولید
(ج) مدیریت تولید
(د) سرمایه لازم برای تولید

۱۰. از نظر مارکس چهار نظام اقتصادی یا شیوه تولید جداگانه‌ای که تمدن اروپا پشت سر گذاشته است کدام است؟

- الف) اشتراکی، برده‌داری، فئودالی، سوسیالیسم
- ب) اشتراکی، برده‌داری، فئودالی، سرمایه‌داری
- ج) اشتراکی، سرمایه‌داری، فئودالی، سوسیالیسم
- د) اشتراکی، سوسیالیسم، فئودالی، سرمایه‌داری

۱۱. دو کتاب «نقد علم اقتصاد» و «شرایط طبقه کارگر در انگلیس» متعلق به کدامیک از متفکرین زیر است؟

- الف) کارل مارکس
- ب) فردریک انگلس
- ج) ولادیمیر لنین
- د) ژوزف استالین

۱۲. کتاب مشهور «سرمایه» نوشته کیست؟

- الف) کارل مارکس
- ب) ماکس وبر
- ج) ولادیمیر لنین
- د) کارل کنیس

۱۳. رهبر سیاسی انقلاب روسیه و تئوریسین معروف و بنیانگذار نظریه اقتصادی سوسیالیسم جدید کیست؟

- الف) کارل مارکس
- ب) فردریک انگلس
- ج) ژوزف استالین
- د) ولادیمیر لنین

۱۴. «نظریه انقلاب» متعلق به کدامیک از طرفداران مکتب سوسیالیست است؟

- الف) ولادیمیر لنین
- ب) ژوزف استالین
- ج) کارل مارکس
- د) فردریک انگلس

۱۵. کدامیک از طرفداران مکتب سوسیالیسم را می‌توان مدافع تئوری تقویت دولت دانست؟

- الف) کارل مارکس
- ب) ژوزف استالین
- ج) ولادیمیر لنین
- د) فردریک انگلس

۱۶. مارکس دگرگونی جوامع را تابع قوانین می‌داند.

- الف) طبیعی
- ب) توسعه ناهماهنگ جهانی
- ج) ماتریالیسم تاریخی
- د) تولید ثروت مرکانتیلیست‌ها

۱۷. مارکس معتقد است در نظام‌های اقتصادی قبل از سرمایه‌داری کدام جریان کالا حاکم بوده است؟

الف) جریان ساده کالا

ب) جریان پیچیده کالا

ج) جریان ساده و پیچیده کالا

د) جریان کالاهای ابتدایی

۱۸. در مورد عوامل اصلی تحولات اقتصادی، مارکس عامل اصلی را چه می‌داند.

الف) تضاد اقتصادی

ب) طبقه کارگر

ج) تولید و زندگی اقتصادی

د) امپریالیسم

۱۹. وی معتقد بود که تنها وظیفه نظام سرمایه‌داری در فرآیند ماتریالیسم تاریخی، صنعتی کردن جامعه است.

الف) کارل مارکس

ب) ژوزف استالین

ج) ولادیمیر لنین

د) فردریک انگلس

۲۰. کدام فلسفه است که یکی از مبانی مارکسیسم را تشکیل می‌دهد؟

الف) فلسفه کلاسیک آلمان

ب) فلسفه کلاسیک روسیه

ج) فلسفه نئوکلاسیک آلمان

د) فلسفه نئوکلاسیک روسیه

فصل دهم

مکتب نئوکلاسیک (مارژینالیسم)

هدف کلی

هدف کلی از مطالعه این فصل آن است که دانشجویان با نحوه شکل‌گیری و بسط عقاید اقتصادی مکتب نئوکلاسیک آشنا شوند.

هدف‌های رفتاری

۱. آراء و عقاید اصلی مکتب نئوکلاسیک‌ها را بشناسند.
۲. اندیشه‌های لئون والراس را به‌عنوان یکی از اولین اقتصاددانان نئوکلاسیک تشریح کنند.
۳. عقاید اقتصادی ویلیام جونز را به‌عنوان یک اقتصاددان نئوکلاسیک بشناسند.
۴. نظریه‌های کارل منگر را در رابطه با تفکرات نئوکلاسیک و انقلاب نهایی‌گرایی توضیح دهند.

۵. اندیشه‌های اقتصادی آلفرد مارشال را دریابد و تفاوت‌های اندیشه‌های او را با سایر علمای اقتصاد نئوکلاسیک بیان کند.
۶. اندیشه‌های اقتصادی فرانسس اجورث را توضیح دهند.
۷. تفکرات اقتصادی آرتور پیگو را با نظر سایر متفکرین اقتصاد نئوکلاسیک مقایسه کنند.

مقدمه

در نیمه اول دهه ۱۸۷۰ سه کتاب مهم در اقتصاد به رشته تحریر در آمد. استانیلی جونز در سال ۱۸۷۱ کتاب «نظریه اقتصاد سیاسی» را به رشته تحریر در آورد. کارل منگر در همان سال «اصول علم اقتصاد» را منتشر ساخت و لئون والراس در سال ۱۸۷۴ کتاب «عناصر اقتصاد محض» را نوشت. این نوشته‌ها در واقع زمینه‌ها و منابع علمی برای تحولی شمرده می‌شدند که بعداً «انقلاب نهایی‌گرایی» نام گرفت. جالب است که سه نوشته مذکور، در سه کشور متفاوت و توسط سه اقتصاددان با دیدگاه‌های متفاوت ارائه شده بودند که در عین حال به‌طور تعجب‌آوری در مقوله نهایی‌گرایی (مارژینالیسم) مشترک بودند.

با نگرش این کتاب‌ها، پایه‌های تفکری نسبتاً جدید در اقتصاد ریخته شد و سایه آن به‌صورت انواع مکتب‌های نئوکلاسیک هنوز هم بر اندیشه‌های اقتصادی سنگینی می‌کند. در تکامل اندیشه نئوکلاسیک، مارشال، اجورث، والراس، جونز، منگر، پیگو، ویکسل و پارتو نقش پیشتازی داشته‌اند.

این تفکر جدید به دو صورت نام‌گذاری شده است. اول «مکتب نئوکلاسیک». این نام به دلیل اینکه آن‌ها نهایتاً به نتایج لیبرال کلاسیک‌ها رسیدند و به نوعی عقاید آن‌ها را احیاء کردند و در واقع نظریه‌شان زاینده افکار کلاسیک‌ها است به آن‌ها داده شده است. دوم «مکتب نهائیون» یا «مکتب نهایی‌گرایی». چون در مرکز توجه آن‌ها اصل «مطلوبیت نهایی» و کاربرد آن در علوم اقتصادی قرار دارد و مکتبی است که استدلال‌هایش در مورد پدیده‌های مختلف اقتصادی بدین مضمون به کار می‌رود، نام «مکتب نهائیون» را گرفته است. از این رو، افکار این اقتصاددانان در تاریخ عقاید اقتصادی «انقلاب نهائیون» نام‌گذاری شده است (تفضلی، ۱۳۸۶: ۲۱۶).

۱-۱۰ مهم‌ترین آراء و عقاید نئوکلاسیک‌ها (مارژینالیست‌ها یا نهایی‌گرایان)

مهم‌ترین آراء و اندیشه‌های نئوکلاسیک‌ها را می‌توان به‌طور خلاصه در موارد زیر دسته‌بندی نمود (گرچی، ۱۳۸۴ : ۶۰):

۱. تمرکز بر روی حدها

این مکتب توجه خود را به نقطه تغییر وقتی که تصمیمات گرفته می‌شود متمرکز می‌نماید. به عبارت دیگر، بر روی حدها خود را متمرکز می‌نماید. نهایی‌گرایان اصل نهایی یا حدی را که ریکاردو در تئوری رانت خود توسعه داده است، به تمام تئوری اقتصاد گسترش داده‌اند.

۲. تأکید بر اقتصاد خرد

در این مکتب، فرد و واحدهای تولیدی مرکز و کانون توجه نهاییون می‌باشند. به جای توسعه اقتصاد در سطح کل، و یا اقتصاد کلان، نهایی‌گرایان به تصمیمات فردی، شرایط بازار برای یک نوع خاص از کالاها، محصول واحدهای تولیدی خاص، و چیزهایی از این قبیل توجه دارند.

۳. استفاده از تجربدها، روش قیاسی

مارژینالیست‌ها روش تاریخی را رد کرده، در مقابل روش تحلیلی و تجربیدی که به‌وسیله ریکاردو و دیگر کلاسیک‌ها دنبال شده را می‌پذیرند. روش تاریخی توجه به این مسأله دارد که در تجزیه و تحلیل‌های اقتصادی نمی‌توان صرفاً متکی به قوانین خشک کلاسیک‌ها - نئوکلاسیک‌ها بود و باید شرایط زمان و مکان و مسائل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مربوط به مسائل اقتصادی را مورد توجه قرار داد.

۴. تأکید بر شرایط رقابت کامل

مارژینالیست‌ها به‌طور نرمال تجزیه و تحلیل خود را بر اساس فرض رقابت کامل قرار داده‌اند. البته این شرایط برای دنیایی است که واحدهای تولیدی کوچک، خریداران گوناگون، فروشندگان زیاد، کالاهای همگن، قیمت‌های یکنواخت وجود داشته و هیچ‌گونه تبلیغاتی وجود نداشته باشد. هیچ فرد یا واحد تولیدی دارای قدرت اقتصادی کافی جهت اثرگذاری محسوس بر روی قیمت‌های بازار نمی‌تواند باشد. در این اقتصاد

هر فرد از چنان عملکرد کوچکی نسبت به کل بازار برخوردار خواهد بود که حضور و یا غیاب آن را کسی متوجه نخواهد شد.

۵. تئوری قیمت نشأت گرفته از تقاضا

برای مارژینالیست‌های اولیه، تقاضا نیروی اولیه و اصلی در مشخص کردن قیمت‌ها به حساب می‌آید. در مقابل، اقتصاددانان کلاسیک بر هزینه تولید (عرضه) به‌عنوان مشخص‌کننده ارزش مبادله تأکید داشتند. لذا ملاحظه می‌شود که مارژینالیست‌های اولیه مخالف نظر کلاسیک‌ها بوده و با تأکید بر روی تقاضا، به حذف کامل نقش عرضه اعتقاد داشتند. البته آلفرد مارشال نقش عرضه و تقاضا هر دو را در مشخص کردن ارزش کالا و یا قیمت، دخالت داده چیزی که امروزه اقتصاد نئوکلاسیک نام گرفته است.

۶. تأکید بر مطلوبیت ذهنی

از نقطه نظر مارژینالیست‌ها، تقاضا به مطلوبیت نهایی که یک موضوع ذهنی بوده و پدیده‌ای روانشناسی می‌باشد، بستگی خواهد داشت. اقتصاددانان نئوکلاسیک قرن ۱۹، از جمله والراس، در این تلاش بودند که با روش تقلید از حرکت نیوتنی، مدل اقتصاد را تنظیم نمایند. همچنانکه جونز اشاره داشت، آن‌ها درصدد تهیه «یک مکانیک مطلوبیت» بودند. هدف آن‌ها ساختن تئوری‌ای بود که پیش‌بینی نماید چگونه افراد با دنبال‌روی از منافع شخصی خود رفتار خود را در بازارها تنظیم نموده و در نتیجه منتج به دستاورد بهینه در اقتصاد خواهند گشت.

مفهوم محوری اقتصاد نئوکلاسیک در واقع دنیای مکانیکی مشخص و معینی می‌باشد، جایی که در آن افراد شبیه و قابل مقایسه با ذرات نیوتنی بوده که آزادانه بر روی همدیگر تأثیر متقابل گذاشته تا اینکه بازارها بین خریداران و فروشندگان شفاف گشته و همزمان مطلوبیت نهایی تمام افراد برابر شده و در نتیجه سیستم به سمت تعادل تمایل داشته و به حرکت در خواهد آمد.

۷. حرکت به سمت تعادل

مارژینالیست‌ها بر این باورند که نیروهای اقتصاد عموماً به سمت تعادل تمایل داشته، که در حقیقت ایجاد تعادل به وسیله عملکرد نیروهای مخالف به وجود خواهد آمد. هر وقت که اختلالاتی باعث جابه‌جایی گردد، حرکت‌های جدید به سمت تعادل مجدداً به وقوع خواهد پیوست.

۸. ترکیب زمین با کالاهای سرمایه‌ای

مارژینالیست‌ها زمین و منابع سرمایه‌ای را در تجزیه و تحلیل‌های خود با هم جمع کرده و صحبت از بهره، رانت و سود به‌عنوان بازده‌های منابع دارایی می‌نمایند. مکتب امریکا با شروع کارهای همیلتون درباره زمین به‌عنوان یک عامل تولید مستقل بدین جمع‌بندی رسید که به جای آنکه زمین را به‌صورت مستقل نگاه کنیم، خود یک نوع خاص از سرمایه به حساب می‌آید. اگر زمین در کنار سایر عوامل فقط یک نوع خاص از سرمایه محسوب می‌شود، در نتیجه تئوری سرمایه برای تجزیه و تحلیل کافی بوده و لذا نباید رفتار جداگانه‌ای برای زمین در تجزیه و تحلیل‌های اقتصادی در نظر گرفت. این تئوری منعکس‌کننده دیدگاه جامعی است که بر این اعتقاد است که سرمایه را می‌توان جایگزین زمین نمود و در نتیجه هدف افزایش سرمایه می‌تواند بدون توجه به اینکه از نظر مقداری چه اتفاقی بر روی زمین خواهد افتاد تحقق یابد.

۹. رفتار اقتصادی عقلایی

مارژینالیست‌ها فرض می‌کنند که مردم در ایجاد و برقراری توازن بین آسایش و رنج، در اندازه‌گیری مطلوبیت‌های نهایی کالاهای مختلف، و در توازن و تعادل بین نیازهای حال در مقابل نیازهای آینده، عقلایی عمل می‌نمایند.

۱۰. حداقل دخالت دولت

مارژینالیست‌ها از حداقل دخالت دولت در اقتصاد که به وسیله کلاسیک‌ها مطرح شده بود دفاع کرده و آن را به‌عنوان بهترین سیاست قلمداد می‌نمایند. در بسیاری از موارد، اگر دست‌یابی به حداکثر منافع اجتماعی مورد نظر باشد، هیچ‌گونه دخالتی در قوانین طبیعی اقتصاد نباید انجام گیرد.

۱۰-۲ مهم‌ترین اندیشمندان مکتب نئوکلاسیک‌ها

۱۰-۲-۱ لئون والراس

لئون والراس^۱ (۱۸۳۴-۱۹۱۰) در سال ۱۸۳۴ در شهر اورو در ایالت نورماندی فرانسه متولد شد. او فرزند یک اقتصاددان به نام آگوست والراس بود و مبنای اولیه مربوط به حداکثر کردن مطلوبیت را که کلید ورود به مسائل اقتصادی بود، از پدر آموخت. والراس در سال ۱۸۷۰ برای تصدی کرسی تازه ایجاد شده اقتصاد سیاسی در دانشگاه لوزان انتخاب شد، شغلی که مدت ۲۰ سال در آن باقی ماند. غالب اندیشه‌های او در نشرهای مکرر کتاب «عناصر اقتصاد محض» که در سال‌های مختلف منتشر شد، جمع گردیده است.

کتاب «نظریه اقتصاد سیاسی» جونز که در سال ۱۸۷۱ منتشر گردید، در زمان انتشار با اقبال عمومی مواجه نشد، البته خوانده می‌شد. کتاب «اصول علم اقتصاد» کارل منگر که در سال ۱۸۷۱ به چاپ رسید هم مورد توجه قرار گرفت و هم به‌طور وسیعی خوانده شد. اما کتاب دو جلدی والراس تحت عنوان «عناصر اقتصاد محض» که در دوره ۱۸۴۴ تا ۱۸۷۷ منتشر شد، به رغم همه تلاش‌های او برای این که کتاب را بشناساند، اصولاً مورد توجه واقع نشد. این امر تا حدودی به آن خاطر بود که والراس کاری فراتر از منگر و جونز به عهده گرفته بود. او می‌خواست اولین مدل چند متغیره را برای تعادل عمومی در تمامی بازارها پیدا و حل کند. افزون بر این، والراس در استفاده از ریاضیات بسیار فراتر از جونز رفت و همین امر کافی بود که خوانندگان کتاب او را تا حد زیادی کاهش دهد (بلاگ، ۱۳۷۵ : ۱۲۶).

تجزیه و تحلیل جامع والراس از تعادل عمومی مبتنی است بر فرآیندی تدریجی که به تدریج و قدم‌به‌قدم عملی می‌گردد. او کار را با یک خریدار و یک فروشنده و دو کالا آغاز می‌کند که به‌صورت پایاپای معامله می‌کنند و سپس مسأله را به چند کالا و چند نفر تعمیم می‌دهد و بعد بحث را وسیع‌تر کرده و به بازار کالاهای سرمایه‌ای، پس‌انداز و تشکیل سرمایه و بالاخره استفاده از پول و اعتبار می‌کشاند. والراس در تجزیه و تحلیل پایاپای دو کالا، همان شیوه تخصیص مورد استفاده جونز را به کار

1. Leon Walras

می‌گیرد که به موجب آن در شرایط تعادل، نسبت مطلوبیت نهایی هر دو کالا برای خریدار و فروشنده مساوی نسبت قیمت آنهاست. لیکن، والراس بر خلاف جونز، از همین شیوه استفاده می‌کند تا تابع تقاضای نزولی برای کالاها را استخراج کند. روش او در همه مواردی که چند کالا مبادله می‌شود، این است که توابع فرضی عرضه و تقاضا را با فرض این که رقابت کامل وجود دارد و عوامل تولید قابلیت تحرک کامل دارند و نیز قیمت‌ها کاملاً قابل انعطاف هستند، تنظیم می‌کند و سپس وجود تعادل عمومی را برای این دسته از معادلات همزمان با شمارش تعداد معادلات و مجهولات اثبات می‌کند.

۱۰-۲-۱- نظریه تعادل عمومی والراس

تحلیل مقدماتی والراس از تعیین قیمت بازار نقطه آغاز نظریه تعادل عمومی او است. این بحث‌ها ویژگی‌های اساسی تحلیل را با نمونه‌گیری در اختیار می‌گذارد و بعضی از اصول اساسی آن را به تصویر می‌کشد.

بازاری را فرض کنید که در آن بعضی از مردم کالای A را در اختیار دارند و دیگران کالای B را. دارندگان A مقداری B می‌خواهند و دارندگان B مقداری A پیشنهاد قیمت از آخرین نرخ روز گذشته شروع می‌شود، یعنی یکی از دارندگان B پیشنهاد می‌کند که n واحد از B را در مقابل m واحد از A بدهد. این پیشنهاد قیمت معادله مبادله، یعنی $nV_b = mV_a$ را صورت‌بندی می‌کند که در آن V_a و V_b به عنوان نسبت‌های ارزش مبادله یا ارزش‌های نسبی مبادله تعریف می‌شوند.

از این رو:

$$p_a = \frac{V_a}{V_b} = \frac{n}{m} = \frac{1}{p_b}$$

ماهیت غیرپولی اقتصاد را در این مرحله نشان می‌دهد.

بنابراین «قیمت‌ها، یا نسبت‌های ارزش‌ها در مبادله با نسبت معکوس مقادیر مبادله شده برابرند» و قیمت هر کالا عکس قیمت کالای دوم بر حسب کالای اول است.

فرض کنیم Da و Oa، تقاضای موثر و عرضه A و Db و Ob، تقاضای موثر و عرضه B قیمت‌های خاص خود را داشته باشند، یعنی $p_a = n/m$ و

$p_b = m/n$ بین مقادیر عرضه شده، مقادیر تقاضا شده و قیمت‌ها رابطه‌ای اساسی وجود دارد. از تعریف عرضه و تعریف تقاضا نتیجه می‌شود که:

$$O_a = D_b \cdot P_b \quad O_b = D_a \cdot P_a$$

به همین ترتیب، وقتی مالک A، O_a را به قیمت P_a عرضه کند، تقاضای موثر او برای B را می‌توان به صورت $D_b = O_a P_a$ بیان کرد، در حالی که به طور مشابه $D_a = O_b P_b$.

فقط دو مورد از این معادله‌ها مستقل هستند، فرضاً $O_a = D_b P_b$ و $D_a = O_b P_b$. دو معادله دیگر از آن‌ها و از رابطه قیمت، یعنی $P_a \cdot P_b = 1$ نشأت می‌گیرند.

فرض کنید که مقادیر عرضه شده با مقادیر تقاضا شده تعیین شود، زیرا هیچ کس نمی‌تواند بدون عرضه همزمان تقاضا کند (این عبارت ساده قانون بازارها تحت شرایط پایاپای است). D_a و D_b به قیمت‌های p_a و p_b تقاضا خواهند شد، به طوری که $O_a = D_b \cdot P_b$ و $O_b = D_a \cdot P_a$.

فرض کنید $D_a = a O_a$ باشد که a می‌تواند برابر یک، بزرگتر یا کوچکتر از آن باشد. در این قضیه البته a با نسبت عرضه موثر B به تقاضای موثر برای B برابر است، یعنی $a = O_b / D_b$.

وقتی که $a=1$ ، $O_a = D_a$ و $O_b = D_b$ باشد و بازار تهاتری شود، از آن به بعد قیمت‌های p_a و p_b مقادیر عرضه شده و تقاضا شده A و B برابرند. اگر مثلاً $a > 1$ باشد، بنابراین $D_a > O_a$ و $O_b > D_b$ است. در این صورت، p_a به علت تقاضای اضافه^۱ برای A ترقی خواهد کرد، در حالی که با توجه به عرضه اضافه B، p_b تنزل خواهد کرد. ترقی p_a باعث افزایش O_a و کاهش D_a می‌شود؛ تنزل p_b باعث کاهش O_b و بالا رفتن D_b می‌شود. این فرایند آن قدر ادامه می‌یابد تا آن که $D_a = O_a$ و $D_b = O_b (a=1)$ بازار پایاپای شود. والراس نشان داد که وقتی $a < 1$ یا $a > 1$ باشد، تقاضای اضافه برای یکی از کالاها برابر با عرضه اضافه کالای دیگر است، عبارتی که از آن زمان به بعد قانون والراس خوانده شد. (واگی و گروئن و گن، ۱۳۸۷: ۳۰۳).

¹ Excess demand

۱۰-۲-۱-۲ قضیه حداکثر مطلوبیت کالاها

والراس بعد از تحلیل تعادل قیمت در دو بازار کالا، موضوع مطلوبیت (ندرت) را مجدداً وارد تحلیل کرد تا نشان دهد قیمت‌های متعادل که بازار را پایاپای می‌کنند حداکثر مطلوبیت را نیز برای مالکان خود، یعنی طرفین مبادله، تضمین می‌کنند.

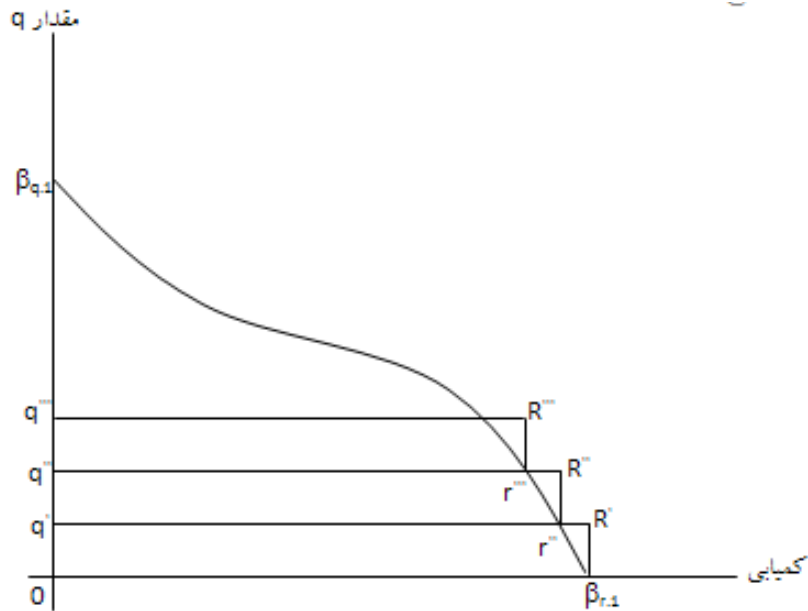
تابع مطلوبیت در شکل زیر نشان داده شده است. توجه داشته باشید که محورها از طریق معمولی (مارشالی) معکوس شده است. همچنین توجه کنید که بر این زمینه که تمام خواسته‌ها را می‌توان در قیمت صفر ارضا کرد، مطلوبیت محدود باقی می‌ماند.

مطلوبیت (مطلوبیت کل) به عنوان تابعی از مقدار موجود تعریف می‌شود، یعنی $u = \phi(q)$ ؛ مطلوبیت موثر برگرفته از تابع مطلوبیت است، یعنی $r = \phi'(q)$.

والراس نشان می‌دهد که طرفین یک مبادله سعی می‌کنند مطلوبیت خود را بالا ببرند. این زمانی رخ می‌دهد که نسبت مطلوبیت دو کالا با نسبت قیمت‌های آن‌ها برابر باشد، یعنی $r_a p_b = p_a r_b$. تا رسیدن به این برابری، یک طرف مبادله در فروش کالایش که مطلوبیت آن کمتر از قیمت آن ضرب در مطلوبیت کالای دیگر است و خرید کالایی که مطلوبیتش بیشتر از قیمت آن ضرب در مطلوبیت کالای دیگر است، مزیتی مشاهده می‌کند. تعادل و حداکثر مطلوبیت زمانی تضمین می‌شود که $r_a = p_a \cdot r_b / p_b$ ، $r_b = p_b \cdot r_a / p_a$ باشد.

والراس تحلیل را ابتدا به موضوع سه کالا گسترش داد که از طریق معامله به سود (آربیتراژ) همان وضعیت کلی تثبیت می‌شود و قیمت‌هایی را می‌توان یافت که بازار برای کالاها پایاپای می‌شود. والراس به جای تجسم یک بازار منفرد، فرض می‌کند که بازارهای متعدد وجود دارند. در وضعیت n تعداد کالا، n تعداد بازار وجود دارد: یک بازار که A در مقابل B ، C ، $N \dots$ داد و ستد می‌شود؛ یکی جایی که B در مقابل A ، C ، $N \dots$ داد و ستد می‌شود. یکی جایی که C در مقابل A ، B ، $N \dots$ معامله می‌شود و بازار n م جایی که N در مقابل A ، B ، C ، $N \dots$ داد و ستد می‌شود. تابع‌های تقاضا اکنون دیگر تابع‌های ساده قیمتی منفرد نیستند، بلکه مجموعه تابع‌های همه قیمت‌ها هستند، یعنی $D_a = f(p_a, p_b, p_c, \dots, p_n)$ ؛ $D_b = f(p_b, p_a, p_c, \dots, p_n)$ ؛ ... و تابع‌های عرضه دیگر نمی‌توانند به سادگی از آن‌ها مشتق شوند، آن طور که در موضوع

ساده دو کالا بود. حل مسئله تعادل عمومی با حل سیستم معادلات به صورتی که در پی می‌آید، دریافت می‌شود.



نمودار ۱۰-۱ تابع مطلوبیت والراسی

عقاید والراس در زمینه اقتصاد کاربردی و سیاسی، بسیاری از مفسرین را بر آن داشت که او را سوسیالیست بخوانند. علت آن است که والراس هوادار تملیک اراضی مزروعی به وسیله دولت بود. ولی باید دانست که هدف والراس، از میان بردن حقوق انحصاری مالکین اراضی بود تا رقابت آزاد و واقعی در این زمینه برقرار شود؛ به علاوه والراس عقیده داشت که گذشته از جبران کامل خسارات ناشی از مصادره، دولت باید سالیانه مبلغی معادل درآمد قبلی و یا احتمالی اراضی مربوطه به مالکین پیشین آنها بپردازد. باید عنوان کرد که والراس به این تعبیر نادرست از عقاید خود کمک موثری کرده است؛ چرا که مکتب خود را سوسیالیسم علمی می‌خوانده است، حال آنکه همه جا و همیشه هوادار آزادی ابتکار اقتصادی، و جز در مورد یاد شده، مخالف مداخله دولت در امور اقتصادی بوده است (بدن، ۱۳۵۲: ۳۳۱).

۱۰-۲-۲ ویلیام جونز

ویلیام استانلی جونز^۱ (۱۸۸۲-۱۸۳۵) در لیورپول انگلستان متولد شد. وی در سال ۱۸۶۰ لیسانس و در سال ۱۸۶۲ فوق لیسانس خود را گرفت. در سال ۱۸۶۶ استاد کرسی منطق، فلسفه اخلاق و اقتصاد سیاسی شد و در سال ۱۸۷۶ در دانشگاه لندن مشغول تدریس اقتصاد سیاسی گردید.

جونز یکی از کاشفان نظریه مطلوبیت نهایی است. کشف مفهوم مطلوبیت نهایی توسط جونز با گزارش کوچکی در سال ۱۸۶۲ صورت گرفت و سپس در سال ۱۸۶۶ منتشر شد. در نهایت جونز این مفهوم را با انتشار کتاب «نظریه اقتصاد سیاسی» در سال ۱۸۷۱ شرح و بسط داد. این کتاب اگرچه تنها نیمی از مباحث اقتصاد خرد را مطرح ساخته (یعنی تنها نظریه رفتار مصرف‌کننده را بحث کرده و به نظریه بنگاه نپرداخته است)، ولی همراه با رسالات منتشر شده کارل منگر و والراس، دوره جدیدی در نظریه‌پردازی در اقتصاد به حساب می‌آید که باید آن را دوره «انقلاب نهایی‌گرایی» خواند. اقبال امروزی به جونز مبتنی است بر انتشار اثر مشهورش، تحت عنوان «نظریه اقتصاد سیاسی» که سعی کرد شالوده‌های اقتصاد را بر اصل فایده (مطلوبیت) بنا نهد. کتاب دیگر وی تحت عنوان «شرح مختصر نظریه ریاضیات عمومی اقتصاد سیاسی» که در سال ۱۸۶۲ به چاپ رسید بر این سعی و کوشش دلالت کامل دارد. جونز در این دو کتاب سعی دارد با اقتصاد به‌عنوان حساب لذت و رنج برخورد کند و بکوشد چیزی را که به‌عنوان مسأله عمده در اقتصاد توصیف می‌کرد، حل کند.

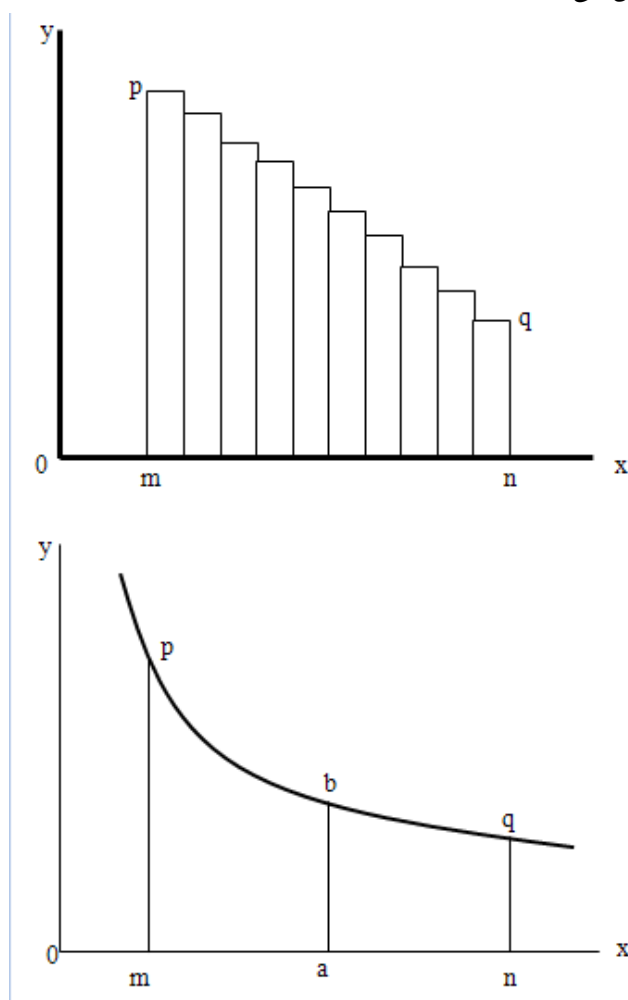
جونز در سال ۱۸۸۲، مجموعه مقالاتی در مورد مسائل سیاست اقتصادی تحت عنوان «دولت و نیروی کار» منتشر کرد که در آن آزادی تجارت را محکوم و از مداخله مصلحت‌اندیشانه دولت در امور دفاع کرده بود.

۱۰-۲-۲-۱ میزان رضایت خاطر مصرف‌کننده

جونز میزان رضایت خاطر مصرف‌کننده را با نموداری به تصویر می‌کشد که در آن، میزان رضایت خاطر بر روی محور عمودی و مقدار مصرف کالا روی محور افقی اندازه‌گیری می‌شود و آن را ابتدا با مستطیل‌هایی نشان می‌دهد که هر کدام با مقدار

1. William Stanley Jevons

اندکی از کالای مورد بحث انطباق دارند، و سپس نمودار دیگری رسم می کند که در آن فرض می کند مقدار کالا به طور مداوم تغییر می کند و در نتیجه می توان میزان رضایت خاطر هر مقدار از کالا (آخرین واحد کالا) را روی محور عمودی اندازه گیری کرد. در واقع به ازای هر مقدار از کالا و میزان رضایت خاطر مربوطه، یک نقطه روی نمودار ایجاد می شود به طوری که عرض نقاط (خطوط عمودی) بیانگر میزان رضایت خاطر نقاط است. بر اساس این نمودارها، با مصرف بیشتر از کالا، میزان رضایت خاطر مصرف کننده کاهش می یابد.



نمودار ۱۰-۲ میزان رضایت خاطر مصرف کننده

۱۰-۲-۲ نظریه ریاضی ارزش

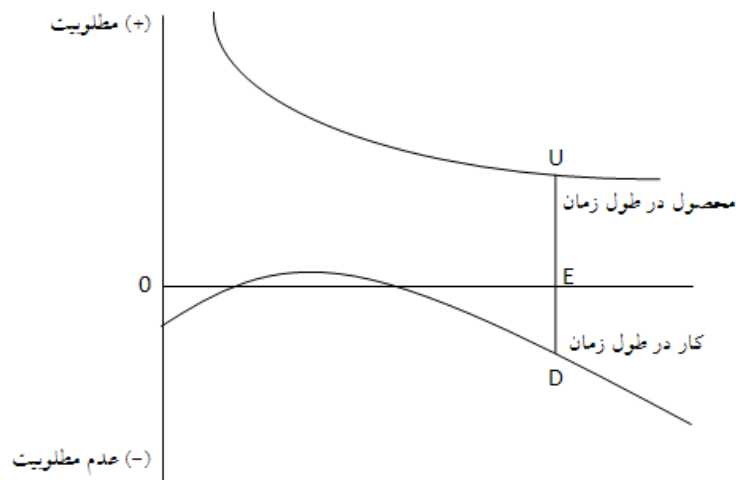
نیمه اول نظریه اقتصاد سیاسی جوئنز به تشریح اصل مطلوبیت مربوط می‌شود. این شیوه در مورد نظریه تخصیص، مبادله و تحلیل کار (یا هزینه) به کار برده شده است. در مقدمه جوئنز استدلال کرده که علم اقتصاد علمی دقیق و مبتنی بر ریاضیات است و این که فقط نارسایی های علم آمار است که بسیاری از متغیرهای اقتصادی را غیر قابل اندازه‌گیری می‌کند. حتی احساسات فردی به طور غیرمستقیم قابل اندازه‌گیری است، زیرا آن‌ها را می‌توان بر حسب قیمتی برآورد کرد که باید برای نیل به لذت معینی پرداخت. اما جوئنز متوجه این موضوع است که کل لذتی که قرار است از کالای معینی حاصل شود هرگز قابل اندازه‌گیری نیست، و با توجه به این که لذات برای اشخاص مختلف غیرقابل مقایسه است، اظهار نظر یاد شده را تعدیل می‌کند.

۱۰-۲-۳ نظریه کار

جوئنز برای مرتبط ساختن زحمت کار بر هزینه‌های تمام شده از اسمیت نقل قول می‌کند، یعنی «زحمت دردناکی که ما برای دفع کردن درد، میزان بیشتری از زحمت را تحمل می‌کنیم.» توصیف لذت (مطلوبیت) حاصل از محصول کار در طول زمان، و درد ناشی از زحمت کار لازم برای تولید این جریان از محصول، دشوار نیست. محور افقی مقادیر زمان کار و محصول را اندازه می‌گیرد؛ محور عمودی مطلوبیت نهایی مثبت (و منفی) را می‌سنجد. ربع بالا مطلوبیت نهایی مثبت (و نزولی) محصول در حال رشد از زمان افزایش یافته کار را نشان می‌دهد؛ ربع پایین درد در حال افزایش (عدم مطلوبیت) کار بعد از مقدار معینی از زمان کار شده را نشان می‌دهد (که طی آن، طبق آن چه در نمودار آمده، خوشایند است). لذت ناشی از کار، زمانی به حداکثر می‌رسد که مطلوبیت نهایی محصول و عدم مطلوبیت نهایی کار برابر می‌شوند ($UE=ED$)، که به این وسیله میزان بهینه زمانی که کار شده است، تعیین می‌شود (OE).

جوئنز از همین جا این گزاره را بسط داد که «نسبت مبادله کالاها در درازمدت با نسبت بهره‌وری، که معکوس نسبت هزینه تمام شده تولید است، منطبق می‌شود». او از این گزاره نشان داد که «کالاها در هر بازاری به نسبت مقادیر تولید شده به وسیله همان مقدار کار مبادله می‌شوند» به طوری که، تحت شرایط معین، نظریه مطلوبیت ارزش

جوئنز را می‌توان با نظریه نسبت‌های مبادله کار محض هماهنگ کرد. سپس، او تعدادی از گزاره‌های دیگر مربوط به تولید را نشان داد و سعی کرد خستگی را بر حسب تلاش عضلانی اندازه‌گیری کند.



شکل ۱۰-۳ تخصیص کار

نظریه کار جوئنز تلویحاً نشان داد که پاداش برای کار، با قیمتی که باید برای «زحمت دردناک» کار در عمل پرداخت شود، عبارت از مطلوبیت (ارزش) محصولی است که حاصل کار است.

۱۰-۲-۳ کارل منگر

کارل منگر^۱ (۱۸۴۰-۱۹۲۱) در سال ۱۸۴۰ در گالیسیا در جنوب لهستان (که در آن زمان بخشی از امپراتوری اتریش-مجارستان بود) متولد شد. وی در سال ۱۸۶۷ از دانشگاه خارکوف دکترای حقوق گرفت. کتاب «اصول علم اقتصاد» را که انتشار داد، شغل تدریس در دانشگاه وین به او پیشنهاد شد و سپس در سال ۱۸۷۹ در همین دانشگاه به درجه استادی رسید. وی در سال ۱۸۷۹ با انتشار کتاب «مسائل اقتصادی و جامعه شناسی» آب سردی بر آتش مباحثات مربوط به اختلاف روش‌ها ریخت که حمله‌ای

1. Carl Menger

علیه مکتب تاریخی جوان آلمان بود. وقتی اشمولر به انتقادات او پاسخ نوشت، منگر شدت حمله خود را دوچندان کرد و در جزوه کوبنده‌ای تحت عنوان «اشتباهات تاریخی‌گرایی در اقتصاد سیاسی آلمان» که در سال ۱۸۸۴ منتشر شد، انتقادات را تیزتر کرد. این کتاب اختلاف میان دو طرف را دامن زد و شکاف میان مکتب اقتصادی آلمان و اتریش را چنان عمیق کرد که تاکنون باقی مانده است.

کتاب «اصول علم اقتصاد» منگر در سال ۱۸۷۱ منتشر شد، یعنی درست در همان سالی که کتاب «نظریه اقتصاد سیاسی» جونز انتشار یافته است. سه سال بعد، یعنی در سال ۱۸۷۴، کتاب «عناصر اقتصاد محض» تألیف والراس از چاپ بیرون آمد، این سه نفر نظریه ارزش بر مبنای هزینه تولید را رد کرده و اصل نزولی بودن مطلوبیت نهایی را به‌عنوان روش جدیدی در اقتصاد مطرح کردند. در حدود سال ۱۹۰۰، دیگر این سه اقتصاددان به‌عنوان پایه‌گذاران «انقلاب نهایی‌گرایی» تثبیت شده بودند. لیکن، این حقیقت که جونز، منگر و والراس آثار خود را به‌طور همزمان انتشار داده‌اند، کاملاً تصادفی است، چرا که هیچ یک از دیگری خبر نداشت و اصولاً هر کدام از مطالعه متون متفاوتی الهام گرفته‌اند.

نیمه اول کتاب «اصول علم اقتصاد» منگر به نظریه ارزش اختصاص داده شده و به ویژه در سه فصل اول آن نظر جونز بر اساس کتاب «نظریه اقتصاد سیاسی» او تحلیل شده است. منگر بر خلاف جونز، بحث خود را بر مبنای حداکثر کردن لذات قرار نداده، بلکه بر مبنای رفع نیازهای نظری گذاشته و از استفاده از نمودار و فرمول‌های ریاضی خودداری کرده است. او میان ارزش‌گذاری کالاهای تولیدی و ارزش‌گذاری کالاهای مصرفی فرقی قائل نمی‌شود و معتقد است که تنها تفاوت میان این دو این است که اولی نیازها را به‌طور غیرمستقیم مرتفع می‌کند. منگر قویاً به این نکته که کالاهای تولیدی و مصرفی مکمل هم هستند، تأکید داشت و ساختار تولید را مراحل تکمیل‌کننده کالاها و خدمات می‌دید. منگر اعتقاد داشت که نیازهای بشر متفاوتند و تلاش برای رفع نیازها ابتدا از رفع نیازهای حیاتی شروع می‌شود و به تدریج به نیازهای کم اهمیت‌تر می‌رسد تا کلاً تمامی نیازها مرتفع شوند. جدول مشهوری که منگر برای نشان دادن این مسأله تنظیم کرده، دلالت بر این امر دارد که مطلوبیت قابل

اندازه‌گیری است ولی نشان نمی‌دهد که چگونه این اندازه‌گیری میسر است و تنها به‌طور ضمنی اشاره دارد که مطلوبیت نهایی نزولی است.

منگر سپس ارزش کالاهای تولیدی را بر حسب اصل «زیان» بیان می‌کند، یعنی معتقد است که ارزش آن‌ها بستگی دارد به کالاهای مصرفی که می‌توانست تولید شود. لذا بر این اساس، ارزش کالاهای مصرفی توسط ارزش کالاهای تولیدی مورد استفاده در تولید آن‌ها معین نمی‌شود، بلکه برعکس، ارزش کالاهای تولیدی بر اساس ارزش کالاهای مصرفی که تولید می‌کنند، تعیین می‌گردد.^۱

۱۰-۲-۴ آلفرد مارشال

آلفرد مارشال^۲ (۱۸۴۲-۱۹۲۴) در سال ۱۸۴۲ در لندن متولد شد. در سال ۱۸۶۵ از کالج سنت جان در کمبریج لیسانس ریاضی با درجه ممتاز اخذ نمود. از همان سال به تدریس ریاضی در همان کالج مشغول شد. از سال ۱۸۷۷ به مدت ۵ سال به‌عنوان مدیر و استاد اقتصاد سیاسی دانشگاه بریستون مشغول کار گردید و سپس به کمبریج برگشت و تا زمان بازنشستگی در سال ۱۹۰۸ در کمبریج باقی ماند و در این سال شاگرد برجسته او پیگو جایش را گرفت.

مارشال از دهه ۱۸۹۰ تا ۱۹۳۰ چهره مسلط اقتصاد انگلستان بود. وی ریاضیدان عالی بود و در واقع قدرت درک ریاضی او بسیار بیش از اقتصاددانان ریاضیدانی مثل جونز و والر اس بوده است. لیکن، همواره بخش ریاضی نوشته‌های خود را پانویس می‌داد و امیدوار بود که این کار باعث شود بازرگانان کتاب را بخوانند.

مارشال کمک‌های بزرگی به نظریه تعادل ایستا کرد، درحالی‌که در همه عمر آرزوی یک مدل تعادل پویا را که خود نتوانست تنظیم کند، در سر می‌پروراند. قیمت از نظر او همواره توسط عرضه و تقاضا تعیین می‌شود. او می‌گوید هر دو تیغه قیچی برای

^۱ . منظور این است که مبنای ارزشی کالاهای مصرفی را هزینه تولید آن نمی‌دانستند بلکه ارزش مصرف کالاها را تعیین‌کننده بهای آن‌ها می‌دانستند.

بریدن لازمند. با این وجود تلاش زیادی کرده تا نشان دهد که این مطلب توسط اقتصاددانان کلاسیک پیش از او درک نشده است.

مارشال عمیقاً به مالکیت خصوصی و نقش بازار معتقد بود، ولی هم اوست که بهترین استدلال‌ها را علیه این که بازار آزاد بیشترین رفاه اقتصادی را فراهم می‌آورد، گردآوری کرده و همواره گرایش مبهمی به سوی اتحادیه‌های صنفی و حتی سوسیالیسم نشان داده است.

مارشال علاوه بر کتاب معروف خود، «اصول علم اقتصاد»، که در سال ۱۸۹۰ منتشر شد، چند کتاب دیگر به نام‌های «اقتصاد صنعت»، «صنعت و تجارت» و «پول، اعتبار و بازرگانی» را نیز منتشر کرد اما هیچ یک به اندازه کتاب اصول علم اقتصاد شهرت پیدا نکرد.

۱۰-۲-۴-۱ استخراج منحنی عرضه مارشالی

مارشال بنیان‌ها را بر منحنی عرضه در نظریه تولید (یا ستانده) خود بنا نهاد. این بحث نقش عوامل تولید، زمین، کار، سرمایه و سازمان و نیز رشد و تغییرات کمی آن‌ها در بهره‌وری را نشان داد. در زمینه بهره‌وری، قوانین بازده را مطرح کرد که در آن حداقل از لحاظ تاریخی بازده‌های نزولی با بهره‌برداری از زمین و بازده‌های صعودی با سازماندهی برتر و بنگاه اقتصادی بزرگ در بخش صنعت مرتبط بود.

منظور مارشال از قیمت عرضه کالا، مجموع هزینه‌های تمام شده عوامل گوناگونی است که به تولید آن کمک می‌کنند. از این رو، منظور مارشال در مورد هزینه‌های واقعی تولید بر اساس هزینه‌های کار زحمت شخصی و هزینه‌های سرمایه‌ای امساک و انتظار را فقط می‌توان بر حسب اصطلاحات پولی هزینه تولید معنایی واقع‌بینانه بخشید. مارشال هشدار داد که ماهیت و نوع این مخارج تولیدی مستقل از مقیاس ستانده نیست. به علاوه آن‌ها تحت تاثیر مدت زمانی هستند که تحقیق در خصوص عرضه به آن اشاره دارد، تعدادی از عوامل تولید رشد کندی دارند و مضمحل می‌شوند و این موضوع بر تحلیل اثر می‌گذارد.

با عنایت به نمودار ۱۰-۴، بر مبنای برخی فرض‌های ساده‌کننده برای رفع این مشکلات، مارشال نشان داد که چگونه منحنی کوتاه‌مدت ارزش تخمینی خدمات عرضه

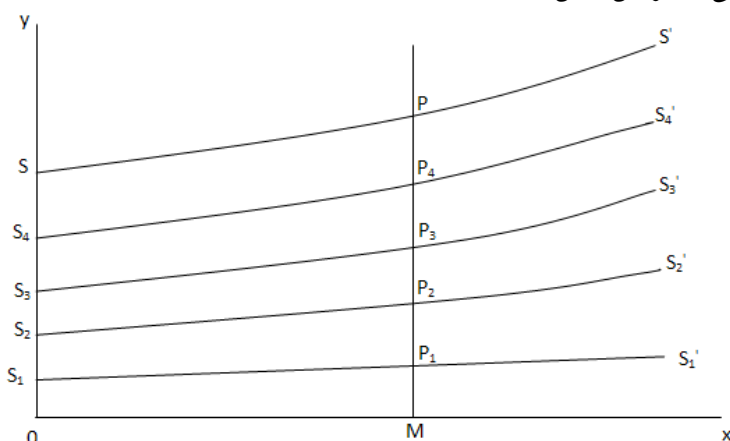
شده را می‌توان برای بنگاه اقتصادی مشخص و سطح ستانده معین ایجاد کرد. با اندازه‌گیری قیمت عرضه روی محور عمودی و مقدار «عرضه شده» کالا روی محور افقی، برای هر مقدار محصول، فرضاً OM ، قیمت‌های عرضه عوامل مورد نیاز به منظور تولید آن مقدار را می‌توان با نقطه p نشان داد که کل قیمت عرضه برای مقدار OM است. توضیح خود مارشال این‌گونه است:

فرض کنید که ما مخارج تولید بنگاه نمونه خود را، موقعی که مقدار OM پارچه تولید می‌شود، در نظر بگیریم: (یک) Mp_1 قیمت عرضه پشم و سرمایه در گردش که در ساخت آن مصرف می‌شود، (دو) p_1p_2 فرسایش و استهلاک ساختمان‌ها، دستگاه‌ها و دیگر سرمایه ثابت منطبق با آن، (سه) P_2P_3 بهره و بیمه تمام سرمایه، (چهار) P_3P_4 مجموع دست‌مزد افرادی که در کارخانه کار می‌کنند، و (پنج) p_4p عایدات ناخالص مدیریت و نیز افرادی که قبول خطر می‌کنند و هدایت کار را به عهده می‌گیرند. به این ترتیب، موقعی که M از O به طرف p_1 ، p_2 ، p_3 ، p_4 حرکت می‌کند، هر یک از آن‌ها منحنی ای را ترسیم می‌کنند و منحنی نهایی عرضه که به وسیله p ترسیم شده است، به این ترتیب با این عنوان که بر حسب تلفیق منحنی تقاضا برای عوامل گوناگون تولید پارچه به دست آمده است، نشان داده خواهد شد.

به ماهیت تعادل جزئی این تحلیل باید توجه کرد. اجزای تشکیل دهنده قیمت عرضه یک کالا معین فرض شده است. بنابراین، فرض بر این است که مقادیر لازم از این عوامل و قیمت‌هایشان معلوم است. این فرضی معقول برای فرد تولیدکننده است، به ویژه اگر واحد تولیدی کوچک باشد، به طوری که تصمیمات مربوط به ستانده نتواند به گونه‌ای معنادار بر بازارهای داده و قیمت اثر بگذارد. اما اگر کالای تولید شده به مقدار زیادی داده نسبتاً کمیاب برای تولید نیاز داشته باشد، تغییرات در ستانده (کالا)، قیمت آن را بالا خواهد برد، به طوری که فرض قیمت‌های عرضه مورد نظر دیگر نمی‌تواند برای داده‌ها پایدار باشد.

مارشال همچنین هشدار داد که منحنی عرضه صعودی که در شکل زیر نشان داده شده، به این فرض تلویحی بستگی دارد که هزینه‌های تمام شده بیش از آن نسبتی بالا می‌روند که ستانده افزایش می‌یابد، یعنی بنگاه در وضعیت بازده‌های نزولی عمل می‌کند. اما جایی که بازده‌های صعودی به مقیاس در صنعت وجود دارد منحنی عرضه

ممکن است با افزایش ستانده نزولی شود، سایر منحنی‌های عرضه ممکن است یکی در میان صعودی یا نزولی باشند که به تاثیر مقیاس تولید بر هزینه‌های تمام شده بستگی دارد (واگی و گروئن وگن، ۱۳۸۷: ۳۱۷).



شکل ۱۰-۴ ساختار مارشالی منحنی عرضه

از میان همه کمک‌های اصیلی که مارشال به پیشبرد علم اقتصاد کرده و همه را متواضعانه دانش زمان‌های گذشته نامیده، می‌توان این موارد را متمایز کرد: تحلیل تعادل جزئی، تمیز تفاوت میان کوتاه‌مدت و بلندمدت، حساسیت قیمت در مقابل تغییرات تقاضا، مفهوم مازاد تولیدکننده و مصرف‌کننده، تحلیل شرایط تعادل با ثبات، تمایز میان صنایع با هزینه نزولی و صعودی، تمیز تفاوت میان صرفه‌های داخلی و خارجی ناشی از مقیاس تولید، انتقاد به اینکه رقابت کامل رفاه اجتماعی را حداکثر نمی‌کند زیرا رفاه کل را همواره می‌توان از طریق اعمال سیاست‌های مالی از جمله اخذ مالیات از صناعی که هزینه فزاینده دارند و کمک مالی به صناعی که هزینه‌های کاهش‌یابنده دارند، و ... بالا برد. بعضی از این مفاهیم اکنون جزء لاینفک کتب درسی علم اقتصاد شده‌اند.

جونز، منگر و والراس فرض می‌کردند که منابع عرضه در اقتصاد ثابت هستند و مشکل، توزیع این منابع میان مصارف مختلف است. ولی مارشال این حقیقت را از یاد نبرد که در طی زمان، منابع می‌توانند رشد کنند و لذا رشد جمعیت و انباشت سرمایه، حتی اگر به پیشرفت‌های فنی اشاره ای نشود، مسائل واقعی اقتصاد به حساب می‌آیند.

۱۰-۲-۵ فرانسیس اجورث

فرانسیس اجورث^۱ (۱۸۴۵-۱۹۲۶) در سال ۱۸۴۵ در ایرلند متولد و در سال ۱۸۶۵ از دانشگاه آکسفورد فارغ التحصیل گردید. در سال ۱۸۸۵ در کالج کینگز لندن به درجه استادی رسید و در سال ۱۸۹۱ به استادی کرسی اقتصاد سیاسی دانشگاه آکسفورد دست یافت.

کمک اجورث به پیشبرد علم اقتصاد قابل ملاحظه است. او نخستین کسی است که قانون بازده نزولی را بر حسب کاهش تولید نهایی یک عامل تولید بیان داشت، درحالی که قبل از او دیگران همواره این قانون را بر حسب کاهش تولید متوسط عامل تولید تعریف می کردند. او نخستین کسی است که تابع مطلوبیت عمومی را تعریف کرد، که مطابق آن مطلوبیت یک کالا فقط به مقدار مصرف آن توسط شخص بستگی ندارد، بلکه وابسته به مصرف دیگر کالاها توسط شخص نیز هست و بدین وسیله موضوع جایگزینی و مکمل بودن کالاها را به متن نظریه مطلوبیت آورد (بلاگ، ۱۳۷۵: ۴).

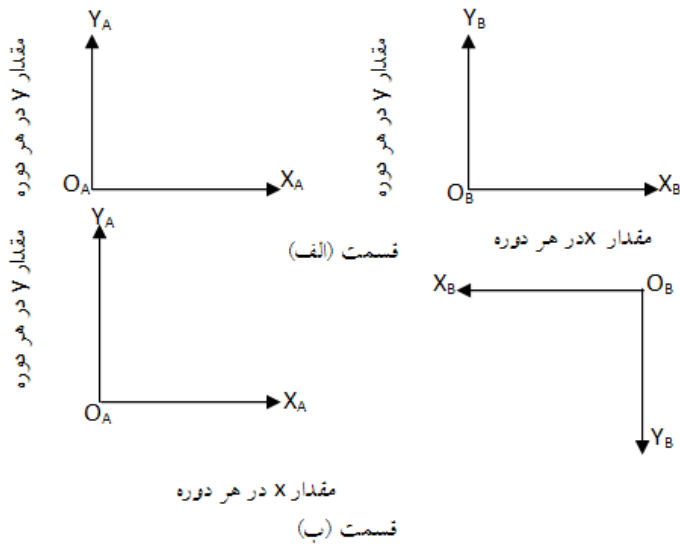
او همچنین اولین کسی است که منحنی‌های بی‌تفاوتی را معرفی (ترکیبات مختلف دو کالا را نشان می‌دهد که برای شخص مطلوبیت یکسانی دارند) کرد. اما مهم‌ترین خدمت اجورث به علم اقتصاد، ارائه نظریه هسته مرکزی در اقتصاد مبادله‌ای است. تعدادی بازرگان را در نظر بگیرید که کالاهایی دارند که می‌خواهند مبادله کنند بدون این که بازاری وجود داشته باشد. آن‌ها می‌توانند به تنهایی وارد مبادله شوند یا با دیگران ائتلاف کنند تا وضع بهتری پیدا کنند و خلاصه هرگونه توافقی میسر است، فقط هر بازرگان باید نتیجه نهایی مبادله را بپذیرد. اجورث نشان می‌دهد که هرگاه تعداد بازرگانان خیلی زیاد شود، هسته مرکزی توزیع نهایی کالاها ناشی از اتفاق آراء بازرگانان روی شرایط مبادله است، به همان ترتیبی که در نظام قیمت‌ها در شرایط رقابت کامل مشاهده می‌شود. این نظریه از نظر طرفداران نظریه بازیها در اثبات وجود تعادل عمومی به روش والراس اهمیت فراوانی دارد.

1. Francis Ysidro Edgeworth

اجورث در سال ۱۸۸۱ کتاب «روحیات ریاضی» که استفاده از اخلاق مطلوبیت‌گرایی در زندگی اقتصادی است را به رشته تحریر درآورد. وی در سال ۱۸۸۷ کتاب کوچکی تحت عنوان «متریک» درباره اندازه‌گیری مطلوبیت تألیف نمود. اجورث مجموعه مقالات خود را در سال ۱۹۲۵ در سه مجلد تحت عنوان «مقالاتی راجع به اقتصاد سیاسی» منتشر کرد.

۱۰-۲-۵-۱ جعبه اجورث

اجورث برای تجزیه و تحلیل منافع بالقوه ناشی از مبادله، از دیاگرامی استفاده می‌کند که به جعبه اجورث مشهور است. دو کالای مصرفی X و Y وجود دارند. این کالاها در میزان ثابتی به طور مطلق موجود هستند. به علاوه فقط دو فرد در اجتماع هستند. A و B . آنان در آغاز مالک موجودی‌ای از X و Y هستند اما نسبت موجودی به آن اندازه نیست که اگر هر کدامشان را مجاز می‌کردیم که موجودی خود را تعیین کنند چنان می‌نمودند. این مسئله به طور هندسی از طریق ایجاد یک مبدا برای A به نام OA و قرار دادن مقادیر دو کالایی که فرد A مالک آنهاست در طول محور عمودی و محور افقی نشان داده شده است. بنابراین از مبدا OA مقدار X که توسط A نگه داشته می‌شود (XA) روی محور افقی و مقدار Y (YA) روی محور عمودی طراحی شده است. نمودار مشابهی برای فرد B با مبدا OB و در کنار نمودار فرد A ساخته شده است. این دو نمودار اصلی در قسمت الف نشان داده شده‌اند.



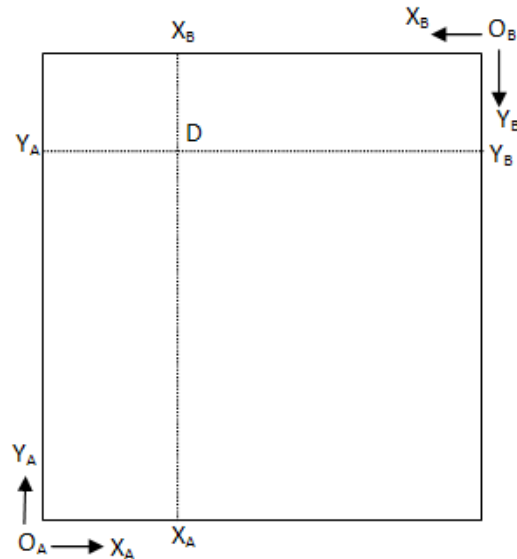
نمودار ۱۰-۵ ساختن دیاگرام جعبه اجورث

حال نمودار فرد B به اندازه ۱۸۰ درجه به سمت چپ به نحوی چرخانده می شود که به طور واقعی رو به پایین وارونه شود آن طور که در قسمت (ب) نشان داده شده است؛ سپس دیاگرام جعبه اجورث به وسیله متصل شدن دو نمودار به هم تشکیل می شود. طول محور X عبارت از جمع $X_A + X_B$ می شود در حالی که طول محور Y عبارت است از جمع $Y_A + Y_B$ می گردد. دو نمودار جعبه ای را تشکیل می دهند که دارای طول و ارتفاع معادل با جمع موجودی های مربوط به هر دو فرد است. نمودار زیر جعبه اجورث را توضیح می دهد.

نقطه D در نمودار زیر کل موجودی از X و Y را که در تملک A و B می باشد بیان می کند فرد A با X_A از X و Y_A واحد از Y شروع می کند. از آنجا که جمعها ثابت هستند فرد B باید ابتدا $X_B = X - X_A$ واحد از X و $Y_B = Y - Y_A$ واحد از Y داشته باشد.

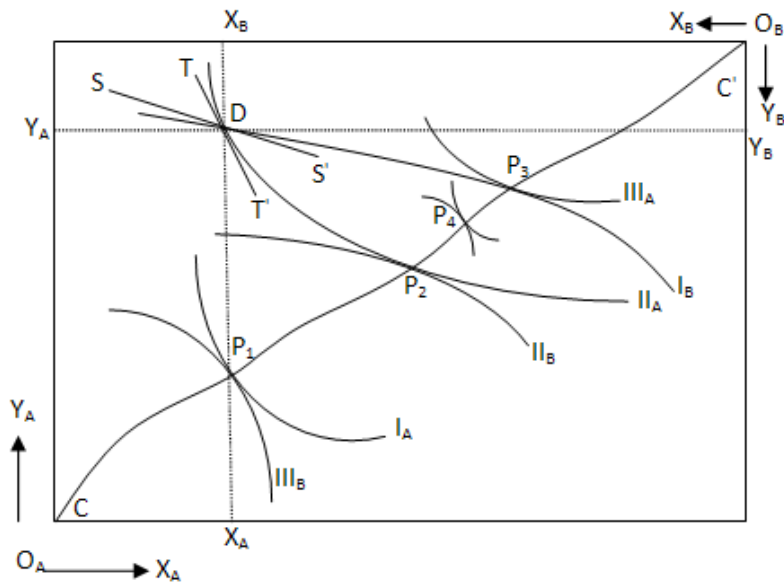
هر نقطه ای در جعبه اجورث توزیع X و Y را توصیف می کند. هر اندازه از یک کالا که در اختیار فرد A نیست در تملک فرد B است. هر قدر نقطه D به O_A

نزدیک‌تر باشد. X و Y متعلق به فرد B بیشتر می‌باشد. حرکت D به سمت OB به ما نشان می‌دهد که فرد A از کل موجودی سهم بیشتری دارد.



نمودار ۱۰-۶ دیاگرام جعبه اجورث

مسئله مبادله به وسیله دیاگرام جعبه اجورث در نمودار زیر تجزیه و تحلیل شده است. اکنون ابعاد این دیاگرام جعبه اصلی، پراکندگی غذاها را نشان می‌دهد و ما منحنی‌های بی‌تفاوتی افراد A و B را نیز به آن افزوده‌ایم. منحنی IA ترکیبات X و Y را که به شخص A میزان مطلوبیت یکسانی ارائه می‌کند نشان می‌دهد. طبق معمول IIA نشان دهنده سطح مطلوبیت بالاتری از IA است. $IIIA$ بر IIA رجحان دارد و به همین ترتیب. به طور کلی بهزیستی A با حرکت به سوی مبدا B اضافه می‌شود. در مقابل B نیز از رضایت بیشتری با حرکت به سمت مبدا A برخوردار می‌شود. فرض کنید که موجودی اولیه به وسیله نقطه D نشان داده شده است.



نمودار ۱۰-۷ تعادل عمومی مبادله

A دارای X_A واحد از X و Y_A واحد از Y می‌باشد. به نحو مشابه فرد B به ترتیب دارای X_B و Y_B واحد از X و Y می‌باشد. موجودی اولیه، فرد A را روی منحنی بی‌تفاوتی IIA و فرد B را روی منحنی IB قرار می‌دهد. در نقطه D ، نرخ نهایی جانشینی X برای Y فرد A که بوسیله شیب TT' نشان داده شده نسبتاً بالا است. فرد A تمایل به گذشت از ۳ واحد از Y به منظور بدست آوردن یک واحد اضافی از X دارد. در همین نقطه فرد B دارای نرخ نهایی جانشینی کمتری است. همانطور که به وسیله شیب SS' نشان داده شده است. به عبارتی دیگر می‌توان اظهار داشت که فرد B نرخ نهایی جانشینی Y برای X نسبتاً بالاتری دارد. به عنوان مثال ممکن است فرد B مایل به صرف نظر کردن از ۴ واحد X برای بدست آوردن یک واحد از Y باشد.

موقعیتی این چنین همواره در صورتی که گروهها برای تجارت با هم آزاد باشند، منجر به مبادله خواهد شد. در نقطه D ، فرد A مقداری Y را به B می‌دهد و در عوض X می‌گیرد. دادوستدی که دو فرد به آن می‌رسند دقیقاً قابل تعیین نیست. اگر فرد B

مذاکره کننده با مهارت تری باشد، می تواند موجب حرکت A در طول IIA به نقطه $P2$ شود و تمامی منافع تجارت نصیب B می شود. که از IB به IIB می پرد. ممکن است فرد A معامله را به نقطه $P3$ ببرد و بدین وسیله رضایت خود را از IIB به $IIIB$ افزایش دهد و سطح مطلوبیت فرد B در IB باقی بماند. با شروع از نقطه D بسیار احتمال دارد که مبادله نهایی منجر به نقطه ای بین $P2$ و $P3$ شاید در نقطه ای مثل $P4$ گردد که در آن منحنی های بی تفاوتی نشان دهنده سطوح مطلوبیت بالاتری برای هر کدام بوده و بر هم مماس می باشند و بنابراین هر دو از طریق مبادله وضع بهتری پیدا کرده اند. اما مهارت در چانه زدن ها و موجودی اولیه آنهاست که تعیین کننده نقطه دقیق تعادل است. بین نقاط $P2$ و $P3$ هر فرد وضع بهتری پیدا کرده است بدون اینکه موجب گردد دیگری وضع بدتری پیدا کند و یا اینکه هر دو از طریق ارتقاء به منحنی های بی تفاوتی بالاتر وضع بهتری پیدا کرده اند.

در جعبه اجورث مبادله تا زمانی که نرخ نهایی جانشینی X برای Y برای هر دو مبادله کننده یکسان گردد استمرار می یابد. اگر دو نرخ نهایی از هم متفاوت باشند یک یا هر دو گروه می توانند از مبادله منتفع شوند و احتیاج نیست که هیچ کدام از آنها متضرر شوند. تعادل مبادله فقط در نقاطی مثل $P1, P2, P3, P4$ در نمودار فوق اتفاق می افتد. مکان هندسی این نقاط یعنی CC' منحنی قرارداد در مبادله نامیده می شود که عبارت از منحنی ای است که تمامی نقاط تماس بین یک منحنی بی تفاوتی از A و یک منحنی بی تفاوتی از B را به هم مرتبط می کند. (سبحانی، حسن، ۱۳۸۰: ۳۱۴).

۱۰-۲-۶ آرتور پیگو

آرتور پیگو^۱ (۱۸۷۷-۱۹۵۹) در سال ۱۸۷۷ در جنوب انگلستان متولد شد. وی در سال ۱۹۰۸ تدریس اقتصاد در دانشگاه کمبریج را شروع کرد و بدون وقفه تا جنگ جهانی دوم به این کار مشغول بود. در ابتدا پیگو به عنوان سخنرانی برجسته شناخته شد و اصرار او به دانشجویان که «هر چه بخواهید آلفرد مارشال گفته است» در اشاعه اقتصاد مارشالی در سال های بین دو جنگ نقش عمده ای ایفا کرد.

1. Arthur Cecil Pigou

پیگو در کتاب اصلی خود، «اقتصاد رفاه» که در سال ۱۹۲۰ به چاپ رسید، مفهوم تأثیر عوامل خارجی بر اقتصاد را که توسط مارشال مطرح شده بود شرح و بسط داد و به صورت نظریه مداخله دولت مطرح ساخت. تأثیر عوامل خارجی، بدین معنی است که اگر عمل غیرارادی یک عامل اقتصادی باعث سود یا زیان عامل های دیگر شود، و در نتیجه، هزینه یا سود خصوصی یک فعالیت اقتصادی با هزینه یا سود اجتماعی آن تفاوت خواهد داشت. او معتقد بود که نارسایی عملکرد بازار در این موارد، مداخله دولت را به شکل اخذ مالیات، یا پرداخت کمک مالی برای پر کردن شکاف میان سود یا زیان بخش خصوصی و عمومی الزامی می‌سازد.

کتاب «اقتصاد رفاه» پیگو در واقع بیان همان اقتصاد رفاه قدیمی است به این مفهوم که پیگو مقایسه مطلوبیت میان افراد را به مثابه یک کار علمی، کاملاً درست می‌دانست. لذا، نتیجه می‌گرفت که هرگونه افزایش درآمد ملی که باعث نشود درآمد افراد فقیر به افراد غنی منتقل گردد، نوعی بهبود رفاه اقتصادی است (بلاگ، ۱۳۷۵: ۳۴). بسیاری از آثار پیگو حاوی نکاتی است که بعدها در علم اقتصاد و به خصوص نظریه پولی مورد توجه قرار گرفت. برای نمونه، پیگو در کتاب «بیکاری» مفهوم «ضریب بودجه متعادل» را مطرح کرده که کینز ۲۳ سال بعد به او رشک برده است و نیز در مقاله‌ای که در سال ۱۹۱۷ تحت عنوان «ارزش پول» نوشت، مفهوم «اثر موازنه واقعی» را مطرح کرد که اقتصاددان دیگری به نام پاتینکین در کتاب مشهور «پول، بهره و قیمت‌ها» که در سال ۱۹۵۶ تألیف کرد، به نام خود شرح و بسط داده است.

سؤالات تشریحی فصل دهم

۱. مهم‌ترین آراء و عقاید نئوکلاسیک‌ها را بیان کنید.
۲. به طور خلاصه عقاید لئون والراس را بیان کنید.
۳. عقاید ویلیام جونز را به عنوان یک اقتصاددان نئوکلاسیک به طور خلاصه بیان کنید.
۴. اندیشه‌های اقتصادی کارل منگر را توضیح دهید.
۵. نظریه‌های آلفرد مارشال را بیان کنید و تفاوت اندیشه‌های او را با اندیشه‌های سایر اقتصاددانان نئوکلاسیک توضیح دهید.

سؤالات چهارگزینه‌ای فصل دهم

۱. مارژینالیست‌ها به‌طور معمول تجزیه و تحلیل خود را بر اساس فروض چه بازاری قرار داده‌اند؟

- (الف) رقابت کامل
(ب) انحصار کامل
(ج) رقابت انحصاری
(د) انحصار چندجانبه

۲. لئون والراس از چه نوع دخالتی توسط دولت در اقتصاد حمایت می‌کرد؟

- (الف) تعیین دستمزد برای کارگران
(ب) حمایت از تولیدات داخلی
(ج) تملک اراضی مزروعی توسط دولت
(د) تملک کارخانجات بزرگ و صنایع مادر

۳. کدام اقتصاددان در سال ۱۸۸۲ مجموعه مقالاتی در مورد مسائل اقتصادی تحت عنوان «دولت و نیروی کار» منتشر کرد که در آن آزادی تجارت را محکوم و از مداخله مصلحت‌اندیشانه دولت در امور دفاع کرد.

- (الف) لئون والراس
(ب) ویلیام جونز
(ج) کارل منگر
(د) آلفرد مارشال

۴. به عقیده وی ارزش کالاهای مصرفی توسط ارزش کالاهای تولیدی معین نمی‌شود بلکه ارزش کالاهای تولیدی بر اساس ارزش کالاهای مصرفی که در تولید آنها به کار می‌روند تعیین می‌شود.

- (الف) آلفرد مارشال
(ب) لئون والراس
(ج) ویلیام جونز
(د) کارل منگر

۵. برطبق عقاید کدام یک از دانشمندان زیر، منابع در طی زمان می‌توانند رشد کنند و عرضه منابع در اقتصاد ثابت نیست؟

- (الف) کارل منگر
(ب) آلفرد مارشال
(ج) لئون والراس
(د) ویلیام جونز

۶. مهم‌ترین خدمت اجورث به علم اقتصاد کدام گزینه است؟

- (الف) ارائه نظریه قانون بازدهی نزولی
(ب) ارائه نظریه تابع مطلوبیت عمومی

ج) ارائه نظریه منحنی‌های بی‌تفاوتی
د) ارائه نظریه هسته مرکزی در اقتصاد مبادله‌ای
۷. او در کتاب بیکاری خود به مفهوم «ضریب بودجه متعادل» پرداخته است که کینز ۲۳ سال بعد از او در این زمینه به او رشک برده است.

الف) آرتور پیگو
ب) فرانسیس اجورث
ج) آلفرد مارشال
د) لئون والراس

۸. او معتقد بود که منابع عرضه در اقتصاد ثابت نیستند و در طول زمان رشد می‌کنند.

الف) جونز
ب) منگر
ج) والراس
د) مارشال

۹. وی کتاب مشهور خود تحت عنوان «اقتصاد رفاه» را در سال ۱۹۲۰ به چاپ رساند که در آن تاثیر عوامل خارجی در اقتصاد را که توسط مارشال مطرح شده بود، شرح و بسط داد.

الف) جونز
ب) منگر
ج) والراس
د) پیگو
۱۰. وی کمک‌های بزرگی به نظریه تعادل ایستا کرد، در حالی که در همه عمر آرزوی یک مدل تعادل پویا را که خود نتوانست تنظیم کند، در سر می‌پروراند.

الف) آرتور پیگو
ب) فرانسیس اجورث
ج) آلفرد مارشال
د) لئون والراس

فصل یازدهم

مکتب کینزی

هدف کلی

هدف کلی از مطالعه این فصل آن است که دانشجویان با اندیشه‌های کینز و تأثیر اندیشه‌های وی بر تفکرات اقتصادی و انتقادات او از نظام‌های اقتصادی موجود و راهکارهایش برای حل مشکلات اقتصادی زمان وی آشنا شوند.

هدف‌های رفتاری

دانشجویان پس از مطالعه این فصل قادر خواهند بود:

۱. چگونگی شکل‌گیری و فروض اصلی مکتب کینزی را بیان کنند.
۲. تفاوت‌ها و اختلاف نظریات مکتب کینزی را با سایر مکاتب خصوصاً مکتب نئوکلاسیک بیان کنند.
۳. برخی عقاید مهم مکتب کینزی را بشناسند و در رابطه با مسائل اقتصادی مورد تحلیل قرار دهند.
۴. راهکارهای پیشنهادی کینزین‌ها را برای حل بحران اقتصادی شناخته با راهکارهای

مکاتب دیگر از جمله کلاسیک‌ها مقایسه کنند.
 ۵. راهکار کینز برای حل مشکل بحران بزرگ در دهه ۱۹۳۰ را بشناسند.

مقدمه

جان مینارد کینز^۱ (۱۸۸۳-۱۹۴۶) در لندن به دنیا آمد. پدرش جان نویل کینز از استادان دانشگاه کمبریج در رشته اقتصاد بود. کینز در کالج راتون و سپس در کینگز کالج کمبریج تحصیل نمود و در این کالج در رشته ریاضیات به درجه ممتاز رسید. او در دوره کارشناسی در چندین انجمن دانشجویی از جمله انجمن مباحثه^۲ فعال بود. در این انجمن با بزرگانی چون مک تگرت، برتراند راسل و جی.ای. مور برخورد داشت. علاقه‌مندی کینز به رشته اقتصاد از سال ۱۹۰۵ آغاز شد و در سال ۱۹۰۷ با وزارت امور هند همکاری نمود که اولین کتابش در زمینه اقتصاد نتیجه این همکاری بود که به نام «پول رایج هندی و مالیه»^۳ در سال ۱۹۱۳ انتشار یافت. او مدتی شاگرد آلفرد مارشال بود و به دعوت وی به کار تدریس اقتصاد در کمبریج پرداخت. با شروع جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۷ او به وزارت دارایی انگلستان رفت و نهایتاً به‌عنوان شرکت‌کننده در مذاکرات صلح انتخاب گردید و در سال ۱۹۲۱ از عضویت در این مذاکرات به‌عنوان مشاور اقتصادی نمایندگان انگلیس استعفا کرد و کتابی را در این رابطه با نام «آثار اقتصادی صلح»^۴ نوشت. وی در این کتاب دلایل مخالفت خود را با شرایط سنگین غراماتی که متفقین بر آلمان تحمیل نمودند، توضیح داد. در ادامه نیز با انتشار کتاب‌های دیگری به نام‌های «کتاب احتمالات»^۵ و «آثار اقتصادی سیاست چرچیل»^۶ و «رفرم پولی»^۷ انتقادات تندی را علیه وینستون چرچیل، نخست وزیر مشهور انگلستان و سیاست‌های او ارائه داد. در زمان کینز، خصوصاً از سال ۱۹۲۹ به بعد، نظام اقتصاد سرمایه‌داری در دوران رکود و بحران بزرگ قرار داشت که با بحران بزرگ اقتصادی و سقوط وال‌استریت در سال ۱۹۲۹ آغاز شد و تا پس از جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵) خاتمه نیافت. مهم‌ترین مشکل ایجاد شده در آن دوره بیکاری بسیار بالا در کشورهای غربی خصوصاً انگلستان بود. در چنین شرایطی، کینز درصدد حل مشکل برآمد و

1. John Maynard Keynes
 2. Discussion Society
 3. Indian Currency and Finance
 4. Economic Consequences of the Peace
 5. A Treatise on Probability
 6. Economic Consequences of W.Churchill
 7. A Tract on Monetary Reform

نظریاتی ارائه داد که به حل مشکلات هر چند برای دوره محدود کمک شایانی نمود. در این دوران کینز چندین کتاب به رشته تحریر درآورد که مهم‌ترین آن‌ها «رساله پولی»^۱ در سال ۱۹۳۰، «پول و رابطه آن با پس‌انداز و سرمایه‌گذاری»^۲ در سال ۱۹۳۰ و معروف‌ترین کتاب وی کتاب «تئوری عمومی اشتغال، بهره و پول»^۳ در سال ۱۹۳۶ بود که وی را به نهایت شهرت جهانی رساند و وی را به‌عنوان یک اقتصاددان انقلابی و نوآور در علم اقتصاد معرفی کرد. از آنجا که نظریات کینز که در این کتاب ارائه شده بود جهان را، خصوصاً جهان غرب را، از رکود و بحران بزرگ اقتصادی رهانید، نظریات وی که به انقلاب کینزی مشهور است پایه اقتصادی مکتبی شد که به نام مکتب کینزی^۴ شناخته می‌شود.

انقلاب کینزی از چهار نظر قابل بررسی است. اول عقاید کینز واکنشی است در برابر عقاید نئوکلاسیک. ابتدا کینز به ایمان قطعی اقتصاددانان نئوکلاسیک مبنی بر اینکه تعادل اقتصادی در تمام بازارها به‌وسیله مکانیسم خودکار رقابت کامل به‌دست می‌آید، حمله کرده و فروض نئوکلاسیک‌ها را منسوخ می‌داند. دوم کینز نظریه جدیدی برای هر بازار بر اساس فروض جدید ارائه می‌دهد. سوم علی‌رغم نظریات نئوکلاسیک‌ها به ویژه مارشال که بیشتر جنبه خرد - اقتصادی دارد، کینز تحلیل خود را بر اساس متغیرهای کلی که جنبه کلان - اقتصادی دارد ارائه می‌دهد و بالاخره از نقطه نظر چهارم انقلاب کینزی علاوه بر اینکه به‌عنوان زمینه‌های جدید در اقتصاد اثباتی محسوب می‌شود برای اولین بار چارچوب عملی سیاست اقتصادی را در زمینه اقتصاد دستوری تشریح می‌کند (تفضلی، ۱۳۸۶: ۳۶۶).

هر چند کینز تعدادی از فروض نئوکلاسیک را حذف کرد، اما او شرایط محدود کننده دیگری را اعمال کرد. کینز کوشید تا یک نظریه عمومی را توسعه دهد که برای تعداد زیادی از نظامهای اجتماعی - اقتصادی قابلیت کاربرد داشته باشد. او این نظریه تعادل عمومی را که کلی و در عین حال دارای بنیان روانشناسانه است، بر می‌گزیند. کینز استدلال می‌کند که تقاضای موثر را بایست به دو جزء تشکیل دهنده آن تقسیم کنیم: مصرف و سرمایه‌گذاری.

1. A Treatise on money
 2. Money and its Relation to Saving and Investment
 3. The General Theory of Employment, Interest and Money
 4. Keynesian School

۱-۱۱ مصرف

مصرف فرد را بیش از هر چیز دیگر، درآمد او تعیین می کند. مصرف فرد در بیشتر موارد کمتر از درآمدش است. درصدی از درآمد کشور که برای مصرف خرج می شود، تا حد زیادی، بستگی بدان دارد که درآمد چگونه توزیع شده است. جای شگفتی نیست که ثروتمندان مقدار بیشتری از درآمد خود را پس انداز می کنند تا فقرا. اگر درآمد تا حدی با نسبت متساوی توزیع شده باشد، هیچ کس چندان ثروتمند نیست که بتواند مقدار زیادی پس انداز کند، در این حالت ممکن است مصرف نسبتاً زیاد باشد. اگر توزیع درآمد بسیار نامتساوی باشد، ثروتمندان مقدار زیادی از درآمد خود را پس انداز می کنند و فقرا نخواهند توانست این پس انداز مثبت ثروتمندان را با پس انداز منفی، جبران کنند. نکته مهم دیگر در مورد توزیع درآمد ملی، بین مزد و سود است. درصدی از سود که پس انداز می شود معمولاً به مراتب بیش از درصدی از مزد است که پس انداز می شود، بنابراین هر قدر سهم مزد از درآمد ملی بیشتر باشد، درصد درآمد ملی که برای مصرف خرج می شود بیشتر خواهد بود.

درصدی از درآمد که برای مصرف خرج می شود ممکن است با تغییر درآمد تغییر کند. ممکن است، بنابر مثال، تصور شود که در بلند مدت در جامعه ای که ثروت و درآمد حقیقی افراد اضافه می شود، درصد درآمد ملی پس انداز شده، گرایشی صعودی داشته باشد.

کینز بر این باور است که هر چه جامعه با پیشرفت اقتصادی ثروتمند می شود میل به پس انداز در آن به طور طبیعی افزایش می یابد و در نتیجه میل نهایی به مصرف کم می شود. با کاهش نسبی مصرف نسبت به توان تولیدی جامعه، تولید بالفعل جامعه که تابع تقاضای کل است در سطحی پایتتر از تولید بالقوه صورت می گیرد. به سخن دیگر، بنگاه ها به دلیل کمبود تقاضا در بازار به میزانی کمتر از توان واقعی خود تولید می کنند و در نتیجه بخشی از عوامل تولید به ویژه نیروی انسانی بیکار می ماند.

راهکار کینز برای حل این معضل و رسیدن به اشتغال کامل اتخاذ تدابیری از سوی دولت است که منتهی به افزایش تقاضای کل در جامعه شود، تا آنجا که تولید بالفعل به سطح تولید بالقوه افزایش یابد. از نظر کینز دولت به دو طریق کلی می تواند تقاضای کل در جامعه را افزایش دهد یکی از طریق افزایش هزینه های بخش دولتی

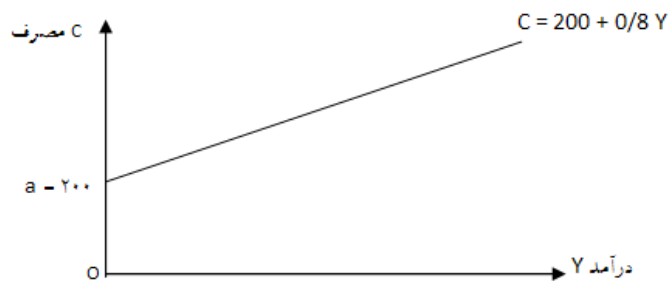
(سیاست های مالی انبساطی) و دیگری از طریق کاهش دادن نرخ بهره با افزایش عرضه پول (سیاست های پولی انبساطی) که موجب تشویق هزینه های سرمایه گذاری بنگاه ها و هزینه های مصرفی خانوارها می گردد. به این ترتیب دولت به عنوان تنظیم کننده مستقیم یا غیرمستقیم ساز و کارهای بازار و مرتفع کننده عدم تعادل ها و نارسایی های آن تلقی می شود. از سوی دیگر، نظریه کینز پشتوانه اقتصادی مهمی برای توجیه سیاست های باز توزیع درآمد و ثروت از سوی دولت فراهم می آورد و مفهوم عدالت اقتصادی یا اجتماعی به این ترتیب نه فقط به عنوان یک آرمان اجتماعی بلکه به عنوان یک سیاست اقتصادی کارآمد جهت برطرف کردن عدم تعادل ها مورد توجه قرار می گیرد. طبق تئوری مصرف کینز، دولت با اخذ مالیات از ثروتمندان و توزیع آن بین فقرا نه فقط گامی در جهت عدالت اجتماعی برمی دارد بلکه علاوه بر آن موجب بالا رفتن هزینه های مصرفی کل جامعه و در نتیجه تقاضای کل شده و به بهبود وضعیت اشتغال و رونق فعالیت های اقتصادی کمک می کند. استدلال کینز این است که افزایش یک واحد پولی به درآمد ثروتمندان معمولاً منجر به افزایش پس انداز آنها و در نتیجه پس انداز کل در جامعه می شود اما اگر همان واحد پولی در اختیار کم درآمدها قرار گیرد نتیجه آن افزایش مصرف و در نهایت تقاضای کل است. به این ترتیب سیاست های اقتصادی کینزی مدت زمانی نه چندان کوتاه، همانند داروی شفابخشی تلقی می شد که هم نارسایی های عملکرد نظام بازار را چاره می ساخت و هم مرهمی بر بی عدالتی های اجتماعی و اقتصادی شکاف درآمدی بود.

۱-۱-۱۱ توابع مصرف و پس انداز کینز

کینز معتقد است که مصرف علاوه بر داشتن یک بخش مستقل، یک بخش وابسته به درآمد را نیز در بر می گیرد؛ یعنی فرض می شود بین مصرف و درآمد رابطه مستقیمی وجود دارد. وقتی درآمد بالا برود مصرف نیز بالا می رود؛ مثلاً اگر a عدد ثابتی فرض شود و b یک ضریب ثابت مثبت و کوچکتر از یک در نظر گرفته شود خواهیم داشت:

$$C = a + bY$$

به عنوان مثال تابع مصرف $C=200+0/8Y$ را می توان به صورت نمودار زیر ترسیم نمود. محور عمودی مصرف و محور افقی درآمد ملی است. شیب مثبت منحنی مصرف به رابطه مستقیم بین مصرف و درآمد بستگی دارد. عرض از مبدا (فاصله صفر تا ۲۰۰) بیانگر میزان ثابت مصرف است.



نمودار ۱-۱۱ تابع مصرف کینز

با استفاده از تابع مصرف و اتحاد $Y=C+S$ می توان تابع پس انداز را نیز به دست آورد. مفهوم اتحاد فوق الذکر این است که در یک مدل دویبخشی، درآمد معمولاً یا مصرف می شود و یا به صورت پس انداز در می آید. از این رو، با کمک رابطه بالا می توان نوشت:

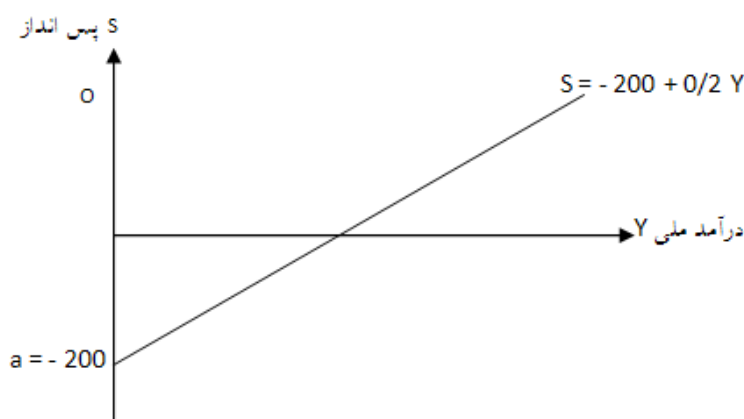
$$Y = C+S = a+bY+S$$

$$S = Y-C = Y-a-bY = -a + (1-b)Y$$

در قالب مثال قبل داریم: $S = -200+(1-0/8)Y = -200+0/2Y$

به معادله فوق یعنی $S = -a+(1-b)Y$ تابع پس انداز گفته می شود. ملاحظه می شود پس انداز نیز تابعی خطی و مستقیم از درآمد ملی است؛ یعنی با افزایش درآمد، پس انداز نیز افزایش می یابد. با توجه به مثال مورد نظر در سطح درآمد صفر نتیجه معادله به صورت $S=-200$ در می آید؛ یعنی پس انداز منفی وجود دارد؛ چون در مثال مورد نظر فرض شده در شرایط فقدان درآمد، ۲۰۰ واحد مصرف وجود دارد، بدیهی است در این صورت برای همان مصرف باید استقراض صورت گیرد و یا از ثروت

های انباشته شده قبلی استفاده شود (مفهوم پس انداز منفی همین است). نمودار زیر بیانی هندسی از تابع پس انداز را نشان می دهد (دادگر ۱۳۸۵: ۲۷۳).



نمودار ۱۱-۲ تابع پس انداز کینز

۱۱-۲ سرمایه گذاری

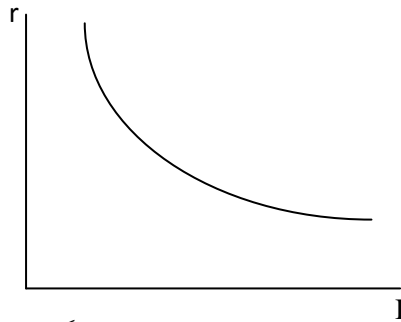
مبلغی که برای سرمایه گذاری پرداخت می شود، به دو چیز بستگی دارد: از طرفی به آن مقدار که این سرمایه گذاری عاید می کند، و از طرف دیگر به هزینه ی وام گیری پولی که برای تامین مالی این سرمایه گذاری مورد نیاز است. برای تشخیص عایدی سرمایه گذاری، کینز می گوید، می بایست بازپرداختهای این سرمایه گذاری را در طول بقاء آن تشخیص دهیم، و نه آنکه فقط به آنچه در یکی دو سال نخست عاید می سازد توجه کنیم. عواید آتی بستگی به مقدار فروش در آینده، و قیمت فروش در آینده خواهد داشت. تشخیص فعالان اقتصادی در این زمینه ها مرتبط خواهد بود با پیش تصور آنان از وضعیت آتی اقتصاد و بخصوص در مورد کالایی که سرمایه گذاری جدید برای تولید آن انجام می شود و سودی که چنین سرمایه گذاری ممکن است عاید کند.

نظریه کینز در مورد عملکرد بازار پس انداز و سرمایه گذاری با نظریه کلاسیکی کاملاً متفاوت است. به نظر کینز، فرض کلاسیک مبنی بر اینکه پس اندازکنندگان و سرمایه گذاران یک گروه واحد هستند و به خاطر یک عامل مشترک

پس انداز و سرمایه گذاری می نمایند، فرض صحیحی نیست. کینز معتقد است که با توجه به تغییر اوضاع و احوال اقتصادی در قرن بیستم نسبت به قرن هجدهم و نوزدهم، پس اندازکنندگان و سرمایه گذاران دو گروه مختلف هستند و به خاطر عوامل مختلف پس انداز و سرمایه گذاری می کنند. لذا، پس انداز تابع مستقیم درآمد ملی و سرمایه گذاری، با فرض ثبات بازده نهایی سرمایه گذاری، تابع غیرمستقیم نرخ بهره می باشند.

$$S = f(y)$$

$$I = f(i)$$



نمودار ۱۱-۳ سرمایه گذاری

به نظر کینز نرخ بهره مکانیسم متعادل کننده پس انداز و سرمایه گذاری نیست، بلکه درآمد ملی است که این وظیفه را انجام می دهد. به عبارت دیگر، بازار پس انداز و سرمایه گذاری در اقتصاد کینزی تعیین کننده نرخ بهره نیست، بلکه تعیین کننده تولید یا درآمد ملی است.

۱۱-۳ نظریه کینز در تقاضا برای پول

کینز معتقد است که بازار پول، نرخ بهره را تعیین می کند. در این بازار تقاضا برای پول تحت تاثیر سه انگیزه معاملاتی، احتیاطی و سوداگرانه شکل می گیرد. نرخ بهره ذاتاً یک قیمت است، قیمتی که برای پول وام گرفته پرداخت می شود و انتظار می رود که همانند هر قیمت دیگر به وسیله عرضه و تقاضا تعیین شود. کینز می گوید این بیان صحیح است. بهره بستگی به عرضه و تقاضای پول دارد. در این برداشت منظور پول نقد و موجودیهای بانکی است که بتوان فوراً به نقدینگی تبدیل کرد. اما عرضه پول را چه عواملی تعیین می کنند. و تقاضا برای پول را چه عواملی تعیین می کنند؟ تا آنجا که به عرضه مربوط است، وضع تا حد زیادی مشخص است،

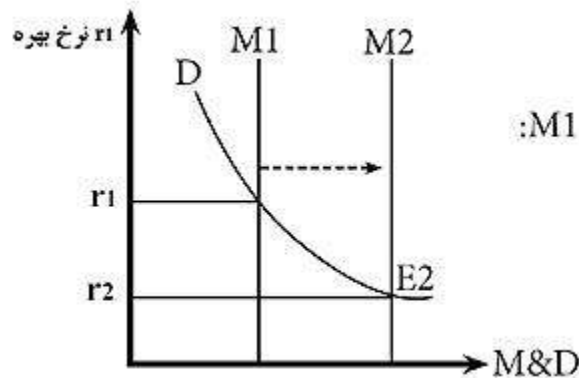
مقدار پول اقتصاد منوط به تصمیم بانک مرکزی (یا دولت) است. بنابراین عرضه پول به هر نیتی که باشد، بستگی به تصمیم دولت یا بانک مرکزی خواهد داشت.

پیچیدگی تقاضای پول بیشتر است. کینز سه علت مختلف را بیان می‌کند که موجب می‌شوند افراد تمایل یابند قسمتی از ثروت خود را به جای آنکه آن را به دارایی سودآور تبدیل کنند، به شکل پول نگه دارند. نخست، انگیزه داد و ستدی: افراد نیاز به نقدینه آماده برای خریدهای روزمره خود دارند. دوم، انگیزه احتیاطی: افراد می‌خواهند پول در جیبشان، یا در هر حال در موجودی بانکی فوراً قابل برداشت داشته باشند تا در صورت رویدادی پیش بینی نشده مثل بیماری ناگهانی، سرقت، یا جریمه سنگین به علت خطا در رانندگی، یا اتفاقاتی مشابه گرفتار نشوند. و سوم، انگیزه سوداگری. افراد می‌خواهند پول در دست داشته باشند تا بتوانند از هر موقع مناسبی که برایشان ناگهان پیش آید، سود ببرند. به عنوان مثال، حالت استثنایی کاهش قیمت اوراق سهام و اوراق قرضه.

به نظر کینز سطح اشتغال که پیامدی از مقدار مصرف و مقدار سرمایه‌گذاری عملی شده در کشور است، لزوماً اشتغال کامل نخواهد بود. هیچ چیز در سیستم اقتصادی نیست که تضمین کند که مصرف و سرمایه‌گذاری موجب مقدار کافی تولید خواهد شد که به اشتغال کامل بیانجامد. هیچ چیز نیست که مصرف و سرمایه‌گذاری را از تقاضای بیش از حد (تقاضایی که به تورم منجر می‌شود)، یا از تقاضای کم (تقاضایی که به بیکاری منجر می‌شود) مانع شود.

این ایده‌ها ضربه‌هایی تکان دهنده بر نظریه‌های متقدمین بود. آن گونه که توجه کردیم تفکر متقدمین چنان بود که اشتغال کامل را وضع طبیعی و عادی می‌دانستند. بیکاری حالتی بود استثنایی و گذران که غیر عادی بود. اینک کینز این عقیده را رد می‌کرد که وضع اشتغال کامل وضعی عادی است، و تاکید می‌کرد که اشتغال کامل یکی از سطوح محتمل اشتغال است و در زمره‌ی سطوح محتمل و متعدد دیگر.

از آنجا که در تئوری کینزی، عرضه پول مستقل از نرخ بهره است و همواره در سطح مشخصی ثابت می‌باشد، نرخ بهره تعادلی از تقاطع دو منحنی عرضه و تقاضای پول بدست می‌آید.



نمودار ۱۱-۴ تعادل بازار پول

باید به این نکته توجه داشت که در اقتصاد کینزی شرط لازم برای ایجاد تعادل در بازار پول، تعادل در بازار اوراق قرضه یا بازار بورس است. به عبارت دیگر، در وضعیت تعادل بازار پول، حتماً بازار اوراق قرضه هم در تعادل است. در نقطه $E1$ که محل برخورد منحنی های عرضه و تقاضای پول است بازار پول در نرخ بهره $r1$ در تعادل قرار دارد. اکنون با هر تغییری در عرضه پول مثلاً افزایش عرضه پول از $M1$ به $M2$ تعادل در بازار پول در نقطه دیگری رخ خواهد داد که با توجه به نمودار فوق در نقطه $E2$ و نرخ بهره $r2$ است. منحنی رجحان نقدینگی نشان می دهد، که مقدار پولی که افراد می خواهند نگه دارند، در اثر نوسان نرخ بهره، نوسان خواهد داشت. هر قدر نرخ بهره پایین تر باشد، افراد مایلند مقدار بیشتری از دارایی خود را به صورت پول نگه دارند. نرخ بهره ای که واقعاً ثابت می شود، نرخ بهره ای خواهد بود که در سطح آن، مقدار پولی که افراد مایلند نگه دارند برابر باشد با مقدار پولی که بانک مرکزی خلق کرده است.

کینز معتقد است که نظام سرمایه داری آزاد دو نقص عمده و ساختاری دارد که بدون دخالت دولت نمی توان آنها را برطرف ساخت. این دو نقص عبارتند از: اشتغال ناقص عوامل تولید و توزیع ناعادلانه ثروت و درآمد. نقش دولت در اقتصاد کینزی را به طور کلی می توان در سیاست پولی و مالی خلاصه کرد. سیاستهای مالی به طور عمده بر خط مشی بودجه های دولت ناظر است که از طریق آن می توان با

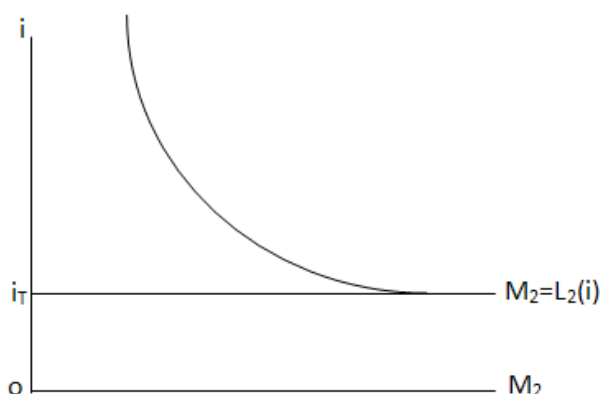
افزایش هزینه های دولت (سیاست مالی انبساطی) و تدابیر مالیاتی (بازتوزیع درآمد) به جبران افت ساختاری تقاضای کل پرداخت. سیاست پولی که در اصل از طریق بانک مرکزی اعمال می شود ناظر بر تنظیم حجم پول به میزانی است که از افزایش ساختاری نرخ بهره جلوگیری کند و آن را در سطحی مناسب برای تشویق سرمایه گذاری بنگاهها و مصرف خانواده ها قرار دهد. بر اساس نظریه کینز اقتصاد سرمایه داری دارای نوسانات ادواری است و در شرایط معینی می تواند برای مدتی طولانی اسیر چرخه رکودی گردد و از تضمین اشتغال بهینه منابع تولیدی باز ماند. لذا دولت می بایست با استفاده از ابزارهای مالی و پولی فعالیت اقتصاد را در سطح کلان تنظیم کند تا اشتغال کامل منابع تولیدی را تامین نماید. هر چند پول گرایان با نشان دادن اینکه مداخله دولت بمنظور تنظیم سطح تقاضای کلان موجب پیدایش تورم، افت قدرت خرید مردم و نهایتاً گسترش رکود و بیکاری می گردد، به نحوی جدی پایه های اقتصاد کلان کینز را سست نمودند اما با این همه، ضرورت نظارت بر اقتصاد کلان و تنظیم آن همچنان در فهرست وظایف دولت مطرح است. گرچه در مورد چگونگی انجام و حیطه عملکرد این وظیفه نظرات متفاوتی وجود دارد. به هر ترتیب، درعمل بودجه دولت در غالب کشورها رقم بزرگی را تشکیل می دهد و دارای تاثیر چشمگیری بر عملکرد اقتصاد کلان می باشد.

اشکال اصلی نظریه اقتصادی کینز و سیاستهای مبتنی بر آن به طور عمده در این نکته است که دو مسئله بیکاری و رکود اقتصادی را منحصرأ ناشی از کمبود تقاضای کل می داند و شکاف میان سطح تولید بالفعل و بالقوه را طبیعی و مسلم فرض می کند. واقعیت این است که انواع مشکلات نهادی ممکن است توان تولیدی جامعه را کاهش دهد، بدون اینکه عوامل تولید بالقوه تغییر کرده باشند. زمانی که شرایط نهادی جلوی افزایش تولید را می گیرد، سیاست های انبساطی مالی و پولی دولت یا به طور خلاصه مدیریت تقاضا کاری از پیش نخواهد برد. غفلت کینز از ساز و کارهای اقتصادی در عرصه تولید، تأکیدی بر نقش تعیین کننده تقاضا و تحلیل های نادرست در خصوص پول و سرمایه، به ناکارآمدی توصیه های علمی کینز منجر شد. وی برای دولت نقش اقتصادی مهم و تعیین کننده ای جهت ایجاد اشتغال کامل و توزیع مناسب تر درآمد

قائل شد که حاصل آن دولتی تر شدن نظام اقتصادی و در نتیجه تخصیص غیر بهینه منابع، کاهش بهره وری، گسترش بیکاری و تورم بود.

۱۱-۴ تله نقدینگی

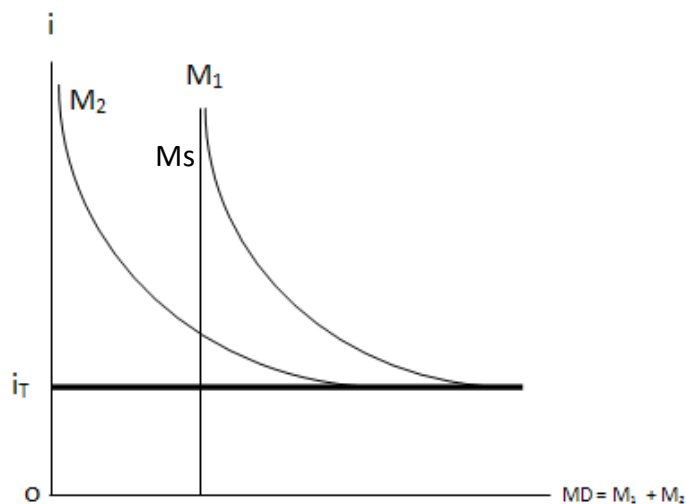
کینز معتقد بود که اگر تنزل نرخ بهره ادامه یابد در حد مشخصی (که فاصله قابل ملاحظه‌ای از حدود نرخ بهره صفر دارد) تقاضای سوداگری برای پول حدود بی‌نهایت گردیده و از آن نرخ به پایین تغییرات نرخ بهره کاملاً بر تقاضای پول بی‌اثر خواهد بود. او چنین توضیح می‌دهد که مردم در حد نازلی از نرخ بهره ترجیح می‌دهند که از خرید اوراق بهادار دست کشیده و آن قسمت از دارایی را که می‌توانست به عمل سوداگری تخصیص یابد به صورت پول نقد نگاهداری کنند. باید در نظر بگیریم که کینز اقتصاددان دوره بحران بزرگ و بعد از آن است و نظریه‌های او عمدتاً در حول دلایل عدم رفع خودبه‌خود بحران طبق نظر کلاسیک‌ها و عدم کارایی سیاست‌های پولی در آن زمان دور می‌زند.



نمودار ۱۱-۵ تقاضای سوداگری برای پول و نرخ بهره برای شروع دام نقدینگی

اهمیت این نظریه در این است که تاثیر سیاست‌های پولی را بر تقاضای پول و نرخ بهره به حد معینی از نرخ بهره محدود می‌کند. برای تشریح این نظریه نمودار فوق را رسم می‌کنیم. اگر نرخ بهره‌ای را که تله نقدینگی از آن شروع می‌شود با i_T نشان

دهیم در این نرخ بهره منحنی M_2 که تقاضای سوداگری برای پول را نشان می‌دهد، موازی محور افقی خواهد شد.

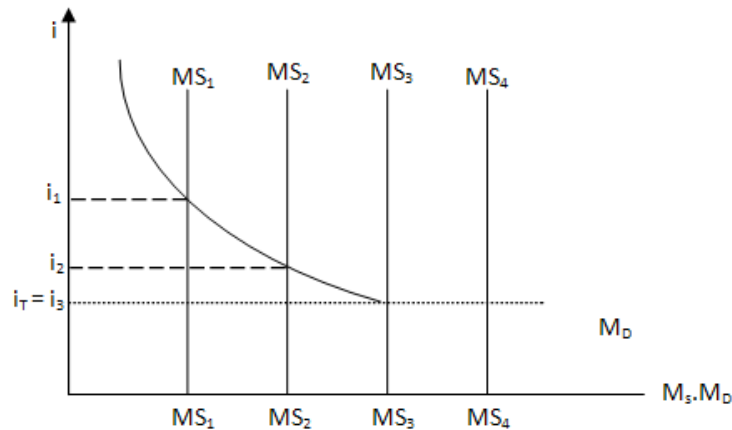


نمودار ۱۱-۶ تقاضای کل برای پول در حضور دام نقدینگی

تاثیر تله نقدینگی را بر تقاضای کلی پول MD در نمودار بالا مشاهده می‌کنیم. منحنی MD در نرخ بهره i_T موازی محور افقی خواهد شد و تغییرات نرخهای بهره کمتر از i_T تغییری در تقاضای پول نقد نخواهد داشت.

نمودار زیر دایره عملیات سیاستهای پولی که منجر به افزایش یا کاهش عرضه پول می‌گردند را نشان می‌دهد. اگر عرضه پول برابر MS_1 باشد با توجه به منحنی تقاضای پول نرخ بهره در i_1 تعیین می‌شود. افزایش عرضه پول از MS_1 به MS_2 نرخ بهره را از i_1 و i_2 کاهش می‌دهد، متعاقباً ادامه افزایش عرضه پول از MS_2 به MS_3 نرخ بهره را به i_3 تنزل می‌دهد. از این پس هر افزایش در عرضه پول بدون تاثیر بر نرخ بهره خواهد بود. چنانچه افزایش عرضه پول از MS_3 به MS_4 هیچ‌گونه تغییری در نرخ بهره نداده است، بلکه باعث افزایش در سطح قیمتها می‌شود. افزایش در قیمت‌ها مردم را نیازمند پول بیشتر می‌کند و نتیجه آن تمایل مردم به مقادیر بیشتر پول است که از بانکها باید دریافت نمایند. در اینجاست که بانکها با از دست دادن بخشی از

ذخیره خود اجباراً جهت کاهش وامهای خود نرخ بهره بانکی را افزایش می دهند تا نرخ بهره بانکهای بازرگانی و نرخ بازده سرمایه برابر شود.



نمودار ۱۱-۷ عدم کاربرد سیاست افزایش عرضه پول در دام نقدینگی

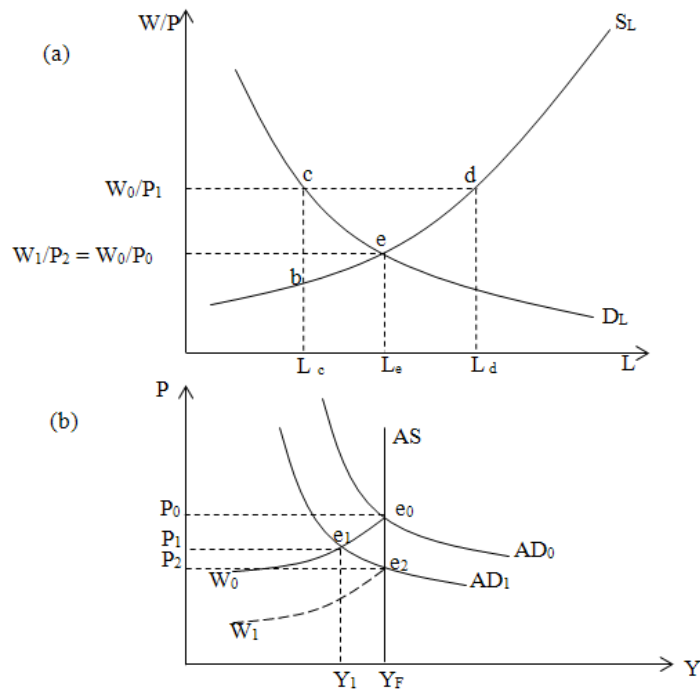
اگر نرخ بهره بانکها (i) بیشتر از نرخ بازده سرمایه گذاری (r) باشد تمایل مردم برای سرمایه گذاری کاهش می یابد، و در نتیجه از تعداد قرض گیرندگان بانکها کم می شود. در این صورت مجموع هزینه ها یا E کاهش خواهد یافت. کاهش در E باعث پایین آمدن سطح قیمت ها شده و تقاضای پول را کاهش می دهد. در این حالت ذخیره بانکهای بازرگانی افزایش می یابد و بانکها برای تشویق مردم به دریافت وام، نرخ بهره بانکی یعنی i را کم می کنند تا با نرخ بازده سرمایه گذاری برابر شود (پژویان، ۱۳۸۹: ۸۵).

۱۱-۵ کینز و بیکاری غیر ارادی

با رجوع به نمودار ۱۱-۸ می توان اثر شوک منفی تقاضا بر روی تولید حقیقی و اشتغال را در حالتی که دستمزدهای اسمی چسبنده باشند بررسی نمود. اقتصادی را در نظر بگیرید که ابتدا در تعادل اشتغال کامل قرار دارد (YF, Le) و اکنون مواجه با کاهش در تقاضای کل می شود که با انتقال منحنی AD از AD_0 به AD_1 نشان داده شده است. اگر قیمت ها انعطاف پذیر اما دستمزدهای اسمی چسبنده باشند، اقتصاد از نقطه e_0 به e_1 حرکت می کند. در صورت وجود چسبندگی دستمزد اسمی، منحنی

عرضه کل به صورت W_0AS درمی آید. با توجه به کاهش قیمت به P_1 و ثابت بودن دستمزد اسمی در W_0 ، دستمزد حقیقی به $\frac{W_0}{P_1}$ افزایش می یابد. در این دستمزد حقیقی، عرضه کار (L_d) بیشتر از تقاضای کار (L_c) است و بیکاری غیر ارادی برابر با cd بوجود می آید.

از آن جایی که $L_e - L_c$ بخشی از کارگرانی است که به طور غیر ارادی بیکار شده اند، که حاضرند در دستمزد حقیقی تعادلی $\frac{W_0}{P_0}$ کار کنند لذا کاهش دستمزد حقیقی از $\frac{W_0}{P_1}$ به $\frac{W_0}{P_0}$ برای آنها قابل قبول است زیرا آنها قبلاً حاضر بودند با دستمزد حقیقی پایینتر نیز کار کنند که روی منحنی کار بین نقاط e و b نشان داده شده است. کاهش دستمزد حقیقی نیز بنگاههای حداکثر کننده سود را ترغیب می کند که نیروی کار بیشتری را تقاضا نمایند. افزایش در سطح قیمت از P_1 به P_2 دستمزد حقیقی را به سطح تعادلی قبلی اش $\frac{W_0}{P_0}$ کاهش می دهد و بیکاری غیر ارادی حذف می شود.



نمودار ۸-۱۱ کینز و بیکاری غیر ارادی

۱۱-۶ کینز و نقد نظریات نئوکلاسیک

از آنجا که در نظریات نئوکلاسیک اشتغال کامل و تعادل از یکدیگر جدا نیستند، لازمه تعادل اشتغال کامل، انعطاف‌پذیری قیمت و دستمزد و نرخ بهره است که تعادل را در بازارهای کالا و خدمات، نیروی کار و سرمایه ایجاد می‌کند. اما آنچه موجب زیر سؤال رفتن این نظریات نئوکلاسیک‌ها شد، وجود بیکاری‌های غیرارادی بود که در سطحی وسیع، جهان و خصوصاً جهان غرب را درگیر کرده بود و عملکرد مکانیسم قیمت و دستمزد به‌طور خودکار نمی‌توانست تعادل را به این بازارها بازگرداند. کتاب نظریه عمومی اشتغال، بهره و پول کینز حاوی نظریاتی بود که وجود پیدایش مکتب جدیدی را از بطن مکتب نئوکلاسیک نوید می‌داد. کینز بیان می‌کند که وجود رقابت کامل و اقتصاد آزاد به دلیل شکل‌گیری انحصارات قدرتمند و اتحادیه‌های صنفی، تعادل را در اقتصاد به کلی از بین برده و مکانیسم‌های اقتصادی نمی‌توانند بازارها را به سمت تعادل هدایت کنند. بنابراین در چنین شرایطی تعادل در سطح پایین‌تری از اشتغال کامل شکل خواهد گرفت. در مدلی که نئوکلاسیک‌ها ارائه کرده بودند، عرضه کل در سطح اشتغال کامل با تقاضای کل برابر بود. درحالی‌که کینز با ارائه نظریه تقاضای مؤثر^۱ بیان نمود که تعادل ممکن است در جایی ایجاد شود که بازار در سطح اشتغال کامل نباشد. تقاضای مؤثر آن سطح از تقاضا است که توسط مصرف، سرمایه‌گذاری و مخارج دولت مشخص می‌شود. خانوارها از طریق تصمیماتی که برای هزینه‌های خود می‌گیرند، ارزش تقاضای خود را مشخص می‌کنند. بنابراین اگر این ارزش با تقاضای مورد انتظار واحدهای تولیدی برابر باشد در آن صورت تعادل برقرار خواهد شد و اگر این دو برابر نباشند، در این شرایط واحدهای تولیدی، قیمت‌ها و محصول را به گونه‌ای تنظیم می‌کنند که با توجه به سطح اشتغال مشخص، تعادل در جامعه برقرار شود که این سطح اشتغال کامل نیست. در حقیقت در مدل کینزی، تقاضا، عرضه را تعیین می‌کند و این در مقابل نظر کلاسیک‌ها است که بر اساس قانون سه معتقدند عرضه، تقاضای خود را ایجاد می‌کند. بدین ترتیب کینز بر این باور است که بر اساس تجربه تاریخی بحران‌های شدید اقتصادی در دو قرن اخیر علی‌الخصوص بحران بزرگ سال‌های ۱۹۲۹-۳۳ در

1. Effective Demand

ایالات متحده و تعمیم بحران به اروپا، نشانه‌هایی از بیماری نظام سرمایه‌داری مبتنی بر عقاید نئوکلاسیکی است. او کمبود تقاضای مؤثر و در نتیجه آن، کمبود تولید و کاهش قدرت خرید و بیکاری بالا را از نشانه‌های این بیماری ارزیابی می‌کند. هر چند کینز همانند مارکس راه حل‌های انقلابی مانند منحل کردن نظام اقتصادی حاکم و جایگزینی نظام سوسیالیسم را ارائه نمی‌دهد ولی معتقد است باید اصلاحات اساسی در نظام‌های حاکم صورت پذیرد و باید نقش دولت در حل مشکلات و مبارزه با بحران‌ها را تقویت نمود. بدین ترتیب کینز با توجه به برخی اصول که برای خود در نظر گرفت به ارائه راهکارهایی برای حل مسائل ایجاد شده پرداخت که در ادامه به آن‌ها اشاره خواهیم کرد (بلیندر، ۱۹۸۷: ۴۱).

۱۱-۶-۱ برخی عقاید مکتب کینزی

۱- عدم قطعیت تعادل اشتغال کامل

کینز به عقاید نئوکلاسیک‌ها و کلاسیک‌ها که معتقد بودند اقتصاد در هر لحظه در تعادل اشتغال کامل است و هر تغییری در این سطح با عکس‌العمل سریع مکانیسم‌های بازار مجدداً تعادل را در سطح اشتغال کامل برقرار می‌کند، اعتقاد نداشت. او بر این باور بود که اصولاً سه نوع تعادل می‌تواند در جامعه برقرار شود:

الف) تعادل اشتغال کامل که در شرایطی ایجاد می‌شود که نظام اقتصادی به خوبی عمل کند و جامعه با رکود و رونق شدید مواجه نیست.

ب) تعادل در سطحی بالاتر از اشتغال کامل برقرار شود که به عقیده کینز این شرایط معمولاً به‌وجود نمی‌آید و در صورتی که ایجاد شود از دوام چندانی برخوردار نیست و در صورت وقوع، سطح قیمت‌ها را بالا برده و تورمی ایجاد می‌کند که کینز آن را تورم فشار هزینه می‌نامد^۱.

ج) تعادل در سطحی پایین‌تر از اشتغال کامل برقرار شود که در این شرایط درآمد ملی کاهش می‌یابد و شرایط رکودی در جامعه حاکم می‌شود. به عقیده کینز، این شرایط

معمولاً در اقتصاد سرمایه‌داری ایجاد می‌شود و نتیجه برقراری یک رقابت آزاد در نظام سرمایه‌داری است، و دولت باید برای حل این مشکل مستقیماً وارد عمل شود.

۲- توجه به اهمیت نقش تقاضای کل

کینز و طرفداران مکتب کینزی توجه زیادی بر نقش و اثر عواملی چون مصرف کل، سرمایه‌گذاری کل، پس‌انداز کل و درآمد در جامعه و تأثیر آن‌ها بر تولید و اشتغال داشتند. از این روی برای مقابله با بحران‌ها و رکودهایی که آن‌ها را نتیجه یک اقتصاد کاملاً آزاد می‌دانستند، به اهمیت تقاضای کل و اجزای تشکیل‌دهنده آن تأکید داشتند. بدین ترتیب کینزین‌ها بر اهمیت تقاضای کل به‌عنوان مشخص‌کننده اولیه درآمد ملی، محصول و اشتغال تأکید می‌نمایند (آمادو، ۱۹۸۹: ۳۲).

از دیدگاه این اقتصاددانان، تقاضای مؤثر سطح تعادلی محصول واقعی اقتصاد را برقرار کرده که در بسیاری از موارد کمتر از سطح محصولی است که در تحت شرایط اشتغال کامل می‌تواند وجود داشته باشد. پس، از آنجا که سطح محصول و اشتغال اساساً توسط تقاضای کل مشخص می‌گردند، لذا مقامات دولتی می‌توانند با دخالت خود بر روی تقاضای کل مؤثر، اثر گذاشته و تضمین نمایند که اقتصاد با سرعت بیشتری به اشتغال کامل باز گردد (گرگی، ۱۳۸۴: ۱۱۷).

۳- اعتقاد به اثر سیاست‌های پولی و مالی در ایجاد تعادل

کینزین‌ها معتقدند دولت باید از طریق اعمال سیاست‌های پولی و مالی مناسب تلاش کند تا تعادل را در سطح اشتغال کامل برقرار نماید تا در نتیجه آن، ثبات قیمت‌ها و تولید و نهایتاً رشد اقتصادی ایجاد شود. از این روی دولت باید برای مقابله با رکود و بحران، مخارج خود را افزایش دهد یا از میزان مالیات‌ها بکاهد که این کاهش مالیات‌ها خود موجب افزایش مخارج مصرفی خصوصی می‌گردد. دولت همچنین باید عرضه پول را افزایش دهد تا بتواند با کاهش نرخ بهره، مخارج سرمایه‌گذاری را اضافه کند و از این طریق محرکی جهت افزایش تولید و نهایتاً رونق اقتصادی فراهم کند. هر چند باید به این نکته توجه کرد که اگر اقتصاد در شرایط دام نقدینگی قرار داشته باشد و نرخ بهره در حداقل خود قرار بگیرد، در این حالت به اعتقاد کینزین‌ها اجرای

سیاست‌های پولی غیر کارآمد خواهد بود. به اعتقاد کینزین‌ها، در کشورهای جهان سوم (در حال توسعه) ممکن است اقتصاد در چنین شرایطی قرار بگیرد و در این شرایط اجرای سیاست‌های پولی نه تنها مشکل را حل نخواهد کرد بلکه شرایط تورمی را در این کشورها ایجاد خواهد کرد. از این رو کینزین‌ها سیاست‌های مالی را به سیاست‌های پولی ترجیح می‌دهند و گاه این طیف را طرفداران سیاست مالی یا مالیون^۱ می‌نامند.

بنابراین کینزین‌ها برای مقابله با تورمی که از این طریق احتمال دارد ایجاد شود، راهکار کاهش مخارج دولت یا افزایش مالیات‌ها را ارائه می‌کنند تا به وسیله آن مخارج مصرفی (بخش دولتی یا خصوصی) را کاهش دهند و از ایجاد تورم فشار تقاضا بکاهند. البته راه دیگری نیز می‌تواند در پیش روی دولتمردان قرار بگیرد و آن کاهش عرضه پول است تا به وسیله آن نرخ بهره افزایش یابد و در نتیجه مخارج سرمایه‌گذاری کاسته شود و با تأثیر بر سطح تولید و عرضه، از افزایش سطح قیمت‌ها جلوگیری کند. کینز معتقد است مناسب‌ترین روش برای ایجاد تعادل اشتغال کامل، سیاست کسر بودجه و افزایش قرضه عمومی است. هدف اساسی دولت اشتغال کامل بدون تورم است و اگر برای تأمین این هدف دولت با کسر بودجه مواجه شود مسئله‌ای در راه رسیدن به هدف مورد نظر به وجود نمی‌آید.

۱۱-۶-۲ مکتب کینزی و راهکارهای حل مشکل بحران

با اوج‌گیری بحران‌ها در دهه ۱۹۳۰ و تشدید رکود خصوصاً در اقتصادهای غربی، کینز به این نتیجه می‌رسد که اصول اقتصادی حاکم بر روح مکتب نئوکلاسیک نمی‌تواند به صورت دائمی در یک بسته اقتصادی سرمایه‌داری تعادل برقرار کرده و رونق اقتصادی را دوام بخشد. از این روی با آزادی مطلق که نظام سرمایه‌داری برای اقتصاد ایجاد می‌کند معمولاً بحران‌ها و رکودهایی را در اقتصاد باعث می‌شود که نتیجه همین آزادی است. کینز معتقد است تجربه تاریخی وجود بحران‌های شدیدی که در طول دو قرن اخیر و خصوصاً در دهه ۱۹۳۰ در ایالات متحده آغاز شده است تنها می‌تواند با دخالت دولت و اقداماتی که دولت در قالب سیاست‌های پولی و مالی اجرا می‌کند، مرتفع گردد.

بدین ترتیب او مشکل اصلی را کمبود تقاضای مؤثر می‌داند که در ادامه، کمبود تولید و کاهش سطح اشتغال را به دنبال خواهد داشت. بنابراین کینز افزایش مخارج دولت با هدف برقراری تعادل اقتصادی در سطح اشتغالی بالاتر را پیشنهاد می‌دهد که می‌تواند از سه طریق تأمین مالی شود (کینز، ۱۹۷۸: ۱۲۱).

الف) عملیات بازار باز: عملیات بازار باز عبارت است از خرید و فروش اوراق قرضه دولتی توسط بانک مرکزی. در شرایط تورمی برای جلوگیری از رشد قیمت‌ها و ایجاد اشتغال، دولت می‌تواند از طریق بانک مرکزی با فروش اوراق قرضه اقدام به انجام عملیات بازار باز کند. وقتی بانک مرکزی اوراق قرضه را با قیمت کمتری نسبت به قیمت اسمی بفروشد، نرخ بهره افزایش می‌یابد (نرخ بهره با قیمت اوراق قرضه رابطه معکوس دارد)، افزایش نرخ بهره موجب کاهش سرمایه‌گذاری شده و تقاضای کل را کاهش می‌دهد و این می‌تواند اثر ضد تورمی داشته باشد. از طرفی برای افزایش سطح اشتغال و رساندن آن به سطح اشتغال کامل، دولت می‌تواند از طریق بانک مرکزی با افزایش قیمت اوراق قرضه، موجب افزایش حجم پول در گردش شود. زیرا با افزایش قیمت اوراق قرضه، صاحبان اوراق قرضه تشویق می‌شوند که اوراق قرضه خود را بفروشند، از طرفی با افزایش قیمت اوراق قرضه، نرخ بهره نیز کاهش می‌یابد (به دلیل افزایش عرضه پول). البته این در شرایطی است که در بازار پول کینزی تقاضای پول ثابت باشد. بنابراین با کاهش نرخ بهره، سرمایه‌گذاری افزایش یافته و تقاضای کل اضافه می‌شود و در نتیجه تقاضا برای عوامل تولید مثل نیروی کار بیشتر گردیده و سطح اشتغال افزایش خواهد یافت.

ب) تغییر در نرخ ذخیره قانونی: یکی از راهکارهای خروج از رکود اقتصادی اجرای سیاست پولی انبساطی از طریق کاهش نرخ ذخیره قانونی است. اگر فرض کنیم سپرده‌های بانکی ثابت باشد، کاهش نرخ ذخیره قانونی موجب افزایش حجم ذخایر اضافی بانک‌ها شده، در نتیجه اعتبارات اعطایی توسط بانک‌ها افزایش می‌یابد و نهایتاً عرضه پول اضافه می‌شود. با فرض ثابت بودن تقاضای پول، افزایش عرضه پول موجب کاهش نرخ بهره شده و سطح سرمایه‌گذاری افزایش می‌یابد و این موجب افزایش تولید و اشتغال می‌گردد. نکته قابل توجه در مورد اثر سیاست تغییر در نرخ ذخیره قانونی این است که بانک مرکزی نمی‌تواند به صورت مداوم این نرخ را تغییر دهد، چرا که هر

تغییری در این نرخ اولاً به شدت بر بازارهای پولی و مالی اثر گذار است، ثانیاً با طی مدت زمان مشخص، این تغییر در سیستم بانکی عمل می‌کند. از این رو به دلیل آثار نسبتاً شدید و با تأخیر زمانی و علی‌الخصوص به دلیل عدم تاثیرگذاری آن در شرایط دام نقدینگی (نرخ بهره حداقلی)، کینز معتقد است سیاست‌های مالی از سیاست‌های پولی کارآمدی بیشتری دارند.

ج) تغییر در نرخ تنزیل: نرخ تنزیل، نرخ است که بر اساس آن بانک‌های تجاری درصدی از اعتبارات دریافتی خود از بانک مرکزی را به آن می‌پردازند. مثلاً اگر بانکی اعتباری معادل یکصد میلیارد ریال از بانک مرکزی با نرخ تنزیل ۵ درصد دریافت نماید این بانک در زمان دریافت تنها ۹۵ میلیارد ریال دریافت می‌کند و در زمان سررسید مبلغ یکصد میلیارد ریال را بازپرداخت می‌کند.

وقتی دولت در شرایط رکود قصد افزایش سطح تولید و اشتغال را برای رسیدن به سطح اشتغال کامل داشته باشد، نرخ تنزیل را کاهش می‌دهد. این کاهش موجب افزایش حجم اعتبارات دریافتی بانک‌های تجاری از بانک مرکزی می‌شود و این خود موجب اضافه شدن توان پرداخت اعتبارات از سوی بانک‌های تجاری به مردم می‌گردد. بنابراین قیمت قرض گرفتن پول (نرخ بهره) کاهش یافته و سرمایه‌گذاری افزایش می‌یابد. افزایش سرمایه‌گذاری نیز با افزایش تقاضا برای نیروی کار موجب کاهش سطح بیکاری و رشد تولید می‌شود.

در شرایط تورمی نیز دولت می‌تواند با افزایش نرخ تنزیل میزان اعتبارات دریافتی بانک‌های تجاری را از بانک مرکزی محدود کرده و با کاهش میزان اعتبارات به مردم برای سرمایه‌گذاری، نرخ بهره افزایش می‌یابد و موجب کاهش سرمایه‌گذاری و در نتیجه کاهش تقاضا شده، با فرض ثابت بودن عرضه، رشد قیمت‌ها کنترل می‌شود. به باور کینز، دولت در شرایطی که اقتصاد در تورم یا رکود است باید نقش فعال‌تری در اقتصاد بازی کند و بدون توجه به عملکرد آزادانه مکانیسم‌های کنترلی مورد نظر اقتصاددانان کلاسیک، باید با ابزارهای پولی و مالی که در اختیار دارد (خصوصاً با ابزارهای سیاست مالی) شرایط اشتغال کامل بدون تورم را در جامعه فراهم کند بدین ترتیب که اگر اقتصاد در رکود باشد، با اجرای سیاست مالی انبساطی و استفاده از سیاست کسری بودجه اقدام به افزایش تولید و اشتغال در حد اشتغال کامل نماید.

هدف اساسی دولت در واقع برقراری اشتغال کامل بدون تورم است و اگر برای تأمین این هدف دولت از طریق اعمال سیاست‌های مالی انبساطی با کسری بودجه روبه‌رو شود، مسئله‌ای در راه رسیدن به هدف مورد نظر به‌وجود نمی‌آید. در وضع رکود، تعادل پایین‌تر از اشتغال کامل موجب می‌شود که از تمامی منابع تولید که در اختیار بخش خصوصی است استفاده نشود. انتشار قرضه عمومی و فروش آن لزوماً به معنای محروم کردن بخش خصوصی از این منابع نیست بلکه برعکس توسعه هزینه‌های عمومی و انتشار اوراق قرضه، منابع بیکار را به کار می‌اندازد و آثار آن به‌صورت افزایش سطح تولید و درآمد و تقویت بخش خصوصی ظاهر می‌گردد. بدیهی است هنگامی که اقتصاد در تورم باشد، باید از سیاست مالی انقباضی استفاده کرد تا سطح مخارج کل کاهش یابد و به حد اشتغال کامل برسد. در این حالت، فلسفه توازن بودجه مفید نخواهد بود زیرا طبق نظام تصاعدی مالیات‌ها، در دوره رونق (که معمولاً با تورم همراه است) با افزایش درآمد قابل تصرف، مالیات بر درآمد نیز افزایش می‌یابد و هرگاه مخارج دولت ثابت باشد، مازاد بودجه به‌وجود خواهد آمد. برای توازن بودجه، دولت باید مالیات‌ها را کاهش دهد و یا هزینه‌های عمومی را زیاد کند. در هر دو حالت، این سیاست، سیاستی مالی انبساطی است و بر فشار تورمی در اقتصاد خواهد افزود. انتشار قرضه عمومی در زمان تورم به منزله خارج ساختن منابع تولید از بخش خصوصی و انتقال آن به بخش عمومی است. از این‌رو اتخاذ سیاست کسری بودجه با خطر افزایش بیشتر قیمت‌ها همراه خواهد بود. بدیهی است که در زمان تورم، هزینه‌ها و پرداخت‌های انتقالی دولت باید کاهش یابد یا آنکه دولت تصمیم به افزایش مالیات‌های غیرمستقیم مانند مالیات بر فروش و مالیات بر دارایی بگیرد تا بدین‌وسیله قدرت خرید مردم به‌طور غیر مستقیم کاهش یابد.

بدین ترتیب سیاست‌های پولی و مالی کینزی تدابیر خاصی هستند که بر اثر اعمال آن‌ها به ترتیب عرضه پول در گردش و حجم مالیات‌ها و مخارج دولت به منظور هدف‌های کلی اقتصادی مانند اشتغال کامل و جلوگیری از تورم کنترل می‌شود.

سؤالات تشریحی فصل یازدهم

۱. چگونگی شکل‌گیری و اصول اولیه مکتب کینزی را بیان کنید.
۲. تفاوت‌های مکتب کینزی و مکتب کلاسیک را به‌طور خلاصه بیان کنید.
۳. منظور از عقیده طرفداران مکتب کینزی که معتقد به «عدم قطعیت تعادل اشتغال کامل» هستند چیست؟
۴. نظر طرفداران مکتب کینزی را در رابطه با اهمیت نقش تقاضای کل بیان کنید.
۵. نظر طرفداران مکتب کینزی را در رابطه با نقش و اثر سیاست‌های پولی و مالی توضیح دهید.
۶. کینز چه راهکارهایی را برای حل مشکل بحران بزرگ و رکود اقتصادی سال‌های دهه ۱۹۳۰ بیان کرد؟ شرح دهید.
۷. عملیات بازار باز را توضیح دهید.
۸. منظور از تغییر در نرخ ذخیره قانونی چیست؟
۹. دولت چگونه می‌تواند با تغییر در نرخ تنزیل مجدد، بیکاری و تورم را در جامعه کنترل کند؟
۱۰. تامین مالی از طریق نرخ تنزیل را از نظر کینز شرح دهید.

سؤالات چهارگزینه‌ای فصل یازدهم

۱. مهم‌ترین کتاب جان مینارد کینز کدام است؟
 - الف) رساله پولی
 - ب) آثار اقتصادی سیاست چرچیل
 - ج) تئوری عمومی اشتغال، بهره و پول
 - د) پول و رابطه آن با پس‌انداز و سرمایه‌گذاری
۲. شکل‌گیری مکتب کینزی در واقع واکنشی در برابر عقاید مکتب است و می‌توان گفت از بطن این مکتب به‌وجود آمده است.
 - الف) کلاسیک
 - ب) سوسیالیسم
 - ج) نئوکلاسیک
 - د) مرکانتیلیسم

۳. معمولاً تعادل مورد نظر کینزین‌ها و کلاسیک‌ها به ترتیب در چه سطحی از اشتغال شکل می‌گیرد؟

- (الف) اشتغال کامل - اشتغال ناقص (ب) اشتغال ناقص - اشتغال کامل
(ج) اشتغال کامل - اشتغال کامل (د) اشتغال ناقص - اشتغال ناقص

۴. بر اساس عقاید این مکتب تقاضا، عرضه را تعیین می‌کند.

- (الف) کینزی (ب) کلاسیک
(ج) نئوکلاسیک (د) سوسیالیسم

۵. اعتقاد طرفداران مکتب کینزی در رابطه با تعادل اشتغال کامل این است که تعادل می‌تواند:

(الف) فقط در سطح اشتغال کامل برقرار شود.

(ب) فقط در سطح اشتغال ناقص برقرار شود.

(ج) در سطح اشتغال کامل و پایین‌تر از آن برقرار شود.

(د) در سطح اشتغال کامل و پایین‌تر یا بالاتر از آن برقرار شود.

۶. به عقیده کینز عامل اصلی تعیین‌کننده سطح تولید و درآمد ملی کدام گزینه است؟

- (الف) سطح اشتغال (ب) نرخ بهره
(ج) عرضه کل (د) تقاضای کل

۷. کینزین‌ها معمولاً در رابطه با نقش و اثر سیاست‌های مالی و پولی بر این باورند که:

(الف) سیاست‌های مالی و پولی اثر یکسان بر تعادل دارند.

(ب) سیاست‌های مالی آثار بیشتری برای حل مشکلات اقتصاد دارد.

(ج) سیاست‌های پولی مؤثرتر از سیاست‌های مالی هستند.

(د) اجرای سیاست‌های پولی و مالی توسط دولت فقط به بدتر شدن اوضاع اقتصادی کمک می‌کند.

۸. راهکار پیشنهادی کینزین‌ها برای مقابله با تورم چیست؟

(الف) افزایش مالیات‌ها و کاهش مخارج دولت

(ب) افزایش مالیات‌ها و افزایش مخارج دولت

(ج) کاهش مالیات‌ها و افزایش مخارج دولت

(د) کاهش مالیات‌ها و کاهش مخارج دولت

۹. کینز معتقد است مناسب‌ترین روش برای ایجاد تعادل اشتغال کامل است.

الف) سیاست کسر بودجه و کاهش قرضه عمومی

ب) سیاست مازاد بودجه و کاهش قرضه عمومی

ج) سیاست کسر بودجه و افزایش قرضه عمومی

د) سیاست مازاد بودجه و افزایش قرضه عمومی

۱۰. کینزین‌ها معتقدند برای مهار تورم باید از سیاست استفاده کرد.

الف) مالی انبساطی

ب) مالی انقباضی

ج) پولی انبساطی

د) پولی انقباضی

۱۱. منظور از عملیات بازار باز چیست؟

الف) خرید و فروش اوراق قرضه دولتی توسط بانک مرکزی

ب) خرید و فروش اوراق قرضه دولتی توسط بانک‌های تجاری

ج) خرید و فروش اوراق قرضه خصوصی توسط بانک مرکزی

د) خرید و فروش اوراق قرضه خصوصی توسط بانک‌های تجاری

۱۲. وقتی دولت در شرایط رکود، قصد افزایش سطح تولید و اشتغال را داشته باشد

می‌تواند نرخ تنزیل را دهد و این خود موجب نرخ بهره می‌شود.

الف) کاهش - کاهش

ب) کاهش - افزایش

ج) افزایش - کاهش

د) افزایش - افزایش

۱۳. یکی از مهم‌ترین ابزارهای سیاست پولی کدام است؟

الف) هزینه‌های عمومی

ب) تغییر در نرخ ذخیره قانونی

ج) تغییر در نرخ مالیات‌ها

د) تغییر در میزان پرداخت‌های انتقالی

۱۴. کدام گزینه از ابزارهای سیاست مالی نمی‌باشد؟

الف) تغییر هزینه‌های عمومی

ب) تغییر در میزان مالیات‌ها

ج) تغییر در میزان پرداخت‌های انتقالی

د) تغییر در نرخ تنزیل

۱۵. کدام گزینه در مورد عقاید مکتب کینزی صحیح است؟

الف) عرضه تقاضای خود را ایجاد می‌کند.

ب). کینز راه حلهای انقلابی همانند مارکس مثل منحل کردن نظام اقتصادی ارایه می نمود.

ج) کینز تعادل را در سطح اشتغال کامل می دانست.

د) کینز تقویت دولت جهت حل مشکلات اقتصادی و مبارزه با بحرانها را مجاز می دانست.

۱۶. کینزین ها سیاست مالی انقباضی را برای.....تجویز می نمودند.

الف) کنترل بیکاری (ب) مهار تورم

ج) خروج از رکود (د) افزایش درآمد دولت

۱۷. خرید و فروش اوراق قرضه دولتی توسط بانک مرکزی را چه می نامند؟

الف) عملیات بازار باز (ب) مهار تورم

ج) خروج از رکود (د) سرمایه گذاری

۱۸. به عقیده ایشان، دولت باید از طریق اعمال سیاستهای پولی و مالی مناسب تلاش کند تا تعادل را در سطح اشتغال کامل برقرار نماید تا در نتیجه آن، ثبات قیمت ها و تولید و نهایتاً رشد اقتصادی ایجاد شود.

الف) نئوکلاسیک ها (ب) کینزین ها

ج) کلاسیکها (د) سوسیالیست ها

۱۹. به عقیده کدامیک از اقتصاددانان زیر، نرخ بهره مکانیسم متعادل کننده پس انداز و سرمایه گذاری نیست، بلکه درآمد ملی است که این وظیفه را انجام می دهد.

الف) آلفرد مارشال (ب) جان مینارد کینز

ج) جان استوارت میل (د) ریکاردو

۲۰. به عقیده کدامیک از اقتصاددانان زیر، سطح اشتغال که پیامدی از مقدار مصرف و مقدار سرمایه گذاری عملی شده در کشور است، لزوماً اشتغال کامل نخواهد بود.

الف) آلفرد مارشال (ب) جان مینارد کینز

ج) جان استوارت میل (د) ریکاردو

فصل دوازدهم

عقاید اقتصادی پس از کینز

هدف کلی

هدف کلی از مطالعه این فصل آن است که دانشجویان با عقاید اقتصادی که پس از کینز در رد یا تأیید نظریات وی شکل گرفت آشنا شوند.

هدف‌های رفتاری

دانشجویان پس از مطالعه این فصل قادر خواهند بود:

۱. به چگونگی پراکندگی نظریات اقتصادی که پس از کینز شکل گرفت آشنایی پیدا کنند.
۲. نظر هارود را در رابطه با انواع نرخ رشد اقتصادی بر شمرند و با یکدیگر مقایسه کنند.
۳. مفهوم تعادل و عدم تعادل را در مدل هارود بیان کنند.
۴. نظر کالدور را در رابطه با توزیع درآمد و رشد اقتصادی بیان کنند.
۵. مدل ساده رشد اقتصادی جون رابینسون را بیان کنند.

۶. تعادل «عصر طلایی» را از نظر رابینسون توضیح دهند.
۷. نظریات هیکس و تأثیر آن را بر شکل‌گیری عقاید اقتصادی دریابند.
۸. عقاید پل ساموئلسن را در رابطه با سرمایه‌گذاری و درآمد ملی بیان کنند.
۹. نظریات سولو را در رابطه با رشد اقتصادی توضیح دهند.

مقدمه

پس از کینز تجزیه و تحلیل‌های اقتصادی با ابعاد گسترده‌تری روبه‌رو شد. به‌طوری‌که در کنار توجه به تحلیل‌های اقتصادی پیشین که اساساً توصیفی بودند، توجه به تحلیل‌های آماری و استفاده از ریاضیات در تحلیل‌ها مورد توجه قرار گرفت. از طرفی در کنار تحولاتی که در نوع تحلیل‌های اقتصادی شکل گرفت، عده‌ای با تأکید بر تحلیل‌های کینزی و تعمیم آن به تحلیل‌های کلان اقتصادی، بر عدم کارایی اقتصاد کلاسیکی تأکید می‌نمایند که از جمله آن‌ها ۱- روی هارود^۱ (۱۹۷۸-۱۹۰۰) ۲- نیکلاس کالدور^۲ (۱۹۸۶-۱۹۰۸) ۳- جون رابینسون^۳ (۱۹۸۳-۱۹۰۳) می‌باشند. در مقابل این گروه که به فراکینزیان مشهور شدند عده‌ای با قبول تحلیل‌های اقتصاد کینزی، تلفیقی از نظریات کینزی و نئوکلاسیکی به‌وجود آوردند که تحلیل‌های اقتصاد کلان کینزی را در چارچوب اقتصاد خرد نئوکلاسیکی ارائه می‌داد. این عده به کینزیان کلاسیک یا کلاسیکوکینزیان مشهور شدند. از جمله این متفکران ۱- هیکس^۴ (۱۹۸۹-۱۹۰۴) ۲- ساموئلسن^۵ (۲۰۰۹-۱۹۱۵) ۳- سولو^۶ (متولد ۱۹۲۴) و ۴- توبین^۷ (۲۰۰۲-۱۹۱۸) هستند.

با وجود اینکه این طیف انتقاداتی به اندیشه‌های اقتصادی کینز داشتند، تلفیقی از نظریات کلاسیک و کینزی ارائه دادند. پراکندگی نظریات این دسته به اندازه‌ای بوده است که گاهی آن‌ها را نئوکلاسیک و گاهی آن‌ها را نئوکینزی دسته‌بندی کرده‌اند.

1. Roy Forbes Harrod
 2. Nicholas Kaldor
 3. Joan Robinson
 4. John Richard Hicks
 5. Paul Samuelson
 6. Robert M. Solow
 7. James Tobin

به دلیل تعداد زیاد و گستردگی نظریاتی که پس از کینز مطرح شده است، در این بخش تنها به ارائه نظریات تعدادی از این اقتصاددانان که از شهرت بیشتری برخوردار هستند، می‌پردازیم.

۱-۱۲ الگوی هارود

هارود در سال ۱۹۰۰ در شهر نورفولک در کشور انگلستان متولد شد و پس از اتمام تحصیلاتش در دانشگاه آکسفورد، در آن دانشگاه مشغول به تدریس شد. وی که از علاقه‌مندان به کینز بود کتاب «زندگی کینز» را در سال ۱۹۵۱ تألیف نمود و در کتاب خود تحت عنوان «گزارشی درباره دوره تجاری» تلاش نمود تا نظریه جدیدی در باب نرخ تغییر تقاضای کل ارائه کند. هارود در کتاب خود تحت عنوان «به سوی اقتصاد پویا» با تعمیم نظریه عمومی کینز، نظریه خود را که تلفیقی از ضریب فزاینده و اصل شتاب است ارائه می‌کند (هارود، ۱۹۳۹: ۳۰).

هارود سعی می‌کند نشان دهد چگونه برخورداری از یک رشد یکنواخت، اقتصاد را همواره در حال تعادل نگاه می‌دارد و عدم وجود یک رشد یکنواخت موجب عدم تعادل و تغییرات در سطح قیمت‌ها و ... می‌شود.

هارود فرض می‌کند ممکن است سه نوع نرخ رشد شامل ۱- نرخ رشد واقعی (G) ۲- نرخ رشد تضمین شده (G_w) و ۳- نرخ رشد طبیعی (G_N) در جامعه وجود داشته باشد.

در رابطه زیر

$$GC = S$$

(S) میل متوسط به پس‌انداز که برابر نسبت پس‌انداز به درآمد ($\frac{S}{Y}$) می‌باشد از حاصل ضرب نرخ رشد واقعی (G) در ضریب شتاب واقعی (C) به دست می‌آید. نرخ رشد واقعی عبارت از حاصل تقسیم تغییرات در سطح درآمد به کل درآمد است ($\frac{\Delta Y}{Y}$) ضریب شتاب واقعی برابر تغییر در موجودی سرمایه واقعی (سرمایه گذاری واقعی) به تغییرات درآمد است ($\frac{\Delta K}{\Delta Y}$). با قرار دادن این مقادیر در رابطه بالا می‌توانیم رابطه زیر را بنویسیم:

$$\frac{\Delta Y}{Y} \times \frac{I}{\Delta Y} = \frac{S}{Y} \Rightarrow \frac{I}{Y} = \frac{S}{Y} \Rightarrow I = S$$

بنابراین می‌توان با توجه به رابطه فوق چنین نتیجه‌گیری کرد که در شرایط تعادلی باید پس‌انداز واقعی با سرمایه‌گذاری واقعی برابر باشد. با استفاده از رابطه بالا می‌توان چنین نتیجه گرفت که درحالی‌که S تابعی از Y است، مقدار سرمایه به افزایش درآمد (ΔY) بستگی دارد و این همان رابطه اصل شتاب است.

هارود معتقد است نرخ رشد تضمین شده (G_w) که حداکثر نرخ رشد درآمد در اقتصاد است، نرخ است که تولیدکنندگان را نسبت به آنچه تولید می‌کنند راضی نگاه می‌دارد. در این نرخ رشد، تقاضا برای محصولات تولیدی آنقدر بالاست که هر آنچه توسط تولیدکنندگان تولید می‌شود به فروش می‌رسد و آن‌ها با همین رشد به تولید ادامه می‌دهند. نرخ رشد تضمین شده را می‌توان به کمک رابطه زیر به دست آورد.

$$G_w C_R = S$$

در این رابطه G_w نرخ رشد تضمین شده و برابر $\frac{\Delta Y}{Y}$ است و C_R ضریب شتاب تضمینی و برابر نسبت سرمایه‌گذاری مورد نیاز به تغییر در تولید مورد نیاز است $(\frac{I}{\Delta Y})$. S نیز نسبت پس‌انداز به درآمد یا همان میل متوسط به پس‌انداز است. بنابراین به کمک رابطه فوق می‌توان عنوان کرد اگر اقتصاد با نرخ رشد G_w به‌طور یکنواخت رشد کند و از تمام ظرفیت‌های موجود اقتصادی استفاده شود، درآمد باید با نرخ رشد سالانه معادل $\frac{S}{C_R}$ افزایش پیدا کند.

$$G_w = \frac{S}{C_R}$$

۱-۱-۱۲ تعادل و عدم تعادل

اگر اقتصاد در تعادل اشتغال کامل قرار داشته باشد باید نرخ رشد واقعی (G) با نرخ رشد تضمین شده (G_w) برابر باشد. در این حالت روابط زیر برقرار است.

$$\left. \begin{array}{l} GC = S \\ G_w = \frac{S}{C_R} \Rightarrow G_w C_R = S \end{array} \right\} (G = G_w) \Rightarrow C = C_R$$

بنابراین رابطه بالا نشان می‌دهد در تعادل اشتغال کامل باید تولید واقعی کالاهای سرمایه‌ای (C) با نرخ تولید کالاهای سرمایه‌ای مورد نیاز برای رشد یکنواخت (C_R)، برابر باشد.

بنابراین، برابری نرخ رشد تضمین شده و نرخ رشد واقعی تولید ($G=G_w$) می‌تواند برقرارکننده تعادل باشد. عدم برابری این دو، عدم تعادل را در اقتصاد ایجاد می‌کند به طوری که اگر نرخ رشد تضمین شده (G_w) از نرخ رشد واقعی (G) بزرگ‌تر باشد، در این صورت C از C_R بزرگ‌تر خواهد بود ($C_R < C$) و در این حالت اقتصاد وارد یک مرحله رکود بلندمدت خواهد شد، چرا که درآمد واقعی با نرخ کمتر از نرخ مورد نیاز برای استفاده از تمام ظرفیت‌های بالقوه موجود در اقتصاد رشد می‌کند و موجودی کالاهای سرمایه‌ای در اقتصاد افزایش خواهد یافت. در نتیجه تولید و درآمد کاهش یافته، اقتصاد در شرایط رکودی قرار می‌گیرد. عکس این وضعیت زمانی رخ می‌دهد که نرخ رشد تضمین شده (G_w) از نرخ رشد واقعی (G) کوچک‌تر باشد در این حالت C_R از C بزرگ‌تر خواهد بود ($C_R > C$) شده و در واقع اقتصاد وارد مرحله تورم می‌شود زیرا درآمد واقعی با نرخ بیشتری از آنچه مورد نیاز اقتصاد است بالا خواهد رفت و مقدار کالاهای سرمایه‌ای مورد نیاز بیشتر از مقدار حقیقی آن خواهد بود. در این حالت به دلیل اینکه عرضه کل از تقاضای کل کمتر است اقتصاد با شرایط تورمی مواجه خواهد شد.

بدین ترتیب هارود معتقد است نرخ رشد طبیعی بالاترین نرخ رشدی است که با توجه به موجودی تکنولوژیک و رشد جمعیت و نیروی کار امکان‌پذیر است. بنابراین نرخ رشد طبیعی که به معیارهایی مثل تکنولوژی، جمعیت، مواد اولیه و کالاهای سرمایه‌ای بستگی دارد همان نرخ رشدی است که در سطح تولید اشتغال کامل برقرار است. اگر نرخ رشد طبیعی را با G_n نمایش دهیم می‌توانیم رابطه زیر را در مورد آن بنویسیم:

$$G_n \cdot C_R = S$$

اگر نرخ رشد تضمین شده (G_w) از نرخ رشد طبیعی (G_n) بیشتر باشد، در این صورت نرخ رشد پس‌انداز و سرمایه‌گذاری و در نتیجه نرخ رشد موجودی سرمایه از حد نرخ رشد طبیعی فراتر رفته و اقتصاد با ظرفیت اضافی روبه‌رو شده و شرایط رکودی در جامعه برقرار می‌شود.

در شرایطی که نرخ رشد طبیعی (G_n) از نرخ رشد تضمین شده (G_w) بیشتر باشد ($G_n > G_w$)، اقتصاد به سوی رونق حرکت می کند؛ در این حالت سرمایه گذاری انجام شده کمتر از سرمایه گذاری مطلوب می باشد و نرخ بازده سرمایه گذاری بالا خواهد رفت و استفاده از موجودی سرمایه شدت می گیرد. در چنین شرایطی، تولیدکنندگان شروع به سرمایه گذاری جدید می کنند.

در یک جمع بندی کلی می توان اظهار داشت تعادل در مدل هارود، تعادل بی ثباتی است. دلیل این ناپایداری در این فرض نهفته است که بین دریافت درآمد و خرج آن تأخیر زمانی وجود دارد. فقدان این تأخیر زمانی در سرمایه گذاری در فرمول $\frac{S}{C_R} G_w =$ نمایان است. در مورد حجم سرمایه گذاری القایی، این فقدان به این معنی است که تغییرات درآمد فوراً موجب تغییرات سرمایه گذاری می شود. از آنجا که در این الگو وقفه زمانی وجود ندارد سرمایه گذاری القایی علاوه بر اینکه بخشی از درآمد جاری است، تابع آن نیز می باشد. بنابراین هرگاه درآمد بین زمان t و t_1 افزایش یابد، سرمایه گذاری القایی بر اساس اصل شتاب بالا رفته، که خود موجب افزایش درآمد و سرمایه گذاری خواهد شد. تغییرات در همان زمان انجام می پذیرد. برعکس، کاهش درآمد موجب کاهش سرمایه گذاری القایی شده و این به نوبه خود باعث انقباض دائمی سطح درآمد خواهد شد. بنابراین در الگوی هارود یا درآمد شدیداً بالا می رود یا کاهش قابل توجهی خواهد داشت (تفضلی، ۱۳۸۶: ۴۱۸-۴۱۷).

۱۲-۲ الگوی کالدور

نیکلاس کالدور متولد شهر بوداپست در مجارستان است. وی در سال ۱۹۰۸ در این شهر به دنیا آمد و تحصیلات دانشگاهی خود را در سال ۱۹۲۷ در دانشگاه برلین آغاز کرد. سپس به انگلستان رفت و تحصیلات خود را در رشته اقتصاد ادامه داد و در سال ۱۹۶۱ موفق به اخذ درجه استادی در رشته اقتصاد در کالج کینگز در لندن شد. او از مشهورترین طرفداران عقاید کینز است که معتقد بود به دلیل افزایش دائمی در سطح دستمزدها، نظام سرمایه داری با بحران جدی مواجه نخواهد شد. مدل توزیع درآمد کالدور بر اساس تابع کلاسیک پس انداز بنا شده است (به این مفهوم که پس انداز با نسبت سود به درآمد ملی برابر است) و نسبت به مدل هارود این تفاوت را دارد که

نسبت پس‌انداز به درآمد را در جریان رشد اقتصادی متغیر فرض می‌کند. در این مدل کالدور با فروض زیر اقدام به تبیین مدل می‌کند. اولاً تولید و درآمد در سطح اشتغال کامل جامعه تعیین می‌شود ولی ممکن است شرایط عدم اشتغال کامل با وجود بنگاه‌های انحصاری در جامعه ایجاد شود. ثانیاً درآمد و تولید ملی شامل مزد و حقوق (w) و سود یا درآمد تولیدکنندگان (P) است. ثالثاً میل نهایی به مصرف حقوق بگیران از میل نهایی به مصرف سرمایه‌داران بیشتر است یا میل نهایی به پس‌انداز حقوق‌بگیران (S_w) از میل نهایی به پس‌انداز سرمایه‌داران (S_p) کمتر است $S_w < S_p$. رابعاً نسبت سرمایه‌گذاری به تولید ($\frac{I}{Y}$) متغیری برونزا است که مستقل از متغیرهای داخل مدل تعیین می‌شود.

بدین ترتیب او تئوری خود را با در نظر گرفتن فروض بالا و اینکه رقابت‌های ناقص و شرایط انحصاری می‌تواند در بازار حاکم باشد به شرح زیر بیان می‌کند:

$$Y = W + P$$

$$W = Y - P, \quad I = S, \quad S = S_w + S_p$$

با توجه به این مدل می‌توان گفت سرمایه‌گذاری تابعی از میزان پس‌انداز است و

حقوق‌بگیران و سرمایه‌داران مقدار معینی از درآمد خود را پس‌انداز می‌کنند.

$$SW = S_w \cdot W, \quad SP = S_p \cdot P$$

با توجه به رابطه $S = SW + SP$ خواهیم داشت.

$$\begin{aligned} I = S &\Rightarrow I = SW + SP \Rightarrow I = S_w \cdot W + S_p \cdot P \\ &\Rightarrow I = S_w(y-p) + S_p \cdot p \Rightarrow I = S_w y - S_w p + S_p \cdot p \\ &\Rightarrow I = S_w \cdot y + (S_p - S_w) \cdot p \end{aligned}$$

اکنون اگر بخواهیم نسبت سرمایه‌گذاری به درآمد ملی را محاسبه کنیم کافی

است رابطه اخیر را بر درآمد ملی (Y) تقسیم کنیم.

$$\frac{I}{Y} = \frac{S_w \cdot Y + (S_p - S_w)P}{Y} = S_w + \frac{(S_p - S_w)P}{Y}$$

از آنجا که در این رابطه $\frac{P}{Y}$ همان نسبت سود به درآمد ملی است، می‌توانیم

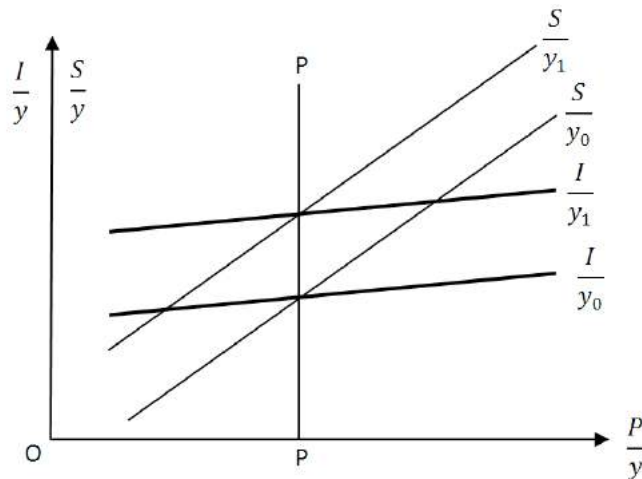
مقدار آن را با توجه به رابطه اخیر محاسبه کنیم:

$$\frac{I}{Y} = S_w + (S_p - S_w) \frac{P}{Y} \Rightarrow (S_p - S_w) \frac{P}{Y} = \frac{I}{Y} - S_w$$

$$P/Y = I / Y(S_p - S_w) - S_w / (S_p - S_w)$$

بنابراین از آنجا که میل نهایی به پس‌انداز حقوق‌بگیران (S_w) و میل نهایی به پس‌انداز سرمایه‌داران (S_p) مشخص است، از این رو می‌توان گفت نسبت سود به درآمد ملی بستگی به نسبت سرمایه‌گذاری به تولید کل خواهد داشت (کالدور، ۱۹۶۰: ۲۳۶-۲۲۷).

اگر نسبت سرمایه‌گذاری به درآمد افزایش پیدا کند ($\frac{I}{Y}$)، نسبت سود به درآمد ملی ($\frac{P}{Y}$) اضافه می‌شود، مشروط بر اینکه $(S_p - S_w) > 0$ باشد یا به عبارت دیگر $S_p > S_w$ باشد. می‌توان روابط موجود را با توجه به شکل، به صورت زیر توضیح داد (قره‌باغیان، ۱۳۷۶: ۴۰۳).



نمودار ۱-۱۲ رابطه سرمایه‌گذاری، درآمد و سود در مدل کالدور در سطح درآمد Y_0 اشتغال کامل در اقتصاد وجود دارد. نسبت پس‌انداز به درآمد $\frac{S}{Y_0}$ و نسبت سرمایه‌گذاری به درآمد $\frac{I}{Y_0}$ است. در اقتصاد نسبت ثابت سود به درآمد برابر است با OP ، پس منحنی نمایانگر نسبت ثابت سود به درآمد است. اگر فرض کنیم که y (درآمد) افزایش یابد، نسبت‌های $\frac{S}{Y}$ و $\frac{I}{Y}$ نیز افزایش می‌یابد زیرا هر دو

نسبت ثابتی از درآمد هستند، و به شکل S/Y_1 و I/Y_1 در خواهد آمد. ولی سهم سود درآمد ملی کماکان ثابت و با OP برابر خواهد بود. اگر تنها $\frac{I}{Y}$ به طرف بالا انتقال پیدا کند و نسبت $\frac{S}{Y}$ در $\frac{S}{Y_0}$ ثابت باقی بماند اقتصاد دچار تورم قیمت‌ها خواهد شد. در این حالت، سهم سود در درآمد ملی افزایش می‌یابد و در نتیجه تابع $\frac{S}{Y}$ را به طرف بالا سوق می‌دهد ($\frac{S}{Y}$). اگر این روند ادامه یابد، توابع $\frac{S}{Y}$ و $\frac{I}{Y}$ به نحوی عمل خواهند کرد که اشتغال کامل در اقتصاد ایجاد شود. لازم به تذکر است که در شرایط اشتغال کامل نیز نسبت $\frac{P}{Y}$ ثابت باقی خواهد ماند.

به عقیده کالدور، ارزش تفسیری این مدل به طرز عمل سرمایه‌گذاری یا نسبت سرمایه‌گذاری به درآمد به مثابه یک متغیر مستقل بستگی دارد و در مقابل تغییرات S_p و S_w ثابت و یکسان است. این مسئله، همراه با پیش فرض اشتغال کامل نشان می‌دهد که سطح قیمت‌ها و سطح دستمزدهای پولی به کمک تقاضا تعیین می‌شود. افزایش سطح سرمایه‌گذاری‌ها طبعاً سطح تقاضا و قیمت‌ها را افزایش می‌دهد. متعاقباً سهم سود در درآمد ملی افزایش خواهد یافت، اما مصرف حقیقی را کاهش می‌دهد. برعکس، کاهش در میزان سرمایه‌گذاری‌ها تقاضای کل، سطح قیمت‌ها و سودها را نیز می‌کاهد؛ اما مصرف واقعی را افزایش می‌دهد. به فرض اینکه قیمت‌ها یا سطح سودها انعطاف‌پذیر باشد، نظام اقتصادی در حالت اشتغال کامل به ثبات خواهد رسید.

همان‌طور که قبلاً نیز اشاره شد، این مدل تنها زمانی فعال است که دو نرخ پس‌انداز وجود داشته باشد، یعنی S_p و S_w که هیچ‌گاه با یکدیگر مساوی نیستند و همواره $S_w < S_p$ است. این امر در حقیقت، شرط ثبات اقتصادی محسوب می‌شود. اگر S_p کوچک‌تر از S_w باشد، کاهش سطح قیمت‌ها سبب کاهش تقاضا خواهد شد. این پدیده در نهایت سبب کاهش همه جانبه ظرفیت‌ها می‌شود و افزایش قیمت‌ها نیز بدین سیاق همه‌جانبه خواهد بود.

علاوه بر این، درجه ثبات نظام به عکس اختلاف بین میل نهایی به پس‌انداز حقوق‌بگیران و میل نهایی به پس‌انداز سرمایه‌داران یعنی $\frac{1}{(S_p - S_w)}$ بستگی دارد.

کالدور از آن به عنوان ضریب حساسیت توزیع درآمد یاد می‌کند. اگر اختلاف بین دو میل نهایی به پس‌انداز، یعنی S_p و S_w ، ناچیز باشد، ضریب حساسیت توزیع درآمد، یعنی $\frac{1}{(S_p - S_w)}$ ، بسیار زیاد خواهد بود و هر تغییر کوچکی در نسبت سرمایه‌گذاری به تولید $(\frac{I}{Y})$ سبب تغییر بسیار زیاد در توزیع درآمد $(\frac{P}{Y})$ خواهد شد و بالعکس. اگر میل نهایی به پس‌انداز در میان دستمزددبگیران صفر باشد ($S_w=0$)، مقدار پس‌انداز با کل سرمایه‌گذاری و مصرف سرمایه‌داران مساوی خواهد بود، یعنی:

$$I = s_p \cdot p + s_w \cdot w$$

$$S_w = 0 \quad \text{چون}$$

$$I = s_p \cdot p \quad \text{یا} \quad p = \frac{I}{S_p} \quad \text{پس}$$

در این حالت، افزایش مصرف تولیدکنندگان سبب افزایش سود کل به همان میزان خواهد شد. اگر فرض کنیم که $\frac{I}{Y}$ و S_p در طول زمان ثابت باشد، سهم دستمزدها نیز ثابت خواهد بود به عبارت دیگر، همزمان با افزایش تولید سرانه، دستمزدهای حقیقی خودبه‌خود افزایش خواهد یافت و هنگامی که S_w مثبت و بزرگ‌تر از صفر باشد، سود کل به اندازه S_w (مقدار پس‌انداز دستمزددبگیران) کاهش خواهد یافت. زمانی که پس‌انداز دستمزددبگیران کاهش یابد، سود کل افزایش بیشتری نسبت به تغییر سرمایه‌گذاری‌ها خواهد داشت.

کالدور نتیجه‌گیری می‌کند: از آنجایی که نرخ رشد تضمین شده و نرخ رشد طبیعی مستقل از یکدیگر نیستند، در صورت انعطاف‌پذیر بودن سود، نرخ رشد تضمین شده از طریق تغییر در $\frac{P}{Y}$ خود را با نرخ رشد طبیعی تطبیق خواهد داد. کالدور اشاره می‌کند که سیستم اقتصاد سرمایه‌داری به‌طور تجربی به نرخ رشد آرام و یکنواخت متمایل است. در حقیقت، علل اصلی عدم تعادل در اقتصاد، ناهماهنگی بین نرخ رشد طبیعی و نرخ رشد تضمین شده است. به معادله کالدور می‌توان دو قید زیر را افزود:

$$S_w < \frac{I}{Y} \quad \text{و} \quad S_p < \frac{I}{Y}$$

قید $S_w < \frac{I}{Y}$ عامل تعادل پویا را از طریق منفی بودن سهم سود نادیده می‌گیرد و

قید $S_p < \frac{I}{Y}$ از طریق منفی گرفتن سهم سود، از تعادل پویا چشم پوشی می‌کند. اگر قید $S_w < \frac{I}{Y}$ رفع نگردد، اقتصاد ملی وارد مرحله توسعه‌نیافتگی طولانی خواهد شد. بر همین قیاس، اگر قید $S_p > \frac{I}{Y}$ رفع نشود، سیستم اقتصادی وارد مرحله تورم مزمن خواهد گشت. مدل کالدور در این دو محدوده فعالیت می‌کند و سعی دارد نشان بدهد که چگونه توزیع درآمد و نرخ سود در طول زمان به متعادل شدن نظام اقتصادی کمک می‌کند.

۱۲-۳ جون رایبسون^۱

جون رایبسون (۱۹۰۳-۱۹۸۳) از معدود زنان مشهور در تاریخ علم اقتصاد است. پدرش نیز یک اقتصاددان با گرایش سوسیالیستی بود. خانم رایبسون در سال ۱۹۲۵ در مقطع لیسانس از دانشگاه کمبریج فارغ‌التحصیل شد و در سال ۱۹۶۵ کرسی استادی را در رشته اقتصاد در این دانشگاه به‌دست آورد. وی تلاش کرد تا بررسی‌های کوتاه مدت کینز را به نظریه رشد اقتصادی کینز تبدیل کند و به این ترتیب می‌توان اظهار داشت وی آنچه امروزه، «مکتب پس از کینز» نامیده می‌شود را پایه‌گذاری کرد. وی در کتاب خود تحت عنوان "تمرکز سرمایه"، با ترکیب عقاید متفاوتی مثل کینز، کالسکی^۲ و سرافا^۳ تلاش می‌کند علم اقتصادی را پایه‌ریزی کند که مثل اقتصاد متعارف، وابسته به مقایسه فرضی وضعیت‌های تعادل نباشد. وی معتقد است چون تاریخ برگشت‌ناپذیر است، تجزیه و تحلیل تطبیقی تقریباً بی‌مورد است.

مدل رایبسون

رایبسون در کتاب خود موسوم به «تمرکز سرمایه» یک مدل ساده رشد اقتصادی را بر اساس «قوانین موجود در نظام سرمایه‌داری» ارائه می‌دهد. ولی این مدل چندان توجهی برای رسیدن به تعادل در اقتصاد سرمایه‌داری نمی‌کند. در بخش‌های آتی به مدل

^۱ . Joan Robinson

^۲ . Michael Kalecki

^۳ . Piero Sraffa

«تمرکز سرمایه» و تحلیل ایشان از بازار رقابت ناقص (رقابت انحصاری) پرداخته خواهد شد.

فرضیات مدل

۱. اقتصاد بسته است و بر پایه آزادی مطلق اقتصادی استوار است.
 ۲. در این اقتصاد تنها دو عامل تولید، کار و سرمایه، وجود دارد.
 ۳. برای تولید مقادیر مشخصی از کالا، میزان سرمایه و نیروی کار به کار رفته با نسبت‌های ثابت مورد استفاده قرار می‌گیرد.
 ۴. پیشرفت‌های فنی ثابت است.
 ۵. کمبود نیروی کار وجود ندارد و تولیدکنندگان می‌توانند در هر لحظه به نیروی کار مورد نیاز دست پیدا کنند.
 ۶. در جامعه تنها دو طبقه دستمزدبگیران و سرمایه‌داران وجود دارند و درآمد ملی بین این دو تقسیم می‌شود.
 ۷. دستمزدبگیران پس‌انداز نمی‌کنند و تمام درآمدهای خود را مصرف می‌کنند.
 ۸. سرمایه‌داران تمام درآمد خود را پس‌انداز می‌کنند و مصرف آن‌ها معادل صفر است. اگر سرمایه‌داران سود نبرند، پس‌انداز نمی‌کنند و اگر پس‌انداز نکنند، سودی نخواهند برد.
 ۹. سطح قیمت‌ها ثابت است و در طول روند رشد اقتصادی تغییر نمی‌کند.
- درآمد ملی خالص در مدل رابینسون برابر با مجموع دستمزدها و کل سود ایجاد شده در روند سرمایه‌گذاری است. بنابراین، خواهیم داشت:

$$Y = WN + PK$$

در این رابطه، Y درآمد خالص ملی، W دستمزد واقعی، N تعداد دستمزدبگیران شاغل، P نرخ سود و K حجم سرمایه است. درآمد (Y) تابعی از N و K است و از آنجایی که نرخ سود نقش مهمی در تئوری تمرکز سرمایه دارد، می‌توان آن را به صورت زیر محاسبه کرد:

$$P = \frac{Y - WN}{K}$$

اگر سمت راست رابطه را به N تقسیم کنیم:

$$P = \frac{\frac{Y}{N} - W}{\frac{K}{N}}$$

و اگر $Y/N = I$ (بازدهی نیروی کار) و $K/N = b$ (سرمایه سرانه نیروی کار) باشد، چنین خواهیم داشت:

$$P = (I - W) / b$$

بنابراین، نرخ سود برابر با نسبت بازدهی نیروی کار منهای کل دستمزدهای واقعی پرداخت شده به میزان سرمایه به کار رفته برای یک واحد نیروی کار (سرمایه سرانه نیروی کار) است، به عبارت دیگر، نرخ سود (P) بستگی به درآمد (Y)، بازدهی نیروی کار (I)، سطح دستمزدهای واقعی (W) و شاخص سرمایه سرانه به کار رفته (b) دارد.

در طرف هزینه چنین داریم: درآمد خالص (Y) برابر با مجموع مخارج مصرفی (C) و مخارج سرمایه‌گذاری (I) است، یعنی:

$$Y = C + I$$

از آنجایی که بر طبق فرض مدل، میزان پس‌اندازهای دستمزدبگیران معادل صفر است و پس‌اندازکنندگان تنها سرمایه‌داران هستند، سود ایجاد شده، صرف سرمایه‌گذاری می‌شود.

در حالت تعادل، پس‌اندازهای واقعی معادل سرمایه‌گذاری‌های واقعی است، یعنی $S = I$. رابطه بین پس‌انداز و سرمایه‌گذاری را می‌توان به صورت زیر نشان داد:

$$S = PK$$

$$I = \Delta K$$

$$P = \left(\frac{\Delta K}{K} \right) = (I - W) / b$$

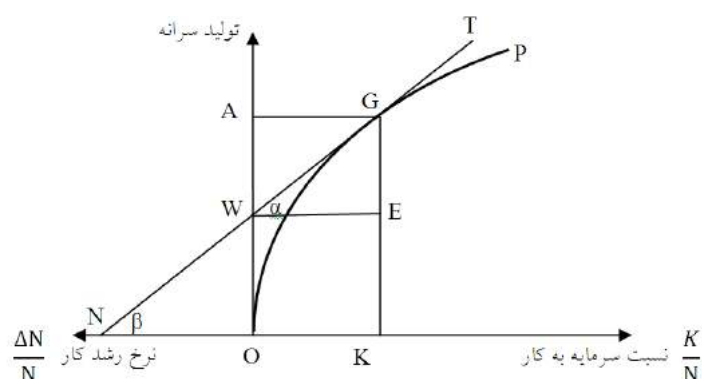
ΔK برابر است با میزان افزایش در حجم واقعی سرمایه که معادل سود واقعی است. به عبارت دیگر، نرخ رشد سرمایه $\left(\frac{\Delta K}{K} \right)$ برابر با P یعنی نرخ سود است که به نسبت خالص بازگشت (بازده) سرمایه در حجم سرمایه معین بستگی دارد. اگر درآمد

ثابت بماند و دستمزدها کاهش یابد یا درآمدها افزایش یابد و نرخ دستمزدها ثابت بماند، نرخ سود افزایش خواهد یافت. اگر نسبت سرمایه به کار کاهش یابد نرخ سود می‌تواند افزایش یابد، در این حالت، تولیدکنندگان سود خود را به حداکثر خواهند رسانید.

۱۲-۳-۱ عصر طلایی^۱

علاوه بر نرخ رشد سرمایه ($\frac{\Delta K}{K}$)، عامل دیگری نیز در تعیین نرخ رشد اقتصاد شرکت دارد و آن نرخ رشد جمعیت ($\frac{\Delta N}{N}$) است. زمانی که نرخ رشد جمعیت با نرخ رشد سرمایه مساوی باشد، یعنی $\frac{\Delta N}{N} = \frac{\Delta K}{K}$ ، اقتصاد در شرایط تعادل در سطح اشتغال کامل به سر می‌برد. رابینسون از این شرایط تعادل به‌عنوان «عصر طلایی» یاد می‌کند که نمایانگر رشد اقتصادی یکنواخت و آرام در شرایط اشتغال کامل است. زمانی که پیشرفت‌های فنی ثابت است یا به آرامی حرکت می‌کند، مکانیسم رقابتی در روند زمانی تولید بدون تغییر و آزادانه فعالیت می‌کند. در این حالت، جمعیت به‌طور یکنواخت و تمرکز سرمایه به اندازه کافی رشد می‌کند تا بتواند از ظرفیت‌های مولد نیروی کار استفاده کند و نرخ سود در این شرایط، ثابت خواهد بود و سطح دستمزدهای واقعی توأم با افزایش بازدهی سرانه نیروی کار افزایش خواهد یافت و بنابراین، هیچ تضاد درونی در نظام اقتصادی وجود نخواهد داشت. تولید کل سالانه و ذخیره سرمایه با یک نرخ معین و متناسب رشد می‌کند، که این عوامل به ترکیبی از نرخ رشد نیروی کار و نرخ رشد تولید سرانه بستگی خواهد داشت. رابینسون وقوع این شرایط را «دوران طلایی» می‌خواند.

1. Golden Age



نمودار ۱۲-۲ رابطه بین تولید سرانه و نسبت سرمایه به کار

پدیده دوران طلائی را می‌توان در نمودار ۱۲-۲ مشاهده کرد. نسبت سرمایه به

کار $\frac{K}{N}$ یا b در روی محور افقی و تولید سرانه در روی محور عمودی قرار دارد. نرخ رشد نیروی کار در قسمت سمت چپ نقطه O بر روی محور افقی آمده و منحنی OP نمایانگر تابع تولید است. هر نقطه‌ای بر روی منحنی نسبت نیروی کار به سرمایه مورد استفاده برای تولید مقدار مشخصی از کالا را نشان می‌دهد. برای پیدا کردن نسبت سرمایه به نیروی کار به کار رفته و رابطه بین دستمزد و سود، منحنی NT را رسم می‌کنیم که در نقطه G بر منحنی OP مماس خواهد شد و محور عمودی را در نقطه W قطع می‌کند. نقطه G نشان‌دهنده نسبت سرمایه به نیروی کار در عصر طلائی و معادل OK است. میزان تولید سرانه برابر با OA ، میزان دستمزدهای پرداختی OW ، و مقدار WA یا EG معادل ارزش اضافی یا سود است. این نمودار نشان می‌دهد که نرخ رشد سرمایه $\left(\frac{\Delta K}{K}\right)$ معادل نرخ رشد نیروی کار $\left(\frac{\Delta N}{N}\right)$ است. نسبت $\frac{EG}{EW}$ نمایانگر $\frac{\Delta K}{K}$ و نسبت $\frac{OW}{ON}$ نمایانگر $\frac{\Delta N}{N}$ است، پس چنین داریم:

$$\frac{EG}{EW} = \frac{OW}{ON}$$

و

$$t_g \alpha = t_g \beta$$

هنگامی که اقتصاد از مسیر عصر طلایی منحرف شود، ممکن است فعالیت‌های نیروهای مشخصی مجدداً اقتصاد را به حالت تعادلی برگرداند. فرض کنیم که نرخ رشد جمعیت بیشتر از نرخ رشد سرمایه، یعنی $\frac{\Delta N}{N} > \frac{\Delta K}{K}$ باشد، در این شرایط، بر تعداد بیکاران افزوده خواهد شد. مازاد نیروی کار سبب کاهش دستمزدهای پولی می‌شود و اگر سطح قیمت‌ها ثابت بماند، دستمزدهای واقعی کاهش خواهد یافت. در نتیجه، نرخ سود افزایش می‌یابد و به دنبال خود نرخ رشد سرمایه را تا حدی افزایش می‌دهد که معادل نرخ رشد جمعیت شود. در این شرایط، چنانچه دستمزدهای واقعی کاهش نیابد مکانیسم متعادل کننده نمی‌تواند عمل کند. کاهش دستمزدهای واقعی یا پولی شرط رسیدن به تعادل است، زیرا سطح قیمت‌ها متناسب با کاهش دستمزد پولی سقوط خواهد کرد. بنابراین تنها راه رسیدن به تعادل در عصر طلایی این است که همگام با افزایش بیکاری، دستمزدها نیز کاهش یابد.

برعکس، اگر سرمایه با نرخ سریع‌تر از جمعیت رشد کند، یعنی $\frac{\Delta N}{N} < \frac{\Delta K}{K}$ ، می‌توان از رهگذر پیشرفت‌های فنی، مانند تغییر در نسبت سرمایه به نیروی کار، در بازدهی نیروی کار یا انتقال منحنی تولید به طرف بالا در نتیجه تمرکز سرمایه، تقاضا برای نیروی کار را افزایش داد و اقتصاد را مجدداً به طرف عصر طلایی سوق داد. به هر حال، رابینسون می‌نویسد: «مکانیسمی که با آن نرخ تمرکز سرمایه تعدیل می‌شود و با نرخ رشد جمعیت برابر می‌گردد، بیشتر قابل اتکا خواهد بود، به ویژه کاهش تمرکز سرمایه شرایط بسیار مشکل‌تری از افزایش نرخ رشد جمعیت ایجاد می‌کند، زیرا زمانی که نرخ تمرکز سرمایه کاهش یابد، اقتصاد به ورطه رکود عمیق سقوط خواهد کرد که خلاص شدن از آن بسیار مشکل خواهد بود. بنابراین، زمانی که $\frac{\Delta N}{N} < \frac{\Delta K}{K}$ باشد دو حالت پیش می‌آید: جمعیت افزایش می‌یابد؛ یا اینکه نرخ تمرکز سرمایه کاهش می‌یابد» (رابینسون، ۱۳۵۸: ۱۲۴).

به عقیده رابینسون اقتصاد تنها زمانی در دوران طلایی قرار خواهد گرفت که نسبت بالقوه رشد به دست آید. نسبت بالقوه رشد بالاترین نرخ رشد تمرکز سرمایه را نشان می‌دهد که می‌تواند به‌طور دائم در نرخ سود ثابت ایجاد گردد. این نسبت تقریباً معادل نرخ متناسب نیروی کار به علاوه نرخ رشد تولید سرانه مطلوب است. شرط مورد نیاز در حالت رشد اقتصادی در عصر طلایی آن است که نسبت بالقوه رشد

به صورت یکنواخت بدست آید، در غیر این صورت هر نوسانی در خط رشد متعادل، سبب بروز نوسانات عمیق اقتصادی خواهد شد. اوج رونق اقتصادی در عصر طلایی تنها زمانی روی خواهد داد که موانع بازدارنده حذف شود، هر چند که ممکن است این اوج حتی در شرایط تثبیت رشد اقتصادی نیز ایجاد نگردد. افزایش حجم سرمایه سبب می شود که انگیزه تمرکز سرمایه از بین برود، اقتصاد از مسیر رشد عصر طلایی خارج و وارد مرحله رکود گردد. بدین ترتیب، حتی امکان دارد در شرایط دوران طلایی نیز به علت تمرکز بیش از حد سرمایه و اشباع شدن بازارهای پولی از آن، اقتصاد وارد مرحله رکود شود. پس در این شرایط، عصر طلایی نیز مطلوب و مقبول نخواهد بود. در این حالت، مسیر رشد اقتصادی جدید شرایط جدیدی را برای وقوع یک دوران طلایی جدید ایجاد خواهد کرد. افزایش در نرخ رشد به افزایش متناسب بهره‌وری تولید و کاهش مصرف نیاز دارد. برعکس، کاهش نرخ رشد سبب ایجاد بیکاری یا افزایش مصرف خواهد شد. در دوران طلایی یک حالت ایستا نیز وجود دارد و آن زمانی است که نرخ رشد معادل صفر شود و تمام ارزش افزوده ایجاد شده، جذب دستمزدها گردد. رابینسون این حالت را موقعیت «سعادت اقتصادی»^۱ می خواند، زیرا سطح مصرف در حداکثر است و می توان آن را در شرایط معین پیشرفت‌های فنی حفظ کرد.^۲

بر اساس پیش فرض، پیشرفت‌های فنی بی تغییر و ثابت است، یعنی زمانی که روند تمرکز سرمایه با چنان سرعتی افزایش یابد که نرخ سود ثابت بماند، ارزش سرمایه در مقابل دستمزد سرانه تغییر نخواهد کرد. اما نرخ پیشرفت‌های فنی به عرضه و تقاضای نیروی کار بستگی دارد. زمانی که بنگاه‌های عظیم اقتصادی نتوانند از شرایط ایجاد شده در بازار برای گسترش فعالیت‌های اقتصادی خود استفاده کنند، ممکن است از پروژه‌های کاراندوز و سرمایه‌بر استفاده کنند، زیرا نرخ رشد پیشرفت‌های فنی به افزایش تولید سرانه بستگی دارد. البته با توجه به این فرض که نرخ رشد جمعیت معادل صفر باشد. به هر حال، حتی اگر میزان بیکاری بیشتر باشد پیشرفت‌های فنی ادامه خواهد داشت.

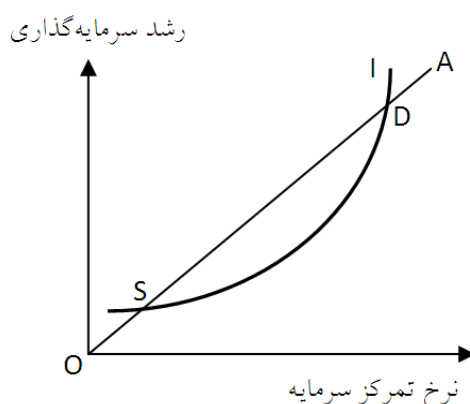
رابینسون اشاره می کند که تکامل دانش و علم سبب پیدایش نوآوری‌های «خودبخودی» می شود و رقابت بین بنگاه‌های اقتصادی می تواند سبب پیدایش

1. The State of Economic Bless

۲. بر اساس نظریات هارود، در این حالت، نرخ رشد طبیعی واقعی و تضمین شده برابر خواهد بود، یعنی:

$$G_n = G = G_w$$

«نوآوری‌های رقابتی»، و کمبود نیروی کار نیز سبب پیدایش «نوآوری‌های القایی» گردد. امکان دارد در این مدل نرخ مطلوب رشد اقتصادی کمتر از نرخ رشد امکان‌پذیر بشود که دلیل اصلی آن، وجود نوآوری‌های خودبخودی و رقابتی است. نرخ رشد مطلوب، همان نرخ رشد تمرکز سرمایه است که بنگاه‌های اقتصادی را در شرایط موجود راضی نگاه خواهد داشت. نرخ رشد مطلوب توسط نرخ سود ایجاد شده از طریق نرخ تمرکز سرمایه و نرخ تمرکز سرمایه القایی از طریق نرخ سود تعیین می‌شود. رابینسون از نمودار زیر برای توجیه این مطلب استفاده کرد.



نمودار ۱۲-۳ رابطه دوطرفه رشد سرمایه‌گذاری (نرخ سود مورد نظر) با نرخ تمرکز سرمایه

منحنی A نمایانگر نرخ سود مورد نظر است که خود تابعی از نرخ تمرکز سرمایه به شمار می‌رود. منحنی I نرخ تمرکز سرمایه را نشان می‌دهد که تابعی از نرخ سود است. در هر نقطه‌ای در طرف راست نقطه D نرخ سود مورد نظر کمتر از نرخ تمرکز سرمایه است. در این حالت، افزایش سرمایه‌گذاری‌ها احتمالاً سودآور نخواهد بود و نرخ تمرکز سرمایه کاهش خواهد یافت. بین دو نقطه D و S نرخ تمرکز کمتر از نرخ سود مورد نظر است. بنابراین، تمایل به افزایش سرمایه‌گذاری و نرخ تمرکز سرمایه تا نقطه D بالا خواهد رفت که این نقطه رشد اقتصادی مطلوب را نشان می‌دهد.

از طرف دیگر، نرخ رشد امکان‌پذیر، به شرایط فیزیکی حاصل از رشد جمعیت و پیشرفت‌های فنی بستگی دارد. زمانی که نرخ رشد مطلوب اقتصادی با نرخ رشد امکان‌پذیر قبل از رسیدن به اشتغال کامل برابر شود، اقتصاد در دوران طلایی قرار

خواهد گرفت. نرخ دستمزدهای واقعی همراه با افزایش تولید سرانه در نتیجه بهبود روش‌های تولید افزایش خواهد یافت؛ ولی نرخ سود سرمایه ثابت باقی خواهد ماند. تنها آن روش‌های تولید مورد استفاده قرار می‌گیرد که متناسب با نرخ سود است.

۱۲-۳-۲ تعادل بازار تحت رقابت ناقص (رقابت انحصاری)

شالوده نظریه بنگاه تجاری دارای رفتار عقلایی در تعیین قیمت و ستانده، بیشینه سازی سود^۱، است که تحت تأثیر دو عامل قرار دارد: منحنی تقاضا که بنگاه تجاری هیچ کنترلی بر آن ندارد و منحنی‌های هزینه بنگاه که کنترل محدودی بر آن دارد. تعاریفی که در پی می‌آید رهیافت انتزاعی رابینسون را بیشتر به تصویر می‌کشد^۲. کالا عبارت از جنسی مصرفی است که حد آن به طور دلخواه تعیین میشود؛ بنگاه تجاری مؤسسه ای است که کالایی واحد را تولید می‌کند؛ صنعت گروهی از بنگاه‌های تجاری است که کالایی واحد را تولید می‌کند؛ منحنی تقاضا فهرستی از قیمت‌هاست که مقادیر گوناگون یک کالا در دوره زمانی معین در بازار به آن قیمت‌ها خریداری می‌شود؛ عرضه مبین مقدار ستانده‌ای است که در دوره زمانی معین به قیمت‌های مشخص موجود است. تحلیل هندسه هزینه در فصل ۲ کتاب او در باره رقابت ناقص به تفصیل بیان شده است. هزینه‌های متوسط و نهایی تحت شرایط هزینه‌های نزولی، ثابت و صعودی به وضوح تعریف شده‌اند. برای منحنی u شکل هزینه متوسط (AC)، منحنی هزینه نهایی (MC) این گونه نشان داده می‌شود که از زیر در نقطه حداقل، منحنی AC را قطع می‌کند. منحنی تقاضا (یا درآمد متوسط - AR) در حالت معمولاً نزولی تعریف می‌شود. منحنی (MR) در نظریه جدید بنگاه تجاری فکری واقعاً تازه و برای نظریه‌های بیشینه‌سازی سود ضروری است؛ و به سادگی به عنوان تابعی که اضافه درآمد را برای

^۱. Profit Maximisation

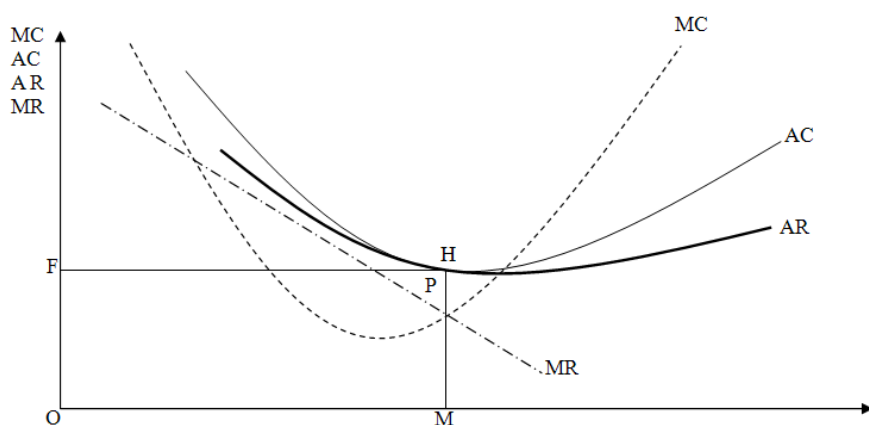
^۲. همزمان با تحلیل خانم رابینسون پیرامون بازار رقابت ناقص در انگلستان، تحلیل مشابهی توسط چمبرلین، اقتصاددان امریکایی، ارائه شده است و در ادبیات اقتصادی، تحلیل بازار رقابت انحصاری بیشتر با نام چمبرلین شناخته شده است.

هر منفعت ناشی از ستانده (محصول) فروش رفته روی نمودار نشان می‌دهد، تعریف می‌کند. بنابراین، جون رایبسون برای اثبات برخی از ویژگی‌های این منحنی‌ها از هندسه استفاده می‌کند. مهمترین ویژگی این است که وقتی منحنی‌های متوسط مماس‌اند، منحنی‌های نهایی یکدیگر را قطع می‌کنند ($MR = MC$) و سود در قیمتی (AR) برابر با هزینه متوسط خود (AC) به حداکثر می‌رسد. این حالت در شکل زیر به تصویر کشیده شده است. نمودار ۱۲-۴ تعادل بازار (حداکثر سود) در ستانده OM را نشان می‌دهد که در H MC با MR برابر است.

سپس، باقی کتاب به اثبات مجموعه گسترده‌ای از نظریه‌های برگرفته از این اصل بدهی^۱ بیشینه‌سازی سود اختصاص می‌یابد. این نظریه‌ها به مفاهیم ضمنی نظریه رقابت ناقص برای توزیع، برای مالیات‌ستانی، برای تبعیض قیمت، برای انحصار خرید، برای تحلیل تقاضا بر حسب عوامل فردی تولید و از این قبیل می‌پردازد. نوآوری سرنوشت ساز نظریه مورد بحث عبارت از مماس بودن منحنی‌های AR و AC است که سود در آن به حداکثر می‌رسد (بنا به تعریف $MR = MC$).

این نقطه حداقل هزینه تمام شده نیست و از این رو ستانده تعادل، و نه رفاه مصرف کننده، منافع کارآفرینانه را به حداکثر می‌رساند. بنابراین، بیشینه‌سازی سود مستلزم تدوین مفهوم درآمد نهایی بود، که اواخر دهه ۱۹۲۰ اتفاق افتاد، اگرچه در تحلیل‌های کورنو و مارشال، هر دو، در بحث از بیشینه‌سازی سود برای انحصار که مستلزم برابری شیب‌های منحنی‌های هزینه کل و نیز درآمد کل بود، تلویحاً به این مفهوم اشاره شده است.

^۱ Axiom



نمودار ۱۲-۴ تعادل قیمت - ستانده تحت رقابت ناقص

۱۲-۴ جان ریچارد هیکس

جان ریچارد هیکس، اقتصاددان معروف انگلیسی، در سال ۱۹۰۴ در انگلستان به دنیا آمد، تحصیلات خود را در دانشگاه آکسفورد به پایان رساند و در این دانشگاه به تدریس پرداخت. یکی از برجسته‌ترین کارهای هیکس در علم اقتصاد، طراحی منحنی‌های LM و IS برای تشریح نظریات کینز و ارائه نظریات جدیدی در رابطه با رشد اقتصادی است. هیکس نوسان‌های تجاری را از طریق تأثیر متقابل ضریب فراینده و اصل شتاب در چارچوب تغییرات سرمایه‌گذاری بیان می‌کند. سرمایه‌گذاری مستقل تابع عوامل مستقلی مانند نرخ بهره، بازده نهایی سرمایه‌گذاری، پیشرفت فنی، جنگ، اختراعات و اکتشافات است، درحالی‌که سرمایه‌گذاری القایی تابع درآمد ملی است. هنگامی که سرمایه‌گذاری مستقل، درآمد ملی را افزایش می‌دهد، به دنبال تغییراتی که در مصرف و پس‌انداز پدید می‌آورد سرمایه‌گذاری القایی فزونی می‌گیرد.

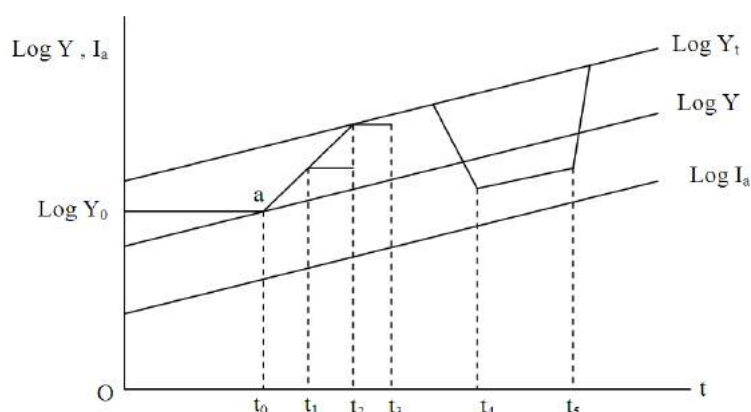
هیکس فرض می‌کند که سرمایه‌گذاری مستقل که منعکس‌کننده عوامل رشد طبیعی اقتصاد می‌باشد، با نرخ ثابتی رشد می‌کند و در نتیجه سطح تعادل درآمد نیز با همین نرخ افزایش می‌یابد. بدین ترتیب، اقتصاد در مسیر رشد ثابت حرکت کرده، یا اینکه در اطراف وضعیت تعادل نوسان می‌کند.

در الگوی هیکس وقفه زمانی برای مصرف و سرمایه‌گذاری وجود دارد. مصرف جاری تابع درآمد دوره گذشته و سرمایه‌گذاری القایی تابع مصرف دوره قبل و ضریب

شتاب است. هیکس معتقد است که ضریب شتاب دارای چنان تأثیری است که با افزایش سرمایه‌گذاری مستقل می‌تواند نوسان‌هایی در سطح درآمد ملی نسبت به سطح تعادل آن به وجود آورد. لیکن درآمد ملی به صورت شاخص و معیار اوضاع و احوال اقتصادی در دو حد پایین و بالای اقتصاد در طول مدت زمان دوران اقتصادی، در تغییر و نوسان است. حد بالا سطحی است که بر حسب سقف اشتغال کامل عوامل تولید تعیین می‌شود و حد پایین بر حسب سرمایه‌گذاری و فقط به سرمایه‌گذاری مستقل محدود می‌شود (تفضلی، ۱۳۸۳: ۴۲۰-۴۱۸).

حال به فرض آنکه تابع با وقفه زمانی باشد، درآمد ملی تا موقعی افزایش می‌یابد که مسیر منحنی به «سقف اقتصادی» که وضعیت اشتغال کامل عوامل تولید را تعیین می‌کند، برخورد کند. شرط لازم آن این است که نوسان درآمد ملی تحت تأثیر سرمایه‌گذاری مستقل مسیر صعودی داشته باشد. جریان خودزای انبساطی درآمد هنگامی که درآمد در مسیر سقف اقتصادی قرار گیرد متوقف شده و رفته‌رفته ضریب فزاینده می‌گردد. در نتیجه، موجودی سرمایه کاهش یافته و جریان خودزای انبساطی درآمد به جریان خودزای انقباضی درآمد تبدیل می‌گردد.

درآمد ملی تا موقعی کاهش می‌یابد که مسیر منحنی به خط سرمایه‌گذاری مستقل برخورد کند. با کاهش درآمد، سرمایه‌گذاری القایی کاهش می‌یابد ولی منفی نمی‌گردد زیرا کاهش در موجودی سرمایه در حد استهلاک باقی می‌ماند. از این رو، سرمایه‌گذاری ناویژه با استهلاک سرمایه ثابت برابر می‌شود. از آنجا که کاهش در سرمایه‌گذاری در حد صفر محدود می‌شود، برای کاهش درآمد ملی حد پایینی وجود دارد. بنابراین، در شرایط برابر تولید و درآمد ملی واقعی بین دو حد اشتغال کامل و سرمایه‌گذاری ویژه که برابر با صفر می‌شود، باید نوسان کند. این دو حد از انبساط و انقباض نامحدودی که در الگوی هارود وجود دارد جلوگیری می‌کند.



نمودار ۱۲-۵ رابطه سرمایه گذاری و درآمد ملی در الگوی هیکس

الگوی هیکس را می‌توان با کمک نمودار فوق بررسی نمود (تفضلی، ۱۳۸۳: ۲۰-۴۱۸):

در این نمودار، منحنی $\log I_a$ منحنی لگاریتمی رشد سرمایه‌گذاری مستقل است. منحنی $\log Y$ منحنی لگاریتمی رشد تعادل درآمد ملی را به فرض آنکه افزایش سرمایه‌گذاری مستقل درآمد ملی را با ضریب فزاینده بالا می‌برد، نشان می‌دهد. منحنی $\log Y_t$ منحنی لگاریتمی رشد درآمد ملی در وضعیت اشتغال کامل تمام عوامل تولید است. از آنجا که رشد اقتصادی در اشتغال کامل بستگی به افزایش دو عامل جمعیت و پیشرفت فنی دارد، هیکس فرض می‌کند که حرکت تعادلی اقتصاد کاملاً برابر با میزان رشد سرمایه‌گذاری مستقل است، از این جهت، دو منحنی $\log Y$ و $\log I_a$ با هم موازی هستند.

حال فرض می‌کنیم که اقتصاد در زمان t_0 در نقطه a قرار داشته باشد. از آنجا که نقطه a روی منحنی رشد تعادل درآمد ملی است و این منحنی زیر منحنی رشد درآمد ملی در وضعیت اشتغال کامل قرار دارد، اقتصاد در شرایط رکودی است و بنابراین $Y = \log Y_0$. تحلیل ادوار تجاری در این رابطه بدین صورت است که به دنبال دوره انقباض درآمد، دوره انقباض درآمد شروع می‌شود و این دوره به نوبه خود به وسیله دوره دیگری که مجدداً موجب افزایش حجم درآمد می‌شود، ادامه می‌یابد. هر چند که می‌توان از مسیر رشد تعادل درآمد ملی در بلندمدت یعنی مسیر منحنی $\log Y$ سخن گفت، لیکن فرض

می‌کنیم که اقتصاد در یک دوره معین به نقطه a می‌رسد و در تعادل قرار می‌گیرد و نتیجتاً رشد درآمد ملی در مسیر منحنی $\log Y$ حرکت می‌کند.

در این وضعیت، اگر ابداعات اقتصادی موقتاً موجب افزایش در میزان سرمایه‌گذاری مستقل شود، درآمد ملی با ضریب فزاینده رشد می‌کند و سپس مصرف القایی بالا می‌رود و موجب عملکرد فزاینده سرمایه‌گذاری القایی از طریق اصل شتاب می‌گردد. در اینجا تأثیر متقابل ضریب فزاینده و اصل شتاب (با کمک ضریب شتاب) درآمد ملی را آن قدر بالا می‌برد که حد آن در زمان t_2 به سقف اقتصادی می‌رسد.

در این وضعیت رشد درآمد ملی با میزان رشد سقفی آن ($\log Y_t$) برابر است. از آنجا که منحنی $\log Y_t$ منحنی رشد درآمد ملی در وضعیت اشتغال کامل است، رشد سقفی از ادامه رشد انبساطی درآمد ملی جلوگیری می‌کند و حجم موجود سرمایه‌گذاری مستقل در اقتصاد به طور مطلق کاهش یافته و این خود موجب انقباض تکاثری درآمد ملی می‌گردد و نتیجتاً سرمایه‌گذاری القایی از طریق اصل شتاب کاهش می‌یابد. سپس در زمان t_2 اقتصاد در رکود اقتصادی قرار خواهد گرفت.

تحلیل هیکس دارای سه مفهوم اساسی است. اول از آنجا که در نظام سرمایه‌داری از کالاهای سرمایه‌ای بادیوم استفاده می‌شود در جریان رشد اقتصادی همواره به دنبال سقف انبساطی درآمد، دوره انقباض درآمد شروع می‌شود. دوم چون نرخ رشد درآمد ملی مورد نیاز جامعه سرمایه‌داری از نرخ رشد سقفی درآمد ملی بیشتر است، سرمایه‌گذاری مستقل به طور مطلق کاهش می‌یابد. سوم هرگاه پیشرفت فنی در اقتصاد دائمی نباشد، اقتصاد ممکن است به سادگی نتواند از رکود خارج شود (تفضلی، ۱۳۸۳: ۴۲۰-۴۱۸).

۱۲-۵ پل ساموئلسن^۱

پل ساموئلسن در سال ۱۹۱۵ در شهر گاری در ایالت ایندیانا آمریکا متولد شد. او از شاگردان شومپتر است که تحصیلات ابتدایی خود را در شیکاگو به اتمام رساند و در سال ۱۹۳۵ به دانشگاه هاروارد رفت و در سال ۱۹۴۱ موفق به اخذ درجه دکتری از این دانشگاه

^۱ . Paul Samuelson

شد. وی معتقد است زمانی که در یک نظام اقتصادی رقابت حکم‌فرما باشد، سود بیشتر از نظامی است که در آن تجارت خارجی حاکم است. وی همچنین معتقد است فعالیت‌های آزاد تجاری موجب ایجاد یکسانی در قیمت‌های نسبی و مطلق عوامل تولید می‌شود. او از پایه‌گذاران نظریه کالاهای عمومی است و تلاش وی برای تشریح تأثیرات ضریب تکاثر و اصل شتاب موجب طرح چهار ترکیب مختلف از نرخ مصرف و ضریب تکاثر شد. وی در الگوی پویایی که مطرح کرد بیان نمود که با فرض ثابت بودن تابع تولید، سرمایه تمایل دارد که به طرف موجودی مطلوب خود حرکت کند. موجودی سرمایه مطلوب نیز به سطح تقاضا برای تولید نهایی بستگی دارد بنابراین سرمایه‌گذاری نیز به تقاضای تولید نهایی وابسته است، در نتیجه تغییرات در سطح تقاضا موجب تغییرات در میزان سرمایه‌گذاری می‌شود و این امر موجب بروز تغییراتی در سطح درآمد ملی در دوره‌های بعدی می‌گردد. این قضیه «اصل شتاب»^۱ است. در تحلیل ساموئلسن متغیرها بر حسب زمان بیان می‌شوند و لذا می‌توان مسیر زمانی این متغیرها را در یک سیستم تعادلی مورد توجه قرار داد. از این رو، باید در نظر داشته باشیم که اقتصاد کینز و الگوهای کینزی در واقع تحلیل کوتاه‌مدت تعیین درآمد ملی را با توجه به جنبه‌های ایستا و ایستای تطبیقی آن بیان می‌کند، درحالی‌که ساموئلسن یکی از اولین اقتصاددانان بعد از کینز است که با استفاده از ابزار کینزی حالات پویای تغییرات درآمد ملی را در بلند مدت مورد بررسی قرار می‌دهد.

در الگوی ساموئلسن تابع سرمایه‌گذاری دارای دو متغیر است. اول سرمایه‌گذاری مستقل که از درآمد ملی مستقل و به عواملی مانند نرخ بهره (در مقایسه با بازده نهایی سرمایه‌گذاری)، پیشرفت فنی در اقتصاد، جمعیت، امنیت اجتماعی و غیره بستگی دارد. دوم سرمایه‌گذاری القایی که به تغییرات در میزان مصرف و یا به‌طور غایی به درآمد ملی (که خود موجب تغییرات در مخارج مصرفی می‌شود) وابسته است. این تابع را می‌توان به‌صورت زیر نوشت:

$$I_t = I_a + \beta (Y_t - Y_{t-1})$$

در این معادله (که در واقع معادله شتاب نامیده می‌شود) در زمان t ، I_a سرمایه‌گذاری مستقل و مقدار آن ثابت و β نسبت ثابت سرمایه به تولید است. این نسبت که در واقع مقدار سرمایه لازم را برای افزایش هر واحد تولید نشان می‌دهد، «ضریب شتاب»^۲ نامیده

1. Acceleration principle
2. Accelerator coefficient

می‌شود. $Y_t - Y_{t-1}$ میزان تغییر در درآمد ملی را بین زمان‌های t و $t-1$ بیان می‌کند. معادله شتاب را می‌توان با روش ساده زیر به دست آورد:

فرض می‌کنیم که تولید یک تومان محصول مستلزم دو تومان سرمایه است. به فرض آنکه قیمت‌ها تغییر نکند، هرگاه K نشان‌دهنده موجودی سرمایه مطلوب (یا مورد نیاز) و Y مقدار تولید باشد، خواهیم داشت:

$$K_{t-1} = \beta Y_{t-1}$$

$$K_t = \beta Y_t$$

بر اساس رابطه قبلی، موجودی سرمایه لازم برای تولید Y_{t-1} ، معادل βY_{t-1} می‌باشد و این مسئله، در رابطه بعدی، برای زمان جاری صادق است.

حال فرض می‌کنیم در زمان $t-1$ مقدار سرمایه مورد نیاز که معادل با βY_{t-1} باشد، موجود است و ظرفیت اضافی هم در اقتصاد وجود ندارد. در این وضعیت، هرگاه تولید از سطح Y_{t-1} به سطح Y_t افزایش یابد، موجودی سرمایه باید از سطح K_{t-1} به سطحی معادل K_t افزایش یابد. بنابراین، به فرض آنکه سرمایه‌گذاری مستقل (I_a) برابر با مقدار ثابتی باشد، میزان افزایش لازم در موجودی سرمایه (یا نرخ سرمایه‌گذاری ویژه) از معادله زیر به دست می‌آید:

$$I_t = I_a + K_t - K_{t-1} = I_a + \beta Y_t - \beta Y_{t-1}$$

$$I_t = I_a + \beta (Y_t - Y_{t-1})$$

بر اساس این معادله، سرمایه‌گذاری ویژه به‌طور مستقیم به میزان تغییرات درآمد ملی بستگی دارد و این در واقع همان «اصل شتاب» است. در بعضی موارد سرمایه‌گذاری جاری به تغییرات درآمد ملی در دو دوره بستگی دارد و در نتیجه معادله زیر به دست می‌آید:

$$I_t = I_a + \beta (Y_{t-1} - Y_{t-2})$$

این تابع هنگامی که با سایر عناصر الگوی ساده کینزی ترکیب شود، «اصل شتاب» را با «ضریب فزاینده» به‌عنوان وسیله‌ای برای ایجاد ادوار تجاری مرتبط می‌کند. در الگوی ساده تعیین درآمد ملی داریم:

$$Y_t = C_t + I_t$$

هرگاه تابع مصرف با تأخیر زمانی یکسال به‌صورت زیر نوشته شود:

$$C_t = a + bY_{t-1}$$

و سپس تابع سرمایه‌گذاری را به صورت زیر بنویسیم:

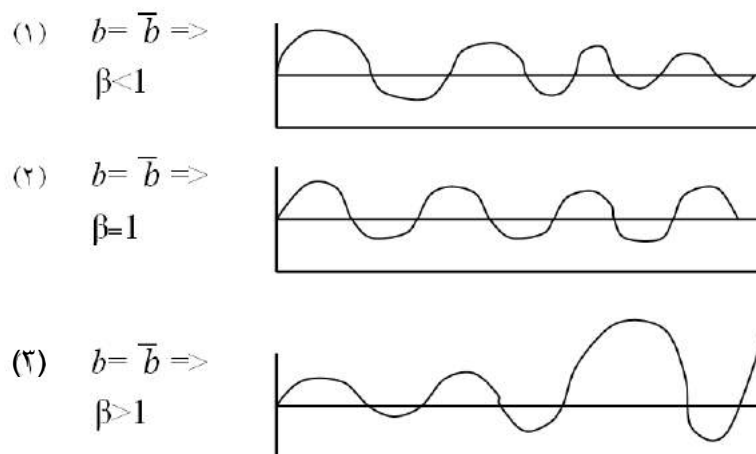
$$I_t = I_a + \beta (Y_{t-1} - Y_{t-2})$$

اگر در معادله اول به جای C_t و I_t مقدار هر کدام را قرار دهیم، معادله زیر

به دست می‌آید:

$$Y_t = (b + \beta) Y_{t-1} - \beta Y_{t-2} + a + I_a$$

ارزش Y_t در معادله بالا بستگی به ارزش b و β دارد. به فرض آنکه میل نهایی به مصرف (b) از صفر بزرگ‌تر و از واحد کوچک‌تر و این نسبت ثابت باشد، با در نظر گرفتن ارزش‌های مختلف برای ضریب شتاب (β) سه حالت زیر به دست می‌آید:



در حالت اول درآمد ملی با حرکت انقباضی در نوسان است و در بلندمدت این نوسان‌ها از بین می‌رود. در حالت دوم درآمد ملی با حرکت ثابت و به طور دائم در نوسان است. در حالت سوم درآمد ملی با حرکت انبساطی در نوسان است و در بلند مدت این نوسان‌ها بیشتر می‌شود.

جنبه‌های ادواری الگوی ساموئلسن به طور ضمنی نوسان‌های درآمد را در محدوده یک وضعیت ایستا توضیح می‌دهد. این یک وضعیت واقعی نیست، زیرا اقتصادهای مختلف در طول زمان همراه با تغییرات کمی و کیفی یا در جهت رشد تولید

و یا در جهت کاهش آن قرار می‌گیرند. بدین ترتیب، الگویی را باید در نظر گرفت که هر یک از این حالات را مورد بررسی قرار دهد.

نظریه رکود چنین الگویی را برای توجیه بحران دهه ۱۹۳۰ میلادی فراهم ساخت. از جنگ جهانی دوم به بعد توجه اقتصاددانان بعد از کینز بیشتر معطوف به رشد گردیده است. همچنین اهمیت اساسی عوامل رشد مانند انتقال جمعیت، محصولات و بازارهای جدید و عوامل مؤثر در افزایش سرمایه‌گذاری مستقل در دوره بعد از جنگ جهانی دوم مورد توجه اقتصاددانان بوده است. اقتصاددانان در دوران بعد از کینز به این نتیجه رسیدند که برای تداوم رشد اقتصادی، افزایش و ازدیاد دائمی در میزان سرمایه‌گذاری لازم است. روی هارود^۱ اقتصاددان انگلیسی این فرضیه را در سال ۱۹۳۹ میلادی بیان نمود. سپس اوسوی دومار^۲ اقتصاددان روسی الاصل آمریکایی در سال ۱۹۵۷ میلادی معادله رشد درآمد ملی را در شرایط عدم وجود ظرفیت اضافی در اقتصاد به دست آورد (تفضلی، ۱۳۸۶: ۱۰-۴۰۸).

۱۲-۵-۱ ترکیب انگیزه های پولی و مالی

بسیاری از کینزی‌های جدید (همچون مید^۳، مادیگلیانی^۴، ماسگریو^۵ و توبین^۶) و از جمله ساموئلسون، به تعبیر مختلف، در دهه ۵۰ اشاره کرده بودند که ترکیب‌های مختلف انگیزه‌های مالی و پولی (که سطح قیمت‌ها را در مسیر مطلوب حفظ می‌کنند) تأثیر یکسانی بر سرعت انباشت ثروت ملی ندارند. بنابراین انتخاب یک ترکیب خاص از انگیزه‌های پولی و مالی می‌تواند تا حدودی به کنترل پس‌انداز ملی و سطح قیمت‌ها کمک نماید. ساموئلسون (۱۹۵۶) یک مرجع استاندارد در این زمینه است. ایشان در توضیحات خود معمولاً به مدل‌های ایستا و قطعی متوسل می‌شدند و سطح هزینه‌های دولت را ثابت نگه می‌داشتند. این متغیر اگرچه سومین ابزار است اما نخستین ابزاری بود که درگیر کنترل هدف سومی می‌شد و آن تقسیم تولید بین کالاهای عمومی

1. Roy Harrod
2. Evsey Domar
3. James Meade
4. Franco Modigliani
5. Richard Musgrave
6. James Tobin

و خصوصی بود. اگر (شدت) انگیزه پولی، M با عرضه پول و انگیز مالی، F با کسری بودجه دولت در شرایط اشتغال کامل (که اغلب کسری ساختاری نامیده می‌شود) سنجیده شود، آنگاه نرخ پس انداز ملی، S ، و سطح قیمت‌ها، P ، توابعی معین از پارامترهای سیاستی حاصل از معادلات حل شده خواهند بود. در شکل تفاضلی مرتبه اول این معادلات داریم:

$$dS = a_{01}dM + a_{02}dF$$

$$dP = a_{11}dM + a_{12}dF$$

با فرض اینکه $a_{01} > 0$ و $a_{11} > 0$ و $a_{12} > 0 > a_{02}$ و در نتیجه: $a_{12}/a_{11} > a_{02}/a_{01}$ ، یک ترکیب سیاستی بهینه وجود دارد: اگر برای مثال، بر سرعت انباشت ثروت افزوده شود، باید F افزایش و M کاهش یابد. هیچ اصراری نیست که کنترل غیرمتمرکز و به صورت وظیفه محوله انجام شود. پل ساموئلسون در زمینه متفاوتی به طنز گفت که "خدا به فدرال رزرو دوچشم داده است" و نوکینزی‌ها اغلب محرک‌های مالی را برای افزایش اشتغال توصیه می‌کردند (تا p به مسیر تجویز شده، برسد) هرگاه تصور می‌کردند که توانایی‌های محرک‌های پولی ارائه شده توسط بانک مرکزی، برای نیل به هدف فوق ناکافی است. گرچه آنان احساس کردند که a_{01} در یک افق بلندمدت یا میانمدت نزدیک به صفر است و a_{12} هم ناپدید می‌شود؛ بنابراین بسیاری از بحث‌های آنان، سیاست‌گذاران پولی را به مشاهده و پیش‌بینی سطح قیمت‌ها و سیاست‌گذاران مالی را به کنترل رشد، به طور ضمنی محدود کرد.

چارچوبی که ماندل^۱ مطرح کرد منجر به یک سامانه حل شده با کانون توجه متفاوتی شد. متغیرهایی که باید با ترکیب سیاست پولی _ مالی کنترل می‌شدند شامل از سطح قیمت‌ها P و سطح فعالیت‌های اقتصادی (که با سطح اشتغال یا درآمد واقعی سنجیده می‌شوند؛ به خاطر داشته باشید که این دو را با Y نشان می‌دهیم) بودند. بدین ترتیب شکل حل شده به صورت زیر در می‌آید:

$$dP = a_{11}dM + a_{12}dF$$

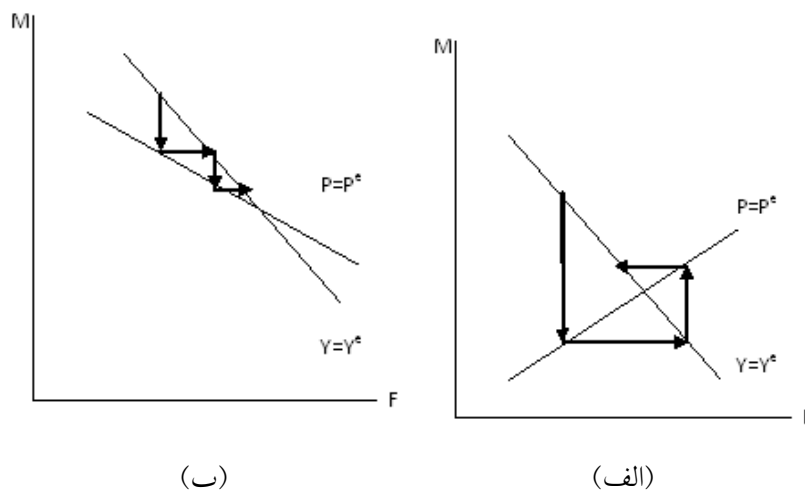
$$a_{22}/a_{21} > a_{12}/a_{11} \quad ; \quad dY = a_{21}dM + a_{22}dF$$

¹ . Ernest Mandel

اگر فرض کنیم که a_{21} و نیز a_{11} مثبت باشند، محدودیت علامت‌ها را به این صورت می‌توان با کلمات بیان کرد که محرک‌های مالی به شکل کاهش مالیات (با ثابت نگه داشتن هزینه‌های دولت) مزیتی نسبی در افزایش تولید به جای سطح قیمت‌ها دارند؛ مزیت نسبی سیاست‌های پولی در افزودن به (یا کاستن از) سطح قیمت‌ها است.

اگر $a_{12} > 0$ باشد، پس آثار کینزی انگیزه‌های مالی بر سطح قیمت‌ها بیشتر از آثار طرف عرضه در جهت مخالف است. پیشنهاد بلیندر در ۱۹۸۳ مبنی بر اینکه ترکیب‌های مختلف M و F (که سطح مورد نظر P را به دست می‌دهند) روی خطی با شیب منفی همانند نمودار زیر قرار می‌گیرند، پیشنهادی واقعی بود. این خط دقیقاً به دلیل کاهش انگیزه مالی شیب کمتری نسبت به مکان هندسی ترکیباتی دارد که Y مورد نظر را به دست می‌دهد. چون کاهش انگیزه مالی به طور نسبی است، پس به افزایش بیشتری در M برای بازگرداندن تولید به سطح مطلوب نیاز است (در مقایسه با مقداری که برای برگرداندن سطح قیمت‌ها به سطح مطلوب لازم است). اما این امکان نیز وجود دارد که اثر انبساطی کاهش مالیات بر عرضه نیروی کار، قیمت عرضه محصول را (در سطح اولیه تولید) بیشتر از افزایش (احتمالی) قیمت تقاضای محصول (ناشی از اثر انبساطی آن بر تقاضای محصول)، کاهش دهد، پس $a_{12} < 0$ در (همچون در نمودار زیر). در این حالت، مکان هندسی ترکیب‌های سیاستی تأمین‌کننده قیمت مورد نظر، برخلاف مکان هندسی ترکیب‌های سیاستی لازم برای تولید مورد نظر، صعودی است.

محدودیت ضریب‌های ارائه شده در بالا، این خصوصیت را دارد که اختصاص معکوس ابزارها به هدف‌ها (تخصیص Y به M و P به F) به حرکت انفجاری سامانه، فراتر از نقطه تلاقی منحنی‌ها (جایی که هر دو هدف تأمین می‌شوند) منجر می‌گردد، مگر اینکه از ابتدا به طور تصادفی یک ترکیب سیاستی دقیق و کاملاً درستی اتخاذ شده باشد، در نتیجه مطمئن‌تر و عاقلانه‌تر آن است که از یک تخصیص دیگر (تخصیص Y به F و P به M) پیروی نماییم.



نمودار ۹-۱۲ سیاست ترکیبی طرف عرضه

۶-۱۲ رابرت سولو

رابرت سولو در سال ۱۹۲۴ در نیویورک متولد شد و تحصیلات خود را در مقطع دکتری در دانشگاه هاروارد به پایان برد. وی بیشتر به خاطر اثر مهم خود در مورد سرمایه و نظریه رشد اقتصادی که در سال‌های دهه ۵۰ و ۶۰ ارائه داد شناخته شد. او به دنبال تنظیم مدل‌های رشد خاصی بود که در آن سرمایه بر اساس ترکیب سنی آن اندازه‌گیری می‌شود و مثلاً سرمایه نو بیشتر از سرمایه کهنه به حساب آورده می‌شود. از مهم‌ترین آثار وی می‌توان کتاب‌های «نظریه رشد: شرح و تفصیل» و «تغییرات فنی وقایع تولید کل» را نام برد. وی در سال ۱۹۸۷ به خاطر پژوهش‌های متعدد و فعالیت‌های مستمری که در زمینه مباحث نظریه رشد اقتصادی داشت، جایزه نوبل اقتصاد را دریافت کرد. اکنون به بیان الگوی رشد اقتصادی سولو می‌پردازیم (تفضلی، ۱۳۸۳: ۴۳۲-۴۳۰).

الگوی رشد اقتصادی سولو بر اساس این فرض بنا شده که در تابع تولید به جای آنکه نسبت اشتغال کار به سرمایه ثابت باشد، این دو عامل جانشین یکدیگر هستند و در نتیجه فرض «ضرایب ثابت تولید» مورد قبول نیست. هرگاه نرخ رشد نیروی انسانی

به وسیله عوامل برونزا تعیین گردد، سرمایه با کمک پیشرفت فنی طوری تنظیم می شود که نیروی انسانی در حال رشد را جذب کند. بنابراین، در این الگو پیشرفت فنی در اقتصاد ثابت نیست و در واقع می توان بیان داشت که پیشرفت فنی در مقابل سرمایه گذاری منبع اساسی رشد اقتصادی محسوب می شود. این یکی از مهم ترین کمک های علمی سولو به اقتصاد بعد از کینز است.

با این روش فرض می کنیم که در جامعه، روابط تولیدی به وسیله تابع تولید به

شکل زیر بیان می شود:

$$Y = f(L, K)$$

در اینجا سولو فرض می کند که در اقتصاد رقابت کامل وجود دارد و درآمد هر

یک از عوامل تولید بر اساس بازده نهایی خود پرداخت می شود و نیز چنین فرض می کند که اشتغال کامل در اقتصاد وجود دارد. از این جهت، الگوی رشد اقتصادی سولو به عنوان یک «الگوی نئوکلاسیک» محسوب می شود.

حال می توانیم تغییر در درآمد ملی (محصول کار) را که از تغییر در عوامل تولید

حاصل می شود با دیفرانسیل گیری از تابع قبل به دست آوریم:

$$dY = \frac{\partial f}{\partial L} dL + \frac{\partial f}{\partial K} dK$$

که در آن $\frac{\partial f}{\partial K}$ یا MP_k محصول نهایی سرمایه (یعنی بازده نهایی سرمایه) و $\frac{\partial f}{\partial L}$

یا MP_1 محصول نهایی کار (یعنی بازده نهایی کار) است:

$$\frac{\partial f}{\partial L} = \frac{\partial Y}{\partial L}$$

$$\frac{\partial f}{\partial K} = \frac{\partial Y}{\partial K}$$

هرگاه عامل زمان (t) را در نظر بگیریم و فرض کنیم که

$$L = F(t)$$

$$K = G(t)$$

با توجه به رابطه بالا خواهیم داشت:

$$\frac{dY}{dt} = \frac{\partial f}{\partial L} \cdot \frac{dL}{dt} + \frac{\partial f}{\partial K} \cdot \frac{dK}{dt}$$

این معادله افزایش در محصول کل یا درآمد ملی را در طی زمان از طریق دو عامل زیر بیان می‌کند:

۱. حاصلضرب محصول نهایی کار و رشد نیروی انسانی (به خاطر رشد جمعیت) در طی زمان.

۲. حاصلضرب بازده نهایی سرمایه و رشد سرمایه نسبت به زمان.

حال بر اساس فرض سولو پیشرفت فنی را در جامعه از نوع «ختنی» در نظر می‌گیریم. این نوع پیشرفت فنی حالتی را بیان می‌کند که تغییرات حاصل در روابط تولیدی به کثرت استفاده از نیروی انسانی و نه اندوختن آن می‌انجامد و از این لحاظ میزان نهایی جانشینی کار برای سرمایه را ثابت باقی می‌گذارد. بر اساس این فرض، تابع تکنولوژی را که برابر با مقداری ثابت و به صورت معادله خطی زیر است در نظر گرفته و در تابع تولید جای گذاری می‌شود:

$$A(t) = a + bt$$

$$Y = A(t) f(L, K)$$

حال اگر از این معادله نسبت به زمان (t) دیفرانسیل بگیریم، تغییرات در محصول کل را نسبت به تغییرات در تکنولوژی، نیروی انسانی و سرمایه ارزیابی کرده‌ایم:

$$\frac{dY}{dt} = f(L, K) \frac{dA(t)}{dt} + A(t) \left(\frac{\partial f}{\partial L} \cdot \frac{dL}{dt} + \frac{\partial f}{\partial K} \cdot \frac{dK}{dt} \right)$$

حال به فرض آنکه $A=A(t)$ و نرخ رشد محصول کل، تکنولوژی، نیروی انسانی و سرمایه به ترتیب به صورت زیر باشد:

$$\frac{dY}{dt} = \dot{Y} \quad \frac{dA(t)}{dt} = \dot{A} \quad \frac{dL}{dt} = \dot{L} \quad \frac{dK}{dt} = \dot{K}$$

خواهیم داشت:

$$\dot{Y} = \dot{A} f(L, K) + A \frac{\partial f}{\partial L} \dot{L} + A \frac{\partial f}{\partial K} \dot{K}$$

هرگاه طرفین معادله قبل را به Y تقسیم کنیم:

$$\frac{\dot{Y}}{Y} = f(L, K) \frac{\dot{A}}{A} + \frac{\dot{L}}{L} \frac{\partial f}{\partial L} + \frac{\dot{K}}{K} \frac{\partial f}{\partial K}$$

$$Y = Af(L, K)$$

بنابراین خواهیم داشت:

$$f(L, K) = \frac{Y}{A}$$

حال در رابطه بالا به جای (L, K) مقدار $\frac{Y}{A}$ را می‌گذاریم:

$$\frac{\dot{Y}}{Y} = \frac{\dot{A}}{A} + \frac{A}{Y} \frac{\partial f}{\partial L} \dot{L} + \frac{A}{Y} \frac{\partial f}{\partial K} \dot{K}$$

هرگاه سهم نیروی انسانی (W_L) از کل محصول و سهم سرمایه (W_K) از کل محصول به ترتیب به صورت زیر باشد:

$$W_L = \frac{L}{Y} \frac{\partial Y}{\partial L} \qquad \text{سهم مایه دستمزد} = L \frac{\partial Y}{\partial L}$$

$$W_K = \frac{K}{Y} \frac{\partial Y}{\partial K} \qquad \text{سهم کل سود} = K \frac{\partial Y}{\partial K}$$

با توجه به معادله تابع تولید خواهیم داشت:

$$W_L = \frac{LA}{Y} \frac{\partial Y}{\partial L}$$

$$W_K = \frac{KA}{Y} \frac{\partial Y}{\partial K}$$

بدین ترتیب معادله قبل به صورت زیر در می‌آید:

$$\frac{\dot{Y}}{Y} = \frac{\dot{A}}{A} + \frac{W_L}{L} \dot{L} + \frac{W_K}{K} \dot{K}$$

بنابراین تغییر درصدی در تولید (و یا محصول کل) برابر با تغییر درصدی در تکنولوژی، تغییر نسبی در نیروی کار و تغییر نسبی در سرمایه است؛ از این معادله می‌توانیم معادله بعد را به دست آوریم:

$$\frac{\dot{A}}{A} = \frac{\dot{Y}}{Y} - \frac{W_L}{L} \dot{L} - \frac{W_K}{K} \dot{K}$$

در این معادله تغییرات تکنولوژی محاسبه می‌شود. با این روش، سولو درصد پیشرفت تکنولوژی را در ایالات متحده آمریکا محاسبه کرد و به نتایج زیر دست یافت:

۱. در سال‌های ۱۹۲۹-۱۹۰۹ میلادی در آمریکا رشد تولید به خاطر پیشرفت تکنولوژی هر سال یک درصد بوده است.
۲. در سال‌های ۱۹۴۹-۱۹۲۹ میلادی در آمریکا رشد تولید به خاطر پیشرفت تکنولوژی هر سال دو درصد بوده است.
۳. به طور متوسط پیشرفت تکنولوژی به میزان $1/5\%$ در سال‌های ۱۳۴۹-۱۹۰۹ میلادی توانسته است تولید را به میزان $1/5\%$ افزایش دهد.
۴. رشد جمعیت در سال‌های ۱۹۴۹-۱۹۰۹ یک درصد بوده است.
۵. در سال‌های ۱۹۴۸-۱۹۰۹ میلادی در ایالات متحده آمریکا $\frac{7}{8}$ رشد تولید سرانه به خاطر پیشرفت تکنولوژی و $\frac{1}{8}$ آن به خاطر رشد سرمایه بوده است (سولو، ۱۹۵۶).

سؤالات تشریحی فصل دوازدهم

۱. نظر هارود را در رابطه با انواع نرخ رشد اقتصادی بیان کنید.
۲. مفهوم تعادل و عدم تعادل را با استفاده از الگوی هارود تحلیل کنید.
۳. الگوی کالدور را در رابطه با توزیع درآمد تشریح کنید.
۴. مدل ساده رشد اقتصادی خانم رابینسون را که بر اساس «قوانین موجود در نظام سرمایه‌داری» ارائه شده است بیان کنید.
۵. منظور از تعادل «عصر طلایی» که خانم جون رابینسون ارائه کرد چیست؟
۶. نظریات هیکس در رابطه با رشد اقتصادی و تغییرات سرمایه را به طور خلاصه بیان کنید.
۷. نظریات پل ساموئلسن و چگونگی تأثیرگذاری او بر عقاید اقتصادی معاصر را بیان کنید.
۸. الگوی رابرت سولو را در رابطه با رشد اقتصادی تشریح کنید.
۹. ترکیب انگیزه‌های پولی و مالی را از نظر کینزین‌های جدید، شرح دهید.
۱۰. رابطه سرمایه‌گذاری و درآمد ملی را از نظر هیکس شرح دهید.

سؤالات چهارگزینه‌ای فصل دوازدهم

۱. هارود کدامیک از انواع رشد را در نظر نگرفته است؟

- الف) رشد واقعی
 ب) رشد طبیعی
 ج) رشد تضمین شده
 د) رشد اسمی
۲. به عقیده هارود، نرخ رشد که حداکثر نرخ رشد درآمد اقتصاد است، نرخی است که تولیدکنندگان را نسبت به آنچه تولید می کنند راضی نگاه می دارد.
- الف) نرخ رشد اسمی
 ب) نرخ رشد تضمین شده
 ج) نرخ رشد طبیعی
 د) نرخ رشد واقعی
۳. در الگوی هارود، در تعادل اشتغال کامل کدام گزینه درست است؟
- الف) نرخ رشد واقعی با نرخ رشد طبیعی برابر است.
 ب) نرخ رشد واقعی با نرخ رشد تضمین شده برابر است.
 ج) نرخ رشد تضمین شده با نرخ رشد طبیعی برابر است.
 د) نرخ رشد طبیعی با نرخ رشد اسمی برابر است.
۴. در الگوی هارود وقتی اقتصاد در وضعیت رکود قرار دارد:
- الف) نرخ رشد تضمین شده از نرخ رشد واقعی بزرگ تر است.
 ب) نرخ رشد تضمین شده از نرخ رشد طبیعی بزرگ تر است.
 ج) نرخ رشد واقعی از نرخ رشد تضمین شده بزرگ تر است.
 د) نرخ رشد طبیعی از نرخ رشد تضمین شده بزرگ تر است.
۵. مدل کالدور نسبت به مدل هارود این تفاوت را دارد که نسبت پس انداز به درآمد را در جریان رشد اقتصادی فرض می کند.
- الف) ثابت
 ب) صفر
 ج) برابر با نسبت مصرف به درآمد
 د) قابل تغییر
۶. کدام گزینه در مدل کالدور درست است؟
- الف) $S_w > S_p$
 ب) $S_w = S_p = 1$
 ج) $S_w < S_p$
 د) $S_w = S_p = 0$
۷. در مدل هارود دلیل رشد قیمت ها را می توان کدام گزینه دانست؟
- الف) $S_p < S_w$
 ب) $S_p > S_w$
 ج) $G_w > G_n$
 د) $G_n > G_w$
۸. ضریب حساسیت توزیع درآمد در مدل کالدور کدام گزینه است؟

الف) $S_w - S_p$ ب) $S_p - S_w$

ج) $\frac{1}{S_p - S_w}$ د) $\frac{1}{S_w - S_p}$

۹. در مدل خانم رابینسون، درآمد خالص ملی تابعی از کدام یک از عوامل زیر است؟

الف) دستمزد و تعداد دستمزدبگیران ب) نرخ سود سرمایه و حجم سرمایه

ج) دستمزد و نرخ سود سرمایه د) تعداد دستمزدبگیران و حجم سرمایه

۱۰. در مدل خانم رابینسون در صورتی که درآمد ثابت بماند، تحت چه شرایطی نرخ سود افزایش می‌یابد؟

الف) کاهش حجم سرمایه ب) افزایش حجم سرمایه

ج) کاهش دستمزدها د) افزایش دستمزدها

۱۱. به عقیده خانم رابینسون تعادل اشتغال کامل در شرایطی برقرار است که:

الف) نرخ رشد واقعی با نرخ رشد طبیعی برابر باشد.

ب) نرخ رشد واقعی با نرخ رشد تضمین شده برابر باشد.

ج) نرخ رشد جمعیت با نرخ رشد سرمایه برابر باشد.

د) نرخ رشد جمعیت با نرخ رشد تولید برابر باشد.

۱۲. تعادل «عصر طلایی» را کدامیک از اقتصاددانان زیر بیان کرد؟

الف) هارود ب) کالدور

ج) رابینسون د) هیکس

۱۳. به عقیده رابینسون موقعیت «سعادت اقتصادی» زمانی بروز می‌کند که:

الف) نرخ رشد صفر شده و ارزش افزوده جذب دستمزدها شود.

ب) نرخ رشد صفر شده و ارزش افزوده جذب سرمایه گردد.

ج) نرخ رشد کاهش یافته و ارزش افزوده جذب سرمایه گردد.

د) نرخ رشد افزایش یافته و ارزش افزوده جذب دستمزدها گردد.

۱۴. طراحی منحنی‌های LM و IS در علم اقتصاد توسط کدامیک از اقتصاددانان زیر صورت گرفت؟

الف) جون رابینسون ب) هارود ج) کالدور د) هیکس

۱۵. به عقیده هیکس سرمایه‌گذاری القایی تابع کدامیک از عوامل زیر است؟

الف) نرخ بهره ب) درآمد ملی

(ج) پیشرفت فنی

(د) اختراعات و نوآوری‌ها

۱۶. هیکس معتقد است سرمایه‌گذاری مستقل به‌طور مطلق کاهش می‌یابد زیرا
(الف) نرخ رشد درآمد ملی مورد نیاز جامعه سرمایه‌داری از نرخ رشد سقفی درآمد
ملی بیشتر است.

(ب) نرخ رشد درآمد ملی مورد نیاز جامعه سرمایه‌داری از نرخ رشد اسمی درآمد ملی
بیشتر است.

(ج) نرخ رشد درآمد ملی مورد نیاز جامعه سرمایه‌داری از نرخ رشد سقفی درآمد ملی
کمتر است.

(د) نرخ رشد درآمد ملی مورد نیاز جامعه سرمایه‌داری از نرخ رشد اسمی درآمد ملی
کمتر است.

۱۷. هیکس معتقد است زمانی اقتصاد می‌تواند از رکود خارج شود که:

(الف) سرمایه‌گذاری افزایش یابد.

(ب) درآمد افزایش یابد.

(ج) پیشرفت فنی دائمی باشد.

(د) تولید در سطح اشتغال کامل باشد.

۱۸. کدام اقتصاددان از اولین اقتصاددانان بعد از کینز است که با استفاده از ابزار کینزی
حالات پویای تغییرات درآمد ملی را در بلندمدت مورد بررسی قرار داد.

(الف) پل ساموئلسن

(ب) جون رایبسون

(ج) ریچارد هیکس

(د) نیکلاس کالدور

۱۹. این فرض که ضرایب تولید ثابت نیستند و پیشرفت فنی در مقابل سرمایه‌گذاری
منبع اصلی رشد اقتصادی است مربوط به نظریات کدامیک از اقتصاددانان زیر
است؟

(الف) پل ساموئلسن

(ب) جون رایبسون

(ج) نیکلاس کالدور

(د) رابرت سولو

۲۰. کدامیک از توابع زیر الگوی تابع سرمایه‌گذاری ساموئلسن است؟

(الف) $I = sp \cdot p + sw \cdot w$ (ب) $Y = W + P$

(ج) $I_t = I_a + \beta(Y_{t-1} - Y_{t-2})$ (د) $I = sp \cdot p$

فصل سیزدهم

نئوکلاسیک پولی و برخی جریان‌های فکری نو

هدف کلی

هدف کلی از مطالعه این فصل آن است که دانشجویان با نظریات اقتصادی معاصر و جریان‌های فکری جدید آشنا شوند.

هدف‌های رفتاری

- دانشجویان پس از مطالعه این فصل قادر خواهند بود:
۱. نظریات فریدمن را در قالب مکتب پولیون بشناسند.
 ۲. نظریه تقاضای پول فریدمن و عوامل مؤثر بر آن را دریابند.
 ۳. تفسیر فریدمن از نظریه مقداری پول را در شکل جدید خود توضیح دهند.
 ۴. تفاوت نظرات نئوکلاسیک‌ها و کینزین‌های جدید را در رابطه با به‌کارگیری سیاست‌های پولی و مالی دریابند.
 ۵. نظریات طرفداران مکتب انتظارات عقلایی را بیان کنند.

۶. نظر طرفداران مکتب کلاسیک‌های جدید را شناخته و با سایر مکاتب جدید مقایسه کنند.
۷. نظر طرفداران مکتب کینزین‌های جدید را شناخته و آن را با سایر مکاتب مقایسه کنند.
۸. جریان‌های فکری حال حاضر را شناخته و آن‌ها را با یکدیگر مقایسه کنند.

مقدمه

امروزه با گذشت حدود سه قرن از شروع تحولات در اندیشه‌های اقتصادی که با شکل‌گیری مکتب مرکانتیلیسم آغاز شد می‌توان به خوبی ردپای تفکرات اقتصادی هر یک از مکاتب ذکر شده تاکنون را در سازماندهی اقتصادی کشورهای مختلف ملاحظه کرد. در واقع در برخی کشورها تفکرات کلاسیک یا نزدیک به آن حاکم است، در برخی هنوز اعتقاد به سازماندهی سوسیالیستی حکم‌فرماست و برخی نیز به عقاید کینزی و رهنمون‌های طرفداران او در سازماندهی اقتصادی کشور خود پایبند هستند. هر چند در هر یک از این تفکرات امروزه تجدیدنظرهای جدی صورت گرفته که موجب بروز تفاوت‌های قابل‌توجهی با اندیشه‌های اولیه خودشان شده است، با وجود این، پایبندی به اصول حاکم بر هر یک از مکاتب مذکور تا حدودی حفظ شده و موجب شده است که بعضی از کشورها با قایل شدن نقش قابل توجه برای دولت در اقتصاد، هنوز اصول اولیه حاکم بر مکتب سوسیالیسم را در دستور کار خود قرار دهند، شاید مثال مناسب برای این طرز فکر سازماندهی دولتی حاکم بر اقتصاد کره شمالی باشد. در مقابل برخی دیگر از کشورها برای حضور دولت و نقش آن در اقتصاد اهمیت چندانی قائل نیستند و به حضور هر چه بیشتر بخش‌های غیردولتی در اقتصاد پافشاری می‌کنند و بر این باورند که دخالت حداقل دولت بهترین روش مدیریت کلان اقتصاد است. کشور سنگاپور امروزه با این طرز تفکر اداره می‌شود. در کنار این دو طیف، بخش وسیعی از کشورها قرار دارند که نه به دخالت حداکثری دولت‌ها در اقتصاد معتقدند و نه دخالت حداقلی دولت را می‌پسندند، بلکه در واقع از یک سازماندهی مختلط طرفداری می‌کنند. البته هر یک از این تفکرات بسته به اینکه نزدیک‌تر به کدامیک از دو طیف ذکر شده باشند می‌توانند شبه سرمایه‌داری یا شبه سوسیالیستی

باشند. هر چند بسیاری از اقتصادهای مختلط با تأثیر از اندیشه‌های کینز به وجود یک دولت مداخله‌گر البته در جهت مدیریت صحیح اقتصاد پایبند هستند. به عقیده ما اقتصاد اسلامی هم با ساختار خاص خود که قابل تمیز داده شدن از سایر ساختارهای موجود است می‌تواند به‌عنوان یک مکتب اقتصادی با معیارها و روش‌های مختص به خود مطرح شود و بهترین روش اداره جامعه را معرفی کند. با وجود این اقتصاد اسلامی اکنون در حال طی کردن مراحل اولیه تکوین خود می‌باشد و تلاش‌های خوبی نیز جهت شکل‌گیری آن صورت گرفته است.

۱۳-۱ فریدمن و مکتب پولیون (شیکاگو)

پولیون (مانیتاریسم) مکتبی است که ریشه در عقاید کلاسیک دارد. این مکتب یک جریان فکری لیبرالیستی است که برای تجدید حیات نظریات کلاسیک و نظریه مقداری پول بنا نهاده شده و در عین حال به شدت عقاید مکتب کینزی را مورد نقد قرار داده و آن را نفی می‌کند. میلتون فریدمن^۱ (۲۰۰۶-۱۹۱۲) از بنیانگذاران اصلی این مکتب است که در نیویورک به دنیا آمد و پس از اخذ مدرک فوق‌لیسانس از دانشگاه شیکاگو به دانشگاه کلمبیا رفت و مدرک دکتری گرفت و در سال ۱۹۴۸ عضو هیئت علمی دانشگاه شیکاگو شد. بسیاری او را بنیانگذار مکتب پولی می‌دانند و معتقدند که او بزرگ‌ترین احیاگر اصول اقتصاد کلاسیک در شکل نوین خود بوده است. فریدمن بر این باور بود که با تکیه بر مکانیزم بازار در چارچوب شرایط رقابتی می‌توان سازمان‌دهی مطلوب اقتصادی را ایجاد کرد. طرفداران مکتب پولی و در رأس آنها فریدمن نظریه مقداری پول را مورد ارزیابی مجدد قرار دادند و استدلال نمودند که افزایش عرضه پول موجب بروز تورم خواهد شد. از این‌رو برای کاهش تورم باید رشد عرضه پول کنترل گردد.

شاید یکی از تفاوت‌های اصلی نظریات فریدمن و کلاسیک‌ها در نقشی باشد که فریدمن برای دولت قائل بود. چرا که علیرغم اینکه کلاسیک‌ها نقش چندانی برای دولت قائل نبودند، ولی فریدمن معتقد بود که نقش دولت در یک اقتصاد آزاد تجهیز

1. Milton Fridman

وسایل لازم برای تغییر شکل قوانین و ایفای نقش میانجی است. بنابراین فریدمن هرگز طرفدار عدم وجود یا عدم دخالت دولت نبوده است. در این مورد او می‌نویسد:

«بی‌دولتی و آشوب‌گرایی هر قدر به‌عنوان یک فلسفه یا ایدئولوژی جالب باشد، در جهانی مملو از انسان‌های غیرراستین و متفاوت قابل حصول نیست. آزادی افراد می‌تواند در شرایطی برای آن‌ها مشکل ایجاد کند. در این صورت آزادی عده‌ای از افراد باید محدود شود تا آزادی بسیاری دیگر از افراد محفوظ بماند» (تفضلی ۱۳۸۶: ۶۹).

البته در کنار نقش بسیار زیاد فریدمن در شکل‌گیری مکتب شیکاگو، باید یادآوری نمود که فریدمن تنها کسی نیست که دستاوردهای مکتب پولیون را می‌توان به او نسبت داد. جیمز آنجل^۱، کارل برونر^۲، آلن متزلر^۳ و هنری سایمون^۴ که خود استاد فریدمن بوده است از جمله بزرگانی هستند که در شکل‌گیری و توسعه این مکتب سهمیم بوده‌اند و حتی پیش از وی به مباحث پولی پرداخته‌اند.

۱۳-۲ فریدمن و نظریه تقاضای پول

فریدمن در کتابی که تحت عنوان «مطالعاتی در مورد نظریه مقداری پول» در سال ۱۹۵۶ میلادی منتشر کرد، اظهار می‌کند: «تا آنجا که اطلاعاتش به او اجازه می‌دهد، هیچ تحلیلی در زمینه «نظریه مقداری پول» به نظم و ترتیبی که در مکتب شیکاگو ارائه شده در هیچ یک از مکاتب قبلی بیان نشده است». در این کتاب، فریدمن مجدداً «نظریه مقداری پول» را احیاء کرده و ضمن ارائه و تعبیر تازه‌ای از آن به‌عنوان نظریه رجحان دارایی، نظریه پولی خود را با نظریه سرمایه ادغام کرده است. بر اساس تفسیر تازه فریدمن، نظریه مقداری پول، نظریه تعیین سطح تولید، درآمد، یا سطح قیمت نیست، بلکه نظریه تقاضا برای پول است. تقاضا برای پول بر اساس تحلیل مارشال تابعی است از درآمد و از نظر کینز تابعی است از درآمد و نرخ بهره. ضمناً تقاضا برای پول مانند هر کالای دیگر قاعدتاً باید تابعی از قیمت آن، درآمد و قیمت کالاهای وابسته نیز باشد. لیکن فریدمن معتقد است که چون پول یک کالای مصرفی نبوده و نوعی دارایی است،

1. James Angell
2. Karl Brunner
3. Alen Metzler
4. Henry Simone

بنابراین، تقاضا برای پول را باید به صورت تقاضا برای یک نوع دارایی تلقی کرد که همان نظریه رجحان دارایی است. سئوالی که در اینجا مطرح است این است که قیمت پول چیست و چگونه تعیین می شود؟ در جواب به این سئوال، اقتصاددانان نئوکلاسیک و اقتصاددانان کینزی با هم اتفاق نظر ندارند. دسته اول معتقد بودند که قیمت پول در واقع برابر است با قدرت خرید واحد پول که بر حسب قیمت کالاهای دیگر سنجیده می شود و از این رو برابر است با معکوس سطح عمومی قیمت ها. دسته دوم معتقد بودند که قیمت پول همان نرخ بهره است و بنابراین قیمت پول را آن مقدار درآمدی می دانستند که در نتیجه نگهداری آن از دست می رود.

از آنجا که در تحلیل فریدمن پول یکی از اشکال مختلف دارایی است که ثروت افراد به صورت آن نگهداری می شود، وی تجزیه و تحلیل خود از تقاضای پول را با مفهوم وسیع ثروت و از جمله ثروت انسانی آغاز می کند و تقاضای پول را با اشکال مختلف دارایی مرتبط می داند. چون هر یک از این اشکال مولد درآمد و بنابراین مورد مطلوبیت هستند، تصمیم فرد را برای نگهداری و استفاده از پول، به تصمیم فرد در انتخاب چنان ترکیبی از دارایی های گوناگون مربوط می داند که حداکثر مطلوبیت را به وجود می آورد. وی پنج نوع دارایی مختلف را در نظر می گیرد که کل ثروت جامعه می تواند به صورت این دارایی ها نگهداری شود. این پنج نوع دارایی عبارتند از: پول، اوراق قرضه، اوراق سهام، کالاهای مادی و فیزیکی (دارایی های غیر مولد) و سرمایه های انسانی.

پول یکی از اشکال مختلف دارایی است. روشن است که نگهداری ثروت به صورت پول از یک طرف موجب تسهیل مبادلات روزمره، و از طرف دیگر، منجر به امنیت خاطر دارنده آن می گردد و این شرایط بدون تردید مطلوبیتی به همراه دارد. لیکن در عین حال باید توجه کنیم که نگهداری دارایی به صورت پول هزینه فرصت دارد و شخص را از درآمدهایی که اشکال دیگر دارایی (مانند اوراق قرضه و سهام و غیره) می توانست عاید او کند، محروم می سازد. بنابراین، تصمیم گیری در مورد نگهداری ثروت (W)^۱ به صورت پول منوط به بازدهی پول و مقایسه آن با بازده انواع دیگر دارایی است. بازدهی پول را معمولاً باید به طور واقعی ارزیابی نمود، گرچه بعضاً می توان انواع

1. $W = \text{Wealth}$

بازده اسمی پول را نیز در نظر گرفت. برای مثال، بازده حساب پس انداز بانکی به طور روشن یک نوع بازده اسمی یا پولی است. اما بازده واقعی آن در مقایسه با بازده اسمی حاصل از آن بستگی به تغییر در سطح قیمت‌ها دارد. اگر سطح قیمت‌ها سقوط کند، بازده واقعی پول افزایش می‌یابد. در صورتی که سطح قیمت‌ها افزایش یابد، زیان حاصل از این نوع سرمایه‌گذاری باید از بازده اسمی آن کسر گردد. به طور خلاصه، فریدمن معتقد است که پول خود به خود دارای بازده نیست و قیمت آن به قدرت خرید آن بستگی دارد. این قدرت خرید به قیمت سایر کالاها و خدمات وابسته است و بدین ترتیب قیمت پول را به صورت معکوس شاخص قیمت در نظر می‌گیرد.

اوراق قرضه شکل دوم دارایی است. اوراق قرضه اوراق بهاداری است که به هر برگه آن سالانه مقدار ثابتی درآمد اسمی تعلق می‌گیرد. در واقع بازده اسمی هر برگه قرضه است که به عنوان عایدی سالیانه آن به دارنده آن اختصاص می‌یابد، در حالی که بازده واقعی آن نه تنها تحت تأثیر سطح قیمت‌ها است بلکه از تغییرات نرخ بهره اوراق قرضه نیز متأثر می‌شود. بازده واقعی ممکن است مثبت یا منفی باشد و هرگاه فرض کنیم که سطح قیمت‌ها ثابت باشد و طی زمان تغییری از خود نشان ندهد، در این صورت قیمت اوراق قرضه با تغییر در نرخ بهره به طور معکوس تغییر می‌کند.

اوراق سهام شکل سوم دارایی است. هرگاه فرض شود که میزان سود شرکت‌های سهامی و سطح قیمت‌ها ثابت باشد، اوراق سهام درآمدی ثابت، واقعی و دائمی را به دارنده آن اختصاص می‌دهد. ولی باید به طور واقع‌بینانه فرض کرد که نگهداری سهام با بازده سالیانه‌ای همراه است که معمولاً ثابت نیست و بستگی به سود و زیان شرکت‌ها و موسسات تولیدی سهامی دارد. از طرف دیگر، قیمت سهام نیز مانند اوراق قرضه، خود در بازار بالا و پایین می‌رود و از این لحاظ نفع یا زیانی به همراه می‌آورد. این دو عامل، یعنی بازده سالیانه سهام و همچنین تغییرات احتمالی در ارزش بازاری آنها، روی نرخ بازده انتظاری اوراق سهام تأثیر می‌گذارد.

سرمایه‌های انسانی که آخرین شکل دارایی در تحلیل فریدمن هستند، با تنزیل جریان انتظاری درآمد آنها در طول عمرشان قابل محاسبه‌اند. این نوع سرمایه‌ها به صورت مهارت، تخصص و کارایی حرفه‌ای در کیفیت و کمیت نیروی انسانی مستتر است. به همین جهت، کاربرد آنها در تحلیل نظریه تقاضای پول فریدمن با اشکال

مواجهه است، زیرا تبدیل سرمایه‌های انسانی به پول به سادگی تبدیل سرمایه‌های غیرانسانی به پول نیست و بنابراین بازاری وجود ندارد که افرادی که مشاغل حرفه‌ای دارند، مانند یک پزشک یا یک مهندس، بتوانند درآمد آتی خود را در آن به فروش برسانند. فریدمن با تأکید بر نسبت خاصی با نام «نسبت ثروت‌های انسانی به ثروت‌های مادی» از کنار این مسئله می‌گذرد. هر قدر این نسبت، (به فرض آنکه ثروت کل ثابت باشد)، بزرگ‌تر باشد، تمایل به نگهداری دارایی‌های پولی بیشتر خواهد بود. توجیه منطقی این فرض این است که حالت نقدینگی کامل پول، ویژگی غیر نقدینگی ثروت‌های انسانی را جبران می‌کند. فریدمن نسبت مزبور را با $\frac{W_h}{W_{nh}}$ نشان می‌دهد.

در پایان دو عامل دیگر باید در نظر گرفته شود که آن‌ها عبارتند از سطح قیمت‌ها (p) و سلیقه‌ها و رجحان صاحبان ثروت (U). در مورد عامل اول، هر قدر سطح قیمت‌ها بالاتر باشد، به همان نسبت مبلغ اسمی موجودی‌های پولی مورد نیاز برای هدف‌های گوناگون بالاتر خواهد بود. در مورد عامل دوم، چنین فرض می‌شود که سلیقه‌ها در طی زمان بدون تغییر باقی می‌مانند، لیکن در عین حال می‌توان انتظار داشت که تغییرات جزئی در سلیقه‌ها در بلندمدت به وجود می‌آید. برای مثال، منطقی به نظر می‌رسد که، در صورتی که سایر شرایط ثابت باشند، فرض کنیم که افرادی که قصد مهاجرت دارند و یا اینکه در مورد آینده نسبت به مواردی اطمینان خاطر کافی ندارند، ترجیح می‌دهند که نسبت قابل ملاحظه‌ای از ثروت خود را به شکل پولی نگهداری نمایند. این فرض در مورد دوران جنگ نیز صدق می‌کند. به این معنی که تمایل مردم برای نگهداری پول نقد در این دوران افزایش می‌یابد. فریدمن این قبیل متغیرها و نظایر آن‌ها را با علامت (U) نشان می‌دهد (تفضلی، ۱۳۸۳: ۴۸۱).

در تابع تقاضای پول که فریدمن ارائه می‌کند، سرعت گردش پول تابعی است از نرخ بازده دارایی‌های مالی به جز پول، نرخ تورم مورد انتظار، ترکیب ثروت فرد، درآمد واقعی و عوامل دیگری که تحت عنوان «سلیقه» معرفی می‌شوند. تابع تقاضا برای پول از دیدگاه فریدمن را می‌توان به صورت زیر خلاصه نمود:

$$1. \text{ Ratio of Human Wealth to Non-Human Wealth} = \frac{W_h}{W_{nh}}$$

$$\frac{M_d}{P} = L(Y_p, i_m, i_b, i_e, \rho_t, \omega_h)$$

در حالی که M_d تقاضای اسمی برای پول و $\frac{M_d}{P}$ که نسبت تقاضای اسمی به سطح قیمت‌ها است تقاضای حقیقی برای پول است. به این ترتیب این موضوع که با افزایش قیمت‌ها افراد برای خرید همان سبد قدیمی از کالاها باید به همان نسبت پول بیشتری پرداخت نموده و در نتیجه تقاضاکننده در اینجا در نظر گرفته شده است.

$Y_p =$ درآمد دائمی است، به این صورت که اگر درآمد دائمی افراد افزایش یابد مردم تقاضای بیشتری برای پول خواهند داشت.

$i_m =$ نرخ بهره برای پول است. از آنجا که ممکن است شما پول خود را به صورت انواع پول یا شبه پول نگهداری کنید، گاه به بعضی از این انواع پول بهره تعلق می‌گیرد که با i_m نشان داده شده است. هر چقدر نرخ بهره پول بیشتر شود تمایل به تقاضای کمتر برای پول ایجاد می‌شود.

$i_b =$ نرخ بهره اوراق قرضه است. از آنجا که اوراق قرضه یکی دیگر از انواع دارایی است، برای پول به صورت جانشین مطرح می‌شود. در نتیجه هر چقدر بازده اوراق قرضه بیشتر باشد، مردم کمتر تمایل به نگهداری پول خواهند داشت و بیشتر درخواست تبدیل پول به اوراق قرضه را می‌نمایند.

$i_e =$ نرخ بازده سهام می‌باشد. سهام نیز جانشین دیگری برای پول در برنامه مالی افراد هستند. در مورد بازده سهام نیز ارتباط منفی یا تقاضا برای پول وجود نخواهد داشت. اگر بازده سهام افزایش یابد مردم متقاضی تبدیل پول به سهام خواهند شد.

$\rho_t =$ این متغیر در تابع تقاضا برای پول نماینده نرخ تورم است. باید توجه داشته باشیم که این نرخ با سطح عمومی قیمت‌ها که در سمت چپ تابع عرضه پول قرار می‌گیرد، فرق دارد. نرخ تورم تغییرات قیمت‌ها را نشان می‌دهد. فریدمن معتقد است که وقتی تغییرات در سطح قیمت‌ها زیاد است یا نرخ تورم بالا است، افراد کمتر پول نقد نگهداری می‌کنند و برعکس برای مقابله با افزایش در قیمت‌ها مبادرت به خرید کالاها می‌نمایند.

$\omega_h =$ نسبت ثروت انسانی به ثروت غیر انسانی را نشان می‌دهد. اگر ثروت انسانی را با W_h و ثروت غیر انسانی را با W_{nh} نشان دهیم:

$$\omega_h = W_h / W_{nh}$$

ثروت انسانی مثل آموزش، مهارت شغلی، دانش خاص و موارد مشابه آن است. در مقابل ثروت غیرانسانی شامل انواع دارایی یا ثروت مثل سهام، طلا، ملک و غیره می‌باشد. فریدمن چنین استدلال می‌کند که چون دارندگان ثروت انسانی با وجود اینکه انتظار جریان درآمد خوبی را دارند ولی چون نمی‌توانند به سادگی ثروت انسانی خود را نقد نمایند بیشتر پول نقد نگهداری می‌کنند. در مقابل آنهایی که ثروت غیرانسانی زیاد مثل: سهام، اوراق قرضه، طلا و غیره دارند چون در مواقع لازم به راحتی می‌توانند بعضی از داراییهای خود را به پول تقاضا کنند تقاضای کمتری برای پول دارند. فریدمن بین بخش پولی و بقیه اقتصاد یک ارتباط قوی می‌بیند. او معتقد است که افزایش در عرضه پول هر چند کوتاه‌مدت در قیمت‌ها و سطح ستاده اثر می‌گذارد ولی در بلندمدت بالاخره عامل تورم و افزایش قیمت‌ها خواهد شد، در واقع او به این ترتیب باز هم نظریه مقداری پول را تکرار می‌کند (قدیری اصلی، ۱۳۷۶: ۶۶۵).

فریدمن اهمیت زیادی برای سیاست‌های پولی قائل است و معتقد است حجم پول باید با توجه به تغییرات تولید واقعی تغییر کند. فریدمن تحلیل کینز مبنی بر عدم کارایی سیاست‌های پولی و تأثیر غیرمستقیم و تردید آمیز تغییرات حجم پول بر تقاضای مؤثر را نمی‌پذیرد. از دیدگاه او تأثیر پول، مستقیم و بدون واسطه است. افزایش حجم پول بر فزونی عرضه بر تقاضای «موجودی‌های واقعی» منجر می‌شود که نهایتاً موجب افزایش درآمد پولی خواهد شد. حال سؤال مهم این است که آیا افزایش حجم پول، قیمت‌ها را بالا می‌برد یا تولید را افزایش می‌دهد؟ جواب به این سؤال بستگی به سطح اشتغال و وجود ظرفیت تولیدی بیکار دارد. ولی در هر حال، افزایش تقاضا و درآمد پولی قطعی است. فریدمن معتقد است، کارایی سیاست‌های مالی تنها زمانی می‌تواند وجود داشته باشد که با تغییرات مناسبی در حجم پول همراه باشد و در غیر این صورت این سیاست‌ها کارایی لازم را ندارند. در مقابل در یک سیستم کینزی اجرای هرگونه سیاست مالی توسط دولت موجب می‌گردد که درآمد ملی با ضریب فزاینده افزایش پیدا کند. چون در این سیستم فرض بر آن است که حجم پول در گردش ثابت است ولی سرعت گردش پول می‌تواند تغییر کند. از این رو در این شرایط امکان استفاده از پول موجود با سرعت بیشتری فراهم خواهد شد. در مجموع می‌توان گفت پولیون با اصرار بر نقش پول، سیاست پولی را تنها سیاست مؤثر برای مهار تورم

می‌دانند ولی کینزین‌ها تورم را ناشی از افزایش تقاضای کل و عدم امکان افزایش عرضه می‌دانند که در واقع می‌توان گفت اصول آن‌ها از این نظر با هم منافاتی ندارد. منتها در چگونگی افزایش تقاضای کل با یکدیگر اختلاف نظر دارند. از نظر مکتب کینزی علل افزایش تقاضای کل را باید در بخش واقعی اقتصاد جستجو کرد، درحالی‌که از نظر پولیون علل افزایش تقاضای کل را باید در بخش پولی اقتصاد جستجو کرد. پیروان کینز به سیاست‌های مالی اهمیت می‌دهند و اهمیت چندانی برای سیاست‌های پولی قائل نیستند ولی پیروان مکتب شیکاگو را عقیده بر این است که اصولاً ابزاری به نام سیاست مالی برای تنظیم تقاضا وجود ندارد و تنها سیاست‌های پولی می‌تواند در تنظیم تقاضا مؤثر واقع شود (قدیری اصلی، ۱۳۶۴: ۷۱۸).

۱۳-۲-۱ نظریه پولی فریدمن

همان‌گونه که از «نظریه مقداری پول» بر اساس تحلیل نئوکلاسیکی آن می‌دانیم، در رابطه مبادله فیشر به صورت $MV=PY$ همواره ارتباط مستقیمی بین حجم پول در حال گردش (M) و سطح قیمت (P) در شرایطی که سرعت گردش پول (V) و تولید در اشتغال کامل (Y_{FN}) ثابت است، وجود دارد. از این رو، ایروینگ فیشر و دیگر اقتصاددانان نئوکلاسیک معتقد بودند که حجم پول در گردش تنها عامل مؤثر بر سطح قیمت بوده و بنابراین می‌توان با استفاده از ابزارهای پولی سطح قیمت را تحت تاثیر قرار داد.

فریدمن ضمن احیاء نظریه‌های پولی گذشته و موافق با نظریات پولی نئوکلاسیکها اهمیت بیشتری برای پول و نقش آن در اقتصاد قائل است. وی نقش پول را بسیار وسیعتر و گسترده‌تر می‌داند، زیرا بین حجم پول در گردش (M) و تولید ناخالص ملی (GNP) رابطه‌ای به صورت زیر برقرار است:

$$\begin{aligned} MV &= PY \\ PY &= GNP \\ MV &= GNP \\ V &= \frac{GNP}{M} \end{aligned}$$

بنابراین، عامل بین تولید ناخالص ملی (GNP) و حجم پول (M)، سرعت گردش پول (V) می‌باشد. به عبارت دیگر، هرگونه تغییری در M در شرایطی که V

ثابت باشد، موجب تغییر GNP گردیده و تغییر GNP به اندازه‌ای خواهد بود که مجدداً نسبت $\frac{GNP}{M}$ به میزان سابق (یعنی V ثابت) بازگردد. نتیجه فوق را می‌توان با کمک نمودار زیر نشان داد. در تحلیل فریدمن، تقاضای پول در کوتاه‌مدت فقط شامل تقاضای معاملاتی پول می‌گردد. از این رو، رابطه زیر را می‌توان نوشت:

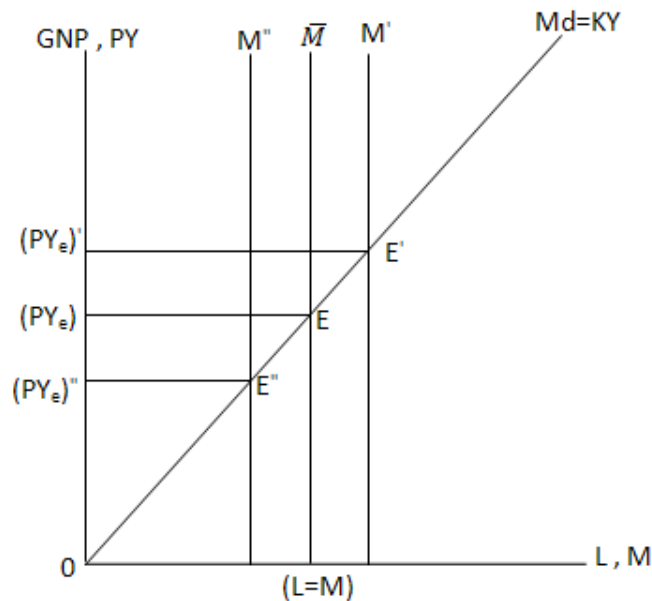
$$Md = KY$$

در این رابطه، تقاضای معاملاتی پول به قیمت‌های ثابت (Md) تابعی از درآمد ملی واقعی (Y) است، به فرض آنکه ضریب درآمد ملی (K) یا درصدی که از درآمد ملی صرف معاملات می‌شود، ثابت باشد. ضریب K معمولاً در حدی بین صفر و یک ثابت است:

$$1 > K = \bar{K} > 0$$

در نمودار زیر، عرضه و تقاضای پول (L و M) را روی محور افقی و تولید ناخالص ملی (GNP) یا درآمد اسمی (PY) را روی محور عمودی قرار می‌دهیم. سپس منحنی تقاضای پول (یعنی تقاضای معاملاتی پول) را از مبدا مختصات با شیب K ترسیم می‌کنیم. از آنجا که عرضه پول ثابت است، منحنی عرضه پول را به طور عمودی (M) ترسیم می‌کنیم. از تقاطع عرضه و تقاضای پول در نقطه E ، از یک طرف تعادل پولی ($L=M$) روی محور افقی و از طرف دیگر تعادل درآمد اسمی (PYe) یا تولید ناخالص ملی روی محور عمودی به دست می‌آید.

در صورتی که عرضه پول ثابت باشد، هرگونه انحرافی از نقطه تعادل E خود به خود تعدیل گشته و تعادل مجدداً به دست می‌آید. ثانیاً هرگاه عرضه پول افزایش یابد (M')، در این صورت مردم بیش از احتیاجات خود نقدینگی خواهند داشت و آن را خرج خواهند کرد و از آنجا که در رابطه مبادله فیشر ($MV=PY$) سرعت گردش پول (V) و تولید در اشتغال کامل (Y_{FN}) ثابت است، سطح قیمت افزایش یافته و چون در طرف راست رابطه فیشر، $GNP=PY$ می‌باشد، ارزش اسمی درآمد (PY) افزایش می‌یابد و در نمودار مزبور در سطح تعادل جدید (PYe') قرار می‌گیرد. بر عکس، هرگاه حجم پول کاهش یابد (M'')، ارزش اسمی درآمد کاهش می‌یابد (PYe'').



نمودار ۱۳-۱ نظریه پولی فریدمن

بنابراین، در نظریه پولی فریدمن، عرضه و تقاضای پول تعیین‌کننده درآمد ملی است و هرگونه تغییری در عرضه پول موجب تغییر ارزش اسمی تولید ناخالص ملی خواهد شد. از آنجا که در اقتصاد کینزی، بازار پول نظریه تعادل نرخ بهره می‌باشد هر گونه تغییری در عرضه پول موجب می‌شود که نرخ بهره تغییر کند. این تفاوت عمده‌ای است که بین نظریه پولی فریدمن و نظریه پولی کینز وجود دارد و به همین دلیل است که نظریه پولی جدید تمام سعی خود را بر کنترل عرضه پول متمرکز می‌کند و هر مسئله یا مشکلی که در اقتصاد پیش می‌آید فوراً مقامات پولی را متهم به سهل‌انگاری می‌کنند.

تغییرات پولی بر نرخ بهره اثر می‌گذارد، تغییر در نرخ بهره میزان سرمایه‌گذاری را به طور معکوس تغییر می‌دهد و این به نوبه خود و در همان جهت بر تقاضای موثر و از طریق بر حجم تولید و سطح اشتغال تاثیر می‌گذارد. از آنجا که هم تاثیرپذیری نرخ بهره از افزایش حجم پول و هم واکنش سرمایه‌گذاری به نرخ بهره نامطمئن است، کینز معتقد است که سیاستهای پولی حربه قابل اطمینانی برای مبارزه با رکود اقتصادی و بیکاری و به طور کلی جهت تاثیرگذاری بر تقاضای موثر نمی‌باشد. به همین دلیل بود

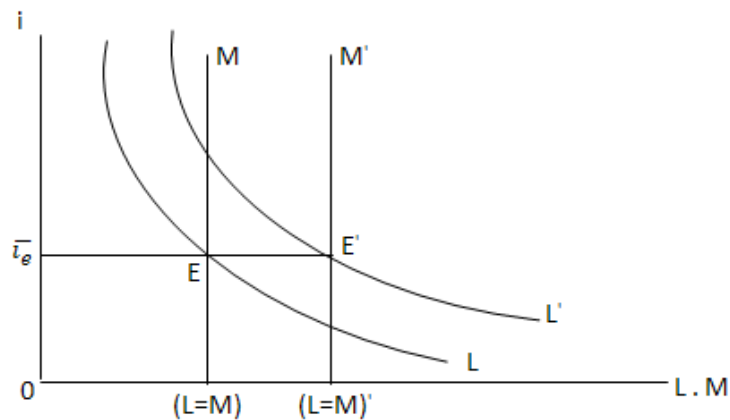
که کینز و کینزیها از سیاستهای مالی طرفداری می‌کردند و به کارایی سیاستهای پولی اعتمادی نداشتند.

در مقابل، فریدمن و اصحاب او اعتقاد دارند که تغییرات حجم پول از یک کانال مستقیم یعنی رابطه مبادله فیشر تأثیری مطمئن بر درآمدهای پولی دارد. به نظر آنها، گمراهی کینز از این عامل ناشی می‌شود که انتخاب افراد را به «نگهداری پول» یا «خرید اوراق قرضه» محدود می‌سازد و به همین دلیل از تأثیرات مستقیم حجم پول بر تقاضا برای کالاهای دیگر کاملاً غافل می‌ماند. فریدمن بر اساس تفسیر تازه خود از «نظریه مقداری پول» درصدد است رابطه میان تغییرات حجم پول و تغییرات در تقاضا (و درآمد پولی) را توضیح دهد. نکته مهم این است که افراد بخشی از ثروت خود را به صورت پول نقد نگهداری می‌کنند. نگهداری ثروت به صورت پول به معنای صرف نظر کردن از منافع است که نگهداری آن در اشکال دیگر (مانند اوراق قرضه، سپرده‌های مدت دار و پس انداز، خانه، زمین و کالاهای دیگر) به همراه خواهد داشت و بنابراین باید توضیح منطقی برای این کار وجود داشته باشد. فریدمن و پیروان او معتقد هستند که مبلغ اسمی پول که نگهداری می‌شود اهمیتی ندارد، بلکه مهم مبلغ واقعی و به عبارت دیگر قدرت خرید پول است. و به همین دلیل هم از تمایل مردم برای نگهداری «موجودی واقعی»^۱ معینی سخن می‌گویند. بنابراین، چنان که فریدمن گفته است: «مردم سماجت فوق‌العاده‌ای نسبت به قدرت خریدی که مایل به نگهداری‌اش هستند، از خود نشان می‌دهند» و به سختی حاضرند در آن تغییری به وجود آورند، مگر آنکه انگیزه مهمی برای آنها پدید آید (باربر، ۱۹۹۱: ۳۱).

حال اگر بانک مرکزی با ابزاری که در دسترس دارد، حجم پول را افزایش دهد، چه کنش و واکنش‌هایی را به دنبال خواهد آورد؟ در جواب به این سؤال، تحلیل فریدمن و کینز را خلاصه می‌کنیم. بر اساس تحلیل فریدمن، مردم سعی خواهند کرد تا قدرت خرید اضافی را خرج کنند و بار دیگر «موجودی واقعی» مطلوب خود را نگهداری کنند. در الگوی کینز (با توجه به فزونی عرضه پول نسبت به تقاضای پول)، مردم پول‌های اضافی خود را صرف خرید اوراق قرضه خواهند کرد. در این شرایط،

¹ Real balance

هرگاه عرضه اوراق قرضه ثابت باشد، قیمت قرضه بالا خواهد رفت و در نتیجه نرخ بهره کاهش خواهد یافت. کاهش در نرخ بهره موجب افزایش سرمایه‌گذاری و در نتیجه افزایش تولیدات واقعی و نهایتاً تولید ناخالص ملی (GNP) خواهد شد. از طرفی، در نظریه کینز افزایش عرضه پول، در صورتی که شرایط زیر وجود نداشته باشد، موجب افزایش تولید ناخالص ملی (GNP) می‌گردد



نمودار ۱۳-۲ تغییرات حجم پول در نظر فریدمن و کینز

۱. افزایش در میزان عرضه پول توسط مردم و بورس‌بازان ذخیره نگردد و به افزایش نقدینگی تبدیل نگردد - یعنی در بازار پول دام نقدینگی وجود نداشته باشد.
 ۲. افزایش عرضه پول همراه با افزایش مساوی تقاضای پول نباشد، زیرا در این حالت نرخ بهره تغییر نخواهد کرد.
 ۳. بازار نیروی انسانی با تنگنایی از نقطه نظر دسترسی به نیروی انسانی بیکار و کارآمد روبه‌رو نباشد - یعنی به اندازه کافی نیروی انسانی بیکار و متخصص در این بازار وجود نداشته باشد.
- لیکن درالگوی فریدمن افراد لزوماً چنین عکس‌العملی از خود نشان نمی‌دهند. البته ممکن است قدرت خرید اضافی را صرف خرید اوراق بهادار کنند و ممکن هم هست داراییهای دیگر مانند خانه، زمین، یخچال، اتومبیل، لباس و کالاهایی نظیر آن خریداری نمایند. به عبارت دیگر، در اینجا انتخاب صرفاً میان نگهداری پول و

داراییهای مالی نیست، بلکه انتخاب وسیعتری است میان انواع مختلف دارایی و از جمله پول، اوراق بهادار و کالاهای مختلف (تفضلی، ۱۳۸۳: ۴۷۵).

۱۳-۳ مکتب انتظارات عقلانی

در اوائل دهه ۱۹۷۰، تحول قابل توجهی در نظریات اقتصادی، خصوصاً در حوزه اقتصاد کلان شکل گرفت، پایه‌های نظری مکتب انتظارات عقلانی که گاه با نام انتظارات عقلایی نیز شناخته می‌شود عمدتاً توسط رابرت لوکاس^۱ (متولد ۱۹۳۷) و توماس سارجنت^۲ (متولد ۱۹۴۳) مطرح شده است. این دو اقتصاددان در واقع احیاگر نظریات نئوکلاسیک‌ها بودند که تحت عنوان مکتب کلاسیک‌های جدید شناخته می‌شود.

البته این طرز فکر برای اولین بار در سال ۱۹۶۱ توسط جان موت^۳ (متولد ۱۹۳۰) اقتصاددان آمریکایی مطرح شد ولی چندان با استقبال مواجه نشد، ولی بعدها مورد توجه ویژه‌ای قرار گرفت. به عقیده ایشان، افراد جامعه با استفاده مناسب اطلاعات و تلاش جهت عدم ارتکاب به اشتباهات سیستماتیک، انتظارات خود را شکل می‌دهند. بنابراین آن‌ها فقط از تجربه گذشته برای تصمیم‌گیری در زمان حال استفاده نمی‌کنند بلکه از هر شکل ممکن و با استفاده از اطلاعات کامل تلاش می‌کنند پیش‌بینی درستی از آینده و تحلیل درستی از زمان حال داشته باشند. در چنین شرایطی اجرای سیاست‌های تثبیتی دولت کارایی خود را از دست می‌دهد. چرا که جامعه با اطلاع از نحوه اجرا و نوع سیاست، نتیجه آن را به درستی پیش‌بینی کرده و واکنشی مناسب در زمان حال از خود نشان می‌دهد. بدین ترتیب می‌توان گفت در این مکتب فرض می‌شود افراد جامعه کاملاً عاقلانه و بر اساس عقل تصمیم می‌گیرند و حتی در صورت بروز اشتباه به سرعت آن را ترمیم می‌کنند.

هرچند فرضیه انتظارات عقلانی هرگز از طرف همه اقتصاددانان مورد تأیید قرار نگرفته است، اما در مقام عمل در بسیاری از تحلیل‌ها و سیاست‌های اقتصادی مورد

1. Robert Lucas
2. Thomas J. Sargent
3. John Fraser Muth

استفاده قرار گرفته است. یکی از اولین کاربردهای این فرضیه در آمریکا و در سال ۱۹۷۵ بود. توماس سارجنت و نیل والاس^۱ در آن سال به این نتیجه رسیدند که سیاست پولی هماهنگ برای از بین بردن بیکاری و افزایش تولید، مؤثر نیست. برای رسیدن به این نتیجه، آن‌ها فرضیات انتظارات عقلانی را در رابطه با منحنی «فیلیپس انتظارات انباشته» فریدمن و فلپس^۲ (متولد ۱۹۳۳) به کار برده‌اند. بر اساس این منحنی تورم انتظاری، بیکاری را تحت‌تأثیر قرار نمی‌دهد ولی تورم غیرانتظاری بیکاری را موقتاً پایین‌تر از سطح بیکاری طبیعی می‌آورد.

از نظر فریدمن و فلپس، انتظارات، عقلانی است و آن‌ها استدلال کردند که هیچ مبادله بلندمدتی بین تورم و بیکاری وجود نخواهد داشت. چرا که مردم در ابتدا در مورد تورم به اشتباه افتاده‌اند و پس از آن انتظارات آن‌ها به واقعیت تبدیل شده و لذا در این دوران مبادله کوتاه‌مدتی بین تورم و بیکاری وجود خواهد داشت، بنابراین می‌توان گفت در نظر گرفتن انتظارات عقلانی در تجزیه و تحلیل منحنی فیلیپس منجر به نتایج تکان‌دهنده‌ای شد. درحالی‌که یک افزایش غیرمنتظره در تورم همچنان می‌تواند بیکاری را کاهش دهد، یک افزایش قابل انتظار نخواهد توانست چنین نتیجه‌ای را به بار بیاورد. در مقابل کار این اقتصاددانان، اقتصاددان دیگر آمریکایی به نام استانی فیشر^۳ در سال ۱۹۷۷ نشان داد که می‌توان با انتظارات عقلانی نیز الگویی طرح کرد که در آن اعمال «سیاست پولی هماهنگ» بتواند اقتصاد را به حالت تعادل بازگرداند. در الگوی فیشر دستمزدهای چسبیده نقش اصلی را بر عهده داشته و علی‌رغم مفروض داشتن انتظارات عقلانی، سیاست‌های کینزی مورد استفاده قرار می‌گیرند. لیکن ویژگی کار سارجنت و والاس در این بود که انتظارات عقلانی را در نظریه‌های اقتصاد کلان وارد کرده و اهمیت بالقوه کاربرد آن را نشان دادند (تفضلی، ۱۳۸۳: ۵۰۴).

انتظارات و پیامدهای اقتصادی به طور متقابل روی هم اثرگذار هستند. افراد سعی می‌کنند در شکل‌دهی به انتظارات خود پیش‌بینی کنند که عملاً چه اتفاقی روی خواهد داد. آنها از انگیزه‌ای قوی جهت استفاده از قواعد مهم و مؤثر در پیش‌بینی برخوردار

1. Neil Wallace
 2. Edmond S. Phelps
 3. Fisher, Stanley, "Long-Team Contracts, Rational Expectations, and the Optimal Money Supply Rule, "Journal of Political Economy, (February 1977), 85(1).

هستند، چرا که «سود» های بیشتر نصیب کسی می‌شود که بر پایه پیش‌بینی‌های بهتر عمل نماید. چه فرد مزبور به معامله در بازار بورس بپردازد و چه خرید یک اتومبیل جدید را مد نظر قرار دهد، نکته فوق‌صادق است. حال زمانی که افراد مجبور باشند قیمت یک کالای مشخص را بارها و بارها پیش‌بینی کنند، تمایل می‌یابند که قواعد پیش‌بینی خود را به گونه‌ای تنظیم کنند که خطاهای قابل اجتناب را حذف نمایند. از این رو یک بازخورد پیوسته و دائمی از نتایج و پیامدهای گذشته به انتظارات کنونی وجود خواهد داشت. یعنی در موقعیت‌های تکرار شونده، شیوه اثرگذاری گذشته بر آینده میل به ثبات و پایداری دارد و افراد پیش‌بینی‌های خود را به گونه‌ای تنظیم می‌کنند که با این الگوی پایدار تطابق داشته باشد. مفهوم انتظارات عقلایی بر این نکته تاکید می‌کند که پیامدها به طور سیستماتیک (یعنی به طور قاعده‌مند و قابل پیش‌بینی) با آنچه افراد انتظار وقوع آنها را دارند، تفاوت نمی‌کند. از نقطه نظر اصول انتظارات عقلایی، افراد غالباً در پیش‌بینی‌های خود دچار خطا می‌شوند، اما این امر حاکی از آن نیست که خطاها همواره در یک جهت مشخص روی می‌دهند. اقتصاددان‌هایی که به انتظارات عقلایی باور دارند، عقیده خود را بر پایه این فرض استاندارد و رایج اقتصادی بنا می‌کنند که افراد به شیوه‌هایی که سود یا مطلوبیت (لذت از زندگی) آنها را به حداکثر می‌رسانند، رفتار می‌کنند. این افراد از مفهوم انتظارات عقلایی برای درک شرایط مختلفی استفاده کرده‌اند که در آنها، نظرات افراد راجع به آینده از اهمیتی اساسی در تعیین اقدام کنونی برخوردار است.

۱۳-۴ مکتب کلاسیک‌های جدید

اقتصاد کلاسیک‌های جدید در واقع در پاسخ به شکست اقتصاد کلان مدرن کینزی - به خصوص به خاطر از بین رفتن منحنی فیلیپس - یعنی داشتن تورم مداوم در زمانی که بیکاری از نظر تاریخی خیلی زیاد باشد، پا به عرصه وجود گذاشت. کارهای فریدمن نشان داده است که تورم بیشترین ارتباط نزدیک را با تغییرات در عرضه پول داشته است، بدین صورت که تورم پاسخی به دستمزد حقیقی بوده و به محض اینکه واحدهای اقتصادی دریابند تورم، دستمزد حقیقی آنها را کم کرده و از بین برده است، آنها برای جبران آن، جهت افزایش دستمزد پولی فشار خواهند آورد. در نتیجه ملاحظه

می‌شود که مبادله بین بیکاری و نرخ افزایش دستمزدها کارایی خود را از دست خواهد داد. این مشاهدات نقطه شروع و آغاز کار تجزیه و تحلیل کلاسیک‌های جدید بوده و کلاسیک‌های جدید به صورت آشکار پذیرفته‌اند که مدیون کارهای فریدمن می‌باشند.

اصول فکری این مکتب بر اصل انتظارات عقلانی استوار است که رابرت لوکاس و توماس سارجنت معرفی کرده‌اند. در واقع این دو اقتصاددان در دهه ۱۹۷۰ با توجه به عقاید مکتب نئوکلاسیک فروضی را پایه‌ریزی کردند. با این تفاوت که در این مکتب به وجود شکل‌گیری انتظارات بر اساس عقل نیز معتقدند. مکتب کلاسیک‌های جدید با عقاید پولیون در بسیاری از دیدگاه‌ها مشترک هستند و معتقدند دخالت دولت در اقتصاد تنها موجب بدتر شدن اوضاع اقتصادی می‌شود. در مکتب انتظارات عقلانی فرض بر این است که بازارها پیوسته در تعادل هستند یا به سرعت به سمت متعادل شدن حرکت می‌کنند و می‌گویند انتظارات به شکل عقلانی شکل می‌گیرند ولی کلاسیک‌های جدید همچنین فرض می‌کنند انتظارات می‌توانند به‌طور «منطقی» شکل بگیرند. یعنی پیش‌بینی‌ها از آینده به‌طور کامل متکی بر اطلاعات اقتصادی مرتبط است. یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های این مکتب این است که علاوه بر تأکید بر انسان عقلانی، فروض متفاوتی را در مورد بخش عرضه اقتصاد لحاظ می‌کنند. در الگوهای کینزی با توجه به عدم امکان متعادل شدن خود به خود بازارها، نیاز به ایجاد تقاضای مؤثر توسط بخش دولت وجود دارد، درحالی‌که در مکتب کلاسیک‌های جدید، عرضه به قیمت نسبی وابسته است و نه به مقدار تقاضا. بر این اساس، کلاسیک‌های جدید معتقدند که سیاست‌گذاری‌های اقتصادی ناکارآمد هستند و دولت‌ها فقط وقتی می‌توانند روی اقتصاد تأثیرگذار باشند که سیاست‌گذاری‌های پیش‌بینی نشده را داشته باشند. بنابراین بر خلاف نظر پولیون که معتقدند سیاست‌های دولت می‌تواند در کوتاه‌مدت مؤثر واقع شود، کلاسیک‌های جدید بر این باورند که حتی در کوتاه‌مدت هم سیاست‌ها نمی‌تواند مؤثر باشد. نقطه اشتراکی که می‌توان بین نظرات پولیون و کلاسیک‌های جدید یافت این است که هر دو گروه بر این باورند که رشد سطح عمومی قیمت‌ها (تورم) اساساً ماهیت پولی دارد و مهم‌ترین دلیل آن رشد حجم پول است. اما در مورد راهکار مناسب برای مقابله با پدیده تورم اختلاف نظرهایی وجود دارد. دیدگاه پولیون این است که اتخاذ یک سیاست پولی انقباضی موجب افزایش بیکاری شده و گستره و طول این دوره به

درجه سیاست انقباضی پولی اتخاذ شده و اینکه با چه سرعتی مردم انتظارات خود را از نرخ تورم آینده به سمت پایین تعدیل خواهند کرد، و همچنین به میزان و وسعت تعدیل و تنظیم ساختار اقتصاد بستگی خواهد داشت. بر خلاف پولیون و کینزینها، نظر کلاسیکهای جدید این است که تغییرات در سیاستهای پولی پیشبینی شده و اعلام شده هیچ تأثیری بر سطح محصول تولیدی و اشتغال حتی در کوتاهمدت ندارد.

طیف دیگری از اقتصاددانان کلاسیک جدید به نظریه «دورانهای تجاری حقیقی»^۱ تأکید دارند. این گروه به رهبری ادوارد پرسکات^۲ (متولد ۱۹۴۰)، استاد دانشگاه مینسوتا آمریکا، با این فرض شروع می‌کنند که تغییرات تصادفی بزرگی در نرخ تغییرات تکنولوژی وجود دارد و بنابراین نوسانات تجاری عکس‌العمل طبیعی و کارای اقتصاد به این گونه تغییرات می‌باشد.

قیمت‌های چسبنده هیچ‌گونه نقشی در الگوی دورانهای تجاری حقیقی بازی نمی‌کند. پرسکات در مقاله‌ای که در سال ۱۹۸۲ میلادی منتشر کرد، نتیجه می‌گیرد که دورانهای تجاری معما نیستند. ولی اگر این نوسانها در اقتصاد به‌وجود نمی‌آمد آن وقت یک معما بود. در این نظریه مفروضاتی وجود دارند. یکی از این مفروضات که نام نظریه از آن گرفته شده است این است که سیاست پولی با نوسانهای اقتصادی ارتباطی ندارد، درحالی‌که قبل از بحث «دورانهای تجاری حقیقی» که در اوایل دهه ۱۹۸۰ میلادی عنوان شد، تقریباً اقتصاددانان در اقتصاد کلان با فریدمن متفق‌القول بودند که پول در دورانهای تجاری نقش ویژه‌ای را بازی می‌کند و بدین جهت از اهمیت اساسی برخوردار است (تفضلی، ۱۳۸۶: ۵۰۵).

مکتب کلاسیک جدید در اقتصاد، اصول استاندارد تحلیل اقتصادی را برای شناخت چگونگی تعیین محصول کل یک ملت به کار می‌برد. از دیدگاه مکتب کلاسیک جدید، عرضه و تقاضا نتیجه‌ی اقدامات اقتصادی و عقلانی خانوارها و بنگاه‌ها است، مقادیر اقتصاد کلان مانند GDP، نتیجه‌ی تعادل عمومی بازارها در یک اقتصاد هستند. این دیدگاه در اقتصاد کلان، انقلابی به‌حساب آمده است؛ زیرا وقتی ماهیت فعلی تحلیل اقتصادی در سایر شاخه‌های علم اقتصاد مانند مالیه عمومی، تجارت

1. Real business cycle
2. Edward C.Prescott

بین‌الملل و اقتصاد کار را می‌بینیم، همگی اصول استانداردهای اقتصادی برای تحلیل دامنه‌ی گسترده‌ای از موضوعات را به کار می‌برند.

سیاست اقتصاد کلان از دیدگاه اقتصاد کلاسیکی جدید، دارای ۳ ایده‌ی اصلی است که عبارت است از:

اول: به دلیل آنکه فرض شده است تصمیمات عرضه و تقاضای بازار توسط عوامل (کارگزاران) عاقل از نظر اقتصادی، اتخاذ می‌شود، لذا فرض شده است این تصمیمات کاراست. اینکه عقلانیت فردی در بازارها عموماً منجر به نتایج مطلوب از نظر اجتماعی می‌شود، پیامی است که در مرکز تحلیل اقتصادی از کتاب ثروت ملل آدم اسمیت تا اقتصاد رفاه مدرن قرار دارد. بنابراین دلیل موافق مداخله‌ی دولت، از دیدگاه مکتب کلاسیک جدید، نیازمند دو گام اساسی است: ۱- شناسایی نارسایی بازار، ۲- نشان دادن اینکه دولت می‌تواند عملاً سیاست‌هایی را دنبال کند که منجر به اصلاح اجتماعی شود.

دوم: مکتب کلاسیک جدید در اقتصاد کلان به طور سیستماتیک بر اهمیت رفتار عرضه در نتایج بازار حتی در خیلی کوتاه‌مدت تأکید می‌کند.

سوم: مکتب کلاسیک جدید در اقتصاد کلان این سوال را مطرح می‌نماید که آیا ابزارهای سیاستی خاص می‌تواند دست‌کاری شود تا اهداف سیاستی خاص را تأمین نماید.

اقتصاددانان مکتب کلاسیک جدید در اقتصاد کلان با موضوعاتی همچون جریان‌ات نقدی جاری به یک بنگاه و هزینه‌های سرمایه‌ی جاری به‌عنوان تعیین‌کنندگان اصلی مخارج سرمایه‌گذاری، موافقت می‌کنند. مکتب کلاسیک جدید به افراد به گونه‌ای می‌نگرد که از اطلاعات جدید به طور کارا در فهمیدن احتمال نسبی نتایج اقتصادی مختلف، استفاده می‌کنند. مکتب کلاسیک جدید معتقد است که کاهش یک‌باره‌ی مالیات، اثر حداقلی بر مصرف خواهد داشت. از دیدگاه مکتب کلاسیک جدید، نکته‌ی کلیدی آن است که تغییرات مالیات، موقتی است و از این‌رو به توانایی خانوار در تأمین مالی مستمر مخارج مصرفی، اندکی می‌افزاید.

اما این دیدگاه مکتب کلاسیک جدید با یافته‌های برآورد الگوهای کینزی، مبنی بر اینکه تغییرات درآمد سبب تغییرات نسبتاً زیاد در مصرف می‌شود، ناسازگار نیست.

همان طور که فریدمن برای نخستین بار توضیح داد و رابرت لوکاس پس از آن تأکید کرد، الگوهای اقتصاد کلان کینزی واکنش مصرف خصوصی به تغییرات دائمی در درآمد مانند مواردی که اغلب با تغییر شغل اتفاق می‌افتد را با تغییرات موقتی خلط کرده‌اند. مصرف به تغییرات دائمی، که با تأثیر زیاد همراه هستند، واکنش زیادی نشان می‌دهد و به تأثیر موقتی، واکنش اندکی نشان می‌دهد. با تمایز قائل نشدن میان این انواع مختلف تغییرات درآمد، طرفداران مکتب کلاسیک جدید معتقدند که الگوسازان مکتب کینزی اثر کاهش موقتی مالیات بر مخارج مصرفی را بیشتر برآورد کرده‌اند. علاوه بر آن، وقتی کاهش مالیات انجام می‌شود، دولت باید استقراض خود را افزایش دهد که در آینده مالیات‌ها افزایش پیدا خواهد کرد.

۱۳-۵ مکتب کینزی‌های جدید

این مکتب در واقع تکامل یافته مکتب کینزی است. این مکتب در دهه ۱۹۸۰ و به دلیل شکست نظریات کلاسیک‌های جدید در توضیح و تبیین تحرکات به‌وجود آمده در میزان محصول تولیدی، اشتغال و تورم پایه‌ریزی و ارائه شد. طرفداران این مکتب از جمله جیمز توپین، رابرت سولو و فرانکو مودیگلیانی تلاش کردند تا فروض انتظارات عقلانی را با فرض چسبندگی دستمزدها و قیمت‌ها که در اقتصاد کینزی هم مورد بحث می‌باشد، ترکیب کنند. کینزین‌های جدید، اعتقاد به نهادهایی دارند که به‌صورت نسبتاً عقلایی منتج به چسبندگی قیمت‌ها می‌شود. آن‌ها در کنار طرفداری از مؤثر بودن سیاست‌های مالی بر این باورند که استفاده از سیاست پولی نیز می‌تواند برای مقابله با نوسان‌های اقتصادی مفید باشد. از این روی آن‌ها معتقدند باید از الگوهای IS-LM برای بررسی مسائل اقتصادی استفاده کرد و سیاست‌های مناسب پولی و مالی را برای حل مشکلات و مقابله با بحران‌ها به کار گرفت (آرتفیلد و همکاران، ۱۹۸۵: ۴۳).

یکی از اختلافات عمده بین دیدگاه کلاسیک‌های جدید و کینزین‌های جدید به سرعت تعدیل قیمت‌ها و دستمزدها باز می‌گردد. کلاسیک‌های جدید، معتقدند دستمزدها و قیمت‌ها با سرعت انعطاف بسیار زیاد و تعدیل سریع خود موجب برقراری تعادل سریع در عرضه و تقاضای بازار می‌شوند. درحالی‌که کینزین‌های جدید معتقدند که مدل‌های بازار شفاف نمی‌توانند در کوتاه‌مدت دلیل خوبی برای نوسانات اقتصادی

ارائه کنند، بنابراین آن‌ها مدل‌هایی را می‌پذیرند و حمایت می‌کنند که به وجود چسبندگی در دستمزدها و قیمت‌ها پایبند هستند.

از نظر کینزین‌های جدید، تئوری سیکل تجاری که بر اساس عدم شفافیت بازار به وجود می‌آید خیلی واقعی‌تر از تئوری‌های کلاسیک‌های جدید و سیکل تجاری واقعی خواهد بود. تفاوت اساسی و کلیدی بین کینزین‌های سنتی و جدید این است که مدل‌های سنتی بر این فرض استوارند که دستمزد پولی ثابت بوده، درحالی‌که روش کینزین‌های جدید این است که تلاش نموده تا بنیان‌های خرد قابل قبولی را جهت توضیح پدیده چسبنده بودن قیمت‌ها و دستمزدها ارائه دهند. در سال‌های ۱۹۸۰ سه دیدگاه متفاوت در رابطه با توضیح سیکل‌های تجاری مورد توجه اقتصاددانان قرار گرفته بود. دیدگاه اول بحث انعطاف‌پذیری قیمت و عدم کارایی سیاست‌های پولی در رابطه با سیکل تجاری بود که توسط لوکاس (متولد ۱۹۳۷) توسعه داده شد. دیدگاه دیگر بحث چسبندگی قیمت‌ها با تأکید بر چسبندگی دستمزد بود که توسط فلپس (متولد ۱۹۳۳) ارائه شد. دیدگاه سوم مدل‌های سیکل تجاری واقعی بود که بحث‌های محوری کلاسیک‌های جدید را در سال‌های ۱۹۸۰ تشکیل داد (بال و همکاران، ۱۹۸۸: ۳۷).

اختلاف نظر اولیه میان اقتصاددانان کینزی جدید و کلاسیک جدید دربرگیرنده سرعت تعدیل دستمزدها و قیمت‌هاست. برخی اقتصاددانان کینزی جدید مطرح کرده‌اند که رکود، ناشی از ناتوانی در هماهنگی است. هماهنگی می‌تواند در تعیین دستمزدها و قیمت‌ها، مطرح شود، زیرا آنان که قیمت‌ها را تنظیم می‌کنند باید اقدام‌های سایر تعیین‌کنندگان قیمت و دستمزد را پیش‌بینی کنند. رهبران اتحادیه کارگری که برای دستمزدها مذاکره می‌کنند، به امتیازات آتی سایر اتحادیه‌های کارگری، توجه دارند. بنگاه‌هایی که قیمت‌ها را تعیین می‌کنند، مراقب قیمت‌هایی هستند که سایر بنگاه‌ها مطالبه خواهند کرد.

چسبندگی قیمت و دستمزد: کینزی‌ها معتقدند که دستمزدها، به سمت پایین چسبنده هستند و این به‌خاطر عوامل ساختاری مثل قراردادهای اتحادیه‌های کارگری، قوانین حداقل دستمزدها، و قراردادهای تلویحی است. چسبندگی حالتی است که در آن یک متغیر تمایل به تغییر ندارد. برای مثال ممکن است نیروی‌های بازار ارزش واقعی

دستمزد یک کارگر در یک صنعت را کاهش دهند؛ اما دستمزدها تمایل به ماندن در سطح قبلی را حداقل در کوتاه مدت دارا هستند. چسبندگی قیمت‌ها بدین معنی است که هر نوع تغییر در تقاضا منتج به تغییرات خود به خود و یا سریع در قیمت‌ها نگشته، بلکه در مقابل، می‌تواند به تغییر در محصول یا اشتغال منتج گردد. در نتیجه بازارها شفاف نشده و چسبندگی قیمت‌ها به‌عنوان یک مانع مشاهده خواهد شد (دادگر و رحمانی، ۱۳۸۲: ۲۷۵).

برخی از وجوه تفاوت کینزی‌های جدید با مکتب کینز عبارتند از (گرچی و مدنی، ۱۳۸۵: ۹۳):

۱) ترکیب انتظارات عقلایی با چسبندگی قیمت‌ها و دستمزدها؛ کینزی‌های جدید، فروض انتظارات عقلایی را با فرض چسبندگی دستمزدها و قیمت‌ها که به‌میزان زیادی در اقتصاد کینزی مورد بحث قرار گرفته بود، باهم ترکیب نموده و مورد بحث و تجزیه و تحلیل قرار می‌دهند. منظور از انتظارات عقلایی این است که عوامل اقتصادی به جای آن‌که تنها به گذشته نگاه کنند و براساس مقدار تحقق‌یافته متغیرها در گذشته و وزن دادن به آن‌ها، متغیرهای قیمتی مورد نظر خود را پیش‌بینی کنند، بیشتر وضعیت آینده را در نظر می‌گیرند. کینزی‌های جدید اعتقاد به نهادهایی دارند که به‌صورت نسبتاً عقلایی، منتج به چسبندگی قیمت‌ها گشته و در نتیجه نمی‌توانند با یک تغییر و تحولات در وقایع به‌وجود آمده در اقتصاد تغییر نمایند.

۲) توجه به رقابت ناقص با تمرکز بر قیمت؛ در اقتصاد کینزی‌های جدید، فرض می‌شود واحدهای تولیدی قادر به برقراری قیمت‌های خود خواهند بود. در نتیجه در مدل‌های کینزی جدید فرض رقابت ناقص مورد توجه قرار دارد. آن‌ها تمرکز خود را بر روی قیمت‌ها گذاشته به این امید که بتوانند به نتایج قانع‌کننده تری در توضیح شرایط تعادلی همراه با بیکاری نسبت به زمانی که این توضیحات توسط چسبندگی دستمزدها (اقتصاد کینزی) ارائه خواهد شد، برسند.

۳) چسبندگی اسمی و واقعی؛ به‌طور کلی در مدل‌های کینزی‌های جدید چسبندگی‌ها به دو دسته چسبندگی‌های اسمی و واقعی تقسیم شده‌اند. چسبندگی‌های اسمی، زمانی اتفاق می‌افتد که چیزی مانع از تعدیل سطح اسمی قیمت در مقابل اختلالات ایجادشده در تقاضای اسمی گردد. در مقابل، چسبندگی حقیقی زمانی اتفاق

می‌افتد که عاملی مانع از تعدیل دستمزدهای حقیقی گشته و یا این‌که چسبندگی یک دستمزد نسبت به دستمزد دیگر و یا یک قیمت نسبت به قیمت دیگر وجود داشته باشد (دادگر، ۱۳۸۳: ۵۲۲).

نئوکینزین‌ها ضمن طرفداری از سیاستهای مالی اعتقاد دارند که استفاده فعال از سیاست پولی برای مقابله با نوسانات اقتصادی مفید است. آنها معتقدند ویژگی واحدی که ابعاد مختلف اقتصاد کینزی را به یکدیگر ملحق می‌کند، آن است که نوسانات اقتصادی سرمایه‌داری به دلیل شکست عملکرد اقتصاد بازار در مقیاس وسیع اتفاق می‌افتد. شکست نظام بازار در نظریه‌های کینز به دلیل ناتوانی مزدها و قیمتها، به سبب حرکت کند آنها در متعادل نمودن آنی عرضه و تقاضا است.

«پروفسور مایکو» شکست نظام قیمتها را در تسویه بازار تایید و سه دلیل برای آن

ارائه می‌کند (گودرزی فراهانی، ۱۳۹۰: ۱):

- قیمت‌های ثابت و عدم تعادل عمومی
- قراردادهای کار و مزدهای چسبنده
- رقابت انحصاری و مزدهای چسبنده

الف: قیمت‌های ثابت و عدم تعادل عمومی

«رابرت بارو» و «هرشل گروسمن» در سال ۱۹۷۱ تحلیلی درباره تعادل در اقتصاد

ارائه و سه فرض زیر را طرح نمودند:

۱- «الگوی والراس» تلویحا به واحدهای اقتصادی اجازه می‌دهد که تا زمانی که تعادل قیمت در بازارها به دست نیامده است، از انجام معاملات خودداری کنند یعنی مزدها و قیمتها مساویند.

۲- تمامی کالاها و خدمات در طول زمان مستهلک شده و از بین می‌روند.

بعبارت دیگر بر عدم انباشت موجودی انبار تاکید می‌شود.

۳- هنگامی که عرضه کنندگان در مورد مقادیر مورد مبادله توافق نداشته باشند،

میزان مبادله واقعی کمترین مقدار ممکن را در بازار نشان می‌دهد. با توجه به این سه فرض، «بارو» و «گروسمن» معتقدند فعل و انفعالات بازار، به همان صورتی که کینز عملکرد چنین اقتصادی را در وضعیت رکود اقتصادی پیش‌بینی می‌کرد، عمل می‌کنند.

ب: قراردادهای کار و مزدهای چسبنده:

یکی از مبانی الگوی عدم تعادل در اقتصاد، دور افتادن اقتصاد از نظام «والراسی» در رابطه با بازار کار است. کینز خود بر کندی تعادل دستمزدها به دلیل توهم پولی کارگران و حمایت اتحادیه های کارگری از منافع اقتصادی کارگران تاکید داشت. نئوکینزین ها این ویژگی از اقتصاد کینزی را به صورت برجسته تری نمایش می دهند.

ج: رقابت انحصاری و مزدهای چسبنده:

نارضایتی الگوهایی که بر چسبنده بودن دستمزدهای اسمی تاکید دارند، در دهه ۸۰ میلادی توجه اقتصاددانان کینزی را از بازار کالا به بازار کار کشاند. این گروه معتقدند تغییر قیمتها برای بنگاه هایی که در وضعیت روابط انحصاری به سر می برند، متضمن هزینه فرصت است یعنی زمان لازم است تا مشتریان از تغییرات قیمت، اطلاعاتی بدست آورند. تغییر قیمتها معمولاً مشکلاتی برای مشتریان ایجاد می کند. از این رو هرگونه تغییر در قیمتها، مستلزم برنامه ریزی کامل در مورد آنها است.

۱۳-۶ جریانهای فکری حال حاضر در قیاس با یکدیگر

امروزه علم اقتصاد در دو محور اصلی تحلیل می شود، یکی جریان رایج اقتصادی که اقتصاددانان مکاتب متضادی چون نئوکلاسیکها، کلاسیکهای جدید، پولیون، ادوار تجاری، کینزی و کینزینهای جدید را در بر می گیرد و جریان دوم شامل اقتصاددانان مکتب اتریش و اقتصاددانان پست کینزی می شود. جریان اول تقریباً ۸۰ درصد اقتصاددانان امروزی را در بر می گیرد.

در تحلیل های اقتصاددانان گروه اول، علیرغم اینکه دستاوردهای متفاوتی وجود دارد ماهیت تحلیلی یکسانی برقرار است. در تحلیل های این گروه برای تبیین پدیده های کلان باید پایه های خردی وجود داشته باشد بنابراین از این دیدگاه برای تحلیل نظریه های اقتصاد نیروی کار باید فرایند تصمیم گیری هر بنگاه در بازار نیروی کار و تأثیر متقابل آن بر عرضه و تقاضای کل در بازار نیروی کار مورد توجه باشد درحالی که در دیدگاه های پست کینزینهایی چون ویکتوریا چیک^۱ این اصل باید کاملاً برعکس

1. Victoria Chick

باشد. یعنی هر تئوری در اقتصاد باید دارای پایه‌های نظری کلان باشد. بنابراین می‌توان گفت از دید این دسته تا تبیینی از شرایط بازار کار در جامعه وجود نداشته باشد، هر نظریه خردی مربوط به وضعیت بیکاری یا اشتغال یک نیروی کار و جاهت علمی نخواهد داشت. بنابراین اقتصاددانان گروه اول بر پایه‌های نظری خرد تکیه می‌کنند و بالعکس گروه دوم تئوری‌هایی با پایه نظری کلان را مورد تأیید می‌دانند. البته در بین دسته اول، بسیاری از اقتصاددانان، خصوصاً پولیون و نئوکلاسیک‌ها بر اقتصاددانان کینزی خرده گرفته و می‌گویند مدل‌های کینزی، مدل‌هایی با پایه تئوریک خردی نیستند بلکه مدل‌هایی موردی^۱ یا خودآور هستند. بنابراین از دید نئوکلاسیک‌ها هر فردی در جامعه با انگیزه ماکزیمم کردن منفعت خود اقدام به تصمیم‌گیری در حوزه عمل خود کرده و بدین وسیله می‌تواند منفعت جامعه را حداکثر کند. به عبارتی وقتی نیروی کار مطلوبیت حاصل از عرضه نیروی کار خود را حداکثر می‌کند و با کسب درآمد احساس رضایت می‌کند می‌توان گفت با حداکثر شدن منفعت تک‌تک عرضه‌کنندگان نیروی کار، مطلوبیت کل عرضه‌کنندگان، ماکزیمم می‌شود. بنابراین در گروه اول و از نظر کلاسیک‌ها هر تئوری کلان باید دارای پایه خردی نئوکلاسیکی باشد.

در مقابل عقیده نئوکلاسیک‌ها، کینزین‌های جدید مطرح می‌کنند که مدل‌های اقتصاد کلان کینزی دارای پایه‌های خردی است لیکن این پایه‌ها فارغ از حوزه روش‌شناسی فردگرایانه نئوکلاسیکی بوده و به همین خاطر پایه‌های خردی مدل اقتصاد کینزی جدید در حیطه روش‌شناسی فردگرایانه نئوکلاسیکی نمی‌گنجد، از این رو نئوکلاسیک‌ها چنین می‌انگارند که مدل‌های کینزی پایه خردی ندارد. بنابراین علیرغم اینکه بسیاری از مباحث اقتصاد کینزی فاقد پایه خردی نئوکلاسیکی است، باید پذیرفت که نتایج هر یک از تحقیقات مبتنی بر هر یک از مکاتب مذکور به نتایج بدیع و سودمندی انجامیده و تقریباً همه علم اقتصاد امروزی بر پایه تحلیل‌های این مکاتب نضج یافته و ما به کمک این نوع تحلیل‌ها می‌توانیم بسیاری از یافته‌ها و داده‌های علمی در حوزه اقتصاد را تحلیل کنیم.

سؤالات تشریحی فصل سیزدهم

۱. نظریات مکتب شیکاگو را به طور خلاصه بیان کنید.
۲. انواع دارایی‌ها را در تحلیل فریدمن نام برده و عوامل مؤثر بر هر یک را توضیح دهید.
۳. عوامل مختلف مؤثر بر تقاضای پول از نظر فریدمن را نام برده و توضیح دهید.
۴. فریدمن و طرفداران مکتب کلاسیک در رابطه با اجرای سیاست‌های پولی و مالی چه اختلاف نظرهایی با کینزین‌ها دارند؟
۵. به طور خلاصه مکتب انتظارات عقلانی را تشریح کنید.
۶. چگونگی شکل‌گیری مکتب کلاسیک‌های جدید را توضیح داده و آن را با مکتب کینزی مقایسه کنید.
۷. نظریات طرفداران مکتب کینزین‌های جدید را به طور خلاصه بیان کنید.
۸. وجوه تفاوت عقاید کینزین‌های جدید را با عقاید کینز شرح دهید.
۹. «پروفیسور مایکو» شکست نظام قیمت‌ها را در تسویه بازار تایید و سه دلیل برای آن ارائه می‌کند. آنها را شرح دهید.
۱۰. سیاست اقتصاد کلان از دیدگاه اقتصاد کلاسیکی جدید، دارای ۳ ایده‌ی اصلی است. آنها را توضیح دهید.

سؤالات چهارگزینه‌ای فصل سیزدهم

۱. بنیانگذار اصلی مکتب مانیتاریسم (پولیون) را می‌توان کدامیک از اقتصاددانان زیر دانست؟

الف) هنری سایمون	ب) میلتون فریدمن
ج) رابرت لوکاس	د) توماس سارجنت
۲. اینکه گفته می‌شود «قیمت پول همان نرخ بهره است» از عقاید طرفداران کدام مکتب است؟

الف) نئوکلاسیک	ب) کلاسیک
ج) کینزی	د) سوسیالیسم
۳. با توجه به نظر پولیون رابطه بین اوراق قرضه و نرخ بهره به گونه‌ای است که:

- الف) با افزایش قیمت اوراق قرضه، نرخ بهره افزایش می‌یابد.
 ب) با افزایش قیمت اوراق قرضه، نرخ بهره کاهش می‌یابد.
 ج) با افزایش نرخ بهره، قیمت اوراق قرضه کاهش می‌یابد.
 د) با افزایش نرخ بهره، قیمت اوراق قرضه افزایش می‌یابد.
۴. تغییرات نرخ تورم انتظاری با تأثیر بر کدامیک از انواع دارایی‌ها بر تقاضای پول اثر می‌گذارد؟
- الف) اوراق قرضه
 ب) اوراق سهام
 ج) کالاهای مادی و فیزیکی
 د) سرمایه‌های انسانی
۵. وارد کردن کدامیک از انواع دارایی‌ها، تحلیل نظریه تقاضای فریدمن را با مشکل مواجه می‌کند؟
- الف) اوراق قرضه
 ب) سرمایه‌های انسانی
 ج) اوراق سهام
 د) کالاهای مادی و فیزیکی
۶. در تابع تقاضای پولی که فریدمن ارائه می‌کند، سرعت گردش پول تابع در نظر گرفته نمی‌شود.
- الف) نرخ بازده دارایی‌های مالی
 ب) نرخ تورم انتظاری
 ج) سلیقه‌ها
 د) نرخ بهره
۷. فریدمن معتقد است سیاست‌های مالی تنها زمانی می‌تواند کارایی داشته باشد که
- الف) اقتصاد در رکود باشد.
 ب) اقتصاد در تورم باشد.
 ج) همراه با سیاست پولی اجرا شود.
 د) سیاست پولی اجرا نشود.
۸. از نظر مکتب کینزی علل افزایش تقاضای کل را باید در بخش اقتصاد جستجو کرد، در حالی که از نظر پولیون علل افزایش تقاضای کل را باید در بخش اقتصاد جستجو کرد.
- الف) واقعی - غیرواقعی
 ب) واقعی - پولی
 ج) غیرواقعی - واقعی
 د) پولی - واقعی
۹. پایه‌های نظری مکتب انتظارات عقلانی عمدتاً توسط چه کسانی مطرح شد؟
- الف) لوکاس - فریدمن
 ب) سارجنت - فیلیپس
 ج) فریدمن - فیلیپس
 د) لوکاس - سارجنت

۱۰. طرفداران مکتب انتظارات عقلانی معتقدند زمانی می‌توان بیکاری را کاهش داد که:
- الف) یک افزایش غیر منتظره در مخارج دولت ایجاد شود.
 - ب) یک افزایش غیر منتظره در تورم ایجاد شود.
 - ج) یک کاهش غیر منتظره در مخارج دولت ایجاد شود.
 - د) یک کاهش غیر منتظره در سطح تورم ایجاد شود.
۱۱. اعتقاد به شکل‌گیری انتظارات به‌صورت منطقی از ویژگی‌های کدام مکتب است؟
- الف) نئوکلاسیک‌ها
 - ب) کینزین‌ها
 - ج) کلاسیک‌های جدید
 - د) کینزین‌های جدید
۱۲. پولیون معتقدند سیاست‌های دولت می‌تواند در مؤثر باشد و کلاسیک‌های جدید معتقدند سیاست‌های دولت مؤثر باشد.
- الف) کوتاه‌مدت - می‌تواند در بلندمدت
 - ب) بلندمدت - می‌تواند در کوتاه‌مدت
 - ج) کوتاه‌مدت - هیچ وقت نمی‌تواند
 - د) بلندمدت - هیچ وقت نمی‌تواند
۱۳. نقطه اشتراک بین نظرات پولیون و کلاسیک‌های جدید این است که
- الف) دخالت دولت در بلندمدت مؤثر است.
 - ب) تورم ماهیت پولی دارد.
 - ج) اثر سیاست‌ها در کوتاه‌مدت مؤثر است.
 - د) شکل‌گیری انتظارات منطقی است.
۱۴. اختلاف نظر در مورد سرعت تعدیل قیمت‌ها و دستمزدها در واقع اختلاف نظر طرفداران دو مکتب و است.
- الف) کلاسیک‌های جدید - نئوکلاسیک‌ها
 - ب) کینزین‌های جدید - پولیون
 - ج) کلاسیک‌های جدید - کینزین‌های جدید
 - د) نئوکلاسیک‌ها - پولیون
۱۵. طرفداران کدام مکتب یا جریان فکری عقیده دارند که هر تئوری در اقتصاد باید دارای پایه‌های نظری کلان باشد؟

الف) کلاسیک‌های جدید (ب) پولیون
 ج) کینزین‌های جدید (د) پست کینزین‌ها
 ۱۶. این مکتب یک جریان فکری لیبرالیستی است که برای تجدید حیات نظریات کلاسیک و نظریه مقداری پول بنا شده است.

الف) مانیتاریسم (ب) نئوکلاسیک
 ج) کینزین‌های جدید (د) پست کینزین
 ۱۷. وی از اقتصاددانان کلاسیک جدید است که به نظریه دورانهای تجاری حقیقی تاکید دارد.

الف) پرسکات (ب) فیلیپس (ج) لوکاس (د) سارجنت
 ۱۸. طرفداران این مکتب تلاش کردند تا فروض انتظارات عقلایی را با فرض چسبندگی دستمزدها و قیمت‌ها ترکیب کنند.

الف) پولیون (ب) کلاسیک‌های جدید
 ج) کینزین‌های جدید (د) پست کینزین‌ها
 ۱۹. از نظر مکتب، تئوری سیکل تجاری که بر اساس عدم شفافیت بازار به وجود می‌آید خیلی واقعی‌تر از تئوریهای کلاسیک‌های جدید است.

الف) انتظارات عقلایی (ب) کینزین‌های جدید
 ج) پولیون (د) نئوکلاسیکها
 ۲۰. بحث چسبندگی قیمت‌ها با تاکید بر چسبندگی دستمزد بود توسط کدام اقتصاددان ارائه شد.

الف) فلپس (ب) مایکو
 ج) فریدمن (د) پرسکات

پاسخ سوالات چهار گزینه ای

فصل اول

ب.۶	د.۵	د.۴	ج.۳	الف.۲	ج.۱
		ب.۱۰	الف.۹	الف.۸	ب.۷

فصل دوم

ج.۶	د.۵	د.۴	ج.۳	ب.۲	ب.۱
ج.۱۲	الف.۱۱	ج.۱۰	ب.۹	الف.۸	الف.۷
ب.۱۸	ج.۱۷	الف.۱۶	ب.۱۵	د.۱۴	د.۱۳
				الف.۲۰	ج.۱۹

فصل سوم

د.۶	ب.۵	الف.۴	د.۳	ب.۲	الف.۱
		د.۱۰	الف.۹	ج.۸	ج.۷

فصل چهارم

ج.۶	د.۵	ج.۴	الف.۳	الف.۲	ج.۱
		ب.۱۰	الف.۹	الف.۸	ج.۷

فصل پنجم

ب.۱	ج.۲	ج.۳	د.۴	ه.۵	ه.۶
ج.۷	الف.۸	ب.۹	ب.۱۰	د.۱۱	ب.۱۲
ج.۱۳	ج.۱۴	الف.۱۵	ج.۱۶	ج.۱۷	د.۱۸
ج.۱۹	د.۲۰				

فصل ششم

الف.۱	ج.۲	ج.۳	الف.۴	د.۵	ج.۶
د.۷	الف.۸	الف.۹	ج.۱۰		

فصل هفتم

د.۱	ب.۲	ب.۳	الف.۴	د.۵	ج.۶
ج.۷	ج.۸	ب.۹	د.۱۰	ج.۱۱	ب.۱۲
الف.۱۳	د.۱۴	د.۱۵	ب.۱۶	الف.۱۷	د.۱۸
الف.۱۹	د.۲۰				

فصل هشتم

ب.۱	ب.۲	د.۳	الف.۴	ب.۵	ه.۶
د.۷	ج.۸	د.۹	ب.۱۰	ج.۱۱	الف.۱۲
د.۱۳	ب.۱۴	الف.۱۵	د.۱۶	ج.۱۷	د.۱۸
ب.۱۹	د.۲۰				

فصل نهم

د.۱	ب.۲	د.۳	ج.۴	ب.۵	ب.۶ الف
د.۷	ب.۸	الف.۹	ب.۱۰	ب.۱۱	الف.۱۲
د.۱۳	الف.۱۴	ب.۱۵	ج.۱۶	الف.۱۷	ج.۱۸
	الف.۱۹	الف.۲۰			

فصل دهم

الف.۱	ج.۲	ب.۳	د.۴	ب.۵	د.۶
الف.۷	د.۸	د.۹	ج.۱۰		

فصل یازدهم

ج.۱	ج.۲	ب.۳	الف.۴	د.۵	د.۶
ب.۷	الف.۸	ج.۹	ب.۱۰	الف.۱۱	الف.۱۲
ب.۱۳	د.۱۴	د.۱۵	ب.۱۶	الف.۱۷	ب.۱۸
	ب.۱۹	ب.۲۰			

فصل دوازدهم

د.۱	ب.۲	ب.۳	الف.۴	د.۵	ج.۶
ج.۷	ج.۸	د.۹	ج.۱۰	ج.۱۱	ج.۱۲

۳۹۰ تاریخ عقاید اقتصادی

۱۳. الف د. ۱۴. د. ۱۵. ب. ۱۶. الف. ۱۷. ج. ۱۸. الف.
۱۹. ب. ۲۰. د.

فصل سیزدهم

۱. ب. ۲. ج. ۳. ج. ۴. الف. ۵. ب. ۶. د.
۷. ب. ۸. ب. ۹. د. ۱۰. ب. ۱۱. ج. ۱۲. ج.
۱۳. ب. ۱۴. ج. ۱۵. د. ۱۶. الف. ۱۷. الف. ۱۸. ج.
۱۹. ب. ۲۰. الف.

منابع فارسی

۱. ارسطو، سیاست، ترجمه حمید عنایت، تهران، کتابهای جیبی، ۱۳۵۸.
۲. استوارت میل، جان، تأملاتی در حکومت انتخابی، ترجمه علی رامین، نشر نی، ۱۳۶۹.
۳. استونز، راب، متفکران بزرگ جامعه شناسی، ترجمه مهرداد میر دامادی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۳.
۴. اسمیت، آدام، ثروت ملل، ترجمه سیروس ابراهیم زاده، انتشارات پیام، ۱۳۷۵.
۵. افلاطون، جمهوری، ترجمه فؤاد روحانی، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
۶. امامی، حسین (۱۳۹۳) مبانی فکری نهادگرایان، موجود در <http://www.magiran.com/npview.asp?ID=1354839>
۷. انور خامه ای، تجدید نظر طلبی از مارکس تا مائو، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۵۶.
۸. اوانز، پیتر (۱۳۷۳)، توسعه یا چپاول و نقش دولت در تحول صنعتی، ترجمه عباس زندباف و عباس مخیر، تهران: انتشارات طرح نو.
۹. ایسینگ، اتمار، تاریخ اندیشه‌ها و عقاید اقتصادی، ترجمه هادی صمدی، تهران، مؤسسه تحقیقات اقتصادی دانشگاه تربیت مدرس، چاپ اول، ۱۳۷۴.
۱۰. باتلر، ایمون، اندیشه‌های اقتصادی میلتن فریدمن، ترجمه فریدون تفضلی، نشر نی، ۱۳۷۷.
۱۱. باربر، ویلیام جی، سیر اندیشه‌های اقتصادی، ترجمه حبیب‌اله تیموری، تهران، شرکت سهامی انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۰.
۱۲. بدن، لویی (۱۳۵۲)، تاریخ عقاید اقتصادی، ترجمه هوشنگ نهاوندی، تهران، دانش‌گاه تهران.
۱۳. بلاگ، مارک، اقتصاددانان بزرگ (قبل از کینز)، ترجمه غلامعلی فرجادی، تهران، مؤسسه فرهنگی انتشاراتی وثقی، چاپ اول، تابستان ۱۳۷۵.
۱۴. بلاگ، مارک، اقتصاددانان بزرگ جهان، ترجمه حسن گلریز، تهران، نشر نی، چاپ اول ۱۳۷۵.
۱۵. پیرنیا، حسین، ترجمه عقاید بزرگترین علمای اقتصاد، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۰.
۱۶. تفضلی، فریدون، اقتصاد کلان، نظریه‌ها و سیاست‌های اقتصادی، نشر نی، چاپ چهاردهم، ۱۳۸۳.
۱۷. تفضلی، فریدون، تاریخ عقاید اقتصادی از افلاطون تا دوره معاصر، تهران، نشر نی، چاپ هفتم، ۱۳۸۶.
۱۸. تمدن جهرمی، محمد حسین (۱۳۸۳)، رویارویی مکاتب اقتصادی، تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی، مقاله نهادگرایان.
۱۹. جانی داگی، پیتر گروثوگن، تاریخ مختصر اندیشه اقتصادی از مرکانتیلیسم تا پول باوری، ترجمه دکتر غلامرضا آزاد (ارمکی)، تهران، نشر نی، ۱۳۸۷.
۲۰. چنگی آشتیانی، علی، بررسی عملکرد تسهیلات خوداشتغالی طی برنامه سوم در ایجاد اشتغال، طرح پژوهشی مصوب در کارگروه پژوهش، آمار و فناوری اطلاعات استان مرکزی، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی استان مرکزی، ۱۳۸۵.
۲۱. خلیلی تیر تاشی، نصر الله، اندیشه‌های اقتصادی ابن خلدون، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۰.
۲۲. دادگر، یدالله (۱۳۸۴)، جایگاه نهادگرائی در اقتصاد متعارف و مسایل آن، فصلنامه تکاپو، بهار و تابستان ۱۳۸۴، شماره ۱۱ و ۱۲، ۲۵-۵۱.
۲۳. دادگر، یدالله، تاریخ تحولات اندیشه‌های اقتصادی (آزمونی مجدد)، قم، مؤسسه انتشارات دانشگاه مفید، چاپ اول، تابستان ۱۳۸۳.
۲۴. دادگر، یدالله و رحمانی، تیمور، مبانی و اصول علم اقتصاد، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، مدرسه آموزش عالی باقر العلوم، چاپ ششم، ۱۳۸۲ و ۱۳۸۵.
۲۵. ذوالعین، پرویز (۱۳۸۳)، مبانی حقوق بین‌الملل حقوق عمومی، تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات، چاپ سوم.

۲۶. رابرت هایلبرونر، اقتصاددانان بزرگ، ترجمه احمد شهسا، تهران، سازمان انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳.
۲۷. رابینز، لایونل، تاریخ اندیشه اقتصادی، ترجمه غلامرضا آزاد (ارمکی)، تهران، نشر نی، چاپ اول، ۱۳۸۴.
۲۸. رابینسون، جون، فلسفه اقتصادی، ترجمه بازید مردوخی، کتابهای جیبی، ۱۳۵۸.
۲۹. ریکاردو، دیوید، اصول اقتصاد سیاسی، ترجمه حبیب الله تیموری، نشر نی، تهران، ۱۳۷۶.
۳۰. زید شارل و شارل ریست، تاریخ عقاید اقتصادی جلد اول از فیزیوکرات‌ها تا استوارت میل، ترجمه کریم سنجابی، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ سوم، پاییز ۱۳۸۰.
۳۱. زید شارل و شارل ریست، تاریخ عقاید اقتصادی جلد دوم از مکتب تاریخی تا جان مینارد کینز، ترجمه کریم سنجابی، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ سوم، پاییز ۱۳۸۰.
۳۲. ساول، جرج، عقاید بزرگ‌ترین علمای اقتصاد، ترجمه حسین پیرنیا، تهران، انتشارات کتاب‌فروشی ابن‌سینا، بی‌تا.
۳۳. سن، آمارتیا، برابری و آزادی، ترجمه حسن فشارکی، نشر شیرازه، ۱۳۷۹.
۳۴. سوئیتری، پل، آینده سوسیالیسم، ترجمه ناصر زرافشان، نشر آگاه، ۱۳۸۰.
۳۵. شومپتر، جوزف، تاریخ تحلیل اقتصادی، ترجمه فریدون فاطمی، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۵.
۳۶. صادق، ابوالحسن و عیدیت غزالی، عقاید اقتصادی اندیشمندان مسلمان، ترجمه احمد شعبانی، انتشارات دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۸۵.
۳۷. صمدی، هادی (۱۳۸۴)، نهاد، نهاد گرایی، نهادینه شدن، فصلنامه علمی تخصصی تکاپو- بهار و تابستان ۸۴، شماره‌های ۱۱ و ۱۲، ۵۳-۷۴.
۳۸. غفاری، هادی، جایگاه و نقش دولت در نظام‌های اقتصادی، تهران شرکت چاپ و نشر بازرگانی، چاپ اول، شهریور ۱۳۸۳.
۳۹. فاستر، مایکل، خداوندان اندیشه سیاسی، ترجمه جواد شیخ‌الاسلامی، تهران، امیرکبیر، جلد ۱، ۱۳۵۸.
۴۰. فریدمن، میلتون و فریدمن، رز، آزادی انتخاب، ترجمه حسین حکیم زاده، نشر پارس، ۱۳۶۷.
۴۱. فلپس، ادویند هفت مکتب اقتصاد کلان، ترجمه سید محمدعلی کفاشی، تهران، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۷.
۴۲. قدیری اصلی، باقر، سیر اندیشه اقتصادی، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ ششم، مرداد ۱۳۶۴.
۴۳. قره‌باغیان، مرتضی، اقتصاد رشد و توسعه، نشر نی، جلد اول، چاپ چهارم ۱۳۷۶.
۴۴. قنادان، محمود، اقتصاددانان بزرگ، تهران، نشر رسانه الکترونیک، ۱۳۸۴.
۴۵. کاتوزیان، محمد علی، آدم اسمیت و ثروت ملل، کتابهای جیبی، تهران، ۱۳۵۸.
۴۶. کیویستو، پیتر، اندیشه‌های بنیادی در جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، نشر نی، ۱۳۷۸.
۴۷. گرجی، ابراهیم و مدنی، شیما، سیر تحول در تجزیه و تحلیل‌های اقتصاد کلان، تهران، شرکت چاپ و نشر بازرگانی، ۱۳۸۴.
۴۸. گرجی، ابراهیم و مدنی، شیما؛ کینزی‌های جدید تا چه اندازه جدیدند؟، مجله دانش و توسعه، ۱۳۸۵، شماره ۱۸، ص ۹۱.
۴۸. گزارش بانک جهانی (۱۳۷۸)، نقش دولت در جهان در حال تحول، برادران شرکاء و دیگران، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی، چاپ اول.
۴۹. گودرزی فراهانی، یزدان (۱۳۹۰)، کینزین‌های جدید، موجود در <http://economist-yazdan.blogfa.com/9001.aspx>
۵۰. لاژوژی، ژوزف، عقاید اقتصادی، ترجمه فریدون وحید، اصفهان، انتشارات ثقفی، مهر ۱۳۵۶.
۵۱. لاوسون تی و پسران، هاشم، اقتصاد کینز، ترجمه غلامرضا آزاد، نشر دیدار، تهران، ۱۳۷۶.

۵۲. لشکری، محمد، توسعه اقتصادی و برنامه ریزی، نشر کنکاش، تهران، ۱۳۸۶.
۵۳. نراقی، احسان، علوم اجتماعی و سیر تکوین آن، تهران، نشر فرزانه روز، ۱۳۸۵.
- نصیری اقدم، علی (۱۳۸۴)، اقتصاد نهادگرایی جدید، فصلنامه تکاپو، بهار و تابستان ۸۴، شماره ۱۱ و ۱۲، ۱۳-۲۴.
۵۴. نورث، داگلاس، ساختار و دگرگونی در تاریخ اقتصادی، ترجمه غلامرضا آزاد، نشر نی، تهران، ۱۳۷۹.
۵۵. نورث، داگلاس سی (۱۳۷۷)، نهادها، تغییرات نهادی و عملکرد اقتصادی، ترجمه محمد رضا معینی، تهران: سازمان برنامه و بودجه.
۵۶. نورث، داگلاس سی (۱۳۸۴)، اقتصاد نهادگرایی جدید و توسعه جهان سوم، تکاپو، شماره ۱۱ و ۱۲، ۱۶۲-۱۴۷.
۵۷. نیکی تین، پ (۱۳۸۷)، مبانی اقتصاد سیاسی، ترجمه ناصر زرافشان، تهران، انتشارات آگاه.
۵۸. وایزمن، جان. دی و جوزف روزنسکی. ۱۳۸۷، «بازنگری در روش‌شناسی اقتصاد نهادگرایی»، ترجمه: علی نصیری اقدم و اصیلان قودجانی، تهران: فصلنامه علمی تخصصی چشم‌اندازهای دانش اقتصاد، شماره ۲ و ۳: ۹۱-۱۳۵.
۵۹. وحیدی، حسین، تاریخ عقاید اقتصادی از آغاز تا پایان سوسیالیسم، تهران، انتشارات کتابخانه سنایی، بی تا (بدون تاریخ انتشار).
۶۰. واگی جانی و پیتر گرونن وگن، تاریخ مختصر اندیشه اقتصادی، ترجمه غلامرضا آزاد (ارمکی)، تهران، نشر نی، چاپ اول، ۱۳۸۷.
۶۱. هایابرونر، رابرت، بزرگان اقتصاد، ترجمه احمد شهسا، تهران، شرکت سهامی انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۰.
۶۲. هانت، ای ک، تکامل نهادها و ایدئولوژی‌های اقتصادی، ترجمه سهراب بهداد، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، چاپ اول، ۱۳۵۸.
۶۳. همیلتون، ملکم، جامعه‌شناسی دین، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نشر تبیان، ۱۳۸۱.
۶۴. یوسفی، محمدرضا، تاریخ اندیشه اقتصادی، جزوه درسی دانشگاه مفید، ۱۳۸۶.

منابع انگلیسی

- Arrow, K. J., "An Extension of the Basic Theorems of Classical of Welfare Economics", University of California Press (1951).
- Baumol, W.J. "Welfare Economics and the Theory of State", Cambridge, Harvard University Press (1952).
- Blanchard, O.J. and Fischer, S., "Lectures on Macroeconomics", Cambridge Mass: MIT Press (1989).
- Campbell, J. (1997), mechanism of evolutionary change in economic governance, London, Edward Elgar.
- Clein, peter (2000), New Institutional Economy's, Encyclopedia of Law & Economics.

- Coase, R (1937), The Nature of the Firm, *Economica*, New Series, Vol. 4, No. 16, 23-41.
- Coase, Ronald .H (1988), "The Lighthouse in Economics, 1974 in The Firm, the Market and The Law". Edited by Ronald Coale, Chicago, University of Chicago press, pp. 187-213.
- Coase. Ronald. H. (1998), The new institutional economics. *American Economics Review* vol 88, pp. 40-72.
- Commons, John R. (1931), *Institutional Economics*, The American Economic Review, Vol. 21, No.4.
- Friedman, M., "A Theory of Consumption Function", Princeton: Princeton University Press (1957).
- Friedman, Milton, "Studies in the Quantity Theory of Money", Chicago: The University of Chicago Press (1956).
- Hansen, A., "A Guide to Keynes, New York: McGraw-Hill Book Co. (1953).
- Harrod, R.F. "An Essay in Dynamic Theory", *Economic Journal*, 49, pp. 14–33, (1939).
- Jevons, W.S., *The "Theory of Political Economy"*, New York: Kelley and Macmillan (1911).
- Kaldor, N., "Essay on Value and Distribution", New York: McGraw-Hill Book Co. (1960).
- Lenin, V.I., "Imperialism, The Highest State of Capitalism", London: Lawrence and Wishart (1939).
- List, F., "National System of Political Economy", New York: Longmans, (1904).
- Malthus, T.R., *An Essay on the Principle of Population*, Baltimore: Penguin Books (1970).
- Marshal, A., "Principles of Economics", London: Macmillan (1962).
- Marx, K. and Engels, F., "The Communist Manifesto", Baltimore, Maryland: Penguin Books (1967).
- Marx, K., "Capital", Moscow, Progress Publishers (1971).

- Marx, K., "Theories of Surplus Value", Moscow: Foreign Language Publishing House (1963).
- Menger, C., "Principles of Economics", Illinois: The Free Press (1950).
- Mill, John Stuart, "Principles of Political Economy", London: Longmans, Green and Company, Inc. (1883).
- Pigou, A., "The Economics of Welfare", London: Macmillan (1932).
- Quesnay, François (1968), The Economical Table, New York, Bergman, 216 p.
- Rostow, W.W., "The Stages of Economic Growth", Cambridge University Press (1960).
- Sargent, Thomas and Wallace, Neil, "Rational Expectations: The Optimal Monetary Instruments, and the Optimal Money Supply Rule", Journal of Political Economy, 83(2), 43-62. (1975).
- Say, Jean Baptiste, "A Treatise on Political Economy," in Readings in the History of Economic Thought ed. S. Howard Patterson, New York: McGraw-Hill Book Company (1932).
- Schumpeter, J.A., "Capitalism, Socialism and Democracy, New York: Harper and Row (1950).
- Schumpeter, J.A., "Ten Great Economists: From Marx to Keynes", Allen and Unwin (1952).
- Solow, Robert, "A Contribution to the Theory of Economic Growth", Quarterly Journal of Economics, 70, 31-54. (1956).
- Stigler, G.J., "Essay in the History of Economics", Chicago, University of Chicago Press (1965).
- Veblen, Thorstein (1898), Why is Economics not an Evolutionary Science?, The Quarterly Journal of Economics, vol.12, No.4.
- Veblen, Thorstein (1909), the Limitation of Marginal Utility, the Journal of Political Economy, Vol. 17, No.9.
- Weber, M., "Roscher and Knise the Logical Problems of Historical Economics", Free Press (1975).

Weber, M., "The Author Defines his Purpose", in Protestantism and Capitalism ed. Robert W.Green (Boston: D.C. Heath and Company, (1959).

Wicksell, K., "Ends and Means in Economics", in his Selected Papers on Economic Theory (ed. E. Lindahl), London: Allen and Unwin (1958).